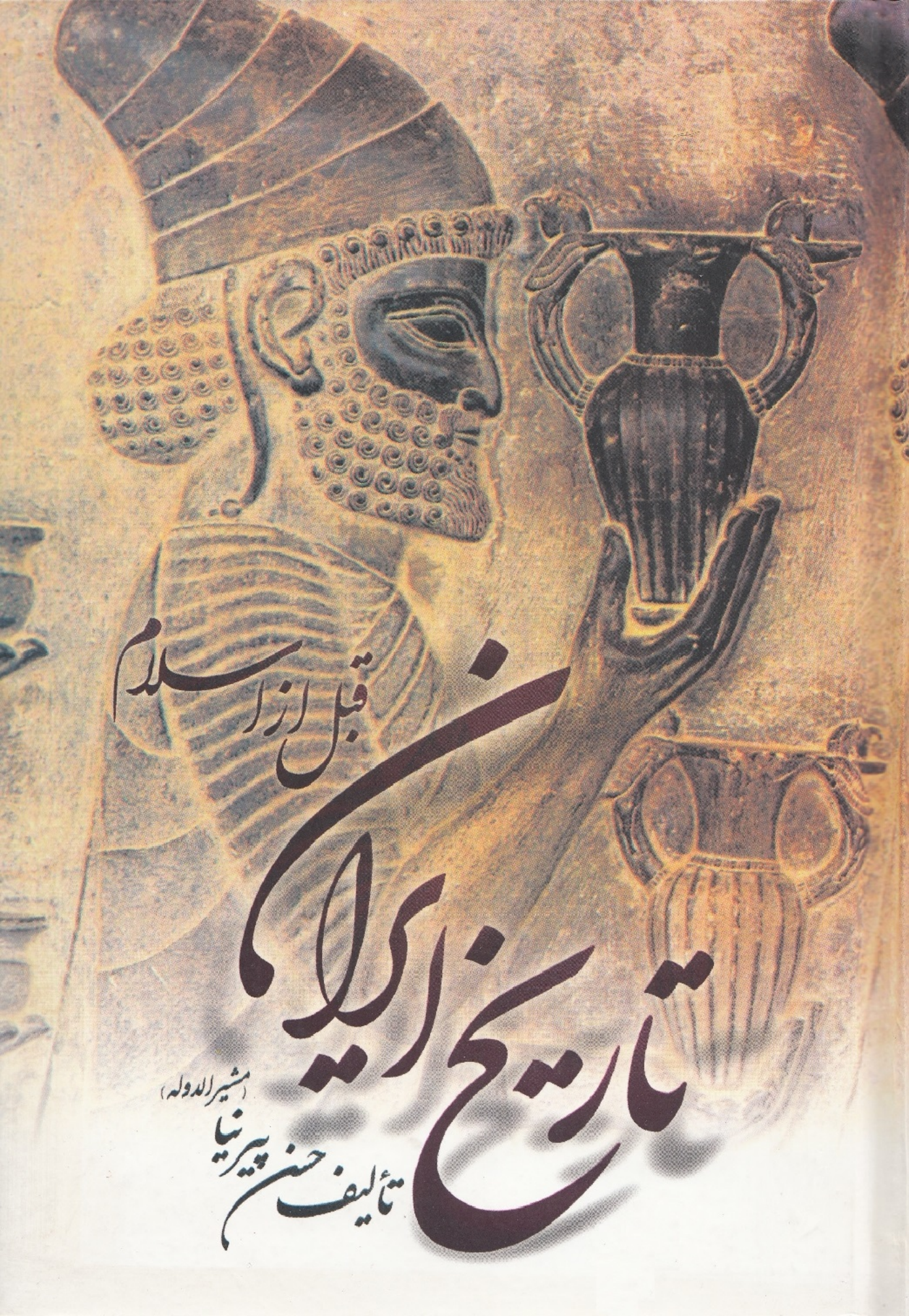




قبل از اسلام

تاریخ زریں

(مشیرالدوله)

تألیف حسن پیرنیا

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ ایران قبل از اسلام

(ایران قدیم)



سرشناسه:	پیرنیا، حسن، ۱۲۵۳-۱۳۲۶.
عنوان و نام پدیدآور:	تاریخ ایران قبل از اسلام (ایران قدیم) // تألیف حسن پیرنیا.
مشخصات نشر:	تهران: الهام، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری:	۳۳۶ ص.
شابک :	۹۷۸-۶۰۰-۵۰۷۷-۲۷-۸
یادداشت :	کتاب حاضر در سال‌های مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
موضوع:	ایران - تاریخ - پیش از اسلام
رده‌بندی گنکره:	۱۶۱۳۸۸ ت ۹ پ/۱۰۹ DSR
رده‌بندی دیویی:	۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی:	۱۸۱۹۴۲۸

تاریخ ایران قبل از اسلام

(ایران قدیم)

تألیف

حسن پرنیا (شیرالدوله)



تاریخ ایران قبل از اسلام (ایران قدیم) یا تاریخ مختصر ایران تا انقراض ساسانیان

تألیف: حسن پیرنیا (مشیر الدوله)

چاپ: اول ۱۳۸۸

لیتوگرافی: فرانقش

حروفچینی: مؤسسه مهراد

طراح جلد: امیر خانچی

چاپ: مهدی

شماره شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۷۷-۲۷-۸

شمارگان: ۲۰۰۰

قیمت:

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است

تهران: خیابان انقلاب، خیابان فروردین، خیابان وحید نظری شماره ۹۶

مرکز بخش: کتاب تلال: ۶۶۴۶۸۰۰۴ - ۶۶۴۸۷۶۷۱

قیمت: ۵۵۰۰ تومان

فهرست مطالب

مقدمه

۱۷	 شکل جغرافیایی فلات ایران
۲۲	 نژادها: نژاد سفیدپوست، مردمان هند و اروپایی
۲۴	 آریان‌ها، شعبه‌ی ایرانی آنها
۲۶	 آمدن آریان‌ها به فلات ایران
۲۹	 مذهب آریان‌ها و اخلاق آنها
۳۰	 خانواد، طبقات، شکل حکومت

مختصری از تاریخ عیلام

۳۳	 مقدمه
۳۴	 حدود عیلام
۳۴	 نژاد
۳۵	 زبان
۳۵	 خط
۳۶	 مذهب
۳۶	 شهرشوش
۳۶	 تقسیم گذشته‌های عیلام

عیلام از زمان قدیم تا ۲۲۲۵ ق. م.....	۳۷
سومری‌ها و آکدی‌ها	۳۸
مذهب	۳۹
پاتسی‌های سومری	۴۰
آکدی‌ها و سلسله سامی.....	۴۰
قوت یافتن سومر.....	۴۲
انقراض دولت سومری به دست عیلامی‌ها	۴۲
کارهایی که سومری‌ها برای بشر کرده‌اند.....	۴۳
اوضاع عیلام	۴۴
عیلام از ۲۲۲۵ الی ۷۴۵ ق. م	۴۵
بزرگ شدن بابل	۴۵
سلسله‌ی اولی	۴۵
سلسله‌ی سوم یا کاستی‌ها	۴۷
سلسله‌ی چهارم یا پاش‌ها	۴۸
سلسله‌ی ششم یا بازی‌ها	۴۸
عیلام از ۷۴۵ تا ۶۴۵ ق. م.....	۴۹
در این دوره طرف عیلام آسور است	۴۹
عهد سوم- آسور جدید.....	۵۱
جنگهای آسور با عیلام	۵۱
آسوربانیپال و جنگهای او	۵۳
انقراض عیلام	۵۵
خاتمه.....	۵۶

تاریخ آریانه‌های ایرانی

مقدمه	۵۹
یونانیهای قدیم که راجع به تاریخ ایران آثاری از خود گذاشته‌اند	۶۱
باب اول: دوره‌ی مادی	
(۵۹-۶۸)	
مقدمه	۶۳

۶۷	 فصل اوّل : شاهان ماد
۶۷	 دَیَاکُو و تأسیس دولت ماد
۶۸	 فرَوَرَتیش
۶۸	 هُوُوَخ شَتَر
۷۰	 لیدیه
۷۲	 ایختوویگو
۷۵	 فصل دوم: تمدن مادی

باب دوم: دوره‌ی اوّل پارسی‌ها (۱۳۵-۷۳)

۷۹	 مقدمه
۸۳	 فصل اوّل شاهان هخامنشی
۸۳	 اوّل _ کوروش بزرگ
۸۳	 خروج بر ایختگوویگو
۸۴	 تسخیر لیدیه
۸۷	 تسخیر مستعمرات یونانی در آسیای صغیر
۸۸	 تسخیر ممالک شرقی
۸۹	 تسخیر بابل
۹۲	 خصال کوروش
۹۳	 دوم _ کمبوجیه
۹۶	 واقعه‌ی بردبای دروغی
۹۸	 سوم _ داریوش اوّل _ بزرگ
۱۰۱	 تشکیلات داریوش
۱۰۴	 تسخیر پنجاب و سند
۱۰۴	 لشگرکشی به اروپا- تسخیر تراکیه و مقدونی
۱۰۶	 جنگ با یونان
۱۱۰	 خصال داریوش
۱۱۰	 چهارم خشایارشا
۱۱۶	 جهات عدم پیشرفت ایران در این جنگ
۱۱۷	 خصایل خشایارشا
۱۱۸	 پنجم اردشیر- اوّل آرْت خَشْتَر

۱۱۹	 ششم - خشیارشای دوم
۱۱۹	 هفتم - سغدیانس
۱۱۹	 هشتم - داریوش دوم
۱۲۱	 نهم - اردشیر دوم - آرْت خَشْتَر
۱۲۴	 دهم - اردشیر سوم
۱۲۵	 یازدهم - آرْشَک
۱۲۶	 دوازدهم - داریوش سوم

فصل دوم: قشون کشی اسکندربه ایران و انقراض سلسله‌ی هخامنشی..... ۱۲۷

۱۲۷	 مقدمه
۱۲۸	 جنگ گرانیک
۱۳۰	 جنگ ایستوس (۳۳۳ ق. م)
۱۳۲	 جنگ گوگامیل

فصل سوم: تمدن ایران در دوره‌ی هخامنشی..... ۱۳۷

۱۳۷	 وسعت دولت هخامنشی
۱۳۸	 تشکیلات
۱۳۹	 داوری و مجازات‌ها
۱۴۰	 سپاه
۱۴۱	 مذهب
۱۴۳	 طبقات
۱۴۴	 صنایع
۱۴۵	 آثار دوره‌ی هخامنشی: در پاسارگاد
۱۴۶	 پاسارگاد
۱۴۶	 در تخت جمشید
۱۴۷	 نقش رستم
۱۴۷	 در شوش
۱۴۸	 در سروستان و فیروزآباد
۱۴۸	 زبان و خط
۱۴۹	 کتیبه‌ها

باب سوم: دوره‌ی مقدونی و یونانی اسکندر و سلوکی‌ها (۱۴۷-۱۳۷)

فصل اول: فتوحات اسکندر بعد از فوت داریوش سوم	۱۵۳
تسخیر ممالک شرقی ایران	۱۵۳
سفر جنگی به هند	۱۵۴
مراجعت اسکندر به ایران و فوت او	۱۵۵
فصل دوم: طرز رفتار اسکندر - کارهای او	۱۵۷
فصل سوم: جانشینان اسکندر - سلوکی‌ها	۱۶۱

باب چهارم: دوره‌ی پارتی‌ها (۱۸۲-۱۴۹)

فصل اول: پارتی‌ها و شاهان اشکانی	۱۶۵
پارت یعنی خراسان	۱۶۵
اشک ۱: آرشک اول	۱۶۶
اشک ۲: تیرداد اول	۱۶۷
اشک ۳: آزدوان اول	۱۶۷
اشک ۴: فری یاپیت	۱۶۸
اشک ۵: فرهاد اول	۱۶۸
اشک ۶: مهرداد اول (۱۷۰-۱۳۸ ق. م.)	۱۶۸
اشک ۷: فرهاد دوم	۱۶۸
اشک ۸: آزدوان دوم	۱۷۰
اشک ۹: مهرداد دوم - بزرگ	۱۷۰
ارمنستان	۱۷۰
آسیای صغیر	۱۷۱
نخستین ارتباط ایران با روم	۱۷۲
اشک ۱۰: سَندروگ	۱۷۲
اشک ۱۱: فرهاد سوم (۶۹-۶ ق. م.)	۱۷۳
اشک ۱۲: مهرداد سوم	۱۷۴
اشک ۱۳: آرد اول (۵۵-۳۷ ق. م.)	۱۷۴

۱۷۸	خرآن یوماراتن
۱۷۸	اشک ۱۴: فرهاد چهارم
۱۷۸	جنگ دوم با روم
۱۸۰	جنگ سوم با روم
۱۸۲	ارمنستان
۱۸۲	اشک ۱۵: فرهاد پنجم
۱۸۲	اشک ۱۶: اُرد دوم
۱۸۳	اشک ۱۷: وانان
۱۸۳	اشک ۱۸: اردوان سوم
۱۸۴	اشک‌های ۱۹، ۲۰، ۲۱: واردان، گودرز، وانان دوم
۱۸۴	اشک ۲۲: بلاش اول
۱۸۶	تاجگذاری تیرداد در روم
۱۸۷	بلاش، پاگر دوم، اردوان چهارم
۱۸۷	اشک‌های ۲۳: خسرو (۱۰۷-۱۳۳ م.)
۱۸۹	اشک‌های ۲۴ و ۲۵: بلاش دوم و بلاش سوم
۱۹۰	اشک ۲۶: بلاش چهارم
۱۹۰	اشک‌های ۲۷ و ۲۸: بلاش پنجم و اردوان پنجم
۱۹۳	فصل دوم: اوضاع ایران در دوره‌ی پارتی‌ها - تمدن اشکانی
۱۹۳	بسط دولت اشکانی
۱۹۴	تشکیلات دولت اشکانی
۱۹۵	مذهب
۱۹۶	زبان و خط
۱۹۷	صنایع و فنون
۱۹۹	تجارت
۱۹۹	مسکوکات
۲۰۰	مذاهب خارجه
۲۰۱	نتیجه

باب پنجم: دوره‌ی دوم پارسی‌ها

(۲۷۶-۱۸۳)

۲۰۳	فصل اول: شاهان ساسانی

۲۰۳	مقدمه
۲۰۴	اول: اردشیر اول (آرتِ خَشْتَر)
۲۰۶	دوم: شاپور اول (شاه پوهَر)
۲۰۷	جنگ اول با روم
۲۰۷	جنگ دوم- اسارت والرین
۲۰۹	کارهای شاپور در هنگام صلح
۲۱۰	سوم: هرمز اول (آتوهرمزَد)
۲۱۰	چهارم: بهرام اول (وَرَهَران)
۲۱۰	پنجم: بهرام دوم (وَرَهَران)
۲۱۱	ششم: بهرام سوم (وَرَهَران)
۲۱۱	هفتم: نرسی (نرِسِه)
۲۱۳	هشتم: هرمز دوم (آتوهرمزَد)
۲۱۳	نهم: آذر نرسی (آذَرنرِسِه)
۲۱۴	دهم: شاپور دوم (شَاهِپُوهر)/ بزرگ
۲۱۴	جنگ اول با روم
۲۱۵	جنگ دوم با روم (۳۵۹-۳۶۳ م.)
۲۱۹	یازدهم: اردشیر دوم (آرتِ خَشْتَر)
۲۱۹	دوازدهم: شاپور سوم (شاهپور)
۲۲۰	سیزدهم: بهرام چهارم (وَرَهَران)
۲۲۰	چهاردهم: یزدگرد اول (یَزْدَكْرَت)
۲۲۲	پانزدهم: بهرام پنجم (گور)
۲۲۳	جنگ با روم شرقی
۲۲۴	شانزدهم: یزدگرد دوم (یَزْدَكْرَت)
۲۲۵	هفدهم: هرمز سوم (آسوهرمزَد)
۲۲۵	هیجدهم: فیروز اول (پیروز)
۲۲۶	جنگهای هیاطله:
۲۲۷	نوزدهم: بلاش (ولگاش)
۲۲۸	بیستم: قباد اول (کَوَات)
۲۲۸	پیدایش مَزَدَک، خلع قباد و بازگشت او به سلطنت

۲۲۹	 جنگ با بیزانس
۲۳۰	 جنگ دوم با بیزانس
۲۳۱	 مَزْدَکِی‌ها
۲۳۲	 بیست و یکم: خسرو اول انوشیروان عادل (خُسراو اَنوشکَرَبان)
۲۳۲	 سیاست داخلی
۲۳۴	 سیاست خارجه
۲۳۵	 جنگ اول با بیزانس
۲۳۶	 جنگ برای لازیکا
۲۳۶	 جنگ با هیاطله
۲۳۷	 جنگ با خزرها
۲۳۷	 دست‌نشاندهی یمن
۲۳۸	 جنگ با ترک‌ها
۲۳۹	 جنگ سوم با بیزانس (۵۷۲-۵۷۹ م.)
۲۴۰	 خصال انوشیروان
۲۴۱	 بیست و دوم: هرمز چهارم (أهورمَزْد)
۲۴۳	 بیست و سوم: خسرو دوم معروف به خسرو پرویز (خُسراو اَپَرویز)
۲۴۳	 جنگ‌های خسرو پرویز با بیزانس
۲۴۵	 جنگ‌های هِرقل
۲۴۶	 محاصره‌ی قُسطنطنیه
۲۴۶	 جنگ دَسْتِگَرْد (در سال ۶۲۷ م.)
۲۴۷	 خلع و قتل خسرو پرویز
۲۴۷	 خصایل خسرو پرویز
۲۴۹	 بیست و چهارم: قباد دوم (کَوات)
۲۴۹	 بیست و پنجم: اردشیر سوم (اَرَتِ خَشْتَر)
۲۵۰	 بیست و ششم الی سی و چهارم: زمان هرج و مرج
۲۵۱	 سی و پنجم: یزدگرد سوم (یَزْدَگَرْت)

نهیضت عرب به طرف ایران

۲۵۳	 مقدمه
۲۵۴	 جنگ ذوقار

۲۵۵	 جنگ زنجیر
۲۵۶	 جنگ پُل (۱۳ هجری)
۲۵۷	 جنگ قادسیه و تصرف مداین (۱۴ هجری = ۶۳۶ م.)
۲۵۹	 جنگ جلولاء
۲۶۰	 جنگ نهاوند (۲۱ هجری = ۶۴۲ م.)
۲۶۱	 تسخیر ایالات ایران و فوت یزدگرد
۲۶۱	 سلسله‌ی ساسانی پس از فوت یزدگرد
۲۶۲	 ایران پس از جنگ نهاوند
۲۶۵	 فصل دوم: تمدن ایران در دوره‌ی ساسانی

مبحث اول

طبقات، تشکیلات، مسکوکات، تجارت، روابط خارجه

۲۶۵	 طبقات
۲۶۷	 تشکیلات اداری
۲۶۸	 مالیه
۲۶۹	 لشگر
۲۷۱	 داوری
۲۷۲	 چاپارخانه‌ها
۲۷۲	 روحانیون
۲۷۳	 مسکوکات ساسانی
۲۷۴	 ذخیره نقدی خزانه
۲۷۵	 حرفت و تجارت
۲۷۶	 روابط ایران با دول خارجه

مبحث دوم

مذاهب در دوره‌ی ساسانی

۲۷۹	 مذهب زرتشتی
۲۷۹	 زمان پیدایش زرتشت
۲۸۱	 زندگانی زرتشت
۲۸۱	 آیین زرتشت

۲۸۴		مذهب مانی
۲۸۶		مذهب مزدک
۲۸۷		قسمت دوم: مهرپرستی / میتر (مهر)
۲۸۸		مذهب عیسوی و بودایی
۲۸۸		مذهب عیسوی
۲۸۹		مذهب بودایی
۲۹۰		معتقدات آریان‌های ایرانی از نظر تاریخ

مبحث سوم

اخلاق - مجازات‌ها

۲۹۳		اخلاق
۲۹۴		مجازات‌ها

مبحث چهارم

زبان، کتب پهلوی، ادبیات، خط، تاریخ

۲۹۷		زبان - کتب پهلوی
۲۹۹		ادبیات
۳۰۰		خط دوره‌ی ساسانی
۳۰۱		تاریخ

مبحث پنجم

صنایع

۳۰۳		معماری و حجاری
۳۰۶		کتیبه‌های ساسانی
۳۰۷		نقاشی
۳۰۷		شعر
۳۰۷		موسیقی
۳۰۷		زبانها و خطوط ایران قدیم
۳۰۸		دوم - خطوط

خاتمه

۳۱۱		یک نظر اجمالی به چهارده قرن ایران باستان

کارهایی که آریان‌های ایرانی برای تمدن بشر کرده‌اند ۳۱۴

ضمیمه

فهرست سلسله‌هایی که در ایران قدیم سلطنت کرده‌اند

اسامی شاهان، وقایع مهم، دوره‌ها و سلطنت‌ها ۳۱۷

مقدمه

شکل جغرافیایی فلات ایران

مملکتی که ما آن را ایران می‌نامیم قسمت اعظم سرزمین وسیعی است که در جغرافیا موسوم به فلات ایران است. این مرز و بوم پهناور، شامل جلگه وسیع و بلندی است که از هر طرف کوههای بلند آن را احاطه دارد. در مشرق، سه رشته کوه متوازی که معروف به کوههای سلیمان است. در شمال کوههای البرز که مانند زنجیری از شرق به غرب امتداد یافته، این کوهها در غرب از کوههای ارمنستان جدا شده و از جنوب دریای خزر گذشته به واسطه کوه‌بابا به هندوگه پیوسته و این هم به هیمالایا بلندترین کوههای عالم متصل است. در مغرب فلات کوههای کردستان یا زاگروس^۱ واقع است که از شمال به جنوب رفته و بعد به طرف جنوب و شرق برگشته به دریای عمان می‌رسد.

کوههای جنوب و مشرق از مواد آهکی است.^۲ در کوههای غربی نزدیک دریاچه اورمیه^۳ سنگ خارا نیز دیده می‌شود. بعضی از کوههای شمال از مواد آتشفشانی ترکیب یافته یعنی مواد آنها از قعر زمین بیرون آمده، مانند دماوند در نزدیکی تهران و سبلان در آذربایجان، این آتشفشان‌ها، اکنون خاموش است.

اعلا درجه بلندی فلات ایران در جنوب آن و سرایشی فلات از جنوب به شمال است، زیرا در کرمان ارتفاع آن تقریباً ۱۶۰۰ متر است و حال آنکه در مشهد از ۱۰۵۰ و در تبریز

۱. اروپاییها چنین نامند.

۲. یعنی از عصر سوم معرفت‌الارضی.

۳. اسم این دریاچه را جغرافیون عرب و غیره اورمیه ضبط کرده و در روایات قدیمه ما آن را چی‌جست یا چی‌گست نامیده‌اند.

از ۱۲۰۰ تجاوز نمی‌کند.^۱

مساحت فلات ایران دو میلیون و ششصد هزار کیلومتر مربع یا تقریباً پنجاه و پنج هزار فرسخ مربع می‌باشد.^۲ ایران امروزی از این مساحت دارای شصت و سه درصد یا تقریباً دوثلث از کل است و آنچه باقی می‌ماند متعلق به ممالکی است، مانند افغانستان و بلوچستان و غیره که در اثر حوادث تاریخی از اوایل قرن سیزدهم هجری متدرجاً از ایران جدا شده‌اند.

آب و هوای فلات ایران خشک است، بخصوص در قسمت مرکزی آن که موسوم به «کویرلوت» و یکی از گرمترین جاهای دنیا است، به استثنای گیلان و مازندران و سواحل خلیج پارس که بارندگی در آنجاها زیاد است در سایر نقاط ایران مجموع مقدار باران در عرض سال تقریباً از سه گره و نیم به چهار گره و نیم تجاوز نمی‌کند.^۳ در شمال ایران بادهای باران‌آور و زیاد می‌وزد ولی وقتی که به کوههای بلند البرز بر می‌خورد، غالباً به طرف جنوب آن تجاوز نمی‌کند، از این جهت در گیلان و مازندران بارندگی زیاد می‌شود در صورتی که صفحات جنوبی این کوه خشک است.

بادهایی که در ایران می‌وزد از دو سمت است، شمال غربی و جنوب شرقی؛ اولی از اثر بادهای تند شمال آمریکا است که از اقیانوس اطلس عبور کرده از راه دریای مغرب^۴ به شامات و آسیای صغیر می‌رسد و از آنجا به ایران و هند می‌گذرد. دومی از اقیانوس هند تولید شده، به طرف ایران می‌وزد. علت اینکه جهت این بادهای تغییر نمی‌کند از اینجاست که بادهای مذکور باید از دالان تنگ سلسله‌های جبال بگذرد و بدیهی است که کوهها، جا و جهت عوض نمی‌کنند، در بعضی از قسمتهای ایران، بادهای مانند باد ۱۲۰ روزه سیستان،

۱. متر، معادل یک گز از مقادیر جدید یا پانزده گره و شش عشر است.

۲. کیلومتر، معادل یک میل از مقادیر جدید یا ۹۷۵ ذرع است.

۳. از ۲۲ الی ۲۸ سانتیمتر.

۴. مدیترانه را در ایران بعضی دریای سفید یا بحراییض می‌نامند، ولیکن این اسم در جغرافیا به دریای سفید که با اقیانوس منجمد شمالی مربوط است اطلاق شده، دریای مدیترانه را اکثر ملل از جهت موقع آن در میان سه قاره دریای «میان زمین» نامیده‌اند، ولی چون این اسم مأنوس نیست، لابد باید آن را مانند قدما دریای مغرب یا روم نامید. در این کتاب اسم اولی اختیار شده است.

وزش منظم و تند دارد.

در وسط فلات ایران، رودی که قابل کشتیرانی باشد، منحصر به کارون است. رود مزبور که از کوههای بختیاری شروع می‌شود در خوزستان جاری است و به شط‌العرب می‌ریزد. رودهای دیگر از این قرار است: در شمال آرس و سرخ رود یا قزل‌اوزن (که پس از اینکه به شاهرود پیوست سفیدرودش نامند) و اترک. این سه رود به دریای خزر می‌ریزد. در اصفهان زاینده‌رود که در باتلاقی گم می‌شود. در طرف مشرق مرغاب و هریرود که در صحرای ترکمن فرو می‌روند. در سیستان هیلمند یا «هیرمند» و در حد شمال شرقی فلات ایران رود بزرگ آمویه که از بدخشان شروع شده و به دریای آرال می‌ریزد.^۱

فلات ایران دارای چند دریاچه است و علمای معرفت‌الارض آنها را باقیمانده دریایی می‌دانند که وقتی قسمت اعظم فلات ایران را در زیر خود داشته. دریاچه‌های مزبور از قرار ذیل است:

در شمال و غرب فلات و صفحات مجاور آن: دریاچه ارومیه، در طرف غرب آذربایجان و دریاچه وان در ترکیه در ۱۵ فرسخی حدود ایران و دریاچه‌ی گی‌چای در قفقازیه. مهمترین اینها، دریاچه ارومیه است که عمق آن پانزده ذرع و آب آن خیلی شور و تقریباً در ارتفاع هزار متر از سطح دریای اقیانوسی واقع است.^۲ درپارس دو دریاچه مه‌ارلو^۳ و نیریز، در سیستان دریاچه هامون که فاضلاب آن در سالهایی که بارندگی می‌شود به گودزره می‌ریزد. در کرمان، هامون دیگری است موسوم به نم‌کزار (بعضی اسم این دریاچه را

۱. این رود در زمان اسکندریه دریای خزر می‌ریخته و سفاین تجارتی از آمویه به دریای مزبور و از این راه به رود (کوروش) یا کورای کنونی (در قفقازیه) می‌رفته، بعد این رود، مجرای خود را تغییر داده و آب خود را به دریای آرال ریخته، در ۱۲۲۰ میلادی مغول‌ها برای خراب کردن ارگنج پایتخت خوارزم، آب رود را به طرف شهر مزبور بردند و در نتیجه آمویه به مجرای سابق افتاد و تقریباً سه قرن این مجرا را می‌پیمود، ولی بعد باز تغییر مجرا داده به طرف دریای آرال رفت، چنانکه حالا هم به این حال باقی است، چون دریاچه‌ی آرال را در جغرافیا، دریا گفته‌اند مؤلف هم دریا نوشته.

۲. دریای اقیانوسی یعنی دریایی که با اقیانوس مرتبط است، مانند خلیج پارس و غیره.

۳. بعضی محلّو نوشته‌اند.

۴. دریاچه نیریز به بختگان هم معروف است.

جَزْمُریان نوشته‌اند). آب دورودکوچک بمپور و هلیل به این هامون می‌ریزد. بین تهران و قم، دریاچه قم یا حوض سلطان.

از طرف شمال، چنانکه گفته شد، فلات ایران به دریای خزر محدود است. این اسم به مناسبت مردمانی است که موسوم به «خزر» بوده و درکنار شمال غربی این دریا، قرونی به سربرده‌اند.^۱ این دریا از حیث عمق به سه قسمت تقسیم شده و گودترین جاهای آن در قسمت جنوبی است، زیرا شمال دریا از جهت لای رود بزرگ آدیل «وُلگا» که به دریا میریزد کم عمق می‌باشد.^۲ سطح دریا ۲۶ متر از سطح دریای اقیانوسی پائین تراست و چنانکه به تجربه رسیده، همواره فرو می‌رود. سبب آن را از تابستانهای بسیار گرم و تبخیر زیاد آب دریا می‌دانند.

فلات ایران از طرف جنوب به خلیج فارس و دریای عمان محدود است. خلیج مزبور که از گرمترین جاهای دنیا است و شبه جزیره عربستان را از ایران جدا می‌کند، به واسطه بغاز هرمز با بحر عمان، اتصال می‌یابد و باتمام دنیا از این راه مربوط است. شط‌العرب به این خلیج می‌ریزد و ملل قدیمه عالم مانند سومری‌ها و اکدی‌ها و عیلامی‌ها و کلدانی‌ها و پارسی‌ها و نیز اعراب ارتباط تاریخی نزدیک با این خلیج داشته‌اند و سواحل آن مهد تمدنهای خاموش عهود قدیمه است.

جزایر بسیاری در این خلیج است که بزرگترین آنها قشم و بحرین می‌باشد. فلات ایران دارای معادن زیادی است، از قبیل مس، آهن، سرب، زغال سنگ، مرمر، گل سرخ، فیروزه و غیره و چنانکه علمای فن گویند، قسمت بزرگ فلات ایران روی نفت قرار گرفته، و لیکن چون به استخراج معادن هنوز کاملاً نپرداخته‌اند محصولات آن بیشتر زراعتی است و از جهت آب و هوای برّی و کمی بارندگی در بعضی از قسمتهای ایران زراعت فقط آبی است، کلیتاً زراعت دیمی در ایران غلبه دارد.

شمال و مغرب فلات ایران، از حیث نباتات از قسمت مرکزی و شرقی غنی‌تر است. جهت آن در شمال تا سلسله کوه البرز دریای خزر و در غرب اثر دریای مغرب است که

۱. اروپایی‌ها، آن را کاسپین می‌نامند. از اسم مردمان بومی غرب ایران که به «کاس سو» موسوم بوده‌اند. این اسم در جمع «کاسپ» یا «کسپ» می‌شده، جغرافیون عرب، کاسپین را «قزین» کرده‌اند.

۲. عمق آن در شمال تقریباً ۴۰ و در جنوب ۹۵۰ متر است.

هرچند در فلات ایران ضعیف می‌باشد ولی باز در قسمتی از مغرب آن نافذ است. جاهایی که آب باشد خاک دره‌ها حاصلخیز است و نباتات قوت زیاد دارد. خاک دره‌ها و دامنه‌ها رسوبی، یعنی لایی است که از سیلابها و رودهای روی زمین مانده، ولی وقتی که از سطح زمین قدری پایین روییم غالباً به سنگ و ریگ و ماسه می‌رسیم.^۱

اگر چه عرض جغرافیایی فلات ایران تقریباً از بیست و چهار الی چهل و دو شمالی است و نمی‌بایست در این عرض اختلاف زیاد بین آب و هوای نقاط مختلف فلات باشد، و لیکن به واسطه اختلاف ارتفاع یا موقع خاصی در کنار دریاها و دریاچه‌ها یا در پناه کوهها و یا در نزدیکی کویر، اختلاف زیاد در آب و هوای قسمتهای مختلف فلات ایران حاصل شده و از این جهت، هم قسم درخت و گل و ریحان در ایران می‌روید.

راههای تجارت و روابط امروزی سکنه فلات ایران تقریباً همان است که در ازمنه تاریخی بوده، لذا فقط بعضی را که برای تاریخ اهمیت دارد ذکر می‌کنیم:

راهی که از بین‌النهرین به فلات ایران می‌آمد، از جایی که بعدها موسوم به سلوکیه^۲ گردید و در نزدیکی بغداد کنونی بود از دجله گذشته و متابعت وادی دیاله را نموده. به آرتی میتا در نزدیکی قزل رباط امروزی می‌رسید و بعد به شالاکه کرسی حلوان^۳ بود منتهی می‌گشت. از اینجا صعود به فلات ایران شروع می‌شد و راه مزبور بعد از گذشتن از کوههای زاگرس کامبادن^۴ یا تقریباً کرمانشاه امروزی وارد وای بلندکرخه می‌شد و پس از عبور از کنگاور (یا کنگبار قدیم)^۵ به همدان منتهی می‌گشت و همدان به واسطه راههای مختلف با شوش و شهرهای دیگر ارتباط می‌یافت.

از راههای دیگر، راههایی که از فلات ایران به هند می‌رود شایان توجه است. یکی از آنها، راهی است که از وادی کابل شروع شده و از کوههای سلیمان گذشته به پیشاورکه در وادی سند است می‌رسد. دیگری که کوتاه‌تر است از تنگه خیبر می‌گذرد. فاتحین هند و نادرشاه از این راه گذشته‌اند و بالاخره راهی که افغانستان کنونی را به وادی آمویه ارتباط

۱. از این نوع علایم گمان می‌کنند که در عصر چهارم معرفت الارضی قسمت اعظم فلات در زیر آب بوده.

2. Selevcie

۳. حلوان، قلعه‌ای بود در کوههای کردستان در نزدیکی گرکوک.

4. kambadene

5. konkobar

می‌داد و اکنون نیز همان اهمیت را دارد راهی است که از بامیان و بلخ شروع شده و کوه‌های هندوکوه را بریده و به وادی مزبور می‌رسد. سایر راه‌های ایران یعنی از ری به آذربایجان و گیلان و خراسان و از خراسان به آسیای وسطی و از بندرعباس^۱ به شیراز و از ری از راه دامغان به طبرستان همان بوده که حالا هم هست.

عدهٔ نفوس فلات ایران معلوم نیست چه بوده و اکنون هم چون سرشماری نشده محققاً معلوم نیست. حدس می‌زنند که باید جمعیت ایران و افغانستان و بلوچستان شانزده میلیون^۲ باشد.

از سایر اطلاعات جغرافیایی چون ارتباط مستقیمی با تاریخ ندارد می‌گذریم.^۳ و لیکن این نکته را که برای تاریخ اهمیت دارد مخصوصاً باید در نظر داشت: فلات ایران پلی است که قسمتهای شرقی و غربی آسیا را با یکدیگر اتصال داده و این موقع فلات ایران در تاریخ اهمیت مخصوصی داشته، چه در ازمنه‌ای که دریانوردی آسان نبود فلات ایران یگانه راهی بود که قسمتهای آسیا را با یکدیگر و باممالک دریای مغرب و اروپا مربوط می‌نمود و چون فلات مزبور در چهارراه عالم قدیم واقع و وسیلهٔ ارتباط مردمان بسیاری از نژادها و ملل مختلفه بوده، از این موقع جغرافیایی نتایجی حاصل شده که از تاریخ آن معلوم است و در ذیل بیاید.

نژادها: نژاد سفید پوست، مردمان هندواروپایی

چنانکه از نژادشناسی^۴ معلوم است سکنهٔ روی زمین از حیث نژاد به پنج قسمت تقسیم شده‌اند:

۱- سفیدپوست یا اییض. ۲- زردپوست یا اصفر. ۳- سرخ پوست یا احمر. ۴- سیاه

۱. گُمرون عهد قدیم

۲. این آمار، مربوط به اوایل قرن ششمی حاضراست، و گر نه جمعیت کنونی ایران (۱۳۸۰ شمسی) حدود شصت میلیون نفر است (ناشر).

۳. اگر هم مطلبی راجع به جغرافیا پیش آید، در موقع خود تذکر خواهیم داد، زیرا به این ترتیب بهتر نصب‌العین خوانندگان خواهد بود.

۴. مقصود از نژادشناسی، علم تشخیص نژادها و اشکال و احوال مردمانی است که از نژادی می‌باشند.

پوست یا اسود. ۵- ماله.

سه نژاد آخری، ارتباطی با موضوع این کتاب ندارد، نژاد زردپوست را بعضی از محققین نژاد مغول نیز نامیده‌اند. این نژاد موافق عقیده اکثر محققین به سه قسمت تقسیم شده است:

چین و تبت، مغول و منچو، ترک و تاتار.

بیشترین مردمان در آسیای شرقی و سیبری و آسیای وسطی سکنی دارند و شعبه‌هایی از آنها در آسیای غربی و اروپا مأوا گزیده‌اند. مانند بعضی از سکنه قفقازیه و تاتارهای قدیم و ترکها و مجارها و فین‌ها و غیره.

نژاد سفیدپوست را نیز به سه قسمت تقسیم کرده‌اند: هند و اروپایی، سامی و حامی. بنی‌حام چنانکه تورات گوید از حام پسر نوح بودند. در باب مساکن آنها بین محققین اختلاف است، بعضی وطن اصلی آنها را بابل یا جایی در آسیای غربی دانسته، عقیده داشتند که این مردم آسیا به آفریقا رفته و در مصر و لیبیا و غیره سکنی گزیده‌اند، ولی نلدکه^۱ خاورشناس معروف براین عقیده بود که همیشه مسکن آنها آفریقای شمال شرقی بوده، زیرا از حیث شکل و قیافه و غیره به سیاه‌پوستان آفریقا نزدیک‌ترند. اکثر محققین اهالی قدیم مصر (یعنی قبطی‌ها) و نیز بربری‌های لیبیا و کوشی‌ها (یا حبشی‌ها) را از بنی‌حام دانسته‌اند. اکنون حامی‌ها با نژادهای دیگر مخلوط شده‌اند.

بنی‌سام که یکی از شاخه‌های بزرگ سفیدپوست‌اند، اکثراً در عربستان و بین‌النهرین و شامات و آفریقای شمال و شمال شرقی سکنی دارند و شعبه‌ای از آنها که بنی‌اسرائیل باشد، در جاهایی از آسیا و اروپا پراکنده است. ملل سامی نژاد عهدقدیم اینها بوده‌اند: کلدانی‌ها، آسوری‌ها، فینیقی‌ها، بنی‌اسرائیل و یهود، آرامی‌ها و اعراب.

تورات فینیقی‌ها را از حیث نژاد حامی گفته، ولی اکثر محققین آنها را سامی می‌دانند. زبانهای تمام این مردمان به یکدیگر خیلی نزدیک بوده، چنانکه تورات گوید که مرد بنی اسرائیل در ۱۵۰۰ سال ق.م.^۲ زبان عربی را بی‌ مترجم می‌فهمیدند.

مردمان هندو اروپایی چنانکه خود لفظ می‌رساند مردمانی هستند که مساکن آنها از هند

1. Noldeke.

۲. ق.م. یعنی قبل از میلاد مسیح.

تا اقصی بلادِ اروپاست، یعنی دراروپا کلیهٔ سکنهٔ آن به استثنای مردمانی که از نژادهای دیگر و اقلیت‌اند و در آسیا فقط هندی‌های آریانی و ایرانی‌ها به معنی اعم (یعنی کلیهٔ مردمانی که از شاخهٔ ایرانی آریان‌ها منشعب شده‌اند)^۱ و ارامنه. مردمان، هندو اروپایی^۲ را موافق موازین علمی به هشت شعبه تقسیم کرده‌اند: ۱- آریانی. ۲- یونان و مقدونی. ۳- ارمنی. ۴- آلبانی^۳ (در شبه جزیرهٔ بالکان). ۵- ایتالیایی. ۶- سِلْتی (بومیهای اروپای غربی). ۷- ژرمنی (آلمانی‌ها، آنگلوساکسون‌ها و غیره). ۸- لیتوانی و اسلاوی.

تحقیق در زبانها و مذاهب و داستانها و افسانه‌های قبل از تاریخ مردمان این هشت شعب ثابت نموده که این مردمان لااقل پیش از چهارهزار سال ق.م. در جایی باهم زندگانی می‌کرده‌اند و بعد به جهتی که محققاً معلوم نیست و شاید از زیاد شدن سکنه و کمی جا بوده متفرق شده، هرکدام به طرفی رفته‌اند. زمان جدا شدن این مردمان را از یکدیگر نمی‌توان محققاً معلوم نمود، ولی محققین از موازین علمی تصوّر می‌کنند که در حدود سه الی چهارهزار سال ق.م. بوده.

در باب مساکن اصلی مردمان هند و اروپایی، عقاید مختلف است. در ابتدا مساکن اصلی آنها را در آسیای وسطی می‌پنداشتند، بعد که تحقیقات پیشرفت به سواحل رود آدیل (ولگا)^۴ و پس از آن به سواحل دریای بالتیک قایل شدند، ولی حالا این عقیده قوّت یافته که جایی در شمال اروپا بوده و ظن قوی این است که اینجا را تقریباً در شبه جزیرهٔ اسکاندیناوی باید جستجو کرد.^۵

آریان‌ها، شعبهٔ ایرانی آنها

چنانکه گفته شد آریان‌ها یکی از شعب مردمان هند و اروپایی‌اند. از حیث تحقیقاتی که

۱. در ذیل، اسامی این مردمان ذکر خواهد شد.

۲. عبارت هندو اروپایی جامع نیست، زیرا شامل مردمان هندو اروپایی که در آمریکا و جاهای دیگر سکنی دارند نمی‌باشد، لکن عجالتاً چون این لفظ مصطلح شده، چاره جز استعمال آن نیست. سابقاً به جای هند و اروپایی، آریانی می‌گفتند و هنوز هم این اصطلاح بکلی منسوخ نشده است.

۳. آلبانی‌ها را گاهی «آرناود» نیز می‌نامند.

4. Volga.

۵. عقیدهٔ پنکاو تأییدی که سرادر از او کرده است.

راجع به مردمان هند و اروپایی می‌شود، شعبه آریانی شعبه اولی است، زیرا آثار تاریخی و ادبی آنها از قرن چهاردهم ق.م. شروع شده.^۱ در صورتی که آثار ادبی یونانی و ایتالیایی بالنسبه جوان‌تر و آثار ادبی یونانی و ایتالیایی بالنسبه جوان‌تر و آثار ادبی پنج شعبه دیگر نسبت به آثار یونانی و ایتالیایی هم خیلی تازه‌تر است.

آریان‌ها بعد از جدایی از مردمان هند و اروپایی به طرف جنوب رفته، باز به شعبه‌هایی تقسیم شده‌اند: شعبه هندی، شعبه ایرانی، شعبه سکایی.^۲

راجع به احوال مردمان آریانی در اعصار قبل ارتاریخ آنها (یعنی اعصاری که راجع به آن نوشته‌ای به دست نیامده) اطلاعات زیاد و محققى در دست نیست، با وجود این آنچه از تحقیقات علماً حاصل شده، این است: اولاً این سؤالها پیش می‌آید که کی آریان‌ها از سایر مردمان هند و اروپایی جدا شده‌اند؟ بعد از جدا شدن کجا بوده‌اند و آیا با هم می‌زیستند یا جدا از هم؟

راجع به سؤال اولی عقیده محققین چنین است که نمی‌توان تاریخ محققى معین کرد، ولی موافق موازین علمی جدا شدن آریان‌ها از مردمان هند و اروپایی باید لااقل در حدود سه هزار سال ق.م. باشد.^۳ راجع به سؤال دوم و سوم تقریباً معلوم است که آریانی‌های

۱. مثلاً «ریگ ودا» و «ودا» که کتب مذهبی هندی‌هاست.

۲. داریوش اول در کتیبه‌های خود، این مردم را «سک» و «سکا» نامیده، لذا هر دو املا صحیح است. راجع به سکاهای آسیای وسطی نظر به اسنادی که در سنوات اخیر به دست آمده، بعضی از محققین بر این عقیده‌اند که اینها از ایرانی‌های شمالی بوده‌اند، چه زبان آنها از زبانهای ایران شمالی است. (عقیده کریس تن سن).

۳. زیرا زمان انشای کتاب مقدس هندی‌ها تا ۱۴۰۰ ق.م. صعود می‌کند و تردیدی نیست که در این زمان، زبان آریان‌ها یکی نبوده، چه اگر می‌بود این کتاب به زبان مشترک نوشته می‌شد و برای یافتن زمانی که زبان آریان‌ها یکی بوده، موافق موازین زبان شناسی باید هزار سال عقب رفت. پس آریان‌ها تقریباً در حدود ۲۴۰۰ سال ق.م. زبان مشترکی داشته‌اند. از طرف دیگر مدت زمانی که آریان‌ها به یک زبان تکلم می‌کردند خیلی طولانی بوده، زیرا قرن‌ها لازم است تا یکی از لهجه‌های زبان اصلی مبدل به زبان فرعی گردد و دیگر اینکه از مطالعات در تمدن آریانی و مقایسه آن با تمدنهای اروپایی خصایصی مشاهده می‌شود که قرن عیدیه لازم بوده تا این خصایص حاصل و ثابت گردیده باشد

هندی و ایرانی اکثراً به طرف آسیای وسطی رفته و مدتها در آنجا زندگانی کرده‌اند. درباب مسکن آنها بین علما، اختلاف نظر بود، ولی حالا بیشتر به این عقیده‌اند که ما بین رود آمویه و سیحون می‌زیسته‌اند. راجع به شعبه سکایی اطلاعات، خیلی کم است، زیرا آثار ادبی از آنها به دست نیامده، اطلاعات راجع به آنها همان چیزهایی است که از کتیبه‌های قدیم ما و نوشته‌های مورخین یونانی و از حفاریات در قبرهای آنها استنباط شده و چون مربوط به ازمنه تاریخی است در ضمن مطالب راجع به این زمانها گفته خواهد شد. عجالتاً همین قدر راجع به آنها باید دانست که اینها مردمانی بودند قوی، سلحشور و غالباً صحراگرد و در ازمنه تاریخی مردمان سکایی از درون آسیای وسطی تا رود عظیم دانونب منتشر بودند. در ضمن تاریخ قدیم ایران مکرراً به این مردمان برخورد خواهیم خورد.

آریان‌های هندی و ایرانی پس از آنکه مدتها با هم زندگانی کردند از آسیای وسطی مهاجرت کرده، به باختر آمدند و از آنجا شعبه هندی به طرف هندوکوش رفته به دره پنجاب هند سرازیر شد و شعبه ایرانی به طرف جنوب و غرب متمایل شده، در فلات ایران منتشر گردید.^۱ از اینجا معلوم است که اسم ایران از اسم این مردمان است زیرا آنها خود را آیریا می‌نامیدند که به معنی نجیب یا با وفاست. اسم ایران هم در سابق آیران بوده که بعدها آیران و ایران و ایران شده.^۲

آمدن آریان‌ها به فلات ایران

جهت آمدن آریان‌ها به فلات ایران محققاً معلوم نیست چه بود. اوستا مملکت اصلی آریانها را آیران و آج یعنی مملکت آریان‌ها می‌نامد و گوید مملکتی بود بسیار خوش آب و هوا و دارای زمین‌های حاصلخیز، ولی ارواح بد دفعتاً زمین را سرد کردند و چون زمین قوت سکنه را نمی‌داد مهاجرت شروع شد. محققاً معلوم نیست که مقصود از آیران و آج چیست: مسکن اصلی آریان‌ها قبل از جدا شدن از مردمان هندو اروپایی یا مسکن آنها

۱. بعضی از محققین بر این عقیده‌اند که آریان‌های هندی از پامیر، به طرف هند سرازیر شده‌اند.
 ۲. عقیده ثلثه که بر این است که پانصدسال قبل، ایران را ایران با یای مجهول، تلفظ می‌کردند (مانند ایوان)، اول مصنف خارجه که اسم ایران را ذکر کرده، اراتستین یونانی است و او ایران را آیران نوشته (قرن سوم ق.م.).

زمانی که با هندی‌ها بوده‌اند؟ به هر حال می‌توان حدس زد که در این مورد هم مهاجرت از جهت زیاده‌شدن سکنه و تنگی جاها بوده. درباب تاریخ آمدن آنها به ایران سابقاً بعضی از علما عقیده داشتند که در حدود دو هزار سال ق.م. بوده، زیرا درضمن تاریخ عیلام که درذیل بیاید بر می‌خوریم به قومی که گمان می‌کنند آریانی بوده‌اند ولی اخیراً عقیده‌ای که قوت یافته، این است که از قرن چهاردهم این مهاجرت شروع شده و تا قرن هشتم امتداد داشته. راجع به اینکه آریان‌ها بعد از ورود به فلات ایران چگونه منتشر شده‌اند. باید گفت که درآوستا اسامی شانزده مملکت ذکر شده که یکی از آنها معلوم نیست کجا بوده و از پانزده مملکت دیگر اولی ایرانِ وَاچَ و دو مملکت آخری صفحه‌البرز و پنجاب هند است.^۱ از اینجا بعضی از محققین استنباط می‌کنند که این ممالک یا ولایات خط سیر و انتشار آریان‌ها را نشان می‌دهد، بنابراین عقیده خط انتشار آنها از این قرار بوده.

آریان‌های ایرانی از سغد به طرف مرو آمده، بعد هرات و نیسایه و کابل را اشغال کرده‌اند. پس از آن به طرف رُخَج و هیلمند رفته و چون به دریاچه زرنج (دریاچه سیستان) رسیده‌اند و دریاچه مزبور در آن زمان بزرگتر از دریاچه کنونی بوده به آن طرف نگذشته‌اند، به خصوص که در طرف جنوب آن، اراضی بلوچستان و مِکرانِ حالیه شروع می‌شود و این اراضی به واسطه بی‌آبی و آب و هوای بسیار گرم آریان‌ها را جلب نمی‌کرده، از این جهت بعد از اشغال سیستان به طرف مغرب رفته ولایت جنوبی خراسان و صفحه دماوند و ری را اشغال نموده‌اند. درباب اینکه چه مردمانی در ایران می‌زیسته‌اند عقیده‌ای که از تحقیقات حاصل شده این است:

در مغرب ایران مردمانی بوده‌اند موسوم به «کاس‌سو» که نژاد آنها محققاً معلوم

۱. شانزده مملکت آوستایی از این قرار است: ۱- ایرانِ وَاچَ= مملکت آریان‌ها ۲- سوغده = سغد ۳- مورو= مرو ۴- باخدی = باختر ۵- نیسایه = محلی در دو فرسخی سرخس و برخی با نیشابور تطبیق می‌کنند ۶- هَرآی و = هرات ۷- وایِ کِرِت = کابل ۸- اورو = طوس یا غزنه ۹- وهرکان = گرگان ۱۰- هَرهواتی = رُخَج در جنوب افغانستان ۱۱- آی‌تومنت = وادی هیلمند ۱۲- رگ = ری ۱۳- شَخَر یا چَخَر = شاهرود ۱۴- ورن = صفحه البرز یا خوار ۱۵- هَپت هیندو = پنجاب هند ۱۶- ولایاتی که درکنار رودخانه «رنگا» است و سر، یعنی مدیر ندارد = معلوم نیست کجاست.

نیست. در مازندران کنونی تپوری‌ها.^۱ در جنوب غربی عیلامی‌ها که با تاریخ آنها آشنا خواهیم شد. راجع به باقی قسمت‌های ایران عقاید مختلف است، بعضی به این عقیده‌اند که سواحل خلیج فارس و عمان از حبشی‌ها یا از مردمان سیاه‌پوست مسکون بوده^۲ برخی عقیده دارند که سکنه تمام فلات ایران و قفقازیه و اروپای جنوبی در زمان بسیار قدیم از سیاهپوست‌ها یا از نژادی که تشکیل نبوده ترکیب می‌یافته.

به هر حال وقتی که آریان‌ها به فلات ایران آمده‌اند در اینجا مردمانی یافته‌اند. که زشت و از حیث نژاد و عادات و اخلاق و مذهب از آنها پست‌تر بوده‌اند، زیرا آریان‌ها مردمان بومی را دیو یا تور نامیده‌اند، علاوه بر این در مازندران آثاری به دست آمده که خیلی قدیم است و دلالت بر صحت این استنباط می‌نماید.

رفتار آریان‌ها با این مردمان بومی مانند رفتار غالب یا مغلوب بوده، به خصوص که آریان‌ها آنها را از خود پست‌تر می‌دانسته‌اند، بنابراین در ابتدا هیچ نوع حقی برای آنها قایل نبودند، بلکه با اینها دائماً جنگ می‌کردند و هر جا آنها را می‌یافتند می‌کشتند، ولی بعدها که خطر بومی‌ها برای آریان‌ها رفع شد و آریان‌ها کارهای پُرحمت را از قبیل زراعت و تربیت حشم و خدمت در خانواده‌ها از دوش خود برداشته به آنها محول نمودند. بومی‌ها طرف احتیاج شدید واقع شده، دارای حقی گردیدند. مانند حق غلام و کنیز در سابق که در تحت حمایت ارباب‌ها زندگانی می‌نمودند. از این زمان، اختلاط آریان‌ها با بومی‌ها شروع شد. ترتیب برقرار شدن آریان‌ها در ایران بعضاً از داستانهای قدیم ما و تا اندازه‌ای نیز از مقایسه طرز مهاجرت و برقرار شدن سایر مردمان هند و اروپایی در ممالک مفتوحه به دست آمده.

آریان‌ها به ایران برای تاخت و تاز نیامده بودند، بلکه می‌خواستند در این مملکت برقرار شوند و با این مقصود می‌بایست اراضی را از بومی‌ها انتزاع نمایند. برای رسیدن به مقصود به هر جا وارد می‌شدند پس از جنگ با بومی‌ها قلعه‌ای بنا می‌کردند. درون قلعه را به دو قسمت تقسیم کرده، قسمتی را به ساکن خانواده‌ها تخصیص می‌دادند و قسمت دیگر را به حشم، در این محوطه، شبها آتشی با دو مقصود روشن می‌کردند: اولاً برای اینکه

۱. طبرستان از تپورستان آمده.

۲. این عقیده مبتنی بر مدارکی است که از تحقیقات و حفاریات به دست آمده‌است.

خانواده‌ها از آن سهمی برند و دیگر از این جهت که اگر بومیها شیخون زدند پاسبانان آتش را تیزتر کنند تا مردان قلعه برای جنگ بیرون آمده دشمن را از اطراف قلعه برانند.^۱ بعدها این قلعه‌ها مبدل به دهات و شهر شد.^۲

مذهب آریان‌ها و اخلاق آنها

راجع به مذهب آریان‌های ایرانی باید در نظر داشت که مدتها مذهب آنها با مذهب هندی‌ها یکی بوده، چنانکه به زبان واحدی هم تکلم می‌کردند، ولی در قرون بعد، جدایی مذهبی بین آنها روی داد. کی این جدایی روی داده، محققاً معلوم نیست ولی از کتیبه‌ای که در بوغاز (گ ای)^۳ در آسیای صغیر به دست آمده و تاریخ آن تقریباً از ۱۳۵۰ ق.م. است استنباط می‌شود که در این زمان، جدایی هنوز روی نداده بود، چه نجبای میتانیان که آریایی بوده‌اند به خداهای هندی قسم یاد کرده‌اند.^۴ چون تاریخ نوشته شدن ودا کتاب مقدس هندی‌ها از قرن چهاردهم بالاتر نمی‌رود و از قرن هشتم پایین‌تر نمی‌آید. پس تاریخ جدایی آنها بین این دو قرن یعنی قرن نهم و چهاردهم باید باشد. اما اینکه مذهب آریان‌های ایرانی چه بوده، از مطالعات محققین در مذهب هندی‌ها و مقایسه نتیجه آن با نتیجه مطالعات در آوستا (کتاب مقدس زرتشتی‌ها) این عقیده حاصل می‌شود:

آنها معتقد بودند به یک عده از وجودهای خیر و خوب که گنجها و ذخایر طبیعت را به انسان می‌رسانیدند. در میان این ذخایر مهمتر از هرچیز روشنایی و باران بود و نیز اعتقاد داشتند به وجودهای بد و تیره که با وجودهای خوب در جنگ بوده و نمی‌خواستند انسان سعادت‌مند باشد. شب و زمستان و خشکسالی و قحطی و امراض و مرگ و بلیات را از وجودهای بد می‌دانستند.

معلوم است که وجودهای اولی را می‌پرستیدند و حمد و ثنای آنها را می‌گفتند یا میخواندند و برای آنها نیاز می‌دادند، در صورتی که ارواح بد را دشمن می‌داشتند و برای

۱. «وَر» که در داستان جمشید ذکر شده، نمونه‌ای از این قلعه‌هاست.

۲. محققین تصور می‌کنند که بنای شَخْرَه و ری و غیره هم بدین منوال بوده.

۳. بوغاز (گ ای) محلّی است که «پِتِریوم» پایتخت قدیم هیتها در آنجا بوده است.

۴. ایندَر و ارون و غیره.

محفوظ ماندن و از شر آنها به اورادی متوسل می‌شدند که بعدها باعث ترقی سحر و جادوگری شد و زرتشت بر ضد این خرافات قیام کرد.

بعضی از محققین بر این عقیده‌اند که پرستش ورتَرغنا ربّالنوع رعد و میثر ربّالنوع آفتاب در این زمان در مذهب آریان‌های ایرانی داخل بود^۱ آفتاب را چشم آسمان می‌دانستند و رعد را پسر آن. به عبارت دیگر، باید گفت که آریان‌ها ایرانی، مانند آریان‌ها هندی، عناصر را می‌پرستیدند ولی بعد بتدریج ترقی کرده، به درجه پرستش خدای یگانه رسیدند. کی نتیجه این ترقی و تکامل حاصل شد، معلوم نیست! ولی باید این نکته را در نظر داشت که آریان‌های ایرانی، زودتر از آریان‌های هندی ترقی کرده، به توحید رسیده‌اند و با پدید آمدن زرتشت اعتقاد به خدای یگانه پایه محکمی یافته، چنانکه در جای خود بیاید.

آریان‌های ایرانی وقتی که به ایران آمدند از حیث تمدن پست‌تر از همسایه‌های خود یعنی بابل و آسور بودند و چنانکه بیاید چیزهای زیاد از آنها اقتباس کردند، ولی در اخلاق بر آنها برتری داشتند. چه معتقدات مذهبی آنها سعی و عمل یعنی کوشش و کارکردن را با راستی و درستی تشویق می‌کرد و ایرانی‌های قدیم، دروغ را یکی از بزرگ‌ترین ارواح بد می‌دانستند.

خانواد، طبقات، شکل حکومت

خانواده بر اقتدار پدر یا بزرگتر خانواده تشکیل شده بود. زن اگرچه اختیاراتی نسبت به شوهر نداشت، با وجود این بانوی خانه محسوب می‌شد و کلیتاً چنین به نظر می‌آید که مقام زنها نزد آریان‌های ایرانی بهتر از مقام آنها در نزد مردمان دیگر بوده، اولاد، تابع محض پدر بودند. رئیس خانواده در عهد بسیار قدیم در آن واحد قاضی و مجری آداب مذهبی بوده، زیرا در این ادوار از جهت سادگی آداب مذهبی طبقه وجود نداشت. یکی از تکالیف حتمی رئیس خانواده این بود که مراقب اجاق خانواده بوده، نگذارد آتش آن خاموش شود. اجاق خانواده در جای معین واقع و مورد احترام بود. عده طبقات چنانکه از آوستا دیده می‌شود سه بوده: روحانیون، مردان جنگی و برزگران.

۱. ورتَرغنا بعدها «ورَهران» و بعد بهرام شد، میثر(میترا) و بعد، مهر گردید.

ولی در عهد بسیار قدیم، طبقه روحانیون وجود نداشت و اجرای آداب مذهبی و قربان کردن را رؤسای خانواده‌ها برعهده داشتند.

شکل حکومت، ملوک‌الطوایفی بود: از چند خانواده تیره‌ای تشکیل می‌شد و مسکن آن ده بود که ویس می‌گفتند و از چند تیره، عشیره یا قبیله ترکیب می‌یافت و محل سکناى آن بلوک بود که در آن زمان گئو می‌نامیدند و چند عشیره، قوم یا مردمی را تشکیل می‌نمود و محل سکناى آن را ولایت بود ده‌یو می‌گفتند.

رؤسای خانواده‌ها رئیس تیره و رؤسای تیره‌ها رئیس قبیله را انتخاب می‌کردند. رئیس قوم یا ولایت نیز در اوایل انتخابی بود ولی چون فرماندهی لشگر را در موقع جنگ به عهده داشت بعدها بر اختیارات خود افزود، ولی نه به اندازه‌ای که اختیارات رؤسای خانواده‌ها و رؤسای تیره‌ها بکلی ملغی گردد. رئیس تیره را ویس‌پت و رئیس قوم یا مردم را ده‌یوپت می‌نامیدند. وقتی که چند مردم یا چند ولایت در تحت حکومت یک نفر واقع می‌شدند او را شاه بزرگ می‌خواندند.

ده‌یوپت‌ها، فی‌الواقع امرا یا پادشاهان کوچکی بودند که نسبت به شاه بزرگ، حال دست‌نشانده‌گی داشتند. اینها می‌بایست باجی بدهند یا هدایایی به دربار بفرستند و در موقع جنگ، سپاهی برای شاه تهیه نمایند. اکثر از پهلوانان داستانهای قدیم ما، ده‌یوپت‌هایی بودند که هر کدام حکومت ولایت یا ایالتی را به طور موروثی در خانواده خود داشتند.

از دولت‌هایی که آریان‌های ایرانی در ازمنه تاریخی تشکیل نموده‌اند و ذکر آنها در ذیل خواهد آمد دولت اشکانی از حیث شکل حکومت به دولتهای آریانی در زمانهای قبل از تاریخ بیشتر شباهت دارد و بنابراین اگر بخواهیم اطلاعات بیشتری راجع به این شکل حکومت تحصیل نماییم باید در طرز حکومت اشکانیان بیشتر دقیق شویم.

تاریخ آریان‌های ایرانی، از قرن هفتم یا اواخر قرن هشتم ق.م. شروع می‌شود و هرچه قبل از آن بوده، در پس پرده ظلمت مستور است. بنابراین لااقل در مدت بیست و سه قرن یعنی در زمانی که از جدا شدن آریان‌ها از مردمان دیگر هند و اروپایی تا قرن هفتم ق.م. گذشته محققاً معلوم نیست که آریان‌ها چه می‌کرده‌اند. همین قدر از داستانهای قدیم ما برمی‌آید که آریان‌ها شهری و ده نشین شده و دولتهایی تشکیل نموده بودند.

در اینجا ذکر داستانها خارج از موضوع است، ولی کلیاتی که از آنها به دست می‌آید

دلالت می‌کند بر این که آریان‌ها لااقل چهار دولت تشکیل کرده‌اند. دو دولت را باید موافق داستانهای دولت جمشیدی‌ها و فریدونی‌ها بنامیم و دو دولت دیگر را دولت منوچهری‌ها و زابی‌ها.

زمان جمشید، خیلی قدیم است، بعضی عقیده دارند که جمشید داستانی مربوط به زمانی است که هنوز جدایی بین مردمان هند و اروپایی روی نداده بود، ولی به هر حال، زمان او، از زمانی که آریان‌های هندی و ایرانی باهم بوده‌اند پایین‌تر نمی‌آید.^۱ دولت فریدونی‌ها نیز مربوط به این زمان می‌باشد. دولت منوچهری‌ها و زابی‌ها منسوب به دوره‌هایی است که آریان‌های ایرانی در شمال شرقی فلات ایران بر قرار شده و در فشار مردمانی بودند که از طرف شمال، همواره به اینها حمله می‌کردند. ظن قوی می‌رود که این مردمان همان سکاها بوده‌اند.^۲

بالاخر گفته شد زمانی که آریان‌های ایرانی به فلات ایران آمدند، یکی از مردمان بومی این مملکت عیلامی‌ها بودند، بنابراین قبل از دخول در تاریخ ایران باید شمه‌ای از عیلامی‌ها بگوییم. زیرا این مردم گذشته‌های مفصلی داشتند و آشنا شدن با گذشته‌های این ملت به جهاتی که در جای خود بیاید برای فهم تاریخ آریان‌های ایرانی هم مفید است.

۱. شید، صفت و به معنی درخشنده است. اصل اسم جم است که در حماسه ملی هندی‌ها «یمه» و در آوستا «یما» گفته‌اند.

۲. معلوم است که این کلیات استنباطهایی است که از داستانها می‌شود و محقق نیست.

مختصری از تاریخ عیلام

مقدمه

اطلاع ما بر عیلام تا چهل سال قبل منحصر به ذکر مجملی بود که تورات از آن نموده و اسم کدُر لَاعُمِر پادشاه عیلام را در ضمن حکایتی برده.^۱ مورّخین عهدقدیم هم، چنانچه از نوشته‌های آنها معلوم است اطلاعاتی راجع به عیلام نداشتند، حال بدین منوال بود تا حفریّات شوش پیش آمد. اوّل کسی که تحقیقات علمی راجع به شوش نمود لُفتوس^۲ انگلیسی بود. و لیکن حفریّات متمادی علمی به دست دو هیئت علمی فرانسوی به عمل آمد: اوّل مارسل دیولافوا^۳ در ۱۸۸۴ م. شروع به عملیات نمود و قصر داریوش اوّل و قصری را که بعدها اردشیر دوم هخامنشی روی خرابه‌های قصر اوّل ساخته بود و امروز تلّ خاکی است کشف کرد. بعد از او هیئت دیگر در تحت ریاست دِمرْگان^۴ حفریّات را دنبال نمودند.

اگرچه حفریّات شوش هنوز به اتمام نرسیده و چنانکه گویند نیم قرن لازم است تا این کار به انجام برسد، با وجود این از آنچه تا به حال به دست آمده، تاریخ عیلام تا اندازه‌ای روشن شده و یک دولت بر دولتهای بزرگ مشرق قدیم افزوده، چون این مختصر گنجایش تاریخ مفصل عیلام را ندارد به ذکر مطالب عمده اکتفا می‌کنیم.

۱. سفریدایش، باب ۱۴

2. Loftus.

3. Marcel Dieulafoy.

4. Jean De Morgan.

حدود عیلام

در عهود قدیم عیلام اطلاق می‌شد به مملکتی که از این ولایات ترکیب یافته بود: خوزستان - لرستان - پشتکوه - کوه‌های بختیاری. حدود این مملکت از طرف مغرب دجله بود. از طرف مشرق قسمتی از پارس، از سمت شمال راهی که از بابل به همدان می‌رفت و از سمت جنوب خلیج فارس تا بوشهر.^۱

شهرهای مهم این مملکت را چنین نوشته‌اند: ۱- شوش که مهم‌ترین شهر عیلام و چنانکه معلوم شده از قدیم‌ترین شهرهای عالم بوده. ۲- ماداکتو روی رود کرخه. ۳- خایدالو که گمان می‌کنند در جای خرم‌آباد امروزی بنا شده بود. ۴- اهواز.^۲

اهالی عیلام، مملکت خود را «آنزان سوسونکا» می‌نامیدند. کلمه عیلام به معنی کوهستان است و اطلاق به آن قسمتی می‌شد که کوهستان بود.

نژاد

راجع به مردمان بومی این مملکت، عقیده دیولافوا و دمرگان این است که بومیهای اولی این مملکت حبشی بودند. برخی عقیده دارند که سواحل خلیج فارس تا مکران و بلوچستان از حبشی‌ها مسکون بوده. به هر حال بعد از قرون زیاد، مردمانی که در اطراف شط‌العرب و رأس خلیج پارس سکنی داشته و موسوم به سومری‌ها بودند به این مملکت آمده، غلبه یافتند. بعد از آنها مردمان سامی نژاد به این مملکت آمدند، ولی استیلای آنها در قسمت کوهستانی آن دوامی نداشت.

از مردمان کوهستانی اسم کوسنی‌ها و کیسی‌ها زیاد برده شده. یونانی‌ها آنها را «اُکسیان» نامیده‌اند. اینها مردمی بودند استقلال طلب و مطیع کردن آنها خیلی دشوار بود، چنانکه تسلط خارجیها بر آنها دوامی نداشت. شایان ذکر است که اینها از اسکندر در موقعی که از شوش به پارس می‌رفت مطالبهٔ باج کردند و در مراجعت از هند به بابل اسکندر با اینها جنگ کرد، ولی بالاخره باز باج آنها را بخشید.^۳

۱. در عهد قدیم بوشهر را «ریشیر» می‌نامیدند.

2. Uxiens.

۳. بعضی این مردم را با «کاس سو» های مذکور در فوق از یک قوم دانسته‌اند. (Ed Meyer).

زبان

قدیمی‌ترین زبان اهالی این مملکت، زبان آنزانی است که به عقیده دمرگان در سه هزارسال ق.م. متروک شده و پس از آن زبان سومری و زبان سامی در اینجا رواج یافته. بعد باز می‌بینیم که در ۱۵۰۰ سال ق.م. دفعه‌ای زبان آنزانی زنده و استعمال شده و از اینجا می‌توان حدس زد که زبان آنزانی در میان اهالی معمول بوده، ولی کتیبه‌ها به زبان سومری و سامی نوشته می‌شده، زیرا اگر زبانی مُرد، دیگر زنده نمی‌شود. در باب زبان آنزانی، عقیده عالم معروف پُرشیل^۱ که با هیئت علمی فرانسوی بود، این است که زبان مزبور به زبانهای اورال و آلتایی نزدیک بوده.^۲

خط

خط عیلامی میخی است، یعنی علامات به شکل میخ است که به طور افقی یا عمودی استعمال شده و معلوم است که شکل خط را عیلامی‌ها از سومری‌ها اقتباس کرده‌اند^۳، ولی خط میخی عیلامی خط مستقلی است، یعنی علامات هر دو خط یکی نیست و بنابراین با دانستن خط بابلی، خط عیلامی را نمی‌توان خط عیلامی را نمی‌توان خواند. ارقام عیلامی هم با ارقام بابلی تفاوت داشته است.^۴

این خط، بعدها با خطوط دیگر مترادفاً استعمال می‌شده، مثلاً یکی از پادشاهان عیلام موسوم به باش شوشیناک که سلطنتش قبل از غلبه سومری‌های شهر اُور بر عیلام بوده، مجسمه‌ای از سنگ ساخته که شکل آن چنین است: پادشاه بر تختی از سنگ نشسته و کلماتی از سمت راست آن به خط عیلامی و از طرف چپ به خط بابلی نوشته شده است.

1. pere sheil

۲. مردمان اورال و التایی شاخه‌ای از نژاد زردپوست‌اند، مانند مغول‌ها، تاتارها، ترک‌ها، تونگوزها، فین‌ها، سامویدها، این مردمان را فین و تاتار نیز می‌نامند.

۳. راجع به سومری‌ها در ذیل بیاید.

۴. اولی بر علامات دهگانه و دومی بر علامات شصت‌گانه بنا شده است.

مذهب

این مسئله تاریک است، ولی باز این کلیات معلوم شده است، عالم در نظر عیلامی‌ها پر از ارواح بوده، خدای بزرگ را شوشیناک می‌نامیدند، ولی پرستش او فقط به پادشاهان و کهنه اختصاص داشته است^۱ بعد از او به شش رب‌النوع (آلهه) و پس از آنها به گروهی از ارواح معتقد بودند و هر کدام از ارواح را خدای محلی می‌دانستند. عیلامی‌ها هم مانند بابلی‌ها مجسمه خدایان را می‌ساختند و وقتی که مجسمه شهری را به شهر دیگر می‌بردند عقیده داشتند که خدای آن شهر را انتقال داده‌اند، بنابراین مذهب آنها شرک و بت‌پرستی بوده است. کهنه بسیار قوی و متنفذ بودند. کلیتاً مذهب آنان شباهت زیاد به مذهب بابلی‌ها و چنین به نظر می‌آید که آداب مذهبی آنان هم به آداب مذهبی بابل شباهت داشته است.

شهر شوش

دمرگان خرابه‌های شوش را به چهار قسمت تقسیم کرده است: ۱- ارک که قلعه شوش و از ادوار قدیم تا زمان اسکند مسکون بوده است. ۲- قصور شاهان هخامنشی. ۳- محله تجارتنی. ۴- محله‌ای در طرف راست رود کرخه. در قسمت دوم خرابه‌های قصر داریوش و اردشیر دوم و تالار معروف آن موسوم به آپادنا کشف شده است.

تقسیم گذشته‌های عیلام

دمرگان، گذشته‌های عیلام را به دو قسمت تقسیم می‌کند: ۱- اعصار قبل از تاریخ. ۲- قرون تاریخی. قسمت اولی باز به دو قسمت تقسیم می‌شود و هر دو از عهد حجر است، زیرا آلات و اسباب فلزی پیدا نشده است.^۲ اشیایی که از این عهد به دست آمده، غالباً از سنگ و گل کوزه است که روی آنها نقاشیهایی کرده‌اند. دمرگان از مقایسه این اشیاء با اشیایی که در مصر به دست آمده

۱. کهنه یعنی پیشوایان مذهب.

۲. بعضی در این باب تردید دارند و این عهد را ابتدای عهد مس می‌دانند (ادوآرمی پیر تاریخ عهد قدیم).

عقیده دارد که این اشیا متعلق به هشت هزار سال ق.م. است، ولی عالم دیگر کینگ^۱ به این عقیده است که شباهت این ظروف سفالی به ظروف سفالین مصری سطحی است و ساخت و شیوه آنها شبیه‌تر به ظروف و اشیایی است که در ماورای دریای خزر^۲ و استرآباد^۳ و دره‌گز یافته‌اند.

از اینجا و از قراین دیگر گمان می‌کنند که تمدن عیلامی در جاهای خیلی دوردست انتشار داشته و مابین ماورای دریای خزر و عیلامی‌ها و سومری‌ها رابطه‌ای بوده و شاید این مردمان از طرف شمال آمده‌اند.

از طبقه عهد حجر که بالاتر رفته‌اند تا شش پا، چیزی نیافته‌اند. جهت، این است که مردمی با تمدن عالی‌تری بر بومیها غلبه یافته‌اند و خانه‌های آنها را خراب کرده و بعد به قدر شش پا خاکریزی کرده، روی آن ابنیه جدید ساخته‌اند. بالاتر از این طبقه طبقه‌ای است که دمرگان آن را متعلق به عهد قدیم می‌داند.^۴

از اشیایی که پیداشده ظروف سفالین خیلی کمتر است، اشیای این عهد بیشتر از مرمر سفیداست که روی آنها نقاشی کرده‌اند و نیز گلدانهای لعابدار و لوحه‌هایی به دست آمده که از گل خام است و روی آنها خطوطی نوشته‌اند. دمرگان این اشیا را متعلق به چهارهزار سال ق.م. می‌داند.

قرون تاریخی عیلام به سه قسمت تقسیم می‌شود: ۱- عهدی که تاریخ عیلام ارتباط کاملی با تاریخ سومری‌ها و اکدی‌ها دارد (از زمان بسیارقدیم تا ۲۲۲۵ ق.م.) ۲- عهدی که گذشته‌های عیلام با تاریخ دولت بابل مربوط است (از ۲۲۲۵ تا ۷۴۵ ق.م.) ۳- دوره‌ای که طرف عیلام دولت آسور است. (از ۷۴۵ تا ۶۴۵ ق.م.)

عیلام از زمان قدیم تا ۲۲۲۵ ق.م.

چون در این عهد تاریخ عیلام ارتباط کامل با تاریخ سومری‌ها و اکدی‌ها دارد باید یک

1. king.

۲. در کورگان آنو.

۳. در کورنگ تپه.

4. Archaïque.

نظر اجمالی به تاریخ مردمان مذکور بیفکنیم.^۱

سومری‌ها و آکدی‌ها

این مردمان از زمان بسیار قدیم که معلوم نیست از کی شروع شده در مملکتی که از قرن نهم ق.م. به بعد موسوم به کلدی شد سکنی داشتند. سومری‌ها در رأس خلیج فارس و طرفین شط‌العرب و آکدی‌ها در طرف شمال شرقی آنها می‌زیسته‌اند. به طور قطع نمی‌توان حدود مملکت سومر^۲ و آکد^۳ را معین کرد. همین قدر معلوم است که اور^۴ و اوروک یا ارخ^۵ و نیپور^۶ از شهرهای نامی سومر بودند و سیپ^۷ پار^۸ و کیش^۹ و بابل از شهرهای مهم آکد.

اخیراً این عقیده قوت یافته که سومری‌ها و آکدی‌ها ملت واحدی بودند و آکدی‌ها به مناسبت یکی از شهرهای سومر به این اسم موسوم شدند. این نکته را باید در نظر داشت که نام کلدی را به بابل آسوری‌ها دادند (به مناسبت کلدانی‌هایی که از بنی‌سام بوده و در قرون بعد در اینجا سکنی گزیدند) و این اسم در کتیبه‌های آنها از قرن نهم ق.م. دیده می‌شود بنابراین چون تاریخ سومر و آکد تا چند هزار سال ق.م. صعود می‌کند نمی‌توان تاریخ آنها را تاریخ کلدی نامید، بلکه باید تاریخ سومر و آکد گفت. مابین علما و محققین اختلاف بود که کدامیک از مردمان مزبور در اشغال این مملکت سبقت داشتند، و لیکن اکنون بیشتر براین عقیده‌اند که قبل از آنکه مردمان بنی‌سام به اینجاها آمده باشند سومری‌ها سواحل خلیج فارس را اشغال کرده بودند و مردمان بنی‌سام از طرف مغرب یا شمال غربی بدینجا آمده‌اند.^۹

۱. می‌گوییم یک نظر اجمالی، زیرا تاریخ این مردمان موضوع کتاب دیگر (تاریخ ملل قدیمه مشرق) می‌باشد.

2. sumer.

3. Akkad.

4. Ur.

۵. Ezech (Uruk)؛ در تورات «ارک» گفته‌اند.

6. Nippur.

7. sippar.

8. kisch.

۹. عقیده king که متخصص مسئله است.

اما اینکه آگدی‌ها و سومری‌ها از کجا آمده‌اند، چون در نزدیکی عشق‌آباد^۱ و در استرآباد^۲ و دره گز، اشیای سفالین و ظروف سنگی و اسلحه مسین و بعضی اشیای دیگر به دست آمده که شیوه ساخت آنها عیلامی است و روی گلدانی از طلا صورت‌های سومری منقور است بعضی گمان می‌کنند که بین تمدن عیلامی و تمدن ماورای دریای خزر ارتباطی بوده و شاید سومری‌ها هم از طرف شمال به رأس خلیج پارس و جلگه بابل آمده باشند. به هر حال از حفاریات آمریکایی‌ها در «نیپ‌پور» که یکی از شهرهای سومری است و کشف فهرست ده سلسله از پادشاهان این قوم علاوه بر آنچه معلوم بود محقق شده است که پیش از سه هزار سال ق.م. سومری‌ها گذشته‌های مفصلی داشته‌اند و بابل مرکز تمدن آنها بوده است.

مذهب

هر شهری رب‌النوع یا به قول سومری‌ها خدایی داشته و در نظر اهالی هر شهر، ارباب انواع سایر شهرها در رتبه پایین‌تر از رب‌النوع شهر آنها بودند، با وجود این سه رب‌النوع بزرگ را همه می‌پرستیدند: ۱- آنو (آقای آسمان) ۲- اِا (صاحب دره عمیق) ۳- بل (رب‌النوع زمین).

غیر از اینها به گروهی از ارواح بد و عفریته‌ها و جنها معتقد بودند و برای اینکه از شر آنها محفوظ بمانند قربانی می‌کردند و نیاز و تقدیمی می‌دادند. مجسمه ارباب انواع را می‌ساختند و می‌پرستیدند، خدایان در نظر آنها دارای صفاتی بودند، مانند صفات انسانی از غضب و سفاکی و قساوت و شهوت و غیره. معابد را از خشت می‌ساختند و محراب را در رأس آن قرار می‌دادند. کهنه نفوذ بسیار داشتند و می‌گفتند که خدایان مانند شاهان در میان تجملات و فراوانی زندگانی می‌نمایند، از این جهت معابد پر بود از خزاین و ذخایر و انبارهای غله و حبوبات و امتعه گوناگون. گاهی تجارت را منحصر به معبدی می‌کردند، مثل اینکه ارباب انواع تاجر یا ملاک نیز می‌باشند. رئیس شهر را «پاتسی» می‌نامیدند و عقیده داشتند که پاتسی‌ها امور شهر را موافق میل خداها اداره می‌کنند، بنابراین پاتسی‌ها

۱. در کورنگ تپه.

۲. در کورگان آنو.

یک نوع پادشاهان محلی بودند که امور مذهبی و کشوری و لشگری را در دست داشتند. نشئه بعد از مرگ در نظر سومری‌ها خیلی تیره و تاریک بود، زیرا عقیده داشتند که انسان بعد از مرگ جز درد و مَحَن و گرسنگی و تشنگی چیزی نخواهد یافت. با این نظر سومری‌ها اتصالاً برای سلامتی و حفظ خانواده دعا می‌کردند و نیاز می‌دادند. زبان سومری‌ها به زبانهای تورانی آلتایی یا اورال و آلتایی نزدیک است. خط سومری خط میخی است و سومری‌ها را مخترع این خط می‌دانند. سومری‌ها خانه‌های خود را در ابتدا از نی می‌ساختند، بعد که ترقی کردند خشت به کار می‌بردند.

پاتسی‌های سومری

از پاتسی‌های سومری که با عیلام جنگیده‌اند باید بدو اسم *اِن ناتوم* اول را ذکر کرد که پاتسی شهر لاکاش بود و قبل از سه هزار سال ق.م. با عیلام جنگید. خودش گوید که شکست فاحشی به عیلامی‌ها داده، و لیکن حقیقت امر این است که عیلامی‌ها و به خصوص مردمان کوهستان عیلام پیوسته به مملکت سومری‌ها حمله می‌بردند و پاتسی مزبور حملات آنها را دفع کرده، بعد در زمان *اِن ناتوم* دوم باز عیلامی‌ها به شهر لاکاش حمله نمودند و حمله آنها دفع شد. این واقعه چندان اهمیتی ندارد، و لیکن مراسله‌ای که کاهن ربه‌النوع (نین مار) به یکی از دوستان خود نوشته و متضمن این واقعه است اهمیت دارد. زیرا این مراسله که در زبان سومری نوشته شده، مربوط به سه هزار سال ق.م. است.

اکدی‌ها و سلسله سامی

بعد از سومر، نوبت اکد رسید. توضیح آنکه تقریباً در ۲۸۰۰ ق.م. شخصی که سامی و موسوم به مانیشتو بود، در اکد پاتسی شده، سلسله کیش را تأسیس کرد و بعد پادشاه عیلام را به اسارت به اکد برده، مملکت او را باجگذار نمود.

گلدانی در نیپور یافته‌اند که روی آن نوشته شده از غنایم عیلام است. از این به بعد اکد رو به ترقی رفت و پادشاه آن که از سلسله سامی و موسوم به *سرگن*^۱ بود به مملکت خود توسعه داد، چنانکه از طرف غرب تا شامات و از طرف شمال تا این طرف کوههای

۱. Sargon (اصل اسم سروگین است).

زاگرس یا کرمانشاه امروزی امتداد می‌یافت. یکی از کارهای این پادشاه، این است که به حکم او کلیه نوشته‌های راجع به مذهب و قوانین و سحر و غیره به زبان سامی ترجمه و در معبد اِرخ ضبط شد و از این نوشته‌ها به حکم اَسوربانی پال^۱ پادشاه آسور در قرن هفتم ق.م. سوادى برداشتند و بدین نحو مضامین این نوشته‌ها و کتابها برای قرون بعد محفوظ ماند. سارگن با عیلام جنگ کرد، ولیکن معلوم نیست که عیلام در این زمان جزو اَکَد گردیده باشد، همین قدر محقق است که اَکَدی‌ها مملکت عیلام را غارت و محصول مزارع آنها را لگدکوب نمودند، شاید عیلام در این زمان باجی به اَکَدی‌ها می‌داده است.

بعد از سارگن، فتوحات اَکَدی‌ها ادامه یافت چنانکه اِسْتِلی^۲ که دمرگان یافته نشان می‌دهد که نرام‌سین^۳ یکی از پادشاهان اَکَدی در بلوک لولوبی فتوحاتی کرد. (این بلوک مابین بغداد و کرمانشاهان کنونی واقع بوده است). اِسْتِلی مذکور که به نام ترام‌سین معروف است به خوبی نشان می‌دهد که در لشگر پادشاه مزبور یک عده سپاهیان حبشی بوده‌اند^۴ کتیبه‌هایی که نیز در این بلوک یافته‌اند فتوحات پادشاه دیگر اَکَد را موسوم به اَنوبانی‌نی^۵ نشان می‌دهد. در این تاخت و تاز اَکَدی‌ها به صفحات مجاور شکی نیست، که مقصد عمده عیلام بوده و این مملکت باجگذار اَکَدی‌ها گردیده، پس از چندی سلسله دیگر سامی در اَکَد برقرار شد و پایتخت آن در اِرخ بود.

در زمان این سلسله مردمی که در مشرق ذهاب دولتی تشکیل کرده و از نژاد سامی و موسوم به گوتی‌ها^۶ بودند به اَکَد هجوم آورده، در اَکَد و در صفحات شمالی و جنوبی بابل استیلا یافتند و عیلام هم تابع آنها گردید.

1. Assurbanipal.

۲. ستل (stèle) سنگ یکپارچه‌ای است که روی آن خطوطی می‌نوشتند.

3. Naram-sin.

۴. یکی از دلایل اینکه سواحل خلیج پارس مسکون از حبشی بوده است.

5. Anu-Banini.

6. Gutians.

قوت یافتن سومر

در ۲۵۰۰ ق.م. سومر باز رونقی از نو گرفت و شهر لاکاشی پایتخت پادشاه بزرگی گوا^۱ نام گردید. این پادشاه آنزان را مطیع نموده، به دادگری و عدالت و کمک نمودن به فقرا و ضعفا پرداخت و معابد و ابنیه جدید بناکرده، مصالح آن را از شامات و عربستان و عیلام طلبید. در ۲۴۵۰ ق.م. مشاهده می‌شود که حکومت و اقتدار به شهر اور منتقل و در اینجا سلسله‌ای از پادشاهان محلی برقرار شده است.

از اینکه در این زمان به جای زبان سامی که معمول زبان سارگن و غیره بود زبان سومری رواج یافته، می‌توان استنباط کرد که باز سومری‌ها قوی شده‌اند.

دومین پادشاه این سلسله دونگی^۲ استعمال تیر و کمان را از سامی‌ها اقتباس کرد و از این جهت لشکر او قوی گردید و فتوحاتی در اطراف کرده عیلام و لولوبی را تسخیر نمود، ولیکن از قرائن چنین به نظر می‌آید که حفظ نتیجه فتوحات مشکل بوده، زیرا سومری‌ها مجبور بودند برای رفع شورشها همواره قشون کشی نمایند. از لوحه‌هایی که به دست آمده، استنباط می‌شود که عیلام در این زمان کاملاً جزو سومر بوده است.

انقراض دولت سومری به دست عیلامی‌ها

طرز رفتار سومری‌ها در عیلام باعث شورشهای متواتر شد و سومری‌ها مجبور شدند که متناوباً قشون کشی به طرف عیلام نموده، نایره شورشها را فرو نشانند. این لشگر کشیها یکی از جهات ضعف و سستی سومری‌های گردید و بالاخره عیلامی‌های بنای تاخت و تاز را در سومر گذاشتند و پادشاه آن را گرفته، به اسارت به عیلام بردند.

از این به بعد عیلامی‌ها مستقل شدند، در حدود ۲۲۸۰ سال ق.م. پادشاه عیلام کودورن^۳ خوندی شهر اور را گرفته، غارت کرد و سلسله پادشاهان آن را برانداخت و مجسمه ربه‌النوع این شهر را که نانا یا نه‌نه می‌نامیدند جزو غنائیم به عیلام برد. بعد از آن قریب شصت سال سومر جزو عیلام ماند، تا در حدود ۲۲۳۹ ق.م. در سومر سلسله‌ی برقرار

-
1. Gudea
 2. Dungi.
 3. Kudur- Nankhoundi.
 4. Nana.

شد که سامی و موسوم به نی‌سین^۱ بود.

اسامی شانزده نفر از پادشاهان سلسله مزبور به دست آمده و نیز معلوم است که در ۲۱۱۵ سال ق.م. پادشاه عیلام ریهم‌سین^۲ این سلسله را منقرض کرد.

در زمان این سلسله سومر و اکّد دولت واحدی تشکیل داده بودند و بعد از اینکه به دست پادشاه عیلام منقرض شدند دیگر استقلالی نیافتند و ملّت سومر و اکّد در میان سایر ملل حل شده قومیت خود را از دست داد.

دِمرگان و نویسندگان دیگر فرانسوی به این عقیده‌اند که غلبه عیلامی‌ها بر سومری‌ها و مردمان بنی‌سام نتایج تاریخی زیاد در بر داشته است، توضیح آنکه عیلامی‌ها به قدری با خشونت و به قسمی وحشیانه با ملل مغلوبه رفتار کرده‌اند که آنها از ترس جان از مساکن و اوطان خود فرار کرده و هرکدام به طرفی مهاجرت نموده‌اند. بنابراین عقیده دارند مردمی که در رأس خلیج پارس و بحرین^۳ سکنی داشتند به طرف شامات رفته، دولت فینیقیه را تشکیل کردند و بعد در تجارت و دریانوردی معروف شدند.

گروهی که رب‌النوع آسور را پرستش می‌کردند به طرف قسمت وسطای رود دجله و کوهستانهای مجاور آن رفته، دولت آسور را تأسیس نمودند و مهاجرت حضرت ابراهیم با طایفه خود به فلسطین و بالاخره هجوم هیگسوس^۴ های سامی‌نژاد به مصر و تأسیس سلسله‌ای از فراعنه در آن مملکت نیز از نتایج غلبه عیلامی‌ها بر ملل سامی‌نژاد بوده، اما کینگ^۵ به این عقیده است که غلبه عیلامی‌ها در ممالک غربی دوام نیافته، زیرا عیلامی‌ها چون استعداد اداره کردن مملکتی را نداشتند و غلبه آنها بیشتر به تاخت و تاز شبیه بود نتوانسته‌اند ممالک مغلوبه را حفظ نمایند.

کارهایی که سومری‌ها برای بشر کرده‌اند

قبل از اینکه تاریخ عیلام را دنبال نماییم لازم است، به طور اختصار چیزهای تازه‌ای که سومری‌ها در زندگانی بشر داخل نموده‌اند بیان کنیم، زیرا از این به بعد دیگر ذکر از

1. Nisin.

2. Rimsin

۳. آل‌جساء امروزی در کنار خلیج پارس.

4. Hyksos.

- کارهای آنها در تاریخ نمی‌شود کارهای این مردمان از قرار ذیل است:
- ۱- اختراع خط میخی که اهمیت زیادی برای ترقی عالم قدیم داشت.
 - ۲- وضع قوانینی که پایه قانون‌گذاری حموربی^۱ گردید.
 - ۳- علوم و صنایعی که در اینجا شروع شد و بعد از آن از ملتی به ملتی انتقال یافت و تکمیل شد تا به درجه کنونی رسید.

هر قدر تحقیقات و کاوشهای علمای آثار عتیقه پیش می‌رود یک نکته روشن‌تر می‌گردد و آن این است که یونانی‌های قدیم مبادی علم هیئت و طب و نیز صنایع را از سومری‌ها اقتباس کرده‌اند. این نکته را نیز نگفته نباید گذاشت که هنوز تحقیقات و کاوشها راجع به گذشته‌های این ملت به پایان نرسیده، چه عجالتاً تاریخ آن سه یا چهار هزار سال ق.م. روشن گردیده و هر قدر کاوشها در اوز پیش می‌رود روشن‌تر می‌گردد که قبل از این تمدن، تمدنهای دیگر وجود داشته و تمدن سومری به ممالک دور دست تا بلوچستان انتشار یافته بود.

اوضاع عیلام

پیش از آنکه به عهد دوم تاریخ عیلام داخل شویم، لازم است توجهی به امور داخلی آن کرده ببینیم از این حیث دولت آنزان^۲ سوسونکا در چه حالی بود اوضاع این زمان که تقریباً در حدود ۲۲۲۵ سال ق.م. است درست معلوم نیست، همین قدر روشن است که عیلامی‌ها از حیث تمدن از همسایه‌های غربی (سومری‌ها و مردمان بنی سام) پست‌تر بوده‌اند و چون مملکت آنها بیشتر کوهستانی بود و راه‌هایی که مساعد با تجارت باشد وجود نداشت. این ملت دور از مراکز عمران و تجارت دنیای آن روزی می‌زیست، از حیث تشکیلات مملکتی چنین استنباط می‌شود که به استثنای مواقعی که دشمن خارجی استقلال عیلام را تهدید می‌کرد هر یک از اقوام و طوایف زندگانی سیاسی و اجتماعی جداگانه داشته‌اند، به خصوص مردمان کوهستانی آن که همیشه استقلال خود را حفظ می‌کردند.

عیلام از ۲۲۲۵ الی ۷۴۵ ق.م.

در این عهد، همسایه و طرف عیلام دولت قوی و بزرگ بابل است که به دست مردمان سامی نژاد تأسیس شد. چون تاریخ عیلام با این دولت، ارتباط تام دارد لازم است کلمه‌ای چند از دولت مزبوره گفته شود.

بزرگ شدن بابل

به عقیده محققین، مردمان سامی نژاد غالباً از شبه جزیره عربستان بیرون آمده به طرف ممالکی متوجه شده‌اند که در کنار رودخانه‌های بزرگ یا دریاها واقع شده و از حیث آب و هوا و زمینهای حاصلخیز بر عربستان کویر مزیت دارد.

در این مورد هم مردم تازه نفس سامی از جهت نیروی عظیم و توانایی، تحمل سختیها که در مردمان صحرا گرد مشاهده می‌شود در مملکت سومر و اکد و نیز در صفحات مجاور آن غلبه تامه یافتند و چنانکه در فوق ذکر شد سلسله‌هایی از پادشاهان در آنجا پدید آوردند. پس از آن سلسله‌های دیگر در بابل تشکیل شد و این شهر را که بنای آن از زمان بسیار قدیم سومری‌هاست بزرگ نموده، دولتی تشکیل نمودند که آبهت و نفوذ آن را در دوره‌های بعد تمام عالم قدیم جس کرد.

سلسله‌ی اولی

پادشاهان این سلسله پانزده نفر بودند.^۱ بزرگتر و نمایان ترین پادشاهان مذکور، حموربی ششمین پادشاه سلسله بود که از ۲۱۲۳ الی ۲۰۸۰ ق.م. سلطنت کرد. قوانین او را در حفريات شوش یافته اند و حالا در موزه «لوور»^۲ پاریس است. این قدیمیترین مدونی است که تا حال به دست آمده است.^۳ قدیمتر از آن قسمتی از

۱. آنچه محقق است این عده است ولیکن از فهرستهای دیگر که به دست آمده ممکن است بیشتر هم باشد.

2. Louvre.

۳. مقصود از مدون، مجموعه قوانین است که به ترتیب معینی ضبط شده باشد.

قوانین سومری است، مدون حموربی روی سنگ یکپارچه^۱ کنده شده و مربوط به زراعت و آبیاری و کشتیرانی و خرید غلام و کنیز و تکالیف آنها نسبت به صاحبان خود و مجازاتها و ازدواج و حقوق و میراث و غیره است. مبانی اخلاقی قوانین مذکوره جالب توجه علماست و وجود چنین مدونی را در آن عهد دلیل تمدن عالی بابلی ها و سومری ها می‌دانند، چنانکه مشاهده می‌شود این قوانین اثراتی هم در قوانین بعضی ملل آسیای غربی گذاشته است، یعنی موادی از آن اقتباس کرده یا بر اثر آن تغییراتی در قوانین خود داده اند. حموربی علاوه بر مدون مذکور کارهای دیگری نیز کرده، مانند آنکه ریم سین پادشاه عیلام را از شهر لارسا بیرون کرده (۲۰۹۳ ق.م.) و از اینجا معلوم است که بابل در صدد جمع‌آوری شهرها و بزرگ کردن مملکت خود بوده است.

اوضاع داخلی عیلام در دوره این سلسله باز درست معلوم نیست و همین قدر روشن است که هر چند سمسوایلونا پسر حموربی پادشاه عیلام را موسوم به کودوزمابوک شکست داد، ویل باز عیلام استقلال داشت و سلسله انزانی در اینجا سلطنت می‌کرد. سر سلسله خون بان نومنیا نامی بود که بنای دولت عیلام را محکم نمود. باری سلسله اول بابلی دچار حملات مردم شمال موسوم به هیت‌ها شده، منقرض گردید.^۲ از سلسله دوم می‌گذریم، زیرا در دوره آن واقعه مهمی راجع به عیلام روی نداده است. تسلط هیت‌ها بر بابل دوامی نداشت، چه مردمان دیگری موسوم به کاسی‌ها که در کوهستان عیلام می‌زیسته‌اند به بابل هجوم آورده، هیت‌ها را اخراج و سلسله خود را در آن جا برقرار کردند.

1. Stele

۲. از مردم مذکور تا چهل سال قبل هیچ نوع اطلاعی در دست نبود و فقط اسمی در «ایلیاد» شاهکار «هومر» یونانی از این مردم دیده می‌شد، ولیکن حفاریات «کاراکامش» پایتخت آنها که در کنار فرات واقع بوده و نتیجه حفاریات مصر و جاهای دیگر روشنایی زیاد به گذشته‌های این مردم انداخته و معلوم کرده که دولت هیت‌ها در ۱۷۰۰ ق.م. وجود داشته است دولت مزبوره در دوره‌های بعد، قوی و یکی از دول معظمه عهد قدیم گردید و هزار سال دیگر وجود داشت تا به دست آسوری‌ها منقرض شد. نژاد این مردم مانند نژاد کاس سوها معلوم نیست. بعضی تصور می‌کنند که زبان آنها به زبانهای اورال التایی نزدیک است، ولی هنوز خطوط هیتی را نتوانسته‌اند بخوانند، عهد نامه «رامزس دوم» فرعون معروف مصر با پادشاه هیت‌ها که عهد نامه اتحاد دفاعی و تعرضی بوده به دست آمده و یکی از شیرین‌ترین اسناد تاریخی است.

سلسله‌ی سوم یا کاسی‌ها

کاسی‌ها مردمی بودند که در کوه‌های زاگرس نزدیک کرمانشاه امروزی سکنی داشتند. بعضی گمان می‌کنند که اینها قومی از مردمان آریانی بوده‌اند. چه رب‌النوع بزرگ آنها رب‌النوع آفتاب بوده و سوریاش نام داشته و این کلمه آریانی است.^۱ این قوم مملکت بابل را تسخیر و سلسله‌ای بنا کرد که تقریباً شش قرن سلطنت نمود (۱۷۶۰-۱۱۸۵ ق.م.). در زمان کاسی‌ها، اسب برای کشیدن عرابه‌ها استعمال شد، تاریخ عیلام راجع به این دوره باز روشن نیست، ولیکن دیده می‌شود که عیلام دولت مستقل و حتی دولت با نفوذ و مقتدری است و جنگها بین آن و بابل دوام دارد.

از پادشاهان عیلام که بابل را تسخیر و غارت کرده‌اند شوثروک نا خون تا^۲ معروف ترین آنهاست (۱۱۹۰ ق.م.). این پادشاه بعد از تسخیر بابل، تمام اشیای نفیسه تاریخی بابل را به شوش برد، از جمله ستل نرامسین بود که در فوق گذشت و دیگر مجسمه رب‌النوع بزرگ بابلی که بل مردوک می‌نامیدند. این مجسمه سی سال در شوش بماند و بعد به بابل مسترد گردید. جنگها و تاخت و تازهای عیلامی‌ها بالاخره سلسله کاسی‌ها را منقرض کرد.

بعد از پادشاه مذکور عیلام شیل‌خاکین شوشی‌ناک^۳ به تخت نشست. این پادشاه سائس و مدبر بزرگی بود و بناهای زیاد کرد. یکی از کارهای او که مورد قدر شناسی علمای آثار عتیقه است، این است: این پادشاه هر بنایی را که تعمیر می‌کرد می‌نوشت: این بنا را کی ساخته بود و چه کتیبه داشت و عین آن کتیبه را که به زبان سامی بود نویسانده، ترجمه انزانی را بدان علاوه می‌کرد. چنین مراقبت پادشاه مزبور در حفظ آثار قدیمه کمک بزرگی به خواندن زبانهای قدیم عیلامی از ادوار مختلفه نموده، زیرا بین کتیبه‌های قدیم و کتیبه‌های این پادشاه ادواری گذشته که لااقل دو هزار سال مدت آن است. آثاری که از این پادشاه به دست آمده، مانند ستونهای برنجی و استلها و آجرها و کتیبه‌ها و غیره دلالت می‌کند بر اینکه در زمان او ادبیات و صنایع عیلامی به اوج ترقی خود رسیده بود.

۱. إدوار میر (Eduard Meyer) بر این عقیده است که اینها آریانی نبوده‌اند، ولی از همجواری با آریان‌ها چیزهای زیاد از آنها اقتباس کرده بودند، از جمله اسم این رب‌النوع آریانی بوده است.

2. Shutruk-Nakhunta.

سلسله‌ی چهارم یا پاش‌ها

در ۱۱۸۴ ق.م. سلسله‌ی جدیدی به این اسم که اسم یکی از محلات بابل است در بابل برقرار شد و جنگی با عیلام نمود که به پیشرفت بابلی‌ها خاتمه یافت و در نتیجه مجسمه‌ی مَرْدوک را که عیلامی‌ها در جزو غنایم به شوش برده بودند مسترد کردند. یکی از معروفترین پادشاهان این سلسله بُختُ النَّصِر^۱ اوّل می‌باشد که حدود بابل را تا بحر مغرب (مدیترانه) توسعه داد. عیلام در این دوره غالباً مستقل بود. از سلسله‌ی پنجم که فقط ۲۱ سال سلطنت کرد می‌گذریم.

سلسله‌ی ششم یا بازی‌ها

این سلسله از حدود ۱۰۵۲ تا ۱۰۳۲ ق.م. در صفحات دریایی سلطنت کرد. در زمان آن باز عیلام، بابل را تسخیر نمود و یکی از پادشاهان عیلامی‌ها بر تخت بابل نشست، ولیکن بیش از شش سال دوام نکرد.

بابل در زمان این سلسله از جهت تاخت و تاز مردمان صحرا گرد گوتیان^۲ از طرف شمال و فشار عیلامی‌ها از طرف مشرق ضعیف و ناتوان گشت و از آسور کمک طلبید و عیلامی‌ها از موقع استفاده کرده بر بابل تسلط یافتند و یکی از پادشاهان عیلامی در اینجا به تخت نشسته، اسم بابلی اختیار کرد. مقارن این زمان مردمان تازه نفس دیگر موسوم به کلدانی‌ها از طرف شمال شرقی عربستان حمله به مملکت بابل نمودند و یک مدّعی بر دو مدّعی دیگر (آسور و عیلام) افزود.

این دوره که از ۹۷۰ تا ۷۳۲ ق.م. امتداد داشت پُر بود از منازعات و جنگ‌ها و اغتشاشات و هرج و مرج و کلدانی‌ها به تقویت عیلامی‌ها می‌خواستند تخت بابل را اشغال کنند. بالاخره جنگ‌ها در سلطنت نَبُوْنَصیر^۳ (۷۴۷-۷۳۲ ق.م.) پادشاه آسور به پیشرفت او خاتمه یافت و بابل جزو دولت آسور جدید گردید.

1. Nabukod Nazar.
2. Gutiens
3. Nabu- Natsir

عیلام از ۷۴۵ تا ۶۴۵ ق.م.

در این دوره طرف عیلام آسور است

برای فهم وقایعی که ذکر خواهد شد لازم است یک نظر اجمالی به تاریخ آسوری‌ها بیفکنیم. اینها ملّتی بودند از نژاد سامی که با مردمان سامی نژاد دیگر در بابل زندگانی می‌کردند. در ازمنه بعد آسوری‌ها مهاجرت کرده، به قسمت وسطای رود دجله و کوهستانهای مجاور رفته، در آنجا تأسیس مملکت کوچکی کردند که موسوم به آسور شد. اسم این مردم، از اسم ربّ‌النّوعی است که پرستش می‌کردند و آسور نام داشت. پایتخت این مملکت در ابتدا شهر آسور بود، و لیکن در ادوار دیگر شهر کالاه^۱ و بالاخره نینوا^۲ پایتخت گردید. حکمرانان آسور را مانند حکمرانان شهرهای سومر و اکّد پاتسی می‌گفتند. معلوم است که در ابتدا آسوریها تابع بابل بودند، محققاً معلوم نیست که در چه تاریخ آسور مستقل شده و لیکن به هر حال تاریخ استقلال آن بین قرن هیجدهم و پانزدهم ق.م. است.

آسوری‌ها مردمی بودند زارع و وقتی که به مملکت جدید آمدند، مشاهده کردند که در اینجا اراضی قابل کشت بالنسبه کم است و زمین هم مثل زمینهای بابل حاصلخیز نیست، بنابراین تصمیم گرفتند که از دسترنج دیگران تعیش کنند، این بود که در بهار هر سال آسوری‌ها به تاخت و تاز در ممالک مجاوره می‌پرداختند، با این مقصود که مملکتی را باجگذار یا ممالک و شهرهای یاغی را غارت نمایند و از اهالی هر قدر لازم بدانند بکشند و باقی را به اسارت به مملکت خود برده و به کارهای سخت وا داشته، در فراوانی و ناز و نعمت زندگانی نمایند. طبیعی است که دولت آنها موافق این مقصود درست شده بود و از حیث تشکیلات و ترتیبات شبیه دولت بابل نبود.

در سومر و بابل چنانکه دیدیم شهرها حکمرانانی داشتند موسوم به پاتسی و روحانیونی به اعلی درجه قوی و متنفّذ، چنانکه می‌توان گفت که این دولتها در واقع دولتهای ملوک الطّوائفی و روحانی بودند، ولی پایه دولت آسور را بر طبقه زارعین آزاد

1. Kalakh یا kalah.

2. Nineveh.

نهاده بودند، زیرا زارعین قشون آسوری را تشکیل می‌دادند و جنگ و تاخت و تاز حرفه آنها بود. بنابراین جای تعجب نیست که دولت آسور، یک دولت جنگی قوی شد. یکی از خصایص آسوری‌ها، شقاوت و بیرحمی فوق‌العاده آنها با مغلوبین بود. این دولت تقریباً هزارسال دوام نموده، حدود خود را از هر طرف توسعه داد: از طرف مغرب و جنوب غربی دولت هیت‌ها را معدوم و فینیقیه و فلسطین را تابع نمود و به مصر دست انداخت. از طرف مشرق و جنوب شرقی تا کوه دماوند و کویر بزرگ ایران پیشرفت و ماد و پارس را دست نشانده و عیلام را چنان خراب نمود که این مملکت چند هزار ساله دیگر کمر راست نکرد.

دولت آسور بالاخره به دست مادی‌ها منقرض شد. زبان آسوری همان زبان بابلی بود و خط آسوری نیز خط میخی بابلی. کتیبه‌ها و کتابهای زیاد از پادشاهان این مملکت مانده، زیرا به ضبط وقایع علاقه مند بودند. آسوری‌ها لوحه‌هایی از گل کوزه ترتیب می‌دادند و پس از نوشتن مطلب آنها را در آتش پخته و بعد ضبط می‌کردند، بدین ترتیب کتاب‌ها و کتابخانه‌ها ترتیب و تشکیل می‌شد. این لوحه‌ها که در موقع انهدام نینوا زیر خاک رفته، حالا به واسطه حفاریات بیرون می‌آید و منبعی برای روشن کردن تاریخ عهود قدیمه است. چنانکه در موزه «لوور» پاریس چندین هزار از این لوحه‌ها موجود است و به واسطه این لوحه‌ها تاریخ آسور به قدری روشن شده که امروز آن را تقریباً مانند تاریخ یونان قدیم می‌دانند. آسوری‌ها در صنایع نیز آثار زیاد از خود گذاشته‌اند. پادشاهان آسور دو چیز را از تکالیف خود می‌دانستند: اول جنگ و بعد بنای شهر جدید که با زحمت و مشقت اسرا ساخته می‌شد. بنابر این در این مملکت صنعت معماری و حجاری و کتیبه‌نگاری و ساختن صورتهای منقور رجسته درسنگ^۱ ترقی شایانی داشت و بعضی از کارهای آسوری‌ها که شکار پادشاهان یا مجالسی رانسان می‌دهد به اندازه‌ای طبیعی است (مخصوصاً حرکت حیوانات مانند اسب و آهو و غیره) که باعث حیرت استادان امروزی اروپاست. در صنایع دیگر نیز مانند صنعت زرگری و خاتم کاری و کاشی سازی و غیره آسوری‌ها

۱. این نوع حجاری را بارلیف (Basrelief) گویند.

ماهر بودند و فینیقی‌ها از روی نمونه‌های مزبور در ممالک اروپا تقلید نمودند و صنعت در آن ممالک پدید آمد.

تاریخ آسور به سه عهد تقسیم می‌شود. چون عهد ول و دوم تماسی با تاریخ عیلام ندارد، به عهد سوم که از ۷۴۵ تا عهد ۶۰۶ ق.م. است می‌گذریم.

عهد سوم - آسور جدید -

پادشاه بسیار معروف این عهد، سَرگن^۱ دوم است (۷۲۲-۷۰۵ ق.م.) که سلسله جدیدی شروع نمود. از این زمان طرفیت آسور با عیلام شروع گردید، خلاصه جنگ‌هایی که این دو ملت قوی کردند این است:

جنگ‌های آسور با عیلام

عیلام تا این زمان با آسور، همسایه نبود، زیرا بین این دو دولت مردمان کوهستانی واقع شده بودند، ولیکن در زمان «تِیگلات بیلِسر»^۲ چهارم، آسوری‌ها با مردمان مزبور جنگیده، بعضی را کاملاً مطیع نمودند و برخی رانیمه مستقل گذاردند.

دولت عیلام از راه مآل بینی با بابل که نیز از تسلط آسور در زحمت بود اتحادی نمود تا با هم ممالک خودشان را از آسور حفظ کنند. سارگن همین که خبر این اتحاد و تجهیزات عیلام را شنید فرصت به متحدین نداده، قبل از رسیدن کمکی به عیلامی‌ها به مملکت آنها حمله برد. در این زمان آسور بر عیلام برتری داشت، زیرا اولاً آسوری‌ها متمدن‌تر از عیلامی‌ها بودند، ثانیاً سواره نظام آسوری از حیث عده و هم از جهت تشکیلات و مشق بر سواره نظام عیلامی تفوق داشت، ثالثاً اسلحه آسوری‌ها هم به مراتب بهتر از اسلحه عیلامی‌ها بود. با وجود این عیلامی‌ها مردانه جنگیده، چندان پافشاری کردند که آسوری‌ها نتوانستند پیشرفتی حاصل کنند و عقب نشستند. یعنی در معنی شکست خوردند.

این جنگ از اسم محل موسوم به جنگ دوری لو است (بین ۷۲۲-۷۰۵ ق.م.) بعد از

۱. «sargon» به آسوری اسم او را شَرَوکین نوشته‌اند.

۲. «Tiglathpilsar» اصل اسم او به آسوری توگول تیه پِل شَر است.

سارگن دوم سینا خَریب^۱ بر تخت آسور نشست. در این اوان کالودش^۲ پادشاه عیلام را محاصره کرده، کشتند. پادشاه آسور، از این واقعه استفاده کرده، از طرف جنوب عیلام (سواحل خلیج پارس) داخل جلگه شوش گردید و ۳۴ قلعه و برج را گرفته خراب کرد و اهالی را به اسارت به آسور برد.

در این موقع عیلامی ها کودورناخونتی^۳ را به پادشاهی معین کردند، و لیکن او در کوهستان مانده، اقدامی برای جلوگیری از آسوری ها نکرد و اینها چون وضع را چنین دیدند به طرف ماداکتو که در کوهستان بود حمله بردند ولیکن چون دره ها به واسطه باران و برف قابل عبور نبود آسوری ها عقب نشسته، به آسور مراجعت کردند و مردم عیلام کودورناخونتی را از جهت بیقیدی که نشان داده بود گرفته، کشتند (۶۹۲ ق.م.) و به جای او اوممان مینانو^۴ نامی را به سلطنت انتخاب کردند.

این پادشاه سر و صورتی به قشون عیلامی داده، به اندازه ای آن را قوی کرد که بابل برای اتحاد با عیلام بر ضد آسور مقدم گردید و از خزاین ارباب انواع بابلی وجوهی برای تجهیزات به عیلام داد.

جنگی که پس از آن شد بسیار خونین بود، چه طرفین مقاومت نمودند و با وجود کشته شدن سردار عیلامی باز عیلامی ها آنقدر پا فشاری کردند که جنگ بی نتیجه ماند و فریقین به خانه های خود مراجعت نمودند. بعد از سیناخاریب آسور حیدون^۵ بر تخت آسور نشست.

پادشاه عیلام خومبان خالداش دوم^۶ چون آسور را در جاهای دیگر مشغول و گرفتار دید در مملکت بابل تاخت و تازهایی نمود و تا شهر سیپ پار پیشرفته با غنایمی به شوش مراجعت کرد. (۶۴۷ ق.م.) و بعد از چند روز در گذشت. بعد برادر او اورتاکو^۷ به تخت نشسته، با آسور روابطی برقرار کرد. توضیح آنکه آسور در سال مجاعه کمکی به عیلام نمود و دولت عیلام مجسمه رب النوع سیپ پار را که در جزو غنایم آورده بود مسترد داشت.

1. sinnacherib
2. kalludusch.
3. kudur- Nakhundi
4. Umman- Minanu.
5. Assurhiddin.
6. khumban- khalIdasch II.
7. Urtaku.

در زمان **آسور حیدون** آسور به اعلی درجه‌ی قدرت رسید، غیر از عیلام در آسیای غربی دیگر دولتی نمانده بود که تابع آسور نباشد.

آسوربانیپال و جنگ‌های او

در ۶۹۹ ق.م. آسوربانیپال به تخت نشسته، تمام حواس خود را به فرونشاندن شورش مصریها متوجه داشت. عیلامی‌ها از موقع استفاده کرده، به تاخت و تاز در مملکت بابل پرداختند و غنایمی از آن جا آوردند. پس از آن بزودی **اورتاکو** در گذشت و برادر او **تاوومان**^۱ به تخت نشست. این تغییر سلطنت برای عیلام بسیار شوم بود. توضیح آنکه پادشاه جدید خواست برادرزاده‌های خود را بکشد و این اقدام باعث شد که شصت نفر از شاهزادگان عیلامی فرار کرده، به دربار آسور پناه بردند و پادشاه آسور با آغوش باز آنها را پذیرفت. با این مقصود که از جنگی خانگی استفاده کرده، عیلام را ضعیف کرده و بعد درهم شکند.

در این احوال **تاوومان** به پادشاه آسور تکلیف کرد که فراریان عیلام را مسترد دارد. او جواب رد به عیلام داد و جنگ درگرفت. چون قشون آسور بزودی به حدود عیلام رسید و تمام قوای عیلامی حاضر نبود پادشاه عیلام در انتظار تکمیل قوای خود با تائی تا نزدیکی شوش عقب نشست و برای اینکه فرصتی به دست آرد یکی از سرداران خود را برای مذاکرات صلح نزد سردار آسور فرستاد، ولیکن سردار مزبور مقصود را دریافته، فرستاده را کشت.

پس از آن جنگ شروع شد و طرفین بانهایت ابرام جنگیدند، ولی بالاخره آسوری‌ها میسر قشون عیلامی را که در کنار رود کارون بود شکست داده، به آب ریختند. پادشاه عیلام که شخصاً جنگ می‌کرد حملات پی‌درپی به قشون آسوری نمود تا آنکه زخم برداشت و در موقعی که می‌خواست از میدان جنگ خارج شود به واسطه‌ی سانحه‌ای گرفتارشد و آسوری‌ها سرش را بریده، به نینوا بردند. این جنگ موسوم به «**توللیز**»^۲ است (۶۵۹ ق.م.).

1. Teumman.

2. Tulliz

همین که خبر شکست قشون عیلامی به شوش رسید، هواخواهان شاهزادگان فراری، مخالفین خود را گرفته در زنجیر کردند و شادیه‌ها از این شکست نمودند. پس از آن به دست پادشاه آسور پسر بزرگتر اُرتاکو، **خوم‌بان ایگاش**^۱ به پادشاهی عیلام نامزد شد و آسوری‌ها باج از عیلام گرفته، به نینوا مراجعت کردند.

شکست عیلامی‌ها باعث جشنهای زیاد در آسور گردید، زیرا عیلام از تمام دول آن زمان یگانه همسر آسور و دشمن موروثی آن بود. بعد از این جنگ برادر آسوربانیپال که در بابل پادشاه بود بر او یاغی گردید.

در ابتدا پادشاه عیلام که دست‌نشانده آسور بود بی‌طرف ماند، ولی وقتی پادشاه آسور خواست عیلامی‌ها مجسمه نهنه **رب‌التوع اِرخ** را مسترد دارند، پادشاه عیلام در موقع بسیار ناگواری واقع شد، چه این مجسمه قرن‌ها در شوش بود و چون مردم پرستش زیاد برای آن داشتند رد کردن آن با پادشاهی عیلام مابینت داشت. در این احوال بابل به پادشاه عیلام باز وجهی از خزانه ارباب انواع بابلی‌ها داد و او از جهت سختی و بدی موقع خود مجبور شد با بابل متحد شود.

آسوری‌ها به اغتشاشات داخلی عیلام دامن می‌زدند چنانکه بر اثر آن **تام‌ماری‌تو**^۲ برادر پادشاه عیلام را گرفته کشت و به تخت نشست، ولی بعد از چندی این پادشاه هم گرفتار طغیان یکی از دست‌نشانده‌های خود موسوم به **ایندبغاش**^۳ گردید و از او شکست خورده به طرف خلیج پارس فرار کرد و بالاخره گرفتار گردیده به نینوا به اسارت رفت. آسوربانیپال با او به مهربانی رفتار نمود، زیرا او را برای اجرای خیالات خود راجع به عیلام لازم داشت.

پادشاه مزبور پس از آنکه کار بابل را ساخت تصمیم گرفت که به کار عیلام خاتمه داده، خیال خود را از طرف این دشمن موروثی راحت کند، اما **ایندبغاش** که برای کمک کردن به بابل اقدامی نکرده بود از سقوط این شهر سفرایی نزد پادشاه آسور فرستاد ولیکن پادشاه مزبور آنها را خوب نپذیرفت و استرداد کلدانی‌هایی را که در زمان طغیان بابل به آن کمک نموده و بعد به عیلام فرار کرده بودند خواست.

1. khumban- Igach
2. Tammaritu
3. Inda- Bugasch

در این احوال ایندبغاش را نجبا کشته خوم بان کالداس^۱ را به جای او بر تخت نشاندند و پادشاه آسور از موقع استفاده کرد تام ماری تو را به تخت عیلام نشانید، ولیکن همین که او به تخت نشست، کنگاشی بر ضد آسوری‌ها ترتیب داد. مطلب قبل از اجرای آن افشاء شد و بر اثر آن او را باز گرفته و در محبس انداختند و آسوری‌ها پس از آن مملکت را غارت و با غنایم زیاد به نینوا مراجعت کردند.

انقراض عیلام

در ۶۴۵ ق.م. پادشاه آسور که از نتایج جنگهای قبل ناراضی بود باز در پی بهانه برای جنگ با عیلام بر آمد و با این مقصود تام ماری تو را به عیلام فرستاده، از خوم بان کالداس رد کردن کلدانی‌های مذکور و مجسمه نه را خواست.

برای پادشاه عیلام قبول کردن این تکالیف با مرگ او مساوی بود. بنابراین تصمیم گرفت که مقاومت کند. آسوری‌ها وارد شوش شده، در اینجا آنچه توانستند کردند. خزانه پادشاهان عیلام که از غنایم جنگهای سابق آنها پر بود به دست آسوری‌ها افتاد، طلا و نقره‌ای که بابل در موقع اتحاد به عیلام داده بود با مجسمه‌ها و اشیای نفیسه معابد عیلامی و آنچه در خانه‌ها از ثروت و اشیای قیمتی بود به نینوا منتقل گردید.

آسوری‌ها به کشتار و غارت اکتفا نکرده، استخوان‌های پادشاهان عیلام و اشخاص نامی را بیرون آورده، به نینوا فرستادند. رفتار آسوری‌ها در عیلام چنان بود که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل این مملکت را از کثرت کشتار و غایت خرابی تشبیه به قبرستان کرده^۲ مجسمه نه نه ربه النوع اِرخ را که یکهزار و ششصد و سی و پنج سال در عیلام بود پادشاه آسور به دست آورده، برای شهر اِرخ پس فرستاد.

آسوری‌ها پس از کشتار و غارت کردن شهرها و حمل آنچه در این شهرها از ثروت عیلامی یافتند اسرای زیاد از شهر شوش و شهرهای دیگر به آسور بردند و خوم بان کالداس آخرین پادشاه عیلام که فرار کرده بود، پس از چندی گرفتار شد و آسوربانیپال او

1. Khumban - kaldasch.

۲. حزقیال گوید: «این است عیلام و تمام جمعیت آن در اطراف قبر آن همگی کشته شدند و همه از دم شمشیر گذشتند».

و تام ماری تو را که پادشاه سابق عیلام بود به عرابه خود بست و آنها عرابه سلطنتی را تا معبد آسور و (ایش تار) ارباب انواع آسوری‌ها کشیدند. این است ترجمه کتیبه آسوربانیپال راجع به فتوحات او در عیلام.

خاکشهر شوشان و شهر ماداکتو و شهرهای دیگر را تماماً به آسور کشیدم و در مدت یک ماه و یک روز کشور عیلام را به تمام عرض آن جاروب کردم. من این مملکت را از عبور حشم و گوسفند و نیز از نعمات موسیقی بی نصیب نمودم و به درندگان و مارها و جانوران کویر و غزال اجازه دادم که آن را فرو گیرند!

آسوربانیپال در تاریخ معروف است، از این جهت که کتابخانه ای ترتیب داده، این کتابخانه حالا به دست آمده از آثار مزبوره اطلاعات گرانبهائی راجع به تاریخ آسور و ممالک مجاور آن حاصل شده است.

این پادشاه علاوه بر جمع آوری لوحه‌های آسوری، سوادى از لوحه‌های بابلی برداشته و ضبط کرده، لوحه‌های مذکور که از حیث عده به چندین هزار می‌رسد اکنون در موزه بریتانیایی (لندن) مورد مذاقه و تحقیقات علمی است.

خاتمه

چنانکه از تاریخ عیلام پیداست، عیلامی‌ها یک نوع تمدن و صناعی پرورده و خطی برای خود ترتیب داده بودند، ولیکن از حیث تشکیلات سیاسی هیچگاه نتوانستند از حال ملوک الطوائفی بیرون آیند، به خصوص مردمان کوهستانی آن که همیشه نیم مستقل یا مستقل بودند. با وجود این، عیلامی‌ها در مدت چند هزار سال، قومیت خود را در مقابل مردمان قوی مانند سومری‌ها و اکدی‌ها و دول قادری مانند بابل و آسور حفظ کردند و گاهی هم به آنها شکستهای فاحشی دادند و بالاخره اگر عیلام به زانو در آمد از جهت جنگهای درونی خانه برانداز بود.

به هر حال از ۶۴۵ ق.م. دولت عیلام از صفحه روزگار محو و به مرور گذشته‌های آن از خاطرها فراموش گردید و چنان فراموش شد که حتی مورخین ملل قدیمه مانند یونانی‌ها و غیره چیزی در این باب نمی‌دانستند و آلا استرابون جغرافیادان عالم قدیم نمی‌نوشت که کوروش پایتخت خود را در شوش قرارداد، زیرا مردمان آن همیشه تابع ملل دیگر بودند و هیچگاه اقدام مهمی ننموده‌اند.

در مالمیر^۱ بختیاری در «شگفت سامان» و غیره آثار زیادی از عیلامی‌ها دیده می‌شود، متأسفانه این آثار را به استثنای آنهایی که در دسترس نبوده، خراب کرده‌اند. در اینجا حجاریهای برجسته با خطوط میخی شوشی و انزانی بسیار یافته‌اند و محققین، این آثار را به قرن ۱۲ و ۱۳ ق.م. مربوط می‌دانند. در اینجا استوانه‌های بابلی از قرن پنجم ق.م. و مهرها مسکوکات اشکانی و ساسانی و اشیای دیگر زیاد پیدا شده‌است.

۱. مالمیر یا مال امیر به مسافت ۱۱۵ کیلومتر یا تقریباً شانزده فرسخ در مشرق شوشتر واقع است.

تاریخ آریان‌های ایرانی

مقدمه

آریانها وقتی به ایران آمدند به طوایف و اقوامی تقسیم شده بودند. هر کدام از این طوایف و اقوام جاهایی را از فلات ایران اشغال کرده، به طرز ملوک الطوایفی زندگانی نمودند. مهمترین این اقوام یا مردمان به ترتیب تاریخی سه قوم بودند: مادی‌ها، پارسی‌ها، پارتی‌ها.

این سه قوم، در ازمئه تاریخی، دولت‌های بزرگ تشکیل نمودند و کارهای مهم کردند.

غیر از این‌ها اقوام دیگری نیز بودند، مانند باختری‌ها در باختر و کُرمانی‌ها در کرمان و ورکانی‌ها در گرگان و هر خواتی‌ها در رُخَج (جنوب افغانستان کنونی) و غیره که ذکر هر کدام از این مردمان در جای خود بیاید.

از آریان‌های ایرانی که در حوالی فلات ایران می‌زیستند، باید اسم دو قوم را مخصوصاً در نظر داشت: ۱- آراین‌ها در ولایات واقعه بین آرس و کورا و دریای خزر ۲- آلان‌ها یا آس‌ها در اراضی پشت کوه‌های قفقاز به طرف شمال^۱.

تاریخ آریان‌های ایرانی به چهار قسمت تقسیم می‌شود: اول: عهد قدیم که از آخر قرن هشتم ق.م. شروع شده، در نیمه قرن هفتم میلادی خاتمه می‌یابد. دوم: عهد متوسط که از نیمه قرن اول هجری تا بدو سلطنت صفویه امتداد یافته این عهد را می‌توان به دو

۱. بعضی از طوایف و اقوام سکایی نیز در حوالی فلات ایران یا در جاهایی از آن سکنی داشتند. مثل مردم «داه» در حوالی گرگان (به همین جهت این ولایت موسوم به دهستان بود) و برخی از طوایف چادر نشین در پارس مانند داهی‌ها و درو بیگ‌ها و غیره.

قسمت تقسیم کرد:

قسمت اولی تا ظهور فتنه مغول. قسمت دوم از آمدن مغولها به ایران تا تأسیس دولت صفویه.

عهد سوم که می‌توان تا اندازه‌ای جدیدش نامید، از دوره صفویه تا آغاز مشروطیت ایران. و بالاخره عهد چهارم از ابتدای مشروطیت تا امروز امتداد می‌یابد.

تاریخ قدیم ایران نیز به دوره‌هایی تقسیم شده است: اول دوره مادی. دوم دوره اول پارسی. سوم دوره مقدونی و سلوکی. چهارم دوره پارتی. پنجم دوره دوم پارسی. تاریخ این عهد طولانی را که تقریباً شامل چهارده قرن است به دو طرز می‌توان بیان کرد:

اول: موافق نوشته‌های مورّخین خارجه و کتیبه‌هایی که از شاهان هخامنشی و ساسانی مانده و کتب مذهبی و غیرمذهبی آریان‌های ایرانی و مسکوکات و نتیجه حفریاتی که در جاهای تاریخی ممالک قدیمه آسیا و آفریقا و غیره شده و مستقیماً یا به طور غیر مستقیم مسایلی را روشن کرده است. دوم: موافق داستان‌هایی که از عهد قدیم از نسل به نسل رسیده، تا در زمان ساسانیان جمع‌آوری شده و در قرون اسلامی موضوع مصنفاتی گردیده که معروف‌ترین آنها شاهکار حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است.

معلوم است که مدارک نوع اول از حیث صحت و تحقق به مراتب برتری دارد، در صورتی که داستان‌های مذکور چون در مدت قرون عدیده به‌طور شفاهی از نسل به نسل گذشته به تدریج شاخ و برگ‌هایی بر آن افزوده‌اند و فاقد صحت تاریخی و تحقق گشته، زیرا چه بسا وقایع زمانی که به زمان دیگر منتسب نموده و اسامی اشخاصی که از یک دوره به دوره دیگر برده‌اند و از همه اینها گذشته چه بسیار از وقایع مهم و شاهان بزرگ که بکلی نسیاً منسیاً شده‌اند و هیچ اثری از آنها در داستانها نمانده است.

بنابراین روشن است که باید اساس تاریخ عهد قدیم ایران را برای رعایت صحت بر مدارک نوع اول قرارداد و پس از آن داستان‌ها را هم به خاطر آورد تا شاید بتوان از مقایسه آنها با تاریخ یک نوع کلیّاتی استنباط کرد.^۱ راجع به مدارک نوع اول باید گفت که تا زمانی که خاورشناسان به خواندن کتیبه‌های ایرانی و آسوری و بابلی و مصری و غیره موفق

۱. اشخاصی که مایل به مقایسه باشند می‌توانند از جمله به کتاب «داستانهای ایران قدیم» رجوع نمایند.

نشده بودند و حفریاتی در جاهای تاریخی به عمل نیامده بود یگانه منابع اطلاعات تاریخی ما راجع به عهد قدیم مورّخین یونانی و رومی و ارمنی و عرب و غیره بودند، ولیکن از وقتی که پیشرفتهای مذکور حاصل شده مطالب زیادی روشن‌تر گردیده یا تصحیح شده و از جمله اسامی شاهان و رجال ایران را که یونانی‌های قدیم برای تجانس با زبان خود تصحیف کرده‌اند حالا به طور صحیح می‌دانیم و به همین جهت در این کتاب ترتیب اتخاذ گردیده که اگر در کتیبه‌ها و الواح قدیمه که به دست آمده اسامی شاهان و مردمان و محلها ضبط شده عین آن را ذکر کرده‌ایم و الاً چنانکه مورّخین عهد قدیم نوشته‌اند و نوشته ایم باید اذعان کرد که ما تاریخ ایران قدیم را کاملاً نمی‌دانیم. زیرا یونانی‌ها و رومی‌ها و غیره غالباً وقایعی را که به ممالک خودشان مربوط بوده یا در حدود غربی ایران روی داده نوشته‌اند و چه حوادث و وقایع بسیار که در داخله ایران یا در حدود شمالی یا شرقی آن روی داده و از خاطره‌ها محو گشته است. با وجود این چون کاوشها و تحقیقات تاریخی دنبال می‌شود می‌توان امید داشت که بعدها تاریخ ایران از اینکه هست روشن‌تر خواهد بود به خصوص اگر حفریات علمی در جاهای تاریخی ایران بعمل آید.^۱

یونانیهای قدیم که راجع به تاریخ ایران آثاری از خود گذاشته‌اند

راجع به تاریخ ایران قدیم اشخاصی از یونانی‌های قدیم و غیره کتبی از خود گذاشته‌اند که اسم هر یک از آنها در جای خود ذکر خواهد شد، ولیکن چون در این کتاب اسم بعضی از مورّخین یونانی زیاد برده می‌شود شناختن آنها مقدمت ولو بطور اختصار لازم است. مشهورترین آنها از این قرارند:

۱. هرودوت^۲ مورخ یونانی که پدر تاریخ لقب دارد، از اهالی هالیکارناس مستعمره

۱. اگر بگوییم که کاوشها و تحقیقات جدید در آسور و بابل و مصر و غیره تاریخ مشرق قدیم را چنانکه درصد سال قبل بود زیر و زبر کرده، اغراق نیست. به قدری اسناد مهم به دست آمده که تنها فهرست آن هم در یک کتاب بزرگ ننگجد و مواد به اندازه‌ای زیاد است که سالها موضوع مذاقه و مطالعات خواهدبود، ولی این انقلاب علمی شامل تاریخ ایران قدیم نیست، یا اگرهم باشد فقط می‌توان گفت یکی از بالهای آن تماسی با ایران نموده، زیرا در این کاوشها و تحقیقات در امکنه تاریخی به استثنای یکی دو محل هنوز صورت نیافته، و بنابراین نوشته‌های مورّخین قدیم هنوز منابع مهم اطلاعات ما راجع به ایران قدیم است.

یونانی در آسیای صغیر و تبعه ایران بود، مدت زندگانی او از ۴۸۴ الی ۴۲۵ ق.م. است. این مورخ سیاحتها در ممالک مشرق زمین نموده و تحقیقات خود را راجع به تاریخ آنها نوشته است. راجع به ایران آنچه نوشته، اگر از تصحیفی که در اسامی شده و نیز از قسمتهایی که افسانه‌هایی را حاوی است و هرودوت آنچه را که شنیده ضبط کرده است، صرفنظر نماییم و نیز اگر در نظر گیریم که او بالاخره یونانی و از تسلط ایرانی‌ها بر وطن او هالیکارناس ناراضی بوده نوشته‌های او پُر دور از صحت نیست، زیرا کتیبه‌های داریوش و سایر کاوشها و تحقیقات در اکثر موارد گفته‌های او را تأیید می‌کند.^۱

۲. کته زیاس^۲ مورخ یونانی که طبیب اردشیر دوم (با حافظه) بود، تاریخ ایران و هند را نوشته، ولیکن نوشته‌های او راجع به ایران چندان طرف توجه نیست، مگر قسمتی که راجع به زمان معاصر او است.

۳. کزيفون^۳ مورخ یونانی که از ۴۳۰ الی ۳۵۲ ق.م. می‌زیست و از شاگردان سقراط حکیم بود. تصنیفاتی از خود گذاشته، از جمله کتابی است که در باب عقب نشینی ده هزار نفر یونانی بعد از شکست کوروش کوچک در گوناکسا نوشته و نیز کتابی در باب تربیت اطفال و جوانان نگاشته که موسوم به کوروپدی (یا سیروپدی) است (یعنی تربیت کوروش)، زیرا برای مصداق مخیلات خود کوروش بزرگ را انتخاب کرده‌است.

۴. پلوتارک^۴ مورخ یونانی از ۵۰ الی ۱۲۵ میلادی می‌زیسته و کتابی در باب رجال نامی یونان و روم نوشته که قسمتهایی از آن با تاریخ ایران مربوط است.

۵. سترابون^۵ جغرافی‌دان مشهور یونانی که در یکی از ولایات آسیای صغیر موسوم به کاپادوکیه تولد شده و در اوایل قرن اول میلادی در گذشته است. این عالم، کتابی راجع به جغرافیای عالم آن روزی نوشته که یکی از کتب نفیسه و برای تاریخ بسیار مفید است.

۱. کتاب او معروف است به «تاریخ در نه کتاب». مورخ مذکور در جایی از کتاب خود راجع به مطلبی گوید: «من آنچه را که شنیده‌ام می‌نویسم، ولی مجبور نیستم آنچه را که می‌نویسم باور داشته باشم.»

2. ktesias.

3. Xenophon- Anabase.

4. plutarque.

5. Strabon.

باب اول

دورۀ مادی^۱

مقدمه

مادی‌ها مردمانی بودند آریانی نژاد که در ابتدای قرن هفتم ق.م. سلطنت ماد را تأسیس کردند. چه زمانی این مردم به ایران آمده، در آذربایجان و کردستان امروزی سکنی گزیدند درست معلوم نیست. ظن قوی این است که در قرن دهم ق.م. آمده‌اند. بُرس^۲ مورخ کلدانی به این عقیده بوده که در زمان بسیار قدیم مادی‌ها، بابل را تسخیر و ۲۲۴ سال در آنجا سلطنت کرده‌اند، ولی محققین گمان می‌کنند که مردمی از فلات ایران رفته بابل را تسخیر نموده‌اند و بُرس^۳ به مناسبت محلّ در قرون بعد، این مردم را مادی دانسته است. سَلَمَ نَصَر سوم که در سنه ۸۳۷ ق.م. سفر جنگی به طرف کردستان کرده برای دفعه اولی اسم دو نوع مردم را بُرده، یکی را «پارسُوا» و دیگری را «آمادای» نامیده است، چنانکه این پادشاه گوید: مردم اولی در کوهستانها مابین رود دُهاب و دیاله و دیگری در جلگه‌های اطراف این صفحه سکنی داشته‌اند. مردم آمادای همان مادی‌ها بوده‌اند، زیرا بعدها هم آسوری‌ها آنها را به این اسم می‌نامیدند. مادی‌ها مدت مدیدی تابع دولت آسور بودند، و مکرّر پادشاهان آسور به کردستان و ممالک همجوار آن قشون کشی نمودند، چنانکه شَمشی آداد چهارم (۷۴۴-۸۱۲ ق.م.)

۱. داریوش اول، این مملکت را «ماد» نامیده، این کلمه در زمان ساسانیان، مای و در قرن اسلامی «ماه» شد، چنانکه می‌گفتند ماه بصره و ماه نهاوند و غیره و در جمع «ماهات».

۲. مورخ مذکور در قرن سوم ق.م. می‌زیسته و تاریخ کلدیه و آسور را نوشته، ولی نوشته‌های او گم شده و دیگران بعضی از مطالب آن را ذکر کرده‌اند.

تیگلات پیلیسر سوم با مادی‌ها جنگ کرده، تمام طوایف را مطیع نمود و شصت هزار اسیر و غنایم زیاد از گوسفند و شتر و غیره به پایتخت خود «کالاه» بُرد یکی از سرکردگان او تا کوه دماوند تاخته، این کوه را آخر دنیا تصوّر کرد.

در ۷۲۲ سارگن با فلسطین جنگ نمود و مردمان بنی‌اسرائیل را اسیر نموده، قسمتی از اسرا را به شهرهای مادی فرستاد. بعد از چندی همین پادشاه با مردم مان‌نای که در آذربایجان و طرف جنوب دریاچه ارومیه سکنی داشتند جنگ کرد و رئیس آن مردم را که موسوم به دِیاکو بود، گرفته به شامات فرستاد (۷۱۵ ق.م). این مردم به گفته‌ی آسوری‌ها با مادی‌ها قرابت داشته‌اند، بالاخره در زمان سلطنت آسورحیدین قشون آسوری از دماوند هم گذشته، تا کنار کویر بزرگ تاخت و غنایم زیاد برد و دو پادشاه را که موسوم به سی‌دیرپارنا و اپارنا بودند، اسیر کرد. پادشاهان دیگر نیز به نینوا رفته و برای سلطان آسور هدیه‌هایی برده، حمایت او را درخواست کردند. در جزو هدایا لاجورد زیادی بود. کلیتاً لاجورد ایران در عهد قدیم شهرت زیاد داشت و آسوری‌ها از دماوند مقداری از این سنگ می‌بردند.

هردوت گوید: مادی‌ها در عهد قدیم موسوم به «آریان» بودند و بعدها خود را مادی نامیدند. مورخ مذکور نوشته که این قوم به شش طایفه تقسیم شده بودند.^۱

مادی‌های مردمی بودند که چشم و گله زیاد داشتند، شبانی می‌کردند و در عرابه‌ها حرکت می‌نمودند. خانواده بر ریاست مطلقه پدر و تعدّد زن‌ها تشکیل می‌شد، طلا و نقره را می‌شناختند و در صنعت در مرحله‌ی ابتدایی بودند، چه صنایع آنها خیلی خشن بود بعد که در مملکت خود (آذربایجان و کردستان و غیره) برقرار گشتند به زراعت پرداخته، شهرنشین شدند، ولی با وجود این، از یکدیگر جدا زندگانی کرده، فقط در مواقع خطرناک متحد می‌شدند.

به گفته‌ی هرودوت مادی‌ها مدت پانصدسال تابع آسور بودند، ولی موافق کتیبه‌های آسوری این احوال ظاهراً از دو قرن تجاوز نمی‌کند.

راجع به تاریخ ماد، بین نوشته‌های هردوت و کتزیاس اختلافاتی موجود است و چون

۱. اسامی طوایف مذکوره از قرار ذیل است:

بوزها، پارتاکن‌ها، استروخت‌ها، آری‌زانت‌ها، بودین‌ها، مغها.

نوشته‌های کتزیاس مورد توجه نیست در این باب متابعت هرودوت را کرده‌ایم.^۱
از جدول کتزیاس چنین استنباط می‌شود که او اسامی امرای مادی را زمانی که ماد
ملوک‌الطوایفی بوده ذکر کرده و از این جهت به عده شاهان افزوده است.^۲

۱. فهرست اشخاص کتزیاس و مدت امارت یا سلطنت آنها این است:
آرتاکسیس (۲۸) سال، مائوداکس (۵۰)، سوسارمیس (۲۸)، آرتی کاس (۵۰)، آربی یانیس (۲۲)، آرتایس
(۴۰)، آرتی نیس (۲۲)،
آش تی‌براش (۴۰)، آسپنداس (۲۵)، آش تی‌گاش (۳۵).
۲. نل‌دکه گوید که کتزیاس تاریخ ماد را از گفته‌های مادی‌ها نوشته و آنها خواسته‌اند بر مدت دولت ماد
بیفزایند (تتبعات تاریخی راجع به ایران قدیم).

فصل اول

شاهان ماد

دیااگو و تأسیس دولت ماد

چنانکه هرودوت نوشته، شخصی دیوکیس^۱ نام پسر فرارتیس که دهقان بود از جهت عدل و انصاف در میان طایفه خود طرف رجوع عامه شد، بدین معنی که مردم منازعات و محاکمات خود را پیش او می‌بردند، بعد از چندی او از این کار به عنوان اینکه به کارهای شخصی نمی‌تواند برسد استعفا کرد و دزدی و اغتشاش بالا گرفت، مردم جمع شده، او را پادشاه خود کردند و او مستحفظینی برای خود معین و محلی را که موسوم به اکباتان بود برای پایتخت خود انتخاب کرد. (درخطوط آسوری آمدانا و در کتیبه‌های هخامنشی هَنگ‌مَتان نوشته شده است. یعنی محل اجتماع و حالا موسوم به همدان است).

این شهر، قبل از دیوکیس نیز بوده و سلاطین آسور در قرن دوازدهم ق.م. اسم آن را برده‌اند^۲ ولیکن این پادشاه، رونقی به آن داد و شهرجدیدی ساخته، هفت دیوار دور آن کشید، چنانکه هر دیواری بر دیگری مشرف و دیوار درونی آخری بر تمام دیوارها مسلط بود. قصر پادشاه را در قلعه هفتمین ساخته بودند، برجهای این قلعه رنگ طلایی داشت و برجهای سایر دیوارها را به الوان مختلف رنگ‌آمیزی نموده بودند چنین رنگ‌آمیزی در

۱. بعضی تصور می‌کنند که این شخص همان دیااگو است که سارگن دوم ذکر کرده، زیرا دوسال بعد از تبعید او به شامات آسوری‌ها ولایت همدان را «بیت دیااوکو» یعنی خانه دیااوگو نامیده‌اند. بنابراین عقیده دارند که او امارتی داشته و همدان پایتخت آن بوده است.

۲. بنابراین همدان، شهر سه هزارساله است و شاید از این حیث میان شهرهای معمور عالم نظیر نداشته باشد.

بابل علامت سیارات سبعة^۱ ولیکن در این جا فقط تقلید بود. دیوکس به تقلید دربار آسور مراسمی برای پذیرایی قرارداد، مثلاً روبروشدن با پادشاه جایز نبود و عرایض به شخص معینی داده می شد.

این شاه از ۷۰۸ یا به قولی از ۷۰۱ الی ۶۵۵ ق.م. سلطنت و در این مدت مدید، هم خود را به جمع آوری و متحد کردن طوایف ماد مصروف نمود. از خوشبختی او سلطان آسور سیناخریب در بابل و عیلام گرفتار بود و چون مملکت ماد، باج خود را مرتباً به آسور می پرداخت بهانه ای هم برای دخالت آسوری ها در ماد ظاهراً وجود نداشت.

فرورتیش

فرورتیش (۶۵۵-۶۳۳ ق.م.) یا فرأرتسی یونانی ها بعد از پدر به تخت نشست و سیاست او را که حفظ مناسبات خود با آسور بود دنبال کرد، ولیکن از طرف مشرق به مرور، مردمان دیگر را که از نژاد آریانی بوده و با مادی ها قرابت داشتند مطیع نمود و پارس هم در این زمان مطیع مادگشت. بعد از چندی مادی ها به واسطه ی پیشرفتهای خود در مشرق خواستند از قید آسور خلاصی یابند و باج ندهند، ولیکن سپاه چریکی آنها در مقابل قشون مشق کرده آسور که در جنگ با عیلام بیشتر ورزیده شده بود تاب نیاورده، شکست خورد و شاه هم کشته شد (۶۳۳ ق.م.).

هووخ شتر

هووخ شتر (کیاکسار یونانی ها) این شاه از شکست فرورتیش درس عبرت گرفته، دانست که با سپاهیان چریکی که طوایف و مردمان دست نشانده به ماد می دهند نمی توان در مقابل قشون مشق کرده آسور، مقاومت نمود. این بود که به ترتیب قشون دایمی پرداخته، پیاده و سواره نظامی مرتب کرد. پیاده نظام مسلح به تیر و کمان و شمشیر بود.

سواره نظام ماد چنانکه مورخین نوشته اند بر سواره نظام آسوری از حیث هنرمندی برتری داشت، زیرا سواران مادی در حال حرکت اسب، چه در حین حمله و چه در حال

۱. سیارات هفتگانه به عقیده ی قدما اینها بودند: قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری و زحل. به پارسی: ماه، تیر، ناهید، مهر، بهرام، هرمز و کیوان.

گریز، با کمال مهارت تیر می‌انداختند و اسبهای مادی از حیث طاقت و بردباری و تندروی و قشنگی در عهد قدیم معروف آفاق بودند.

پس از تهیه‌ی چنین قشونی هُووخِشتر با آسوری‌ها جنگیده، آنها را با وجود مقاومت شدید شکست داد و دیری نگذشت که شهر نینوا را محاصره نمود، شهر مزبور بالاخره به واسطه‌ی گرسنگی تسلیم می‌شد ولیکن در این احوال خبر تاخت و تاز سکاها (سیت‌ها)^۱ که از قفقاز گذشته به شمال ماد آمده بودند، به هُووخِشتر رسید و او مجبور شد، محاصره نینوا را موقوف کرده، برای حفظ ماد به مملکت خود مراجعت و از سکاها جلوگیری کند. در شمال دریاچه ارومیه جنگ سختی با آنها نموده، شکست خورد و مجبور شد شرایط آنها را بپذیرد. پس از آن مملکت ماد و ممالک مجاور معرض تاخت و تاز سکاها واقع شدند و تاخت و تاز آنها به طوری که نوشته‌اند تا دریای مغرب امتداد یافت. بیست و هشت سال سکاها در ماد بودند، تا آنکه هُووخِشتر پادشاه و سرکردگان آنها را میهمان و مست کرده، بالتمام بکشت و بعد سکاها را از ایران براند (۶۱۵ ق.م.).

در این اوان نبوپولاشی سار حاکم آسور در بابل ادعای سلطنت نمود و با هُووخِشتر متحد شده، نینوا را محاصره کردند، پادشاه آسور ساراکسی چون دید مقاومت نتیجه ندارد، آتشی روشن کرده، خود و خانواده‌اش را در آن بسوخت و این شهر نامی و معروف قدیم که یکی از بزرگترین شهرهای عالم محسوب می‌شد تسخیر و چنان زیر و زبر شد که از آن شهر جز خرابه‌هایی باقی نماند (۶۰۶ ق.م) پس از آن متحدین ممالک آسور را چنین تقسیم کردند:

مستملکات آسور در آسیای صغیر بهره‌ی دولت ماد شد و شامات و فلسطین جزو بابل گردید.

بعد بخت‌النصر، مصری‌ها را که از گرفتاری آسور استفاده کرده، این دو مملکت را اشغال کرده بودند از آنها براند، اتحاد ماد با بابل بعد از سقوط نینوا قطع نشد، بلکه شاه ماد با دادن دختر خود به بخت‌النصر ولیعهد دولت بابل این اتحاد را تشدید کرد. انقراض آسور به این زودی بعد از قدرتی که در زمان آسوریانیپال نشان داد، باعث حیرت است.

۱. سیت فرانسوی شده‌ی سکیت است و ایرانیان قدیم آن را سکا یا سک می‌نامیدند. یونانی‌ها ایشان را «سکلت» scolote نیز نامیده‌اند.

درست چهل سال بعد از آنکه دولت عیلام را از صفحه روزگار محو کرد خود نیز محو و چنان فراموش شد که دو قرن بعد وقتی که سپاهیان یونانی به سرکردگی کزنفون از کالاه و نینوا می‌گذشتند راهنمایان آنها محل این دو پایتخت نامی دولت قوی آسور را لاریسا و میسپی^۱ نامیدند، چه به خاطر آنها خطور نمی‌کرده که در این جاها وقتی سرنوشت ملل و دول حل و عقد می‌شد جهت این فراموشی معلوم است، اگرچه مصری‌ها و بابلی‌ها هم در موقع فتح نسبت به مغلوبین سفاک و بیرحم بودند، ولیکن بابل قوانین و علوم و صنایع برای مللی که بعد آمدند گذاشت و مصر بناهایی کرد که امروز هم ایستاده و باعث حیرت است. اما آسور، با داشتن صناعی دولتی بود سبع و غارتگر که جز خرابی و بدبختی و اسارت به ملل تابعه چیزی نداد. این بود که اقوام و ملل با شغف انهدام آن را تلقی و زود گذشته‌های محنت‌خیز آن را فراموش نمودند.

باری مادی‌ها به سهولت ارمنستان و کاپادوکیه را که در مشرق آسیای صغیر واقع است تصرف نمودند، چه این ممالک از تاخت و تاز سکاها به کلی ضعیف شده بودند. بعد مادی‌ها درحالی که پیش می‌رفتند به دولت لیدی که در این زمان قوی شده بود برخوردند و طولی نکشید که با آنها داخل جنگ شدند.

لیدیّه

لیدیّه مملکتی بود در طرف غربی آسیای صغیر که در این زمان حدّ شمالی آن دریای سیاه و دریای مَرْمَره و حدّ جنوبی آن دریای مغرب بود. از سمت مغرب به بحر الجزایر و از طرف مشرق به رود هالیس (قزل‌ایرماق حالیه) می‌رسید لیدی‌ها را سابقاً از نژاد سامی می‌دانستند، ولیکن حالا محقق شده که نه از این نژاد بودند و نه آریایی.

نژاد آنها معلوم نیست مگر آنکه هیئت علمیّه آمریکایی که در سارد مشغول حفریّات است این مسئله را روشن کند. به هر حال محقق است که در قرن دهم و نهم ق.م. مردمانی که موسوم به فریگی‌ها بوده و با یونانی‌ها قرابت نژادی داشتند از طرف تراکیّه^۱ به این مملکت هجوم آورده، بر بومی‌ها استیلا یافتند. بعد در این جا سلسله‌ای از پادشاهان

موسوم به هراکلی‌ها^۱ (یا هرقلی‌ها) برقرار شد و فریگی‌ها با بومی‌ها مخلوط شدند. از این زمان لیدیّه قوّت یافت و سلسله‌ای بعد از هراکلی‌ها در اینجا تأسیس گردید که موسوم به مِرمِناد شد. بانی آن، ژِیگ^۲ نامی بود که دولت لیدی را قوی کرد و کیمیری‌ها^۳ را که از طرف شمال و شمال شرقی به مملکت لیدیّه تجاوز می‌نمودند بعد از جنگهای طولانی شکست داده، از مملکت براند (۶۶۷ ق.م.). در زمان آلیات^۴ (۶۱۲ - ۵۶۳) لیدیّه به اعلی درجه‌ی ترقی خود رسید، چه این پادشاه به تاخت و تاز سکاها خاتمه داد و یونانی‌ها را که کنار دریا و رودخانه‌ها را اشغال کرده مانع از تجارت بودند مغلوب و دو شهر بزرگ از میر و گُلوفُن را به لیدیّه ضمیمه نمود.

این مملکت از جهت موقع جغرافیایی خود بین آسور و بابل و فینیقیّه از یک طرف و ممالک غربی از طرف دیگر و نیز از جهت نزدیکی به دریاها یکی از ممالک پرجمعیت و با ثروت عالم قدیم گردید.

لیدی‌ها اگر چه مردم جنگی و سلحشور نبودند، ولی سواره‌نظام بسیارخوبی داشتند، زیرا به واسطه‌ی مردان جنگی یونانی و سپاهیان اجیر که نیز غالباً یونانی بودند سواره‌نظام لیدی مشق کرده و ورزیده و سرآمد سواره‌نظامهای آن زمان بود.

چنین بود احوال لیدیّه وقتی که هووخ‌شتر بهانه‌ای برای جنگ به دست آورد، توضیح آنکه چند نفر سکایی که در خدمت دولت ماد بودند چند نفر جوان مادی را کشته نزد آلیات رفتند و او نخواست آنها را به پادشاه ماد مسترد دارد و جنگ شروع شد.

قشون مادی از حیث عده بر سپاه لیدی فزونی داشت، ولیکن سپاهیان اجیر یونانی مشق کرده و ورزیده بودند و به علاوه چنانکه گذشت، لیدی‌ها سواره‌نظام ممتاری داشتند، بنابراین جنگ بدون پیشرفتی برای مادی‌ها شش سال طول کشید و در سال هفتم تمام آفتاب گرفت (در ۲۸ ماه مه ۵۸۵ ق.م.). نوشته‌اند که این کسوف را طالس حکیم یونانی پیش‌بینی کرده بود. کسوف اثر شگفت‌آوری در سپاهیان طرفین کرد و آن علامت غضب خدا تعبیر کردند. پس از آن، بخت‌النصر پادشاه بابل بین طرف حکم شد و رود هالیس

1. Heraclides.

2. Giges.

3. Cimmerines. بعضیها کیمیری‌ها را مردم آریانی دانسته‌اند.

4. Aliyattes.

سرحدّ دولّین گردید. و ایخ تووویگو پسرشاه ماد دختر^۱ پادشاه لیدیّه را ازدواج کرد (۵۸۵ ق.م.).

هُووخ شتر یک سال بعد درگذشت (۵۸۴ ق.م.). این شاه شخصی بود عاقل و قوی الاراده و ساییسی زیردست. از مقاومت آسور و شکستهایی که در ابتدا از سکاها نصیب قشون او شد مایوس نگردید و جندان کوشید تا بر موانع غلبه کرده، دولت ماد را بزرگترین دولت آن زمان نمود.

باغهای معلّق که یکی از عجایب هفتگانه‌ی عهد قدیم محسوب می‌شد و به غلط نسبت آن را به سمیرامیس^۲ ملکه‌ی آسور می‌دادند در زمان بخت‌النصر برای زن او – دختر شاه ماد – ساخته شده بود.

بخت‌النصر برای حفاظت بابل از طرف شمال بین دجله و فرات سدّی کشید و این سدّ موسوم به دیوار مادی گردید. چنین سدّی هم پادشاه مزبور از طرف جنوب برای حفاظت بابل کشیده بود. از این جا معلوم است که بابل از طرف دولت متحد خود یعنی ماد نگرانی داشته است.

ایختوویگو

ایختوویگو^۳ (یونانی‌ها او را آستیایگ نامیده‌اند). این شاه پس از پدر مدّت طولی سلطنت کرد و دربار خود را موافق ترتیبات دربار آسور منظمّ نموده بر شکوه و تجملات آن که تماماً تقلید از آسور بود بیفزود، ولیکن مردم از او راضی نبودند، چه به محض اینکه کوروش هخامنشی بر وی خرج کرد خود مادی‌ها او را رها نموده، به پارسی‌ها ملحق شدند و این مملکت معظّم ضمیمه پارس شد (۵۵۰). شرح این واقعه در جای خود بیاید.

در خاتمه لازم است گفته شود که ماد اصلی چنانکه از تاریخ مختصر آن برمی‌آید عبارت از آذربایجان و کردستان و عراق عجم بوده، ولی بعد که وسعت یافت از رود

۱. اسم دختر Aryenis .

۲. Semiramis ملکه داستانی آسور است و تحقّق تاریخی ندارد.

۳. نبونید پادشاه بابل در لوحه‌ای اسم او را چنین نوشته است.

هالیس تا باختر و از دریای خزر تا پارس و خوزستان امتداد داشت^۱ بعدها جغرافیون عهدقدیم دو ماد قایل شدند: ماد بزرگ که تا چندی قبل معروف به عراق عجم بود^۲ و ماد کوچک که در عهدقدیم به آذربایجان اطلاق می‌شد.

۱. بعضی از محققین وسعت دولت ماد را از رود هالیس تا رود آمویه می‌دانند.
۲. عراق عجم شامل این ولایت کنونی بود: گروه، همدان، کرمانشاه، قزوین، عراق، اصفهان، نهاوند، ری تا دربند بحر خزر که ماد را از پارت جدا می‌کرد. این تنگه در عهد قدیم دروازه آهنین داشت و ساخلوی مأمور محافظت آن بود، حالا این محل را بعضی با «سردره خوار» تطبیق می‌کنند.

فصل دوم

تمدن مادی

راجع به تمدن مادی‌های اطلاعات وافی در دست نیست و یکی از جهات آن این است که از دوره مادی کتیبه‌هایی هنوز کشف نشده که بتوان راجع به زبان و خط و معتقدات و صنایع و چیزهای دیگر آنها اطلاعاتی به دست آورد. ابنیه و عماراتی نیز از مادی‌ها نمانده، فقط چند دخمه در بعضی جاهای ایران کشف شده که ایران‌شناس‌ها مربوط به زمان مادی‌ها می‌دانند. راجع به تشکیلات این دولت هم چیزی نمی‌دانیم، جز اینکه هووخ‌شتر قشون منظمی ترتیب داد و بعضی از شاهان مادی ترتیبات درباری را از آسور تقلید نموده بر تجمّلات درباری افزودند، ولی ظنّ قوی این است که مادی‌ها یک نوع تمدن عالی داشته‌اند. زیرا پارسی‌ها چیزهای زیاد و حتی لباس سپاهیان را از مادی‌ها اقتباس کردند.

از زبان مادی‌ها اسنادی به دست نیامده‌است. نلدکه^۱ گوید: «اگر کتیبه‌هایی به دست‌آید گمان می‌کنم از حیث زبان و خطّ عین کتیبه‌های شاهان هخامنشی باشد.»^۲ دارمسی‌تیر^۲ عقیده داشت که آوستا (کتاب مقدس زرتشتی‌ها) به زبان مادی‌ها نوشته شده است. به هر حال شکی نیست که زبان مادی‌ها با زبان پارسی قدیم تقریباً یک زبان بوده و تفاوت جزئی با آن داشته چنانکه در زمان استرابون پارسی‌ها و مادی‌ها زبان یکدیگر را بخوبی می‌فهمیدند. بعضی زبان کردی امروزی را مشتق از زبان مادی‌ها

۱. نلدکه، تتبّعات تاریخی راجع به ایران قدیم.

۲. دارمسی‌تیر، تتبّعات ایرانی.

می‌دانند، راجع به مذهب مادی‌ها نیز اطلاعی نداریم.

از گفته‌ی هرودوت معلوم است که مَغ‌ها طایفه‌ای از طوایف ششگانه ماد بودند، اما چه مذهبی داشته‌اند، محققاً معلوم نیست. بعضی از محققین به این عقیده‌اند که شاید مذهب هرمزدپرستی در میان مادی‌ها بوده، ولیکن مَغ‌ها آن را آلوده به خرافات و جادوگری و ساحری کرده بودند و زرتشت که از اهل ماد بوده خواسته است آن را اصلاح کند، ولی مَغ‌ها نپذیرفته‌اند و او به باختر رفته، در آنجا و سیستان مذهب خود را ترویج نموده، کلیتاً چنین به نظر می‌آید که شاهان ماد مذهب مَغ‌ها را رسمی و مقام آنها را محکم نموده بودند. چه با وجود تغییراتی که بعد از انقراض دولت ماد روی داد مَغ‌ها مقام خودشان را حفظ کردند.

بنابراین ظن قوی این است که بزرگ شدن ماد اثر مهمی در مذهب مَغ‌ها و ترقی آن داشته است. روی هم رفته در بسیاری از چیزها مادی‌ها و پارسیها به یکدیگر شبیه بوده‌اند و تفاوت‌های اساسی بین آنها نبوده، چنانکه مورخین یونانی انقراض دولت ماد و بزرگ شدن پارس را یک واقعه یا امر داخلی ایران می‌دانستند و جنگهای ایران را با یونان جنگهای مادی نامیده و کلمه‌ی ماد را به جای پارس تا یک قرن پس از انقراض دولت ماد استعمال کرده‌اند.

معماری مادی از معماری دوره‌ی هخامنشی قدیمی‌تر و از معماری بومی (یعنی زمان قبل از آمدن مادی‌ها به ایران) تازه‌تر بود و تصور می‌کنند که مادی‌ها معماری را از معماری وان^۱ تقلید کرده‌اند.

آثاری که به مادی‌ها نسبت می‌دهند از این قرار است:

۱- شیری که از سنگ ساخته‌اند و در نزدیکی همدان است.

۲- نزدیک سرپل بین قصرشیرین و کرمانشاهان دخمه‌ای است که در سنگ بزرگی کنده شده و موسوم به دکان داود است. در اینجا شکل مردی را برجسته در سنگی حجاری کرده‌اند.^۲

۱. وان پایتخت دولت آزارات یعنی مملکتی بود که بعدها موسوم به ارمنستان گردید.

۲. حجاری بزجسته را اروپایی‌ها «بارِلِیف» گویند.

این مرد ایستاده و درحال پرستش است و «برسم»^۱ دردست دارد، لباس مرد لباس مادی است.

۳- دخمه‌ای در صحنه نزدیک کرمانشاه یافته‌اند که علامت اهورمزد (هرمزد) در بالای آن منقور است.

۴- در دیوان لرستان دخمه‌ای است نزدیک سرپل موسوم به اطاق فرهاد که ناتمام مانده است.

۵- در ده نو اسحق آوند نزدیک کرمانشاه در دخمه‌ی کوچکی حجاری برجسته‌ای است که صورت شخصی را در حال پرستش نشان می‌دهد.^۲

انقراض دولت ماد به آن زودی باعث حیرت است، اگرچه از جهت انقراض این دولت به این سرعت اطلاعاتی در دست نیست، ولیکن آنچه از کلیات برمی‌آید این است:

مادی‌ها همین که مقتدرگشتند به ثروت زیاد رسیدند و بزرگان آن دولت در ناز و نعمت غوطه‌ور گشته سست شدند. از طرف دیگر چون تجملات درباری مستلزم مخارج بود بر مالیاتها افزود و ظلم بالاگرفت و بالتیجه مردم ناراضی شدند. این بود که دولت ماد نتوانست در مقابل رقیب تازه‌نفس پارسی که زندگانی ساده و اخلاق سالمی داشت مقاومت کند، به خصوص که سلطنت طولانی ایخ‌توویگو تماماً به صلح و آرامش گذشت و قشون مادی که در جنگ با آسوری‌ها و سک‌ها ورزیده شده بود بیکار ماند و سست شد.

در پایان این باب لازم است این نکته را تذکر دهیم که بزرگ شدن دولت ماد با آنکه عمر آن کوتاه بود، به سان واقعه مهمی در تاریخ‌های عالم قدیم تلقی شده است. زیرا در تاریخ، این نخستین مرتبه بود که مادی‌های آریانی‌نژاد تسلط مردمان سامی‌نژاد را در آسیای غربی متزلزل و زمینه‌ی سلطه مردمان آریایی‌نژاد دیگر را در دنیای آن زمان تهیه کردند. از وقایعی که در باب دوم این کتاب گفته‌اید، این مطلب روشن‌تر خواهد بود.

۱. «برسم» دسته‌ای از ترکه‌های درخت بود که با برگ درخت خرما به هم بسته هنگام عبادت به دست می‌گرفتند.

۲. مشاهدات پروفیسور ارنست هرتسفلد.

باب دوم

دوره‌ی اوّل پارسی‌ها

مقدمه

پارسی‌ها نیز مردمانی هستند آریانی نژاد که معلوم نیست کی به ایران آمده‌اند. همین قدر از بیانات پادشاهان آسور برمی‌آید که پارسی‌ها نیز مانند مادی‌ها مدّت طولی در تحت تسلّط آسوری‌ها بودند.

یکی از سلاطین آسور که در قرن نهم ق.م. سلطنت داشته افتخار می‌کند که بیست و هفت نفر از پادشاهان پارسوا را مطیع نموده و نیز معلوم است که در زمان سَرگُن شَلَمَنَصَر پادشاه آسور که از ۷۳۱ تا ۷۱۳ ق.م. سلطنت کرده و نیز در زمان آسورحیدین^۱ پادشاهان پارس دست‌نشانده آسور بودند. بعد از آن پارس از قید آسور خارج و تابع ماد شد. یعنی امرای هخامنشی که در اینجا ریاست داشتند دست‌نشانده ماد بودند.

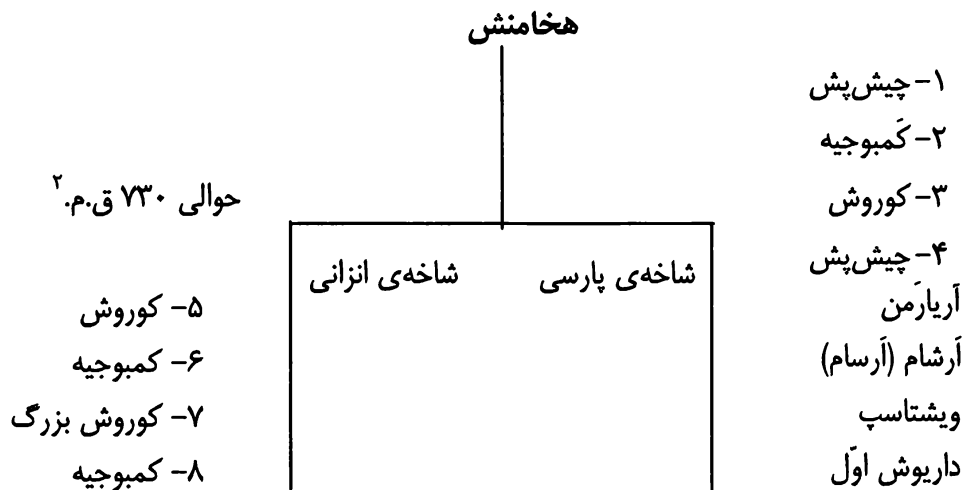
هرودوت گوید: پارسی‌ها به شش طایفه شهری و دهنشین و چهارطایفه چادرنشین تقسیم شده‌اند^۲، و خانواده‌ی هخامنشی از نجیب‌ترین طایفه‌ی پارسی یعنی طایفه‌ی پاسارگادی‌ها است.

مورّخ مذکور کوروش بزرگ را زمانی که بر شاه ماد خروج کرد پادشاه پارس دانسته،

۱. تا ۶۶۷ ق.م. سلطنت داشته.

۲. شش طایفه‌ی اوّلی اینها بودند: پاسارگادی‌ها، مَرَفی‌ها، ماسپیان‌ها، پانتالی‌ها، دروزی‌ها و ژرمن‌ها، چهار طایفه‌ی چادرنشین از این قرار بوده‌اند: ساگارتی‌ها، مردها، درویک‌ها، دالان‌ها و بعضی از طوایف اخیره سکایی بودند.

ولیکن نبوتید پادشاه بابل او را پادشاه انزان (عیلام) گفته و دیگر اینکه داریوش اول در کتیبه‌ی بیستون گوید: من نهمین شاهم و از دودمان دوگانه‌ی هخامنشی هشت نفر قبل از من شاه بودند. اگر دو شاخه بودن سلسله‌ی هخامنشی را چنانکه در ذیل بیاید در نظر گیریم او فی‌الواقع نهمین شاه می‌شود. باری بنا بر نوشته‌های هرودوت و اسنادی که به دست آمده شجره نسبت کوروش بزرگ و ترتیب شاهان هخامنشی تا داریوش چنین بوده است.^۱



موافق این جدول داریوش نهمین شاه از سلسله‌ی هخامنشی می‌شود و کتیبه‌های اردشیر دوم و سوم آن را تأیید می‌کند، زیرا ویشتاسپ و ارسام را شاهان مذکور شاه ندانسته‌اند. اما اینکه چه وقایعی روی داده که پارسی‌ها عیلام را تسخیر نموده‌اند و شاخه‌ای از سلسله‌ی هخامنشی در آنجا برقرار شده معلوم نیست.

شاید این حدس به حقیقت نزدیک باشد که پس از آنکه آسوربانیپال در سنه‌ی ۶۴۵ ق.م. دولت عیلام را منقرض نمود پارسی‌ها که از تسلط مادی‌ها در پارس ناراضی بودند از

۱. اسناد عبارت است: الف- از بیانیه‌ای که کوروش در بابل داده و معروف به استوانه کوروش است. ب- از کتیبه‌های شاهان هخامنشی.

۲. اشخاصی که درمقابل اسم آنها عددی گذارده شده پادشاهی کرده‌اند.

به هم افتادن آسوری‌ها با مادی‌ها و اینها با سکاها استفاده کرده، مملکت عیلام را که از جنگهای سخت با آسور کم سکنه و ناتوان شده بود اشغال و پادشاهی جدیدی در انزان تأسیس کرده‌اند. به هر حال موافق این عقیده چیش پش دوم پادشاه انزان و پارس بوده است.

فصل اول

شاهان هخامنشی

اول - کوروش بزرگ^۱

خروج برایختوویگو

این واقعه را بابلی‌ها خیلی مختصر نوشته‌اند و مورّخین یونانی اگرچه بیشتر به تفصیل پرداخته‌اند، ولیکن اختلافاتی بین نوشته‌های آنها موجود است. به هر حال هرودوت گوید: شاه ماد در خواب دید که از شکم دختر او ماندانا تاکی روید که تمام آسیا را فراگرفت. شاه، مَغ‌ها را جمع کرده، تعبیر این خواب را خواست و آنها گفتند دختر شاه پسری زاید که تمام آسیا را تسخیر نماید. شاه ماد از این تعبیر بیندیشید و بالاخره صلاح دید دختر خود را به شخصی دهد که هوس طغیان در سر نداشته باشد. با این خیال گمبوجیه پادشاه پارس را (حالا باید گفت انزان را) که دست‌نشانده ماد بود اختیار کرد و همین که دخترش پسری آورد او را به وزیری هارپاگ نام از خویشان خود سپرد و امر به کشتن وی کرد. وزیر هم اجرای این امر را از شبان خود خواست و چون اتفاقاً در همان اوان زن چوپان شپاکو^۲ نام طفلی زائید که مرده به دنیا آمد. زن مانع از کشتن کوروش شده، او را به پسری اختیار کرد، پس از آن طفل در خفا بزرگ شد، تا به سن دوازده سالگی رسیده، همبازی وزیرزاده‌ها گردید. روزی که اتفاقاً در حین بازی با آنها تندی و سختی کرد و آنها شکایت او را نزد شاه بردند. شاه کوروش را طلبید و از جرئت و جلاوت او در حیرت شد. پس از تحقیقات

۱. در کتیبه‌ی مشهور مرغاب و کتیبه‌های داریوش، اسم این شاه، کوروش ضبط شده است.

۲. شپاکو یعنی سگ ماده گویند. این یگانه اسم عامی است که از زبان مادی به ما رسیده است.

معلوم کرد که این پسر نوه‌ی اوست، ظاهراً از این قضیه خوشنود شد، ولی بعد کوروش را با مادرش به پارس فرستاد و وزیرى را که غفلت در امر شاه کرده بود سیاست نمود. بدین ترتیب که در نهان، امر کرد پسر او را کشتند و از گوشت او در میهمانی به پدرخوراند و دست و پای پسر مقتول را در ظرفی به او نشان داد. کوروش در ولایت خود به آموختن اسب‌سواری و تیراندازی پرداخت تا به رشد رسید و طوایف پارس را متحد نمود، بر شاه قیام نمود. کار به جنگ کشید و در وهله‌ی اولی کوروش شکست خورد، و لیکن مایوس نشد، بر جدّ خود افزود، تا آنکه شاه ماد به سرکردگی همان وزیرى که سیاست کرده بود لشگری برای دفع کوروش فرستاد و وزیر مزبور موقع را مغتنم دید که آشکارا به طرف کوروش رفته انتقام پسر خود را از شاه ماد بکشد. بعد از این واقعه کوروش قوی شد و عده‌ای از طوایف که تحت تسلط ماد بودند به طرف او رفتند. بالاخره خود ایخ‌توویگو با قشونی به پارس به قصد کوروش عزیمت نمود و در نزدیکی پاسارگاد جنگ سختی روی داد که کوروش فاتح و او اسیر گردید.

حکایت مزبور اگرچه آمیخته به افسانه است، ولی باز بخوبی می‌رساند که پارسیها و بلکه مادی‌ها هم از شاه ماد، ناراضی بوده‌اند و در سقوط ماد کمک‌هایی از طرف آنها به کوروش طوایف پارس را متحد نموده، نبونید پادشاه بابل این واقعه را چنین نوشته است: «او^۱ قشونی جمع کرده، به جنگ کوروش رفت، ولیکن لشگر او یاغی شد و ایخ‌توویگو را گرفته تسلیم کوروش نمود. پس از آن کوروش همدان را تسخیر کرد، طلا و نقره و ثروت زیاد به تصرف او درآمد و تمام این غنائم را به ایشان برد». تسخیر همدان در ۵۵۰ ق.م. روی داده است.^۲

تسخیر لیدیّه

پس از تسخیر همدان، مملکت بزرگ ماد، در تحت تسلط کوروش درآمد و بزرگ شدن پارس باعث تشویش سه دولت نامی آن زمان یعنی لیدیّه، بابل و مصر گردید. اینها داخل مذاکره شدند تا درمقابل کوروش اتحادی تشکیل دهند.

۱. یعنی شاه ماد.

۲. سال نهم سلطنت کوروش در انزان.

با احوال لیدیّه در فوق آشنا شدیم. پسر آلیات کرزوس^۱ به آبادی مملکت و مخصوصاً تزیین پایتخت خود که موسوم به سارد بود پرداخته، رونق آن را به درجه‌ای رسانید که یونانی‌ها سارد طلایی‌اش می‌نامیدند.

اشیای نفیسه، خزاینه و ثروت کرزوس به قدری بود که چشم حکما و مشاهیر یونانی را از قبیل سلّٰن و بیاس^۲ و غیره که به سارد دعوت می‌شدند خیره می‌کرد. چون اهالی لیدی جنگجو نبودند کرزوس در صدد جلب شهرها و مستعمرات یونانی در آسیای صغیر برآمده، در ابتدا شهر می‌لت (ملاطه) و بعد شهرهای دیگر را با خود متحد کرد تا در موقع لزوم بتواند از قوای آنها استفاده کند.

این بود اوضاع لیدیّه که ناگهان خبرسقوط دولت بزرگ ماد و قوی شدن پارس در آسیای غربی منتشرشده، دول آن زمان را متوحّش کرد. پادشاه لیدی اندیشناک گردید که آیا باید به جنگ دفاعی اکتفا نماید، یا به ایران حمله برد، بالاخره شخصی را به معبد دِلِف که در نزد یونانی‌ها بسیار محترم و مقدّس بود فرستاده از غیبگوهای آن زمان که موسوم به پی‌تی^۳ بودند، پرسید: «اگر حمله نمایم چه خواهدشد؟» جوابی رسید گنگ و ذو و جهین. پی‌تی گفته بود: «اگر پادشاه از رود هالیس بگذرد دولت بزرگی منهدم خواهدشد». پادشاه لیدی پنداشت که مقصود غیبگو از دولت بزرگ پارس است، و بنای تجهیزات را گذارد و با اسپارت (یکی از دول یونانی) داخل مذاکره شده آن را به طرف خود جلب کرد. بابل و مصر هم با دولت لیدی متحد شدند و پس از آن کرزوس عزیمت ایران نمود و محل مرتفع پِترِیوم را که پایتخت قدیم هیت‌ها بود اشغال کرد.

در پاییز آن سال، جنگ سختی بین لشگر لیدی و پارسی روی داد که از جهت مقاومت لیدی‌ها بی‌نتیجه ماند، چون زمستان در رسید، پادشاه لیدی به خیال اینکه پارسی‌ها پس از مشاهده‌ی مقاومت شدید لشگر او جرئت نخواهند نمود در موقع زمستان به خاک لیدیّه تجاوز نمایند، به خصوص که بابل را از پشت سردارند، قشون خود را مرخص کرد با این نیت که در سال بعد قشون متحدین (یعنی بابل و مصر) هم رسیده کارپارس خاتمه

1. Cesus.

۲. Bias solon از حکمای هفتگانه یونان بودند. قانونگذاری سلّٰن در آتن معروف است.

3. pythie.

خواه‌دیافت، ولیکن کوروش فوراً با دولت بابل داخل مذاکره شد، قرارداد صلحی با نبونید بست و بعد به قصد سارد عزیمت نمود.

در این احوال، کروزوس مجبور شد به عجله قشونی جمع کرده، در نزدیکی پایتخت با لشگر کوروش جنگ کند، پادشاه لیدی، اول سواره نظام خود را که ممتاز بود به جنگ کوروش فرستاد، ولیکن شترهایی که کوروش در پیش صفوف خود واداشته بود موجب وحشت اسبها گردیدند و پس از آن جنگ به غلبه پارسی‌ها و تسخیر سارد و لیدیّه خاتمه یافت (۵۴۶ ق.م.).

هرودوت گوید که کوروش در بادی امر، می‌خواست پادشاه لیدیّه را در آتشی بسوزد، و لیکن بعد متنبّه شده، او را بس نوازش کرد:

جهت تنبّه این بود که وقتی که هیمه را آتش زدند کروزوس فریادکرد:

«آخ سلن سلن!» کوروش جهت را پرسید و او حکایت آمدن سلن قانونگذار یونانی را به سارد بیان کرده، گفت: بعد از اینکه او تمام تجملات و خزاین مرا دید، از وی پرسیدم که چه کسی را خوشبخت می‌داند و یقین داشتم که اسم مرا خواهدبرد، ولیکن او در جواب گفت که درباره‌ی هیچکس تا نمرده است نمی‌توان گفت سعادت‌مند بوده و حالا فهمیدم که این مرد چه حرف صحیحی زده است. این بیان باعث تنبّه کوروش گردیده، امر کرد تا آتش را خاموش نمایند، ولی موقع گذشته بود.

در این حال، کروزوس به آپلن یکی از ارباب یونانی متوسّل شد و بارانی آمده، آتش را خاموش کرد.

بعضی از محققین جدید در صحت این روایت تردید دارند. چه اولاً سوزانیدن کسی برخلاف معتقدات پارسی‌ها بوده، زیرا آتش را مقدّس و آلودن آن را گناه می‌دانستند. ثالثاً کوروش در کلیّه‌ی موارد نسبت به پادشاهان مغلوب رئوف و مهربان بود، چنانکه با پادشاه ماد و ارمنستان مهربانی‌ها کرد.

آنها‌یی که این روایت را صحیح می‌دانند دلیلی جزاین ندارند که مورّخین یونانی قرون بعد هم این خبر را ذکر کرده‌اند، ولی این دلیل متقن نیست زیرا می‌دانیم که مورّخین یونانی غالباً عادت داشتند اخباری از کُتب سابقین ذکر کنند، بدون اینکه ذکری از کتاب آنها کرده باشند.

تسخیر مستعمرات یونانی در آسیای صغیر

یونانی‌های قدیم، مردمانی بودند هندواروپایی که در عصر غیر معلوم از طرف شمال به مملکتی که در جنوب شبه جزیره‌ی بالکان واقع است و یونان نام دارد آمده، بر بومی‌ها یا پلاسگ‌ها غلبه یافتند. پلاسگ‌ها نیز از طرف دریای مغرب به یونان قدیم در عصری که باز معین نیست آمده، یک نوع تمدن عالی در آنجا ایجاد کرده بودند. باز در حوالی قرن دهم ق.م. مردمانی موسوم به دریان‌ها^۱ که یکی از اقوام یونانی بودند به شبه جزیره‌ی پلوپونس^۲ هجوم آورده، باعث شدند که عده‌ی زیادی از یونانی‌ها به خارج مهاجرت کنند.

بدین ترتیب مستعمرات یونانی در آسیای صغیر ایجاد شد و شهرهای یونانی با لیدی‌ها پس از قدری زد و خورد کنار آمدند. زیرا لیدی‌ها دارای مذهب و تمدن و صنایع یونانی بودند، اما وقتی که پارسی‌ها لیدیّه را تسخیر کردند یونانی‌ها سخت بیمناک شدند، زیرا بعد از این می‌بایست سروکار آنها با دولتی باشد که قوی‌تر از لیدیّه بود و از حیث تشکیلات و تمدن و غیره تفاوت‌های کلی با دول یونانی داشت، قبل از سقوط سارد، کوروش به یونانی‌ها تکلیف کرده بود که با او متحد شوند و آنها این تکلیف را رد کرده بودند حالا مبعوثینی نزد کوروش فرستاده تقاضا کردند که قرار داد پادشاه لیدیّه را با آنها تجدید کند، کوروش جوابی به آنها نداد و این مثل را آورد:

نی‌زنی به لب دریا نزدیک شد و پیش خود گفت: اگر نی بزمن بی‌شک این ماهیها خواهند رقصید! نشست و چندانکه نی زد دید اثری از رقص آنها نیست. پس توری برداشت و بیفکند و وقتی که ماهیها در تور می‌جستند و می‌افتادند، گفت: اکنون بیهوده می‌رقصید، می‌بایست وقتی که من نی می‌زدم به رقص آمده باشید.

با این مثل، کوروش خواست بهفماند که موقع تقاضای آنها گذشته است. راجع به این مستعمرات او چنین کرد: اول با شهر بزرگ میلِت کنار آمده، قراری که آن شهر با پادشاه لیدیّه داده بود امضا نمود و بعد از جلب این شهر به طرف خود تمام شهرهای یونانی آسیای صغیر و نیز جزایر یونانی را از قبیل لسبوس^۳ و خیوس^۴ و بعضی دیگر به حیطه‌ی

1. Doriens.
2. peloponnese.
3. Lesbos.
4. Chios.

اقتدار خود درآورد.

بعضی از یونانی‌های مستعمرات به اسپارت متوسل شدند و این دولت سفیری نزد کوروش فرستاده، تهدید کرد که اگر با یونانی‌ها بدرفتاری شود تحمل نخواهند نمود. کوروش گفت: من از مردمی که در میدان جمع می‌شوند تا به قید قسم به یکدیگر دروغ گویند، هیچگاه بیمی نداشته‌ام، اگر زنده ماندم چنان کنم که شما به جای اینکه از یونان‌ها حرف بزنید از بیچارگی خودتان بنالید!

باید در نظر داشت که کوروش به فاصله‌ی کمی پس از تسخیر سارد به ایران مراجعت کرد و تسخیر سایر قسمت‌های آسیای صغیر را مانند فریگیه^۱ و کیلیکیه^۲ و لیلیکیه^۳ و مستعمرات یونانی به سرداران خود محول نمود. چنانکه در ۵۴۵ ق.م. تمام آسیای صغیر در تحت تسلط پارسی‌ها درآمد و کوروش به هر شهری حاکم جداگانه‌ای گماشت تا با هم متحد نشوند و قوت نیابند اهالی بعضی از شهرهای یونانی مانند فوسه که خواستند تسلیم شوند مهاجرت کردند.

تسخیر ممالک شرقی

سرعت عملیات جنگی کوروش درلیدیّه مجالی به بابل و مصر برای تجهیزات نداد، حالا هر کدام منتظر بودند که مورد حمله‌ی کوروش واقع شوند، ولیکن کوروش فوراً توجهی به بابل نکرده، به ممالکی که در مشرق پارس و ماد واقع بود عزیمت نمود. کیفیات جنگ‌های او را در آن حدود نمی‌دانیم. همین قدر معلوم است که در مدت ۸ سال مشغول لشگرکشی و جهانگیری در طرف مشرق و شمال ایران بود و از طرف شمال تا رود سیحون پیشرفت و در کنار آن رود شهری به اسم خود بنا کرد. (این شهر در زمان اسکندر، دورترین شهر کوروش نام داشت. تصور می‌کنند که در محل اوراتپه حالیه بوده). بعد از طرف مشرق تقریباً تا رود سند پیش رفت و پس از آنکه حکومت خود را در مشرق و مغرب محکم نموده به طرف بابل متوجه شد. بعضی از محققین براین عقیده‌اند که لشکرکشیهای کوروش به طرف مشرق و شمال شرق بعد از تسخیر بابل بوده است.

1. phrygie.
2. Cilycie.
3. Lycie.

تسخیر بابل^۱

گرفتن بابل کار بسیار مشکلی به نظر می‌آمد، زیرا استحکام برج و باره‌های این شهر مشهور آفاق بود.^۲ با وجود این که کوروش قصد تسخیر آن را نمود و در بهار ۵۳۹ ق.م. لشکر ایران از دجله عبور کرد. در بابل بعد از بخت‌النصر که در ۵۶۱ ق.م. درگذشت در مدّت شش سال سه نفر پادشاهی کردند و در ۵۵۵ روحانیون بابل تاجری را نبونید نام بر تخت نشاندند. این شخص آدمی نبود که بتواند دولت بابل را در چنین موقع مهمّی حفظ کند. نوشته‌اند که میل مفرط به علم آثار عتیقه داشت و در خرابه‌های معابد قدیمه‌ی بابل به امر او کاوشهایی شد و لوحه‌هایی بیرون آمد.

راجع به تسخیر بابل به دست کوروش دو روایت رسیده، یکی از هرودوت و مردم بنی‌اسرائیل است که در بابل در اسارت بودند و دیگری مبنی بر مدارکی است که از حفریّات بابل و تحقیقات به دست آمده است. موافق روایت اوّلی، واقعه‌ی تسخیر بابل از این قرار بود:

پادشاه بابل در نزدیکی آن شهر با پارسی‌ها جنگ کرده، شکست خورد و با عده‌ی زیادی از سپاهیان خود به بابل پناه برد. در این موقع ریاست قشون بابل به پسر پادشاه که بَلْتَشَر^۳ نام داشت محوّل شد. گرفتن شهر با حمله محال بود و با محاصره هم خیلی طول می‌کشید، زیرا بابلی‌ها در اراضی وسیعی که درون شهر بابل داشتند کشت و ذرع می‌کردند، بنابراین به امر کوروش رودفرات را برگردانیدند، و پس از آنکه در مجرای قدیم آب کم شد، قشون ایران از آن راه وارد بابل گردید، (۵۳۸ ق.م.) ولیکن در شهر غارت و کشتاری نشد و کوروش باکمال مهربانی با اهالی رفتار نمود.

موافق منابع بابلی، نبونید مجسمه ربّ‌النوع او را به بابل آورده، پیروان بل‌مردوک آلهه بابلی‌ها را از خود رنجاند. اینها با کوروش مواضعه کردند و او وقتی که دیاله و دجله نسبتاً کم آب بود این دو رود را برگردانید و در محوطه‌ای که بین شهر بابل و سدّ بخت‌النصر

۱. بابل از «باب‌ال» آمده، یعنی درب خدا.

۲. چنانکه مورّخین نوشته‌اند ارتفاع دیوار شهر هشتاد ذرع و قطر آن بیست و پنج ذرع بود. این ديوار یکصد و پنجاه برج داشت و دروازه‌های آن از برنز (امتزاج مس و قلع و روی) بوده است.

۳. پسر پادشاه را در تورات بَلْشَصَّر نوشته‌اند.

واقع بود داخل شد، بعد به طرف شمال حرکت کرده و ارتباط قشون بابلی را با شهر بریده آن را شکست داد.

پس از آن گئوبروو سردار کوروش بدون جنگ از طرف جنوب داخل بابل شد و پادشاه بابل تسلیم گردید. شاه در معبد بزرگ بابل موافق مراسم مذهبی بابلی‌ها تاجگذاری کرد و احترام زیاد به مذهب و معتقدات اهالی نمود.

یکی از معاصرین گوید که کوروش به قلوب اهالی تسکین بخشید، بعد از تسخیر بابل تمام ممالکی که مطیع آن بودند به اطاعت کوروش درآمدند از جمله فلسطین و فینیقیه را باید ذکر کرد.

دو شهر فینقی موسوم به «صور» و «صیدا» از معروفترین شهرهای دنیای آن روزی بودند. کوروش نسبت به ملت بنی‌اسرائیل که از زمان بخت‌النصر در اسارت بودند، مهربان و رأفت مخصوصی ابراز نمود. ظروف طلا و نقره که بخت‌النصر از بیت‌المقدس آورده بود به آنها رد کرد و اجازه داد به فلسطین مراجعه کرده در بیت‌المقدس معابد قدیم را که آسوری‌ها خراب کرده بودند تعمیر نمایند و معبد جدیدی بنا کنند. بنابراین اجازه، چهل و دوهزار نفر اسرائیلی با هفت هزار نفر غلام و کنیز به طرف فلسطین رفته، به تجدید بیت‌المقدس پرداختند.^۱ ولیکن بزودی اختلاف شدید بین مردمی که در فلسطین مانده و آنهایی که به بابل آمده بودند پدید آمد و کوروش مقتضی دید ساختن معبد جدید را موقتاً موقوف بدارد، با وجود این از سخنان پیغمبران بنی‌اسرائیل پیداست که احترام این ملت نسبت به کوروش فوق‌العاده بوده است.^۲

۱. فرمانی که کوروش داده بدین مضمون بوده: «کوروش پادشاه پارس چنین می‌فرماید یهوه خدای آسمانها جميع ممالك زمین را به من داده و مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهوه است بنا نمایم. پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش با وی باشد. او به اورشلیم که در یهود است برود و خانه یهوه که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است در اورشلیم بنا نماید. الخ [کتاب عزرا، باب اول].»

۲. اشعیا گوید: «خداوند که ولی تو است و تو را از رحم سرشته چنین می‌گوید: من یهوه هستم و همه چیز را آفریده‌ام. درباره‌ی اورشلیم می‌گویم معمور خواهد شد و درباره‌ی شهرهای یهودا که بنا خواهند شد. . . و درباره‌ی کوروش می‌گویم که او شبان من است و تمامی مسرت مرا به اتمام خواهد رسانید. . . [کتاب اشعیا باب ۴۴].»

خداوند به مسیح خویش یعنی به کوروش می‌گوید: من دست راست او را گرفتم، تا به حضور وی امتها را

کوروش در بابل برای جذب قلوب بابلی‌ها بیانیه‌ای داده که عین آن در حفاریات بابل به دست آمده و اکنون معروف به استوانه کوروش است.^۱

شاه در بیانیه خود را خادم مرداخ (مردوک) رب‌النوع بزرگ بابلی‌ها خوانده، می‌گوید بعد از آوردن مجسمه‌ی خداهای «اور» به بابل مردوک او را برگزید. او دست کوروش پادشاه انشان^۲ را گرفت - او اسم او را برای سلطنت تمام عالم برد - به اسم او را طلبید. بعد شاه مزبور گوید: وقتی که من در میان سکونت و آرامش به تین تیر^۳ واردشدم با فریادهای شادی و سرور مردم به قصر پادشاهایی درآمدم، بر تخت سلطنت نشستم.

پس از تسخیر بابل و شامات و فلسطین و شهرهای فینیقیه و غیره کوروش به ایران مراجعت کرد و در طرف مشرق به قشون‌کشی پرداخت، ولیکن از کارهای او در این باب روایت مختلف است.

هرودوت گوید: در جنگ با ماساژت‌ها^۴ که بین دریای خزر و آرال سکنی داشتند کشته شد. توضیح آنکه کوروش ملکه ماساژت‌ها را خواستگاری کرد. او جواب توهین‌آمیزی داد و جنگ درگرفت، بعد پسر ملکه در این جنگ آسیب‌رشد و خود را کشت. در جنگ بعد کوروش زخم برداشته درگذشت و ملکه امر کرد سر کوروش را در طشتی پر از خون انداختند و به سر خطاب کرده گفت: تو که از خونخواری سیر نمی‌شدی حالا از این

مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم، تا درها را به روی وی بازکنم و دروازه‌ها به روی او دیگر بسته نشود. چنین می‌گوید که من پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت و درهای برنجین را شکسته، پشت بندهای آهنین را خواهم برید و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را به تو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه خدای اسرائیل می‌باشم و تو را به اسمت خوانده‌ام. . . . هنگامی که مرا نشناختی ترا به اسمت خواندم و ملقب ساختم. من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی. من کمر تو را بستم هنگامی که مرا نشناختی تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سوای من احدی نیست [کتاب اشعیا، باب ۴۵]

۱. این استوانه از گِل پخته است و بر آن چهل و پنج سطر نوشته‌اند، متأسفانه بعضی از قسمتهای بیانیه که به زبان بابلی است محو شده است.

۲. انشان چنانکه از تاریخ عیلام می‌دانیم همان انزان است و از این بیانیه هم معلوم است که کوروش پادشاه انزان بوده است.

۳. یعنی بابل.

۴. Massagetes ماساژت‌ها قومی از سکاها بودند.

خون چندان بخور تا سیرشوی!

بُرس نوشته که کوروش در جنگ با عشیره دَها (یکی از عشایر سکایی) در حوالی گرگان کشته شد.

کتزیاس گوید: در جنگ با سکاها زخم برداشت و از آن درگذشت. نعش او را در پاسارگاد دفن کردند.^۱

خصال کوروش

درباره‌ی کوروش مورّخین معتقدند که شاهی بوده با عزم و حزم و عاقل و رئوف. کاری را که شروع می‌کرد تا آخرش می‌رفت و هیچ کاری را ناقص نمی‌گذاشت. در موارد مشکل به عقل بیش از قوه متوسّل می‌شد و برخلاف پادشاهان آسور و بابل و غیره با مردم مغلوب رئوف و مهربان بود. به پادشاهان مغلوب به اندازه‌ای مهربانی می‌کرد که آنها دوست صمیمی کوروش شده، در مواقع مشکل به او یاری می‌نمودند. با مذهب و معتقدات ملل کاری نداشت، بلکه آداب مذهبی آنها را محترم می‌داشت، چنانکه بعد از فتح بابل هرچه از پیروان مذاهب مختلفه به غارت برده و به بابل آورده بودند، همه را پس داد. شهرها و ممالکی که در تحت تسلط او درمی‌آمدند، معرض قتل و غارت واقع نمی‌شدند، برخلاف سلاطین آسور که در کتیبه‌های خود می‌بالند، به اینکه چنان فلان مملکت را زیر و زبر کردند که صدای خروس یا سگی هم در آنجا شنیده نمی‌شود. (نظیرش را در عیلام دیدیم) وقتی که مردم رفتار کوروش را دیده و با آنچه تا آن زمان معمول بود مقایسه می‌کردند او را مخلوق فوق‌العاده و برانگیخته از طرف خدا می‌دانستند.

این شاه عالیقدر یک نوع انقلاب اخلاقی را در عالم قدیم باعث شده و طرز نوینی از حیث سلوک یا ممالک تابعه و ملل مغلوبه در عالم قدیم داخل کرده و شاید به همین جهت زمان او حدّ فاصل دو قسمت از چهار قسمت عهد قدیم گردیده است.^۲

درباره‌ی کوروش نیز باید گفت که او یکی از دو یا سه شخص تاریخی عهد قدیم است

۱. مشهد مرغاب کنونی.

۲. بعضی عهدقدیم را به چهارقسمت تقسیم کرده‌اند: الف- از ازمه‌ی بسیارقدیم تا تأسیس دولت هخامنش یعنی تا کوروش، ب- از کوروش تا اسکندر، ج- از اسکندر تا میلاد مسیح، د- از این تاریخ تا انقراض دولت روم غربی.

که اسمشان به اذهان مردمان و ملل عصر ما خیلی مأنوس است. یکی از جهات این نکته این است که پیغمبران بنی اسرائیل او را بسیار ستوده‌اند و پیروان مذهبی که تورات را کتاب مقدّس می‌دانند از طفولیت اسم این شاه را شنیده، با این اسم مأنوس می‌شوند.

دوم - کمبوجیه^۱

کوروش از کاسان‌دان دو پسر داشت. یکی را نام کمبوجیه بود که حکومت بابل می‌کرد و در زمان غیبت کوروش از ایران نیابت سلطنت به عهده‌ی او محوّل می‌شد. اسم دیگری را هرودوت سمردیز نوشته و داریوش بزرگ در کتیبه‌ی بیستون بردیا نویسانده است.^۲

بردیا حکومت خوارزم و باختر و پارت و کرمان را داشت و چون طرف توجّه مردم شده بود کمبوجیه پس از اینکه به تخت نشست درنهمان او را کشت. کمبوجیه بعد از فوت پدر به خیال ادامه‌ی جهانگیری پارسی‌ها افتاد، ولی چون بعد از فوت کوروش بعضی از ایالات درحال طغیان بودند کمبوجیه در مدّت سه سال به مطیع کردن ایالات پرداخت و درسال (۵۲۶ ق.م.) عزیمت مصر نمود.

آمازیس پادشاه مصر شروع به تجهیزات کرده، با جزایر یونانی در دریای مغرب و با جبّار^۳ جزیره‌ی سائس^۴ اتحادی نمود، تا آنها بحریّه خود را به کمک وی بفرستند، چه یونانی‌های آسیای صغیر و فینیقی‌ها چون تابع ایران بودند کشتیهای آنها جزو بحریّه ایران محسوب می‌شد.

پادشاه مصر تصوّر می‌کرد که کمبوجیه از طرف دریا به مصر حمله خواهد کرد و بدین جهت از یونانی‌ها کمک خواست. ولیکن بزودی با تأثر زیاد فهمید که کمبوجیه از طرف تنگه‌ی سوئز به مصر حمله خواهد کرد.

۱. اگرچه داریوش اوّل در کتیبه‌ی بیستون این شاه را کمبوجیه نامیده، ولیکن از نسخه بابلی همان کتیبه و نیز از خطوط قبطی و نوشته‌های مورّخین یونانی و غیره معلوم است که بعد از کاف، میمی بوده که نمی‌نوشتند شاید از این جهت که غنه بوده است.

۲. اسمردیز یونانی شده‌ی بردیا است. بعضی از یونانی‌ها مردیاس و مردّس نوشته‌اند.

۳. در یونان امرا و زمامداران امور را که بر ضدّ حکومت ملّی بودند جبّار (تیران) می‌خواندند.

4. samos.

توضیح آنکه کمبوجیه با رؤسای اعراب بدوی قراردادی بست که به موجب آن هزاران عرب با مشگهای پر از آب در منازل عرض راه حاضر شدند و لشگر ایران بدین ترتیب از کویری که بین فلسطین و مصر است گذشته داخل مصر شد. از خوشبختی کمبوجیه در این اوان، آمازیس که پادشاه فعال و با عزم بود فوت کرد و به جای او قِسمَتیخ سوم (پسامتیک)^۱ که صفات او را نداشت پادشاه شد.

نخستین جنگی که بین مصری‌ها و پارسی‌ها روی داد در پلوز^۲ بود. قشون مصری شکست خورد و پس از آن قشون ایران بی‌زحمت به ممفیس^۳ پایتخت مصر رسید، شهر مزبور را تسخیر کرد (۵۲۵ ق.م.). کمبوجیه با پادشاه مصر به روایت هرودوت در ابتدا با خشونت رفتار کرد ولی، پس از آزمایش او را نواخت، اما بعد از چندی معلوم شد که در کنگاشی برضد ایران شرکت دارد و به حکم کمبوجیه کشته شد (به قول کته‌زیاس به شوش تبعید گردید).

در ابتدا رفتار کمبوجیه در مصر موافق رفتار گوروش در ممالک مسخره بود، به این معنی که لباس پادشاهان مصری پوشید و مراسم دربار مصر را به جا آورد و مصری‌ها او را یکی از فراعنه‌ی بزرگ خود دانستند. پس از آن او قصد ممالک مجاور را نمود. اول لیبیا تسلیم شد، بعد سیرن که مستعمره‌ی یونانی بود (و اکنون جزو طرابلس غرب است) و نیز برقه سر اطاعت پیش آوردند.

پادشاه سیرن آرکزیلاس^۴ سوم پانصد مین^۵ برای کمبوجیه فرستاد، ولیکن او با بی‌اعتنایی این وجه را پذیرفته، به سربازان خود تقسیم کرد.

خیال کمبوجیه این بود که به قرطاجنه (کارتاژ- تونس امروزی) که مملکت نامی و پر ثروت و دارای مستملکات زیاد در دریای مغرب بود حمله برد، ولیکن فینیقی‌ها از این جهت که اهالی قرطاجنه از مهاجرین فینیقیه بودند راضی نشدند، کشتیهای خود را بدهند و کمبوجیه خواست از طرف کویر لیبیا به آن مملکت حمله برد، با این مقصود پنجاه

1. psammetique III.
2. peluse.
3. Memphis.
4. Arkesilas III.

هزارنفر به طرف آمون که معبد آن در نزد مصری‌ها بسیار مقدّس بود فرستاد و دیگر خبری از آنها نیامد (در زیر ریگ روان دفن شدند - ۵۲۴ ق.م.).

پس از آن کمبوجیه به عزم مملکت ناپاتا (تقریباً سودان کنونی) و اِتیوپی^۱ (حبشه امروزی) حرکت کرد. در این سفر قشون پارسی مقداری از رود نیل را پیمود، ولیکن پس از اینکه داخل صحرای بی‌آب و علف ناپاتا گردید از حیث آذوقه در عسرت افتاد و بالاخره کمبوجیه پس از دادن تلفات زیاد مجبور شد به مصر مراجعت نماید. اگرچه او در اعزام قشون به طرف آمون و سفر جنگی به ناپاتا و حبش بهره‌مندی نداشت، ولیکن در زمان داریوش چنانکه بیاید این ممالک جزو ایران بودند.

هرودوت گوید که کمبوجیه چون مرض صرع داشت، موفق نشدن او در قشون‌کشیهای مزبور باعث شدت مرض او شد و گرفتار حالت جنونی گردید و در این حال سفّاکیهای زیاد و کارهای بسیار بد از او سرزد. از جمله خواهر خود رُکسانا (روشننگ) را کشت، دوازده نفر از نجبای نامی پارسی را زنده به گور کرد، به گاو مقدّس مصری‌ها که آپسی نام داشت زخمی زد که حیوان مزبور از آن تلف شد و بر اثر این اقدام مصری‌ها فوق‌العاده از ایرانی متنفر شدند و جسد مومیای شده‌ی آمازیس پادشاه سابق مصر را بسوخت ولیکن چندسال قبل سندی از یک نفر مصری که از رجال مهمّ دربار مصر در این زمان بوده به دست آمده و او را می‌نویسد که کمبوجیه مانند فراعنه تمام مراسم درباری و آداب مذهبی مصر را به جا آورد و حتّی در معبد سالیس در پیش عظمتِ نیت مادر خدایان مصری به خاک افتاد...^۲ بنابراین باید گفت که رفتار کمبوجیه در ابتدا (۸ ماه اولی) موافق رفتار کوروش بزرگ در بابل بوده و اگر گفته‌های هرودوت صحیح باشد، بعد به واسطه‌ی مرض صرع یا جهت دیگر احوال او تغییر کرده است.

به هر حال، مسلم است که قضیه‌ی زخم زدن به گاو، دروغ است، چه به موجب اسنادی ثابت شده که گاو مزبور در ابتدای قشون‌کشی کمبوجیه به حبشه مرده^۳ و نیز استل‌هایی که از زمان کمبوجیه به دست آمده نشان می‌دهد که او در مقابل گاو مقدّس مصری‌ها به

1. Ethiopie.

۲. نوشته‌ی «اوجاگرسنت» که در واتیکان است.

۳. استل‌های مصری در موزه‌ی پاریس (تورایف).

زانو در آمده است.

کمبوجیه در ۵۲۳ ق.م. در مصر حاکمی معین کرده، به طرف ایران رهسپار شد، در شام شنید که مَنی از اهل ماد، خود را بردیا پسر کوروش برادر کمبوجیه خوانده و به تخت سلطنت نشسته و مردم هم به طرف او رفته‌اند. کمبوجیه در موقع بسیار بدی واقع شد، چه او می‌دانست که بردیا را کشته، ولیکن نمی‌توانست این مطلب را علناً ابراز کند، بالاخره در حال تأثر در شهر اِگباتانا^۱ در شام زخمی به خود زد که از آن درگذشت و قبل از فوت، راز خود را به خواص پارسی که در سفر مصر با او بودند ابراز کرد (۵۲۲ ق.م.).

واقعه‌ی بردیای دروغی

این واقعه را داریوش بزرگ در کتیبه‌ی بیستون خود به زبان پارسی قدیم و عیلامی و آسوری بیان کرده و ترجمه‌ی نسخه‌ی پارسی این است^۲:

داریوش شاه می‌گوید: این است آنچه من کردم، پس از آنکه شاه شدم. بود کمبوجیه پسر کوروش از دودمان ما که پیش از این شاه بود. از این کمبوجیه برادری بود بردی نام از یک مادر، یک پدر با کمبوجیه، بعد کمبوجیه بردیا را کشت. با اینکه کمبوجیه بردیا را کشت مردم نمی‌دانستند او کشته شده، پس از آن کمبوجیه به مصر رفت. بعد از آنکه کمبوجیه به مصر رفت مردم بددل شدند. اخبار دروغی در پارس و ماد و سایر ممالک منتشر شد.

داریوش شاه می‌گوید: پس از آن مردمی مَنی گنومات نام از پی‌سی‌ی اووَدَه برخاست، کوهی است آرکادرس نام، از آنجا در ماه ویخُن در روز چهاردهم برخاست، مردم را فریب داد که بردیا پسر کوروش برادر کمبوجیه هستم، پس از آن تمام مردم بر کمبوجیه شوریدند و پارس و ماد و نیز سایر ایالات به طرف او رفتند، او تخت را تصرف کرد در ماه گرْمَه پَد^۳ روز نهم بود که او تخت را تصرف کرد. پس از آن کمبوجیه مرد به دست خود کشته شد.

داریوش شاه می‌گوید: این اریکه‌ی سلطنت که گنوماتای مَغ از کمبوجیه انتزاع کرد

1. Egbatana.

۲. ویسباخ، خطوط میخی پارسی.

۳. ماه اول بهار.

از زمان قدیم در خانواده‌ی ما بود. بنابراین **گئوماتای مغ** پارس و ماد و ممالک دیگر را از **کمبوجیه** انتزاع کرد، به خود اختصاص داد، او شاه شد.

داریوش شاه می‌گوید کسی از پارس و ماد یا از خانواده‌ی ما پیدا نشد که این سلطنت را از **گئوماتای مغ** بازستاند، مردم از او می‌ترسیدند، چه عده زیاد از اشخاصی که بردیا را می‌شناختند می‌کشت، از این جه می‌کشت که (خیال می‌کرد) کسی مرا نشناسد، نداند، من پسر **کوروش** نیستم. کسی جرئت نمی‌کرد، چیزی درباره‌ی **گئوماتای مغ** بگوید، تا اینکه من آمدم. از **آهورمزد** یاری طلبیدم. **آهورمزد** مرا یاری کرد، در ماه باغ یادیش^۱ روز دهم من با کمی از مردم این **گئوماتای مغ** را با کسانی که سرده‌ی همراهان او بودند کشتم. در ماد قلعه‌ای هست که اسمش **سی‌کی‌هواتیش** و در بلوک **نی‌سای**^۲ است، آنجا من او را کشتم، پادشاهی را از او بازستاندم، به فضل **آهورمزد** شاه شدم...^۳

داریوش شاه می‌گوید سلطنتی را که از دودمان ما بیرون رفته بود برقرار کردم، آن را به جایی که پیش از این بود، باز نهادم، بعد این طور کردم، معابدی را که **گئوماتای مغ** خراب کرده بود برای مردم مرمت کردم، بازار و حشم و مساکنی را که **گئوماتای مغ** از طوایف گرفته بود به آنها رد نمودم، مردم پارس و ماد و سایر ممالک را به حال پیش برگرداندم. به فضل **آهورمزد** این کارها را کردم. آنقدر رنج بردم تا طایفه‌ی خود را به مقامی که پیش داشت رسانیدم...

هرودوت نوشته که **گئوماتای مغ** پس از اینکه به تخت نشست، با مردمان ممالک تابعه بسیار به ملاطفت رفتار کرد و مالیات سه سال را بخشید. بعد از ترس اینکه مبادا کسی او را بشناسد با اقوام و خویشان خود بریده، کسی را به خود راه نداد.

این رفتار، باعث سوءظن پارسی‌ها گردید و اعضای هفت خانواده درجه‌ی اوّل پارسی توسط یکی از زنها **گئومات** - دختر **هوتانه** - معلوم کردند که این شخص **بردیا** نیست و سابقاً گوشش را بریده‌اند. پس از آن با داریوش که تازه از شام آمده بود و کمال اطاعت را ظاهراً به **گئومات** می‌کرد همقسم شده، وارد عمارت او شدند. دربان و خواجه‌ها نتوانستند از آنها جلوگیری کنند و داریوش خود را با یکی از همراهان به اندرون رسانیده، مغ را

۱. ماه اوّل پاییز.

۲. در نزدیکی همدان بوده است.

۳. جاهایی که چند نقطه گذارده شده مکررات است.

کشت (۵۲۱ ق.م.). در این روز، عده‌ی زیادی از مغ‌ها کشته شدند و آن روز را در سنوات بعد عید می‌گرفتند.^۱

هرودوت گوید: پس از آن همقسمها جمع شدند، تا در باب طرز حکومت شور کنند، بعضی طرفدار حکومت مردم بودند و برخی به حکومت عدّه قلیل (الیگارشی) عقیده داشتند، ولی داریوش گفت: برای پارس با این وسعتی که دارد حکومتی لازم است که تصمیمات آن افشا نشود و به سرعت مجری گردد. بالاخره طرفداران عقیده‌ی او اکثریت یافتند. بعد مذاکره شد که کی شاه شود؟ **هوتانه** که طرفدار حکومت ملی بود خود را کنار کشید و بین شش نفر دیگر قرار براین شد که در طلعه‌ی صبح از شهر، خارج شوند و چون به محلّ معینی رسیدند، اسب هر کدام که شیهه کرد، صاحب آن شاه شود. میراخور **داریوش**، اسب او را به محلّ معهود برده، به مادیانی نشان داد و همین که اسب داریوش به آن محل رسید، به یاد مادیان شیهه کشید و داریوش شاه شد.

این گفته‌ی هرودوت، افسانه به نظر می‌آید: اگر در نظر آریم که داریوش، موافق شجره‌ی نسبت خشیارشا پسر داریوش که خود هرودوت آن را ذکر کرده، از هم قسمهای مذکور نزدیکترین شخص به تخت سلطنت محسوب و سردسته‌ی اقدام‌کنندگان علیه بردیای دروغی بوده خیلی مستبعد به نظر می‌آید، که تقدّم او مورد اختلاف گردیده و لازم شده باشد در چنین امر مهمی انتخاب را به شیهه اسبی واگذارند.

سوم - داریوش اول - بزرگ

مورّخین معتقدند که کمتر سلطانی در عالم در بدو سلطنت به قدر داریوش با مشکلات عدیده و طاقت‌فرسا مواجه شده است. با وجود این داریوش به واسطه‌ی اراده‌ی آهنین و قوّت نفس بر کلیه‌ی موانع و مشکلات فایق آمد، و فی‌الواقع شاهنشاهی ایران را از نو تأسیس کرد.

در اواخر سلطنت کمبوجیه از جهت غیبت طولانی او از ایران و خروج بردیای دروغی براو و رفتار سست مغ نسبت به ممالک تابعه تمام ایالات ایران تقریباً در حال شورش و طغیان بودند. کارهای داریوش در این قسمت، موافق کتیبه‌ی بیستون از این قرار است:

۱. منبع یونانی این روز را ماگوفونی نامیده، که به معنی مغ‌کشی است.

شورش از عیلام شروع شد و یکی از اعقاب سلطان سابق آن که آترین نام داشت بر داریوش خروج کرد. او قشونی به شوش فرستاد و یاغی را گرفته، کشتند.

در بابل شخصی خود را بخت‌النصر سوم پسر نبونید پادشاه سابق بابل خوانده، علم طغیان برافراشت. داریوش با لشگری به طرف بابل حرکت کرد، ولیکن عبور از دجله به واسطه‌ی بحرّیه‌ی قوی بابلی‌ها ممکن نشد، بالاخره به واسطه‌ی حیل‌های جنگی داریوش قشون خصم را اغفال کرده و از دجله گذشته، در دو جنگ به بابلی‌ها شکست فاحشی داد. بابلی‌ها به شهر بابل پناه بردند و داریوش به محاصره پرداخت. در این اوان، خبر اغتشاش از همه جا رسید.

شخص مَرتی^۱ نام که از اهل پارس بود، به شوش حمله برد، ولیکن خود اهای او را گرفته کشتند.

قشون ماد که ساخلو این مملکت بود به اغوای شخصی که خود را فرورَ تیش و از اعقاب هُووخ‌شَتر می‌خواند یاغی شد و مادی‌ها او را پادشاه کردند. در ابتدا داریوش یکی از سرکردگان خود را مأمور کرد تا اغتشاش ماد را رفع نماید و جنگ‌هایی شد که نتیجه‌ی قطعی نداد. پس از آن داریوش امر کرد که جنگ را موقوف نمایند تا خود او وارد شود، به ارمنستان نیز داریوش یک نفر ارمنی را به سرداری فرستاد تا آن مملکت را آرام نماید. باز داریوش امر کرد که منتظر ورود او باشند. شاه بخوبی می‌دانست که فتح بابل کلید فتوحات دیگر او خواهد بود، چه قشون محاصر از محاصره فراغت یافته، در ممالک دیگر به کارخواهد رفت، بنابراین تمام حواس خود را متوجه بابل نموده شهر را تسخیر کرد.^۲ بعد از فتح بابل، داریوش به ماد تاخته، قشون مادی را شکست داد و فرور تیش را که

۱. اسم این شخص را در کتیبه مختلف خوانده‌اند. گویا «تی‌دین توبل» بوده است.

۲. هرودوت گوید: محاصره‌ی بابل ۲۰ ماه طول کشید و زوپیر نامی که ایرانی بود خدمت و صداقت حیرات‌انگیزی نسبت به داریوش نشان داد. این شخص گوشه‌های خود را برید و نزد بابلی‌ها رفته، چنین وانمود کرد که می‌خواهد به آنها راهنمایی کرده، انتقام از داریوش بکشد و بزودی طرف اعتماد بابلی‌ها و رئیس دسته قشونی شد و شبانه قشون ایران را به بابل راه داد. این حکایت صحیح به نظر نمی‌آید. زیرا به موجب اسناد جدیدی که از حفاریات بابل به دست آمده، محاصره‌ی بابل بیش از ۴ روز طول نکشیده و به همین جهت، تاریخ تسخیر بابل ۵۲۱ ق.م. است. در صورتی که محققین سابقاً این واقعه را در نظر به نوشته‌های هرودوت به ۵۱۹ ق.م. مربوط می‌داشتند (تواریف تاریخ مشرق قدیم).

به ری فرار کرده بود به امر او گرفته، در همدان به دار آویختند. در ساگارتی نیز شخص چیتَرْتَخْمَه نام پدید آمد و خود را از اعقاب هووخْشَر خواند. او را هم داریوش توسط یکی از سرداران خود دستگیر کرده کشت. آرام کردن پارت (خراسان) و گرگان به ویشناسپ پدر داریوش که والی آن ممالک بود محوّل گردید و او به انجام این مأموریت موفق شد.

مَرگو (مرو امروزی) که به دست شخصی فرَدّ نام افتاده بود به دستیاری حاکم باختر مطیع گردید.

در این اوان شخصی وَحی یَزْدات نام در فارس خروج کرده، خود را بردیا پسر کوروش خواند، ولیکن بزودی داریوش او را دستگیر کرده با همراهانش به دار آویخت. لشگری هم که بردیای دوم دروغی به طرف رُخْج (جنوب و غرب افغانستان امروزی) فرستاده بود، نیز به دستیاری والی مملکت مذکور مغلوب شد.

در این اوان باز اهالی بابل به تحریک یک نفر ارمنی که خود را بختالنصر می خواند شوریدند، ولیکن یکی از سرداران داریوش که از اهل ماد بود، یاغیان را کشته، شورش را فرو نشاند. سکاها را هم خود داریوش مطیع نمود، پس از آن در لیدیّه نیز اغتشاشی تهیّه می شد. توضیح آنکه به قول هرودوت والی آن مملکت اُری تس می خواست مستقل شود، ولیکن داریوش پیشدستی کرده، به دست مأموری او را نابود کرد.

بعد داریوش به مصر رفت (۵۱۷ ق.م.). زیرا در آنجا هم به واسطه ی سوءسلوک والی زمینه اغتشاش مهیا شده بود.

پس از ورود والی مصر را که آریانَدِس نام داشت بکشت و قلوب روحانیون مصر را که خیلی قوی بودند جذب کرد. با این مقصود، عطاها ی زیاد به آنها نمود و برای اینکه تلافی کارهای بیرویه ی کمبوجیه را نموده باشد در عزاداری مصری ها در موقع تلف شدن گاو مقدّس آنها شرکت و سوگواری کرد و یکصد تالان^۱ وعده نمود، به کسی که گاو مقدّس مصری ها را موافق علایم آن پیدا کند. کلیتاً در این سفر، از مصری ها دلجویی کامل نمود، به معابد آنها رفته، نسبت به ارباب انواع مصر احترام زیاد کرد. معبدی در اُمن براتی مصری ها ساخت و کاهن بزرگ سائیس را که سابقاً به شوش تبعید شده بود احضار نموده

۱. تقریباً یکصد و بیست هزار تومان به پول امروزی.

پس از نوازش بسیار مأمور کرد خرابیهای قشون کمبوجیه را مرمت کند. پس از آن راههای تجارتی مصر را که خراب شده بود مرمت و دایر نمود و دریا مغرب را با بحرا حمر اتصال داده تجارت مستقیمی بین مصر و هند برقرار کرد.

به واسطه‌ی این کارها مصری‌ها را از داریوش کاملاً راضی شده، او را یکی از قانونگذاران بزرگ خود دانستند. باید در نظر داشت که داریوش تغییری در اوضاع مصر نداد و اراضی مانند سابق در دست نجبا و روحانیون بماند، ولی در ممفیس و دو نقطه‌ی دیگر برای حفظ امنیت مصر ساخلوهای گذاشت. در زمان داریوش، مصر در رفاه بود، ولیکن زارعین از جهت مالیاتهای گزاف در سال آخر سلطنت داریوش شوریدند (۴۸۶ ق.م.).

سفرهای جنگی که داریوش برای اسکات ممالک کرد، بیست فقره بود و نه نفر را که خروج کرده خود را پادشاه خوانده بودند، داریوش و سرکردگان او معدوم نمودند.

تشکیلات داریوش

داریوش نه فقط دولت هخامنشی را از نو تأسیس کرد، بلکه تشکیلاتی به آن داد، که اداره کردن ممالک وسیعه‌ی ایران را تسهیل و رفاه اهالی را تأمین می‌نمود. تشکیلات مزبوره، از این قرار بود:

اوّل- داریوش، ممالک ایران را به چند قسمت تقسیم نموده، برای هر کدام، یک والی معین کرد که به زبان آن روزی *خَشْتَرِپَوَان* می‌گفتند، یعنی شهربان یا نگهبان مملکت (شهر در قدیم به معنی مملکت بوده) و یونانی‌ها ساتراپ نوشته‌اند. عده قسمتهای مذکوره به قول یونانی‌ها بیست و شش بوده، ولیک عده‌ی ایالاتی را که داریوش در کتیبه‌ی نقش رستم ذکر کرده، با پارس به سی می‌رسد.

برای کمک کردن به والیها و نیز برای اینکه کلیه‌ی کارها در دست یک نفر نباشد دو نفر از مرکز مأمور می‌شدند. یکی برای فرماندهی قشون محلی یا ساخلو بود^۱ و دیگری به اسم سردبیر کارهای کشوری را اداره می‌کرد. این شغل از آن جهت تأسیس شده بود که مرکز بداند احکامی که به والی صادر می‌شود اجرا می‌گردد یا نه. بنابراین سردبیر طرف

۱. صاحب منصب مذکور را چنانکه یونانی‌ها گفته‌اند کارائس می‌نامیدند و «کارا» در زبان پارسی قدیم به معنی سواد مردم و لشگر است.

مکاتبه با مرکز بود و در مواقعی مرکز مستقیماً اوامری به او صادر می‌نمود. قلعه‌ها را قلعه بیگی (آرگ‌پت‌ها) اداره می‌کردند. در ایالات، تشکیلاتی هم برای امنیت عمومی داده شده بود، که به تمام ایالت بسط می‌یافت و مرکز در جزو این اداره درهمه جا شعبه خبرنگاری داشت. علاوه بر این تأسیسات سالی یک دفعه مفتشینی از مرکز برای دیدن اوضاع ایالات مأمور می‌شدند و با این مفتشین که لقب چشم و گوش دولت را داشتند، سپاهییانی برای اجرای اوامر آنها اعزام می‌نمودند.

دوم- برای اینکه اوامر و احکام مرکز به ایالات در کمال سرعت برسد و درموقع اردوکنی معطلی فراهم نیاید داریوش راههایی در ایران و ممالک منضمه ساخت. مشهورترین آنها راهی بود که از سارد تا شوش و از آنجا تا پایتخت ممتد بود. طول این راه را ۲۴۰۰ کیلومتر معین کرده‌اند که تقریباً چهارصد فرسخ است. از راههای دیگر راهی که از پایتخت سابق مصر «ممفیس» به شهر کوروش در کنار سیحون می‌رفته است. معروف است در این راهها منازل و مهمانخانه‌های خوب تهیه شده بود و چاپارخانه‌هایی تأسیس کرده بودند که به قدرکفایت اسبهای خوب داشت. در جاهایی که این راهها از کوهستان عبور می‌کرد ساخلو کافی گذاشته بودند. چاپارهای دولتی احکام دولت را از مرکز به نزدیکترین چاپارخانه رسانیده، به چاپارهای دیگر که حاضر بودند می‌سپردند و آنها هم به چاپارخانه‌ی دیگر می‌رسانیدند. بدین ترتیب شب و روز چاپارها در حرکت بودند و اوامر دولت با سرعت به جایی که لازم بود می‌رسید.

سوم- برای اینکه قوه‌ی نظامی به قدرکفایت و با سرعت به جاهای لازم برسد، داریوش لشگری ترتیب داده بود که مورخین یونانی‌ها جاویدانش نامیده‌اند، زیرا هیچگاه از عده‌ی آن نمی‌کاست و فوراً جاهای خالی پرمی‌شد. عده‌ی این لشگر حاضرالسج و زبده که به محض صدور امر حرکت می‌نمود، ده هزار نفر بود و به واسطه‌ی این قوه امنیت را حفظ می‌کردند. یک قوه چهارهزارنفری هم از پیاده و سواره پایتخت و قصر سلطنتی را حراست می‌نمود.

چهارم- قبل از سلطنت داریوش، برای اخذ مالیاتها ترتیب معینی نبود و ولات هرچه می‌خواستند می‌گرفتند. داریوش برای این کارمهم هم ترتیبی داد. معلوم نیست مأخذ مالیاتها چه بوده، ولیکن هرودوت برای هر کدام از بیست ایالت ایران مبلغی قلمداد کرده

که همه ساله می‌گرفتند. مورّخ مذکور گوید: کلیّهی مالیاتها که به خزانه وارد می‌شد معادل ۱۴۵۶۰ تالان (اوبی)^۱ بود. مالیاتها چنانکه هرودوت شرح می‌دهد نقدی و جنسی بوده است.^۲

پلوتارک گوید: پس از اینکه داریوش مالیات نقدی و جنسی ممالک را معین کرد در صدد برآمد تا معلوم نماید که این مالیات بر مردم گران است یا نه و پس از اینکه جواب آمد که مردم می‌توانند بیردازند باز مالیات را تنصیف کرده، گفت چون وّلات برای مخارج خودشان از مردم عوارضی می‌گیرند باید مالیات را کم کرد تا تحمیل نشود. پنجم - از کارهای داریوش نیز ارتباط دادن بحر مغرب به بحراحمر بود و جهت آن چنین استنباط می‌شود:

داریوش در زمان اقامت خود در هند، مشاهده نمود که تجارت مصر و شامات و غیره با هند از راه خشکی مشکل است و حمل و نقل گران تمام می‌شود، بنابراین امر کرد بحر مغرب را با بحر احمر به توسط یکی از شعب نیل وصل کنند. این کار در زمان **نخائو** پادشاه مصر در ۶۰۹ ق.م. انجام یافته، ولی در زمان **داریوش** کانال مزبور پُر شده بود. در این اوان به امر شاه مزبور آن را پاک کردند.

ششم - داریوش برای تسهیل امور تجارّتی و دادوستد پولی از طلا سکه زد که در تمام ممالک ایرانی رواج داشت. این سکه را «دَریک»^۳ می‌نامیدند. از سکه‌های مزبور معلوم است که عیار آن خیلی عالی بوده، چه داریوش خیلی میل داشته که سکه‌های او از طلای خالص باشد. سکه در دفعه اوّلی در لیدیّه در نیمه‌ی قرن هفتم ق.م. زده شده، ولیکن در

۱. تالان اوبه نقره را معادل ۵۶۵۷ فرانک طلا معین کرده‌اند که به پول امروزی ما تقریباً ۱۲۰۰ تومان می‌شود.

۲. از همه بیشتر مالیات هند بوده که ۲۶۰ تالان خاک طلا می‌شده و آن معادل ۴۶۸۰ تالان نقره بود. بعد مالیات بابل و آسور که به ۱۰۰۰ تالان نقره بالغ می‌شد. بعد مصر که ۷۰۰ تالان می‌داد، پس از آن سایر ایالات که از ۵۰۰ الی ۱۷۰ تالان تأدیه می‌کردند. مالیاتهای جنسی عبارت بوده از عدّه زیادی اسب و قاطر و کره اسب و میش و غلّه و استخوان فیل. عایدات شیلات دریاچه مُریس در فِیوم مصر به مصرف جیب ملکه اختصاص داشت بابلی‌ها پانصد خواجه و اهالی کُلشید در هر پنج سال صد دختر می‌دادند و اعراب هزار تالان عود.

۳. دریک به معنی طلائی است، و کیفیّات آن در ذیل بیاید.

ایران سکه داریوش نخستین سکه است.

تسخیر پنجاب و سند

داریوش پس از برقراری امنیت در ممالک تابعه چند ایالت به ایران ضمیمه کرد. یکی پنجاب و دیگری سند است که هردو در هند واقع‌اند.

از هند، طلای وافری به ایران وارد می‌شد، سفر جنگی داریوش به هند در آن زمان خیلی مهم بوده، چه این واقعه یکی از دو مبدأ تاریخ در هند گردید: - موعظه بودا (بانی مذهب بودایی) و سفر داریوش.

زمانی که داریوش در هند بود سفاینی ساخت و اسکیلاس^۱ امیرالبحر یونانی را به دریای عمان و خلیج فارس فرستاد تا در باب سواحل این دریاها تحقیقاتی نماید. این کار هم مهم بود.^۲

تقریباً مقارن این زمان جزیره‌ی سائس و بعضی از جزایر دیگر یونانی نیز مطیع شدند.

لشگرکشی به اروپا - تسخیر تراکیه و مقدونی

پس از آن داریوش به سکه‌ها پرداخت. اینها مردمانی بودند، غالباً آریانی که در روسیه جنوبی حالیه سکنی داشتند و چنانکه ذکر شد، در زمان هووخ‌شتر، آذربایجان و ارمنستان و آسیای صغیر را معرض تاخت و تاز کردند.

جهت این سفر جنگی، داریوش را چنین توجیه می‌کنند که چون این شاه می‌دانست با یونان اروپایی طرف خواهد شد، می‌خواست از پشت سر خود مطمئن شود، ولیکن این حدس صحیح به نظر نمی‌آید، زیرا با تسخیر تراکیه و مقدونی، این مقصود به عمل می‌آمد جهت این قشون‌کشی باید تجاوزاتی باشد که سکه‌ها به حدود ایران می‌کردند.^۳

به هر حال داریوش در ۵۱۵ ق.م. عزیمت مملکت مزبور را نموده، از بوغاز بُسفر گذشت، در این جا به امر داریوش یونانی‌های آسیای صغیر که تابع ایران بودند، پلی از

1. Skylas.

۲. در باب صحت این مسافرت تردید داشتند، ولی حالا این قضیه تأیید شده، چه معلوم گردیده که امیرالبحریونانی در باب تحقیقات خود کتابی نوشته بود و این کتاب در زمان اسکندر وجود داشته است.

۳. نلدکه عقیده دارد که جهت آن میل داریوش به جهانگیری بوده است.

کشتیها ساختند که محافظت آن هم محوّل به خود آنها شد. پس از آن لشگر ایران از تراکیّه گذشته، به مصب رود دانونب رسید. در آنجا هم رؤسای مستعمرات یونانی با جبایره پلی از کشتیها ساخته بودند. لشگر ایران از پل گذشته، وارد مملکت سکّها یا ستپ^۱ امروزی شد. سکّها علیق و آذوقه را آتش زده، چاههای آب را پر کرده، با حشم به داخله مملکت عقب نشستند. قحطی و مشکلات این مملکت لشگر ایران را تهدید می‌کرد، ولی چون اداره‌ی نظارت لشگری به قدرکفایت آذوقه تهیّه کرده بود، داریوش در مدّت دو ماه از رود دانونب تا تانائیس (دُن امروزی) و قلب مملکت سکّها (روسیه کنونی) پیش رفت.

هرودوت گوید: داریوش رسولی نزد پادشاه آنها فرستاد که این پیغام را برساند: چرا از پیش من فرار می‌کنی، اگر قوه جنگ داری جنگ کن والا مطیع شو! و پادشاه سکّها جوابی داد که معماً بود. توضیح آنکه یک پرنده و یک موش و یک وزغ و پنج تیر فرستاد و گبرياس یکی از ندمای داریوش چنین تعبیر کرد:

پادشاه سکّها می‌خواهد بگوید: اگر شما نتوانید مثل پرنده بپرید و مانند موش به زمین و به سان وزغ در آب روید از این تیرهای ما نخواهد رست.

با پذیرفتن چنین تعبیری باز معلوم نیست چرا پنج تیر فرستاده‌اند و این روایت هرودوت افسانه به نظر می‌آید. سکّها با جبایره یونانی که مستحقّ پل دانونب بودند داخل مذاکره شدند، که پلها را خراب کنند، تا داریوش نتواند مراجعت کند، ولیکن چون آن به واسطه‌ی حمایت ایران دارای این مقام شده‌بودند از انجام آن امتناع کردند و داریوش از راهی که به اروپا رفته بود به سارد مراجعت کرد.^۲ ولیکن هشتاد هزار نفر در تحت سرکردگی بغایش (مگابیز یونانی‌ها) در اروپا گذاشت که شهرهای یونانی تراکیّه و مملکت مقدونی را تسخیر کند و سردار مزبور این امر را انجام داده، تا سواحل دریای آدریاتیک پیش رفت، چنانکه پادشاه مقدونی آمین تاس تابع ایران شد.

1. Steppe.

۲. بعضی از محققین مانند نلکه تصوّر می‌کنند که هرودوت مبالغه کرده و منتهای سیر داریوش تا رود دنیستر بوده، چه با اوضاع و احوال آن زمان لشگر ایران نمی‌توانست دورتر برود و الا از بی‌آذوقگی تلف می‌شد.

جنگ با یونان

از قراین چنین به نظر می‌آید که داریوش در قصد تخطی به آتن یا اسپارت نبوده، بلکه در دربار ایران اشخاص زیاد عقیده داشتند که جنگ با یونان برای ایران بی‌نتیجه است، ولیکن خود یونانی‌های اروپایی داریوش را مجبور نمودند که به طرف یونان قشون کشی کند. شرح واقعه از این قرار است:

در این زمان، یک ثلث اراضی یونان نشین یعنی مستعمرات یونانی در آسیای صغیر و تراکیه و مقدونی تابع ایران و دو ثلث دیگر از دولتهایی ترکیب یافته بود، که بعضی از آنها درواقع شهری و برخی بزرگتر بودند. از دول مذکوره، آتن و اسپارت معروفترین آنها محسوب می‌شدند، در اولی حکومت ملی و در دومی حکومت آلیگارشی یعنی حکومت عدهٔ قلیل برقرار بود. هرچند هر دو از همسایگی ایران قوی وحشت داشتند، با وجود این در مواقع سخت، هر دو به کمک ایران متوسل می‌شدند و کلیتاً از این زمان تا اواخر دوره‌ی هخامنشی همیشه در نزد ولات آسیای صغیر و در دربار ایران، یک عدهٔ یونانی‌های فراری معروف، اقامت داشته، همواره ایران را به تسخیر یونان یا به دخالت در امور آن تحریک می‌کردند. در مستعمرات یونانی، دولت ایران دخالت نداشت و اداره کردن آنها را به جبابره‌ی یونانی واگذار می‌نمود و هر زمان جبّاری مورد اعتماد دربار ایران واقع نمی‌شد، شخصی را از جبابره‌ی دیگر یونانی معین می‌کرد.

در سال ۵۱۰ ق.م. هیپ‌پیا^۱ نامی را که از خانواده پی‌زیسترات و جبّار آتن بود، مردم آتن اخراج و حکومت ملی در آن شهر تأسیس کردند او پناه به آرتافرن والی لیدی برد.

بعد آتنی‌ها از جهت ضدیت دسته‌ی اشرافی اسپارت با حکومت ملی آتن و جنگی که بین آنها درگرفته بود در تحت فشار دولت اسپارت واقع شده، صلاح خود را در نزدیکی با ایران دیدند و سفارتی نزد والی مزبور فرستاده کمک ایران را درخواست کردند. والی گفت کمک می‌کنم، به شرط اینکه مطیع ایران شده باج دهید. سفیر پذیرفت ولی بعد از مراجعت او به آتن، آتنی‌ها از گفته‌ی خود برگشتند (۵۰۸ ق.م.). دو سال بعد باز آتنی‌ها سفارتی نزد

1.Hippias.

والی مذکور فرستاده خواستند که از هیپ‌پیاس حمایت نکند. او جواب داد که آتن باید او را باز بپذیرد و شهر آتن این مطلب را قبول نکرد. در این حیص و بیص اغتشاش و شورش در شهرهای یونانی آسیای صغیر درگرفت و محرک آن آریستاگر^۱ جبار شهر میلث بود که از طرف ایران در آن‌جا حکومت داشت.

توضیح آنکه پدر زن او هیس‌تیه^۲ حاکم سابق ملیث چون در سفر داریوش به مملکت سکاها خدماتی کرده بود در ازای آن داریوش، میرسین یکی از شهرهای تراکیه را به او داد. بعد که معلوم شد او استحکاماتی در آنجا بنا می‌کند به دربار ایران احضار شد و محترمانه در آنجا متوقف بود.

این شخص محرمانه داماد خود، آریستاگر مذکور را به یاغیگری تحریک کرد و برای اینکه نوشته‌های او افشا نشود سرغلامی را تراشیده، بر پوست او مطالب خود را نوشته و پس از اینکه موهای سرغلام بلندشد، او را روانه میلث کرد. با این دستور که دامادش سر او را تراشیده، نوشته‌های او را بخواند. بر اثر این تحریکات شورش مذکور درگرفت و قشون ایران به واسطه‌ی کمی عده در مقابل شورشیها عقب نشسته به شهر سارد پناه برد. آریستاگر چون می‌دانست که قشون ایران از جاهای دیگر خواهد رسید، به یونان رفته، کمکی درخواست کرد. اسپارت حاضر نشد کمک نماید ولیکن آتنی‌ها بیست کشتی به او دادند و پس از آن شورش به تمام شهرهای یونانی در آسیای صغیر و جزیره‌ی قبرس و غیره سرایت کرد و یونانی‌ها سارد را تصرف کرده، خود شهر و جنگل مقدس آن را آتش زدند، و لیکن به گرفتن ارگ آن از جهت استحکاماتی که داشت موفق نشدند.

پس از آن قشون ایران از هر طرف به محل اغتشاش روی آورد و سفاین فینیقی از طرف دریا عرصه را بر شورشیان تنگ کردند. بالاخره جنگی در نزدیکی میلث شد که یونانی‌ها مضمحل یا متواری شدند و آتنی‌ها به مملکت خودشان مراجعت کردند و شهر میلث را سپاهیان ایران گرفته، شورشیها را سخت مجازات نمودند (۴۹۶ ق.م.).

معلوم است که داریوش از دخالت یونانی‌ها اروپایی به امور داخلی فوق‌العاده مکدر شد و پس از آن بزودی جنگ اول ایران با یونان درگرفت. قبل از جنگ، داریوش برای

1. Aristagore.
2. Histiaeus.

رضایت یونانی‌های آسیای صغیر امر کرد، اراضی را مساحی و مالیاتها را تعدیل نمودند، بعد داماد خود مردونیه را برای سرکشی به آسیای صغیر و تراکیه و غیره فرستاد با این دستور که اصلاحاتی نماید.

این شخص علاوه بر نجابت جبلی عقل و تدبیر داشت و اول کاری که کرد این بود که به تمام مستعمرات یونانی در آسیای صغیر حکومت ملی داد تا آنها را از ایران راضی کرده باشد.^۱

بعد به اروپا قشون کشی کرده، تا کوه اُتُش واقع در تراکیه پیش رفت و مقدونی را مجدداً به اطاعت ایران در آورد (۴۹۲ ق.م.). ولیکن در این حین به واسطه‌ی توفان دریا سیصد فروند از کشتیها خراب و معدوم گردید، رعب ایرانی‌ها در یونانی‌ها خیلی زیادبود، ولیکن اقدامی برای تجهیزات نمی‌کردند. این حال روحی را در دربار ایران می‌دانستند، زیرا بسیاری از یونانی‌های اشرافی و ناراضی که فرار کرده به دربار ایران پناهنده شده بودند حال یونان را برای داریوش توصیف می‌کردند و در دربار ایران همه به این عقیده بودند که داریوش بی جنگ می‌تواند تمام این مملکت را مطیع نماید.

بنابراین داریوش، رسولانی به یونان فرستاده، اعلام کرد که یونانی‌ها باید آب و خاک بدهند یعنی مطیع شوند. اکثر از شهرهای یونانی این تکلیف را پذیرفتند ولیکن در آتن و اسپارت رسولان را برخلاف عادات بین‌المللی کشتند و جنگ از نو شروع شد (۴۹۰ ق.م.). چنانکه هرودوت گوید: این دفعه قشون ایران در تحت فرماندهی یک نفر مادی داتیس^۲ نام بود و او چنین صلاح دید که از راه دریا و جزایر سیکلاد مستقیماً به طرف آتن برود.

قشون ایران اول شهر اِرتِره^۳ را گرفته، مردمان آن را به آسیا فرستاد، بعد ششصد فروند کشتی ایران به شبه جزیره‌ی اَتیک^۴ که آتن در آن واقع است رسیده، لنگرانداخت.

۱. هرودوت در این موقع گوید: این قضیه تأییدی است از نوشته‌های من برای یونانی‌هایی که باور ندارند که بعد از کشته شدن بردیای دروغی در میان هم‌قسم‌ها مذاکراتی راجع به طرز حکومت پارس و حکومت ملی شده باشد.

2. Datis.

3. Eretria.

4. Attique.

در ابتدا آتنی‌ها نمی‌خواستند جنگ کنند، زیرا کمکی را که از اسپارت انتظار داشتند نرسیده بود، ولیکن میلِتیا^۱ یکی از نجیب‌زادگان آتنی، اهالی را به جنگ تحریک کرد و قشون آتنی در تحت سرکردگی او برای جنگ با ایرانی‌ها بیرون آمد. در راه عده‌ای هم از پلاته (یکی از شهرهای یونانی) به کمک آن رسید، و سپاه آتن ماراثن^۱ را که در طرف شمال و شرق شبه جزیره‌ی آتیک بود اشغال نمود. پس از آن میلِتیا^۱ جنگ را شروع کرد، یونانی‌ها چون می‌دانستند که ایرانی‌ها تیراندازی ماهری هستند و اگر از دور جنگ کنند طاقت تیر آنها را نخواهند آورد، خودشان را بی‌پروا به سپاه ایران زده، جنگ تن به تن نمودند.

سپاه آتنی، سنگین اسلحه بود، یعنی اسلحه دفاعی (خود و جوشن و غیره) داشت، در صورتی که سپاهیان ایرانی فاقد این نوع اسلحه بودند و سپرهایشان هم به خوبی استحکام سپرهای یونانی نبود، با وجود این ایرانی‌ها قلب قشون یونانی را شکافتند ولی جناحین قشون مزبور غلبه کرد و ایرانی‌ها پس از دادن ۴۰۰۰ نفر تلفات به کشتیه‌های خود عقب نشسته، حرکت کردند. سپاهیان ایرانی در ابتدا می‌خواستند از طرف دیگر که به آتن نزدیکتر بود حمله برند، ولیکن میلِتیا^۱ نقشه‌ی آنها را دریافت و برای دفاع آتن به محل مزبور شتافت. پس از آن سردار ایرانی چون وضع را چنین دید دیگر جنگ نکرده، به آسیا مراجعت نمود.

راجع به این جنگ لازم است بگوییم که کیفیات آن متناقض است: اولاً عده‌ی سپاهیان ایران را یونانی‌ها صد و بلکه سیصد هزار نوشته‌اند و حال آنکه محقق است که ۶۰۰ کشتی عهدقدیم بیش از سی هزار نفر با لوازم آنها نمی‌توانسته حمل کند. ثانیاً اگر سپاه ایران قلب لشگر یونانی را شکافت، بعد قشون مزبور چه ترتیبی یافت که جناحین آن توانستند غلبه کنند؟ بنابراین و ایرادات دیگر که در این مختصر نگنجد، بعضی از محققین مانند نی‌بور^۲ عقیده دارند که نوشته‌های یونانی‌ها راجع به این جنگ و جنگهای دیگر ایران با یونان به شعر و افسانه گویی و داستانسرایی شبیه‌تر از تاریخ‌نویسی است.

مصنّف مذکور گوید: آتنی‌ها به طور غیرمترقب، بهره‌مندی داشته‌اند، ولی کیفیات را نمی‌دانیم.^۲ چهارسال بعد از این جنگ، داریوش در میان تهیه‌هایی که برای جنگ جدید

1. Marathon.

2. Niebuhr. Vortrdge Uber Alte Geschichtet II, p.385-414.

می‌دید درگذشت (۴۸۶ ق.م.). بعضی از مورّخین به این عقیده‌اند که اگر عمر او وفا می‌کرد جبران این عدم بهره‌مندی را می‌نمود و کار یونان خیلی سخت می‌شد.

خصال داریوش

داریوش شاهی بود عاقل و دارای اراده‌ی قوی و عزم. هرچند در بعضی موارد شدّت عمل نشان می‌داد، ولی غالباً رفتار او با مغلوبین ملایم و معتدل بود. در انتخاب اشخاص برای کارها نظر صائب داشت و به خطا نمی‌رفت. اگر بعد از کمبوجیه او به تخت نمی‌نشست دوره‌ی هخامنشی هم مانند دوره‌ی مادی‌ها زود سپری می‌شد.

این شاه شاهنشاهی ایران را از نو تأسیس کرد و به آن تشکیلاتی داد که در آن زمان و با آن محیط بهتر از آن عملی نبود، چنانکه اسکندر و سلوکی‌ها و ساسانیان و غیره همان گرده را دنبال کردند. در زمان داریوش ایران به اعلی درجه‌ی خود رسید و پس از او دوره‌ی شاهان ضعیف‌النفس هخامنشی شروع شد.

با وجود اینکه این شاه با یونان طرف بود از نوشته‌های مورّخین آنها خاصه اشیل ادیب و شاعر معروف و یکی از جنگ‌های یونانی در دشت ماراتن معلوم است که نسبت به داریوش احترام زیاد داشته‌اند. بعضی از محققین داریوش را مهمترین شاه ایران قدیم دانسته و فقط انوشیروان را طرف مقایسه با او قرار داده‌اند^۱

چهارم خشیارشا^۲

در ابتدا همه تصوّر می‌کردند که آرّته بَرَن پسر داریوش از زن^۳ اولی او، ولیعهد خواهدشد، ولیکن داریوش چندی قبل از فوت خود، پسری را که از اَئسِ ساء دختر کوروش بزرگ داشت ولیعهد نمود و همه تمکین کردند. اسم او خشیارشا است (کزرک سِس یونانی‌ها).

خشیارشا در سن ۳۴ سالگی به تخت نشست و در ابتدای سلطنت توجّه خود را به مصر

۱. نلدکه، تتبعات تاریخی راجع به ایران قدیم.

۲. در کتیبه‌های خود این شاه را چنین نامیده‌اند.

۳. دختر گبریا س یعنی همان کسی که در واقعه بردیای دروغی همدست داریوش بود. (گئوبروو).

که شوریده بود و شخصی خَبَش نام در آنجا سلطنت می‌کرد معطوف داشته، شورش را فرونشاند (۴۸۴ ق.م.). بعد شورش بابل را برطرف کرد. توضیح آنکه این شهر را پس از چند ماه محاصره گرفت و این دفعه چنانکه هرودوت گوید، برخلاف دفعات گذشته شهر دچار غارت شد و خزانه‌ی ربّ‌النوع بابلی‌ها (بل مردوک) نصیب فاتحین گردید. بعد از این دوکار، خشیارشا به تهیّهی جنگ با یونان پرداخت.

نوشته‌اند که در ابتدا، شاه مزبور نمی‌خواست با یونان جنگ کند و اهمیّتی به عدم بهره‌مندی ایرانی‌ها در ماراتن نمی‌داد، ولیکن مردونیه برای حفظ آبّهت ایران خشیارشا را به جنگ تشویق کرد. معلوم است که فراریها و رانده‌های یونانی که دشمن حکومت مّلی در یونان بوده و در دربار ایران اقامت داشتند نیز با این خیال همراهی می‌کردند.

تدارکات این جنگ چنانکه هرودوت گوید در مدّت سه سال دیده شد و برای محلّ اجتماع کلّ لشگرها کاپادوکیّه واقع در آسیای صغیر انتخاب گردید. چنانکه مورّخین یونانی نوشته‌اند، چهل و شش گونه مردم از نژادها و ملل مختلفه در این جنگ شرکت داشتند.

قشون مرکّب بود از پارسی‌ها، مادی‌ها، گرگانی‌ها، پارتی‌ها و سک‌ها و به این سپاهیان اهالی آسور و عربستان و هند و لیدیّه و حبش و سایر ممالک تابعه‌ی ایران ضمیمه شده بودند. عده‌ی سپاهیان خشیارشا را مورّخین قدیم، مختلف نوشته و بعضی به پنج میلیون رسانیده‌اند. معلوم است که در عده، خیلی مبالغه شده، شاید کلیّه لشگر ایران از برّی و بحری به ۳۵۰ هزار نفر می‌رسیده، زیرا با وسایل دنیای آن روزی آذوقه بیش از این عده را نمی‌توانستند برسانند.^۱ از طرف دریا هزار و دویست کشتی جنگی و سه هزار کشتی

۱. برای نمایاندن اینکه چقدر در عده‌ی قشون ایران مبالغه شده از جمله یک جای نوشته‌های هرودوت را ذکر می‌کنیم. مورّخ مذکور می‌گوید: «قشون ایران پس از عبور از رود «نِسُس» به دریاچه‌ای رسید که سی استاد (تقریباً ۵ کیلومتر و نیم) محیط آن بود و آب دریاچه برای سیراب کردن مالهای بنه کفایت نکرد!» در صورتی که عمق دریاچه‌ی مزبور را فقط یک متر به حدّ وسط فرض کنیم، دارای سه میلیون تن یا بیش از ده میلیون خروار آب بوده و این مقدار آب برای سیراب کردن سیصد میلیون رأس مال بنه هم کافی است و حال آنکه دردنیای آن روزی عشر این عده هم پیدا نمی‌شد و اگر هم احیاناً پیدا می‌شد علیق صد یک آن را هم نمی‌توانستند برسانند، این است که از محقّقین آنها که استعداد دنیای آن زمان را در نظر گرفته و زحمت حساب کردن را به خود داده‌اند عده پیاده و سواره نظام را تقریباً سیصد و چهل هزار تخمین کرده‌اند.

حمل و نقل به این قشون کمک می‌نمود. کشتیهای مزبور را مصری‌ها و فینیقی‌ها و اهالی جزیره‌ی قبرس و مستعمرات یونانی‌ها در آسیای صغیر به حکم شاه حاضر کرده بودند.

قشون ایران از بوغاز داردانل که در آن زمان موسوم به هلس پونت^۱ بود، از روی پلی که به امر شاه از کشتیها ساخته بودند در مدت هفت شبانه‌روز به طرف اروپا گذشت. پیاده نظام به چند لشگر و سواره‌نظام به سه قسمت تقسیم شده بود. فرماندهان اردوها، همه پارسی‌ها بودند و شاه با تمام خانواده هخامنشی همراه قشون حرکت می‌کرد.

تقسیم اردوها به قسمتهای کوچکتر به فرماندهان اردوها واگذار و برای هر قسمتی رئیس و صاحب منصبانی معین شده بود. کلیتاً حرکت چنین قشون معظمی از آسیای صغیر به یونان دلالت می‌کند براینکه از حیث تقسیمات و حرکت و رسانیدن آذوقه و ساختن پلها و تعمیر راهها نظم و ترتیبی در کار بوده و ایران آن روز تشکیلات منظم و محکمی داشته والا این راه دور را نمی‌توانستند بپیمایند.

علاوه بر پلها که در چند جا ساخته بودند در طرف شمال کوه آتشن^۲ کانالی حفر شده بود، تا مانند سفراولی ایرانی‌ها به یونان کشتی‌های ایرانی دچار توفان نگردد. (در سنه ۱۸۳۹ میلادی در این کانال سصد دریک یافتند).

از طرف دیگر در بادی امر، در یونانی‌ها و اتحاد و اتفاقی دیده نمی‌شد: شهرهای یونانی هر کدام نظر مخصوصی داشته، غالباً جنگ را با ایران امر بی‌نتیجه می‌دانستند و در خود آتن هم تردید و تذبذب در کار بود، ولیکن شخصی از آتنی‌ها که تمسیتوکل^۳ نام داشت قدم پیش نهاده مردم را به جنگ و تهیّهی لوازم آن تحریک کرد و بالاخره موفق شد.

آتنی‌ها عازم جنگ گردیده، سفرایی به شهرهای دیگر یونانی فرستادند، که اتحادی منعقد نمایند، اول اسپارت و بعد سایر شهرها داخل این اتحاد شدند و عده شهرهای متحد

نیبور می‌گوید: از ارقام هروودوت از این حیث تعجب دارم که چگونه چنین لشگر عظیمی در تراکیه و مقدونی و یونان تلف نشد.

1. Hellespont.
2. Athos.
3. Themistocle.

به سی و یک رسید، بعد قشون یونانی به عده‌ی هفت هزار نفر تنگه‌ی ترموپیل^۱ را گرفت. این تنگه بین دو کوه بلند و دریا یا (باتلاقها) واقع و عرض آن فقط به قدری بود که یک عرابه می‌توانست از آن بگذرد. سپاه یونانی به سرداری لئونیداس^۲ و قوه‌ی بحری (مرکب از ۲۷۱ کشتی) به امیرالبحری اوری‌بیاد^۳ بود و هر دو پادشاه اسپارت بودند.

لشگر ایران از راه خشکی پیش می‌آمد و تمام طوایف و مردمی که در سرراه واقع شده بودند آب و خاک تقدیم می‌کردند، تا اینکه لشگر مزبور بالاخره به تنگه‌ی ترموپیل رسید.

روز ششم حمله‌ی ایرانی‌ها شروع شد، سوارهای مادی و تیراندازان کیس‌سی‌جلادت خود را نشان دادند، ولیکن سپاهیان اسپارت که موسوم به هومپلیت^۴ یعنی «سنگین اسلحه» بودند نگذاشتند قشون ایران از تنگه‌ی مزبور بگذرد و حملات را دفع کردند. بالاخره چون فرماندهان قشون ایران دیدند که عبور از تنگه مستلزم دادن تلفات زیادی است، از کوره‌راهی به راهنمایی یک نفر یونانی سپاهی در تحت سرکردگی هیدارن^۵ حرکت دادند که پشت سربوونانی‌ها را در ترموپیل بگیرد. همین که قشون یونانی از این نقشه مطلع شد، بپراکند و فقط لئونیداس با سیصد نفر اسپارتی و هفتصد نفر یونانی از شهرهای دیگر یونان در ترموپیل بماند تا عقب‌نشینی قشون مزبور را تأمین کند. یعنی به آنها مجال بدهد از منطقه‌ی جنگ خارج شوند. بعد قشون ایران که از بیراهه در کوهستان حرکت می‌کرد در رسید و پشت سر سپاهیان یونانی را که با لئونیداس مانده بودند گرفته، تمام یونانی‌ها را با سردار آنها بکشت (۴۸۰ ق.م.).

در تاریخ جنگها این جنگ، یکی از معروفترین جنگهای پس قراول است و لئونیداس اسم بزرگی در تاریخ گذارده^۶ است.

1. Thermopyles.

2. Leonidas.

3. Euribyades.

4. Hoplites.

۵. یونانی‌ها بعدها کتیبه‌ای بر قبور این سیصد نفر اسپارتی نویسانند که مضمون آن چنین بود: «ای رهگذر، به اسپارت‌ها بگو که ما در اینجا خوابیده‌ایم تا به قوانین آن باوفا باشیم». توضیح آنکه موافق قوانین اسپارتی فرار از جنگ سخت ممنوع بود. چنانکه مادران اسپارتی وقتی که پسران خود را به جنگ مشایعت می‌کردند به آنها می‌گفتند: «فرزند! با سپر یا بر سپر» یعنی فتح کن و با سپر آی یا کشته شو تا روی سپر (یعنی با احترام) نعش تو را به خانه آرند!.

مقارن این احوال، جنگی در دریا در نزدیکی جزیره‌ی اِوبه^۱ بین بحرّیه ایران و یونان در گرفت و به طرفین تلفات زیاد وارد آمد، ولی بحرّیه ایران برتری خود را در دریا حفظ کرد و بحرّیه یونانی چون تلفاتش زیاد بود و نیز چون از عبور قشون ایران از تنگه‌ی تروموپیل اطلاع یافت، شبانه از محل جنگ فرار کرد و فقط روز دیگر ایرانی‌ها دریافتند که کشتیهای یونانی رفته‌اند. اگر به موقع بحرّیه‌ی یونانی را تعقیب نموده بودند به اضمحلال آن موفق می‌شدند. این جنگ بحری از اسم محل موسوم به جنگ آرتمیزیوم^۲ است (۴۸۰ ق.م.).

بعد از تسخیر تنگه‌ی تروموپیل راه آتن و تمام یونان برای قشون ایران بازبود، بنابراین آتنی‌ها زن‌ها و اطفال را از آتن به طرف جزیره‌ی سالامین حرکت دادند و کشتیهای یونانی که عده‌شان به ۳۶۸ فروند می‌رسید نیز در آنجا جمع شدند. قشون ایران به طرف آتن حرکت کرده، آن را تصرف نموده و به تلافی کارهایی که یونانی‌ها در سارد کرده بودند معبد ارگ را آتش زد و فتح آتن را خشیارشا به اردوان عمومی خود که نیابت سلطنت داشت خبرداد. در این موقع برتری در دریا و خشکی با ایرانی‌ها بود و یونانی‌ها مأیوس گشته، می‌خواستند متفرّق شوند، ولیکن تمیستوکل حيله‌ای به کاربرد که جنگ دریایی را تسریع نماید، تا یونانی‌ها متفرّق نشوند و سفاین ایران رادر بوغاز تنگلا (سالامین) به جنگ بکشاند. با این مقصود، غلام خود را به طرف بحرّیه ایران روانه کرد و او این پیغام را رسانید:

«بحرّیه یونانی می‌خواهد فرار کند، چون من باطناً با شما هستم از راه خیرخواهی به شما اطلاع می‌دهم.»

پس از آن بحرّیه‌ی ایران به جنگ مبادرت نمود و از جهت تنگی جا اولاً تمام سفاین به کار نیفتاد و ثانیاً کشتیهای بزرگ و سریع‌السیر ایرانی نتوانستند عملیات نمایند، زیرا به یکدیگر بر می‌خوردند و یکی روی دیگری می‌جُست. بر اثر این اوضاع به بحرّیه ایران چندان آسیب رسید که روز دیگر از جنگ احتراز کرد (۴۸۰ ق.م.).

بعد از این جنگ، چون ممکن بود که پیشرفت بحری یونانی‌ها کار حمل و نقل آذوقه

1. Eubee.

2. Artemisium.

را برای چنین قشون عظیمی مشکل نماید، خشیارشا با قشون زیادی به ایران مراجعت کرده، مردونیه را با دویست هزار نفر قشون زبده در یونان بگذاشت تا به جنگ یونان خاتمه دهد.

مورّخین یونانی نوشته‌اند که خشیارشا در مراجعت به ایران تلفات زیاد داده، خجل برگشت، ولیکن مورّخینی که بیشتر دقیق شده‌اند. این حرف را صحیح نمی‌دانند، زیرا تصرف آتن و آتش زدن معبد آن مقصود خشیارشا را که تنبیه یونانی‌ها بود حاصل کرد و نیز پل داردانل سالم بود و لشگر ایران می‌توانست سالمأ به آسیای صغیر مراجعت کند.

مردونیه قشون ایران را به طرف دشتهایی که در تسالی^۱ واقع بود حرکت داد و زمستان را در آنجا گذرانیده به تکمیل تشکیلات لشگری پرداخت. سردار مزبور برای اینکه حتی‌المقدور به این جنگ با مسالمت خاتمه داده باشد توسط پادشاه مقدونی الکساندر^۲ - دست‌نشانده ایران - با یونانی‌ها داخل مذاکره شد که مطیع شوند و شاه در ازای اطاعت، آنها را در امور داخلی آزاد گذارده، آتن و معابد آن را تعمیر نماید. قبول یا ردّ این تکلیف را اسپارتی‌ها به شور با آتنی‌ها موکول نمودند و آنها با خشونت رد کردند و جنگ شروع شد و سپاه ایران مجدداً وارد آتن شده آن را خراب کرد.

پس از آن در پلاته نزدیک تب^۳ جنگی بین فریقین روی داد، عده قشون یونانی صد و ده هزار نفر به سرداری پوزانیوس پادشاه اسپارت بود. در ابتدا ایرانی‌ها فایق بودند، زیرا بسیار مردانه می‌جنگیدند، و لیکن از این جهت که اسلحه دفاعی یعنی کلاه‌خود و جوشن نداشتند و سپر شاهان از ترکه بید بافته بود و نیز به واسطه‌ی اینکه مردونیه تیر خورده، از اسب به زمین افتاد و قشون ایران بی‌فرمانده ماند، بهره‌مندی نصیب قشون یونانی شد و چهل هزار نفر از قشون ایران عقب‌نشینی کرده، مابقی متفرّق یا کشته شدند (۴۷۹ ق.م.). در همین اوان قرطاجنه که با یونانی‌های جزیره‌ی سیسیل جنگ می‌کرد از پادشاه آن - جبّار سیسیل - شکست خورد.

بعد از جنگ سالامین یونانی‌ها به کشتیهای ایران که در جزیره‌ی سامُس^۴ در دماغه

۱. Thessalie در یونان وسطی امروزه واقع است.

2. Alexandre.

۳. تب / Thebes یکی از دول یونانی بود.

میکال بود حمله برده آن را معدوم کردند (۴۷۹ ق.م.). و قلعه سِسِ ثُسْ در ساحل اروپای بوغاز داردانل به تصرف یونانی‌های درآمد (۴۷۸ ق.م.). و از این به بعد چندی برتری در دریا با یونانی‌ها گردید.

جهات عدم پیشرفت ایران در این جنگ

اولاً باید متوجه این نکته بود که جنگهای ایران با یونان اصلاً لزومی نداشت، چه موقع ایران با داشتن آبادترین و با ثروت‌ترین ممالک دنیای آن روزی مانند آسیای صغیر و بابل و فینیقیّه و مصر با نفاق داخلی یونانی‌ها چنان بود که بونان دیر یا زود قهراً در مدار سیاست ایران می‌گردید. چنانکه چندی بعد با وجود بهره‌مندیهایش به همین حال افتاد، اما معایب لشکر ایران موافق نوشته‌های مورّخین چنین به نظر می‌رسد:

اولّ عده عظیم آن که بزرگترین سبب ضعف آن بود، زیرا چنین سپاه عظیم را فقط برتری ایران در دریا می‌توانست نگاه دارد و همین که در جنگ سالامین ایرانی‌ها فایق نشدند، با وجود برتری آنها در خشکی خشیارشا به عجله به این طرف داردانل عزیمت نمود. چه رسانیدن آذوقه به قشون درخطر افتاد.

ثانیاً به وجود اهمیتی که تفوّق دریایی برای بهره‌مندی ایران در این جنگ داشت، انتخاب سالامین برای جنگ دریایی خبط بزرگی بود، و یقین است که اگر این جنگ در دریای باز می‌شد قوای یونانی مضمحل می‌گردید و پس از آن مقاومت یونانی‌ها دیگر نتیجه نداشت. زیرا بعد از گرفتن ترموپیل و تسخیر آتن راه تمام یونان برای سپاه ایران باز بود و اگرچه اسپارتی‌ها تنگه‌ی کُرنت را داشتند، ولی تنگه‌ی مزبور مانند دربند ترموپیل باریک نبود و سپاه ایرانی می‌توانست به آسانی از جهت فزونی عده پشت سر سپاه اسپارتی را بگیرد یا بدون گذشتن از تنگه‌ی مزبور هم با بحریّه قوی خود شهرهای پلوپونس را یکایک تسخیر کرده، اسپارت را به زانو در آورد.

از این مطالب اساسی گذشته بعضی چیزها نیز درعدم بهره‌مندی ایرانی‌ها نفوذ داشت:

۱- بدی اسلحه‌ی دفاعی آنها درمقابل یونانی‌های سنگین اسلحه، زیرا به جز سپاهیان جاویدان باقی سپاهیان ایران دارای اسلحه‌ی دفاعی محکم نبودند.

۲- سواره‌نظام ایران که به جلگه‌های وسیع ایران عادت داشت در مملکت ناهموار و

معبرهای تنگ یونان نمی‌توانست کمکهای معنوی به پیاده‌نظام نماید. به طور کلی جنگهای ایران با یونان یک بار بیشتر ثابت کرد که احوال روحی مردان جنگی و اسلحه‌ی آنها اهمیت دارد، نه عده نفرات. جهانی که ذکر شد البته در نتیجه‌ی جنگ مؤثر بوده، ولیکن نمی‌توان ناگفته گذاشت که تربیت اخلاقی یونانی‌ها نیز اثر مهمی داشته، چه اینها مردمی بودند که با حسّ وطن‌پرستی و استقلال‌طلبی و شرافتمندی پرورش می‌یافتند و از این جهات در دنیای آن زمان نظیر نداشتند.

پس از خاتمه‌ی جنگ یونان، واقعه‌ی مهمی در سلطنت خشیارشا روی نداد، و او اوقات خود را به لهو و لعب گذراند.

در ۴۶۵ ق.م. خواجه باشی خشیارشا که مرداد نام داشت با رئیس گارد مخصوص او اردوان نام همدست شد، شاه و داریوش پسر او را کشتند. از قرار معلوم، اردوان از طرف ویشتاسب پسر خشیارشا هفت ماه نیابت سلطنت داشته^۱ تا آنکه اردشیراوّل پسر خشیارشا او را کشته و به تخت جلوس کرده است (۴۶۵ ق.م.).

خصایل خشیارشا

در داستانهای ما اسم این شاه به کلی فراموش شده، اگر نوشتجات مورّخین یونانی را مناط بدانیم، شاهی بوده شکیل و بلندنظر، ولی ضعیف‌النفس و شهوت‌پرست و بوالهوس. برگشتن او بعد از جنگ سالامین با آن عجله به آسیای صغیر، یکی از جهات عدم بهره‌مندی ایران بود و بعد هم نتوانست شکستهای خود را جبران کند. دوره شاهان ضعیف‌النفس هخامنشی و دخالت زنان و خواجه سرایان به امور دولتی و انحطاط دربار شوش از زمان او شروع شد.^۲

۱. پلوتارک از قول دی‌ئن اینطور ذکر کرده است.

۲. حکایت اِسْتَر و مَرْدَخا که در تورات ذکر شده، به عقیده‌ی بعضی از محققین، مربوط به ابتدای سلطنت خشیارشا است. خلاصه حکایت مزبور این است که شاه در جشن بزرگی خواست که ملکه با زینتهای سلطنتی به میان مدعوین شاه آید تا مردم زیبایی او را تماشا کنند، ملکه امتناع کرد و شاه در غضب شده، زن دیگری اختیار نمود. این زن برادرزاده‌ی مَرْدَخا نام یهودی دربان قصر بود و پس از آنکه ملکه شد، او را اِسْتَر یعنی ستاره نامیدند. به واسطه‌ی او مردخا نفوذی یافت و هامان نامی که نزد شاه مقرب بود بر او

پنجم - اردشیراَوّل / اَرْتَ خَشْتَر

بعد از خشیارشا چنانکه گذشت پسر او اردشیر دراز دست به تخت نشست. یونانی‌ها او را اَرْتَاكِزْرُسِسْ درازدست نامیده‌اند. در ابتدای سلطنت او ویشتاسب پسر خشیارشا با مردم باختر همدست شده، مدّعی سلطنت شد، ولیکن بعد از دو جنگ مغلوب و ناپدیدگردد (۴۶۲ ق.م.).

بعد شخصی از اهالی «لیبیا» ایناروس نام در مصر طغیان کرده، سپاهیان ایران را در ممفیس محاصره کرد و والی مصر، هخامنش برادر خشیارشا را گرفت و کشت. در این پیشرفت ایناروس یونانی‌ها دخالت داشتند و سپاه و بحریّه یونانی کمک می‌کردند. اردشیر بغابیش^۱ را مأمور کرد با او جنگ کند و محاربه به بهره‌مندی اردشیر خاتمه یافت (۴۵۴-۴۶۰ ق.م.).

در ابتدا یونانی‌ها و مصریها موفق بودند، ولیکن بعد ایرانی‌ها یکی از شعب رود نیل را خشکاندند و کشتیهای یونانی را به دست خود یونانی‌ها نابود کرده، فاتح شدند. آتنی‌ها از جهت اوضاع داخلی صلاح دیدند، با ایران صلحی نمایند و از پیشرفت خود در قبرس استفاده کرده، کال‌لیاس را به دربار ایران فرستادند و قرار شد یونانی‌هایی که جزو اتحاد دِلُس بودند (این اتحاد را آتن تشکیل کرده بود) در امور داخلی بکلی مختار باشند و فقط کشتیهای تجارتی ایران به بنادر یونان بروند.

یونانی‌ها در این زمان از جزیره‌ی قبرس صرف‌نظر کردند. این معاهده برای ایران موهن بود، زیرا پیشرفت ایرانی‌ها در مصر نشان داد که آنها از عهده‌ی قشون زیاد یونانی هم در خارج یونان برمی‌آیند و اگر اردشیر شخصی بود با اراده می‌توانست در آسیای صغیر

حسد برده، حکمی صادر کرد که یهودی‌ها را در روز معینی در تمام مملکت بکشند. مردخا به استر متوسّل شد و او فرمانی صادر کرد که یهودی‌ها حق دارند از اجرای حکم ممانعت نمایند. آنها اشخاص زیاد از دشمنان خود کشته، هامان را هم به حکم شاه بردار آویختند. هرودوت گوید: شخصی از اهل لیدیّه پی‌ئیوس نام یک پیشکشی به خشیارشا داد که عبارت از دو هزار تالان نقره و ۳۹۹۳۰۰۰ دریک طلا بود. شاه آن را رد کرده، گفت هفت هزار دریک هم به او بدهند تا دارای چهارمیلیون دریک طلا گردد، بعد پسر این شخص را برای خدمت نظامی خواستند و او از شاه معافی پسر را درخواست کرد. خشیارشا امر نمود سر این جوان را بریده سر و تن مقتول را به دو طرف افکندند و بعد به سپاهیان خود فرمان داد تا میان سرو تن مقتول بگذرند.

۱. این همان شخصی است که اردوان را کشت و نزد اردشیر مقرب گردید.

هم یونانی‌ها را عاجز نماید.

این صلح معروف به صلح کیمون است که سردار لشگر آتن در قبرس بود. اکثر محققین حالا براین عقیده‌اند که معاهده کال‌لیاس به امضای اردشیر نرسید. بغابیش والی شامات یاغی شد و بعد از دو جنگ که به بهره‌مندی او خاتمه یافت، صلحی بین والی و دربار روی داد و شاه از سر تقصیر او درگذشت.

فوت اردشیر در ۴۲۴ بود. این شاه در امور مملکتی چیزی جز ضعف و سستی نشان نداد و چنانکه نوشته‌اند زمام امور در دست ملکه آمیس‌تریس مادر او بوده است. مورّخین شرقی او را عدالتخواه و دادگستر دانسته‌اند. در زمان او تمیستوکل یونانی قائد جنگ سالامین به دربار ایران آمد، با این خیال که اردشیر را به دخالت در امور یونانی تحریک کند، ولی موفق نشد. اردشیر حکومت چندشهر آسیای صغیر را به او داد و او مانند سایر جبابره یونانی تا آخر عمر در تحت تابعیت ایران بزیست.

ششم - خشیارشای دوم

خشیارشای دوم بعد از پدر به تخت نشست و پس از ۴۵ روز به دست سغدیانس پسر اردشیر و آلوگونه که همخوابه‌ی او بود کشته شد.^۱

هفتم - سغدیانس

سغدیانس تقریباً شش ماه سلطنت کرد و به دست وهوک پسر دیگر اردشیر که والی باختر بود کشته شد. وهوک در تاریخ معروف به داریوش دوم است. یونانی‌ها او را داریوش اُخس^۲ نامیده و «نُئس»^۳ نیز گفته‌اند.

هشتم - داریوش دوم

داریوش، پروشات^۴ خواهر خود را ازدواج کرد و این ملکه در تمام نیرنگها و دسایس دربار داریوش دست داشت. به طور کلی، در زمان این شاه، زنان و خواجه‌سرایان نفوذ

۱. مقصود از همخوابه در اینجا و جاهای دیگر این کتاب زن غیرعقدی یا غیرمشروع است.

۲. اُخس مُصَحَف «وهوک» است.

۳. یعنی حرامزاده، زیرا از مادر غیرعقدی زاده بود.

کامل در امور دولتی داشتند. از این جهت در این زمان، شورشهای پی‌درپی در ممالک تابعه روی داد. از جمله یاغیگری آرسیت برادرشاه بود که به استظهار یونانی‌های اجیر یاغی شد، ولیکن داریوش به یونانی‌ها پول داده و آنها را متفرق کرده بر آرسیت غلبه یافت.

در زمان این شاه، جنگ پلوپونس در کمال شدت بین یونانی‌ها دوام داشت. دولت اسپارت در صدد نزدیکی به دربار ایران برآمد که به کمک آن آتن را مغلوب کند. در بادی امر، داریوش راضی به این امر نمی‌شد، زیرا به عقیده‌ی او برای ایران ادامه‌ی ضدیت بین دولتهای یونانی و حفظ موازنه از برتری یکی از آنها بر دیگران مفیدتر بود، ولیکن بعد از اینکه بحریه‌ی آتنی‌ها در جزیره‌ی سی‌سیل شکست خورد، تیسافرن والی لیدی صلاح ایران را در نزدیکی با اسپارت دیده، با آن دولت اتحادی منعقد نمود، اما پول را طوری به اسپارتی‌ها می‌رسانید که آنها نه غالب شوند و نه مغلوب و جنگ به درازا کشد.

احوال چنین بود تا کوروش پسر داریوش والی آسیای صغیر گردید و کمکهای زیادی به لیزاندر سردار قشون اسپارتی کرد. چنانکه در نتیجه‌ی آن بحریه اسپارت قوای بحری آتنی‌ها را در جنگ اِگس‌پوتاموس^۱ شکست داد و امیرالبحر اسپارتی وارد آتن شده دیوارهای آن را درحالی که نی‌زنهاری اسپارتی می‌نواختند و دختران آتنی به حکم فاتح می‌رقصیدند، از بیخ و بن منهدم نمود.

پیشرفتهای ایران در این زمان به واسطه‌ی زرنگی و کاردانی دو والی آسیای صغیر تیسافرن و فرناباذ بود. مخصوصاً تیسافرن والی لیدی از ضدیت یونانی‌ها استفاده کرده، اعلی درجه‌ی نفوذ را در امور یونان حاصل نمود و در نتیجه‌ی سیاست او یونانی‌های آسیای صغیر که به موجب قرارداد کال‌لیاس آزاد شده بودند و نیز بعضی از جزایر یونانی مجدداً مطیع ایران گشتند. ولی باید در نظر داشت که از این زمان قشون ایران خراب شد، زیرا دربار، مشکلات را با دادن پول حل می‌کرد و سپاهیان اجیر یونانی به کار می‌برد. به طور کلی وقایع درباری این زمان حاکی از هرج و مرج و انحطاط کامل در خانواده‌ی هخامنشی است. از جمله جنایتهایی در دربار به دست پروشات که در قساوت قلب بی‌مانند بود روی داد و از ابّهت آن خیلی کاست.

در ۴۰۴ ق.م. داریوش دوم درگذشت. مصر در زمان این شاه در تحت ریاست آمیرته

1. Aegos- potamos.

نامی یاغی شد و داریوش نتوانست نایره‌ی طغیان را فرونشاند (۴۱۵ ق.م. بعضی ۴۱۰ ق.م. نوشته‌اند).

نهم- اردشیر دوم / اَرْتَ خَشْتَر

اسم این پادشاه ارشک بود، ولی پس از آنکه به تخت نشست، به اردشیر موسوم گردید. یونانی‌ها او را مینُمن یعنی «با حافظه» گفته‌اند. زیرا حافظه‌ی فوق‌العاده داشته است. کوروش پسر داریوش دوم و پروشات که در آسیای صغیر والی و هم رئیس قشون بود در حیات پدر می‌خواست اردشیر دوم را از تخت دور کند و چنین تشخیص داده بود که به اسپارت نزدیک شده، قشون کاری از ایرانی‌ها در تحت معلمین یونانی تشکیل دهد. تیسافرن، داریوش را از خیالات کوروش مسبوق نمود و بالنتیجه او به دربار احضار شد، ولیکن وقتی رسید که داریوش فوت کرده بود.

در موقع تاجگذاری اردشیر در پاسارگاد کوروش خواست شاه را بکشد، تیسافرن، اردشیر را آگاه نمود و حکم اعدام او صادر شد، ولی پروشات گیسوان خود را به گردن کوروش بست و طوری او را در برگرفت که اجرای حکم ممکن نبود، بدون اینکه آسیبی به ملکه برسد. بالاخره شاه از کشتن او گذشت و به آسیای صغیر تبعیدش کرد. کوروش بعد از مراجعت به آسیای صغیر سپاهی به عده‌ی صدهزار نفر ترتیب داده و سیزده هزار نفر از مردمان جنگی یونانی به خدمت خود در تحت ریاست گل‌آرخ^۱ اجیر کرده، به عزم تصرف تخت سلطنت، از آسیای صغیر تا نزدیکی بابل آمد.

در اینجا در محلی موسوم به کوناکسا^۲ (خاندان اسکندر به امروزی) جنگی بین قشون اردشیر و کوروش روی داد که اگرچه فتح با قشون کوروش بود، ولیکن از جهت کشته شدن او و هشت نفر از همراهانش تخت سلطنت برای اردشیر باقی ماند، چه قشون کوروش بعد از قتل او بپراکند^۳، ولیکن قسمت یونانی قشون او پس از مذاکره با تیسافرن به طرف دجله رفت و وقتی که به زاب کوچک رسید تیسافرن صاحب منصبان آن را به

1. clearchus.

2. cunnaxa.

۳. این کوروش در تاریخ معروف به کوروش کوچک است.

چادر خود دعوت کرده بکشت. در این احوال یکی از یونانی‌ها ریاست این عده را قبول کرد که آنها را به اوطانشان برساند و ده هزار یونانی را از دجله به طرابوزن و از آنجا به یونان مراجعت داد.

شخص مذکور **کزنفون**^۱ نام داشت و کتابی در عقب‌نشینی این عده نوشته که معروف به عقب‌نشینی ده هزار نفر است و اوضاع آن روزی ایران را بخوبی نشان می‌دهد. این جنگ و عقب‌نشینی ده هزار نفر یونانی مذکور با بهره‌مندی نتایج بسیار بدی داشت، زیرا در انظار عالم ثابت نمود که ایران این زمان با وسعتی که دارد از حیث استعداد نظامی بسیار ضعیف است.

بعد از کمک کردن دولت اسپارت به کوروش روابط دربار ایران نسبت به آن دولت کدر شد، و آتنی‌ها به ایران نزدیک شدند و بحریه هردو به **اُگُنن** امیرالبحر یونانی در آبهای **لاسِدمون** با بهره‌مندی عملیات کردند. پس از آن **فرناباد** به آتن رفت و یونانی‌هایی که برضد اسپارت بودند او را مانند یک ناجی پذیرفتند و به پول ایران دیوارهای شهر آتن ساخته شد.

در این اوان **تیسافرن** والی سابق آسیای صغیر به آنجا مراجعت کرده درصدد مطیع کردن شهرهای یونانی در آسیای صغیر برآمد، از این اقدام دولت اسپار مکدر شده خواست جلوگیری کند و با این مقصود **آژه‌زیلاس**^۲ پادشاه اسپارت از ده هزار نفر یونانی که تازه از ایران مراجعت کرده بودند استفاده نموده به طرف آسیای صغیر روانه شد. در ابتدا چنین به نظر می‌آمد که از جهت داشتن قشون زبده موفق خواهد شد، زیرا در نزدیکی سارد فتح نمایانی نمود (۳۹۴ ق.م.). ولیکن بزودی دولت ایران نقشه‌ی او را عقیم کرد.

توضیح آنکه دربار پول وافر به یونان برای برانگیختن دول یونانی بر اسپارت فرستاد و طولی نکشید که جنگ بین آنها در گرفت و **آژه‌زیلاس** مجبور شد آسیای صغیر را ترک کند. گویند که او درحین حرکت گفت: مراد ده هزار تیرانداز ایرانی بیرون می‌کنند (اشاره به سکه دریک که یک طرف آن شکل تیراندازی را داشت).

یاری جنگ تب با اسپارت شش سال طول کشید بی‌اینکه غالب یا مغلوب معلوم شود،

1. Xenophon. Anabase.

2. Agesilas Agesilaus.

ولی دولت آتن به کمک ایران شکست فاحشی به بحرّیه اسپارت داده، مجدّداً در دریا برتری یافت.

بالاخره جنگ به دخالت دولت ایران خاتمه یافت، توضیح آنکه اردشیردوم به طرفین تکلیف کرد صلح کنند (۳۸۷ ق.م.) و چون دولت اسپارت در تحت فشار بحرّیه ایران واقع شده بود سفیری آن تالسید^۱ نام به دربار ایران فرستاد و فرمانی بدین مضمون صادرشد:

شاه عادلانه می‌داند که شهرهای یونانی در آسیا و نیز در جزیره‌ی قبرس متعلّق به او باشند و نیز عادلانه می‌داند که شهرهای دیگر یونانی هرکدام مستقل بمانند و اتّحادی با یکدیگر بر ضدّ ثالثی نکنند والاّ او با پول و بحرّیه برعلیه متخلّف اقدام خواهدکرد.

دولت اسپارت در ازای همراهی دولت ایران رسماً متعهد شد که هیچگونه رابطه‌ای با شهرهای یونانی در آسیای صغیر نداشته باشد. فرمان مزبور که دخالت تامّه دولت ایران را در امور دول یونانی می‌رساند برای ملل یونانی موهن بود.

بعضی از مورّخین به این عقیده‌اند که این کار ایران را به منزله‌ی تلافی عدم بهره‌مندیه‌های خشیارشا می‌توان دانست. این صلح به اسم سفیراسپارت در دربار ایران موسوم به صلح آنتالسید گردید. فرمان اردشیر تا قوی شدن مقدونی مبنای روابط دول یونانی با یکدیگر بود و دول مزبوره همواره سفرا به دربار اردشیر فرستاده، دخالت او را مانند حکمی خواستار می‌شدند.

در امور داخلی ایران سلطنت اردشیردوم چیزی جز ضعف و سستی نشان نداد: در مصر و آسیای صغیر و جزیره‌ی قبرس شورشها و اغتشاشاتی روی داد که به واسطه‌ی ضعف قوه مرکزی بعضی با سیاست و تدبیر رفع و برخی به پیشرفت شورشیان تمام شد (مانند شورش ولات کاریه و کاپادوکیّه و غیره) و دربار ایران قانع گردید به اینکه باجی به ایران داده، در امور داخلی خودمختار باشند.

مثلاً شهر سالامین در قبرس پادشاهی انتخاب کرد و دربار ایران او را شناخت، مصر مستقل ماند و قشون ایران موفق نشد قشون مصری را شکست داده پایتخت مصر را تصرف کند. جهت عدم پیشرفت این بود که فرناباد سردار ایرانی به واسطه‌ی کهولت و تذبذب نتوانست نقشه‌ی جنگی ایفیگراتس سرکرده‌ی یونانی را که دولت ایران اجیرکرده

بود اجرا نموده، حمله به ممفیس برد و مصری‌ها از این سستی‌ها استفاده کرده، جنگ تعرضی پیش گرفتند و سرکرده یونانی قهر نموده، به یونان رفت. نیز در این اوان کادوسی‌ها که در گیلان سکنی داشتند بر دولت شوریدند و اردشیر به آن طرف قشون کشی کرد، ولی موفق نشد و مسئله به اصلاح خاتمه یافت.

با وجود این ضعف و سستی داخلی نفوذ ایران در یونان به حد کمال بود و دول یونانی به رقابت یکدیگر همواره سفرا به دربار ایران فرستاده، دخالت ایران را برای اجرای فرمان اردشیر خواستار می‌شدند.

در زمان اردشیر جنایت‌های زیاد در دربار روی داد:

پروشات استاتیرا زن اردشیر را که یونانی بود مسموم کرد و برای مجازات به بابل تبعید شد، داریوش پسر اردشیر که ولی عهد بود در سر یک مسئله خصوصی به تحریک اُخس (پسر دیگر شاه که می‌خواست بعد از فوت اردشیر شاه شود) سوء قصد نسبت به پدر خود نمود و به قتل رسید. اُرسام پسر دیگر اردشیر را به تحریک اُخس کشتند و چون خیلی محبوب اردشیر بود شاه در سن ۸۶ سالگی از غصه درگذشت (۳۶۱ ق.م).

دهم - اردشیر سوم

اردشیر یکی از اشخاصی بود که در موقع انحلال و متلاشی شدن مملکتی به تخت می‌نشینند و از هیچ وسیله برای رسیدن به مقصود باکی ندارند. این شاه بعد از جلوس به تخت اقربای خود را کشت تا کسی مدعی سلطنت او نشود. پس از آن به اسکات شورشهای ممالک ایران پرداخت. در این زمان تقریباً تمام ممالک ایران از جهت سلطنت طولانی اردشیر ضعیف‌النفس و بی‌قید^۱ در حال خودسری و طغیان بودند و دولت هخامنشی روی به انحلال می‌رفت.

اُخس با لشگری به طرف سوریه حرکت کرده، شهر صیدا را پس از محاصره گرفت، اهالی شهر از شدت ناامیدی به خودکشی اقدام کرده شهر را آتش زدند و وقتی که اردشیر وارد آن شهر نامی شد، خرابه‌هایی پیش نیافت (نوشته‌اند که قریب به ۴۰۰ هزار نفر در

۱. او را به لویی پانزدهم فرانسه از بعضی جهات تشبیه کرده‌اند.

این حریق تلف شدند).^۱

پس از آن، جزیره‌ی قبرس تسلیم شد، از سوریه اُخس به مصر رفت و به دستیاری مِنتور یونانی از جزیره‌ی رُدس^۲ آن را تسخیر کرد، شدت عمل اُخس در اینجا کارهای کمبوجیه را به خاطر می‌آورد (۳۴۴ ق.م.). والی آسیای صغیر آرتاباذ که یاغی شده بود به وساطت مِنتور معفو و مطیع گردید.

پیشرفت‌های اردشیر، از قوت اراده او و چند نفر اشخاصی کافی بود که یکی از آنها با گِوآس خواجه وزیر اردشیر و دو دیگر مِنتور و مِمْن دو برادر یونانی بودند. در ۳۳۸ ق.م. اردشیر به دست باگِوآس خواجه مسموم شد و درگذشت. نوشته‌اند که این خواجه اصلاً مصری بود و سفاکیهای اردشیر نسبت به مصری‌ها او را بدین اقدام واداشت.

سلطنت اردشیر به ممالک غربی ایران تسکین داد، ولی ممالک شرقی از قبیل ایالات هند و آسیای وسطی به حال طغیان و شورش ماندند. بعد از داریوش، شاهی قوی‌الاراده مانند اردشیر به تخت نشسته بود و اگر می‌ماند از بزرگ شدن مقدونی ممانعت می‌کرد، زیرا یونانی‌ها در این زمان طرفدار ایران بودند و دِمُستن^۳ تطّاق معروف یونانی دوستی ایران را پیوسته به یونانی‌ها تأکید می‌نمود.

یازدهم - ارشک

بعد از فوت اردشیر، ارشک پسر او به تخت نشست و باز به دست خواجه مذکور کشته شد (۳۳۹ ق.م.). یونانی‌ها اسم او را آَرزِس^۴ نوشته‌اند. بعد از آن این خواجه یکی از نواده‌های داریوش دوم را به تخت نشانید و او موسوم به داریوش گردید. یونانی‌ها اسم او را گُدمان^۵ نوشته‌اند. در تاریخ مشهور به داریوش سوم و در داستانهای ما معروف به دارا پسر داراب است.

۱. نلدیکه، تتبّعات تاریخی راجع به ایران.

2. Rhodos.

3. Demosthene.

4. Oarses.

5. Codomanne.

دوازدهم - داریوش سوم

داریوش سوم در ۳۳۶ ق.م. به تخت نشست و چندی بعد باگواُس خواجه را که می‌خواست داریوش موافق میل او رفتار کند بکشت. در زمان این شاه، اسکندر به ایران آمد و با فوت داریوش سوم، سلسله‌ی هخامنشی منقرض شد. بعضی از مصنفین به این عقیده‌اند که دولت هخامنشی با سرعت رو به انحطاط می‌رفت و فقط در زمان اردشیر سوم از جهت قوّت اراده‌ی او و کفایت باگواُس خواجه کارها روبراه شده بود و اگر داریوش سوم آن خواجه قوی‌الاراده و کاری را نکشته بود شاید از فتوحات اسکندر جلوگیری شده، سلطنت هخامنشی به کلی منقرض نمی‌گردید.

فصل دوم

قشون‌کشی اسکندر به ایران انقراض سلسله‌ی هخامنشی

مقدمه

مقدونیه در شبه‌جزیره‌ی بالخان واقع است و حدود آن در این زمان از این قرار بود: در شمال میزیه^۱. در جنوب یونان و بحرالجزایر. در مشرق تراکیه. در مغرب ایل لیری^۲. اهالی این مملکت از دو منشأ بودند: ۱- از قوم هندو اروپایی که زمان آمدنشان به اینجا معلوم نیست. ۲- از مهاجرین یونانی. مردم اولی از حیث تمدن از یونانی‌ها پست‌تر، بوده در کوهستانها سکنی داشتند و یونانی‌ها در جلگه‌ها و در کنار دریای بحرالجزایر. در قرون بعد از این دو مردم باهم مخلوط شدند و تمدن یونانی در این مملکت منتشر شد. اهالی مقدونی خیلی رشید، ولی دارای اخلاق و عادات خشنی بودند، چنانکه تاکسی دشمنی را نمی‌گشت مرد محسوب نمی‌شد و نمی‌توانست در میان اقران خود بنشیند.

خانواده بر تعدد زوجات تشکیل شده بود، مملکت مذکور در نتیجه‌ی قشون‌کشی داریوش بزرگ به مملکت سک‌ها جزو ایران گردید، ولی بعد از جنگ پلاته مجزا شد.

1.Mysie.

2.Illyrie.

اول پادشاهی که مقدونی را بزرگ و قوی کرد فیلیپ بود (۳۵۹-۳۳۶ ق.م.). این پادشاه، تشکیلاتی به مقدونی داد و قشونی بیاراست که سرآمد قشونهای آن زمان شد. بعد با دول یونانی جنگ کرده، آنها را تابع خود کرد و پس از آن در تهیه جنگ با ایران گردید و یونانیها را برخلاف میل باطنی آنها مجبور نمود که او را به سپهسالاری کل قشون یونان برای جنگ با ایران انتخاب نمایند، ولی در موقعی که عازم ایران بود کشته شد (۳۳۶ ق.م.).

اسکندر پس از پدر به تخت نشست، درصدد اجرای خیال او برآمد و بعد از دو سال عازم ایران گردید.

جهات لشگرکشی فیلیپ و اسکندر را چنین بیان می‌کردند: ۱- کشیدن انتقام از ایران در ازای لشگرکشی خشیارشا به یونان. ۲- کوتاه کردن دست ایران از مداخلات در امور این مملکت و الغای فرمان اردشیر دوم (عهدنامه‌ی آن تالسید). جهات ظاهری اینها بود، ولی در معنی شهوت جهانگیری را باید منشأ این جنگ مقدونی با ایران دانست، طلای زیاد خزاین ایران و ثروت ممالک غربی آن نیز البته مؤثر بوده است.

عده قشون اسکندر، چهل هزار نفر و بالمناصفه مرکب از سپاهیان زبده‌ی مقدونی و یونانی بود، چون یونانیها باطناً دشمن مقدونی و طالب فتح ایران بودند این نکته و نیز امکان اینکه دولت ایران در غیاب اسکندر از اوضاع استفاده کرده با عملیات بحریه خود در اروپا پیشرفتهای اسکندر را در آسیا بی‌نتیجه گذارد او را مجبور نمود که به این عده اکتفا کرده قوه‌ای هم در مقدونی نگاه دارد.

جنگ گرانیک^۱

در بهار ۳۳۴ ق.م. اسکندر از بوغاز داردانل^۲ گذشته، وارد آسیای صغیر شد و جنگ اول در کنار رود گرانیک^۳ که به دریای مرمره می‌ریزد روی داد. قشون ایران در اینجا مرکب بود

1. Granique.
2. Hellespont.

۳. این رود حالا موسوم به کجاسو است.

از سواره نظام ایرانی به عده بیست هزار نفر و پیاده نظام اجیر یونانی به همان عده. **مِمنُن** سردار یونانی در خدمت ایران عقیده داشت که لشکر ایران از جنگ احتراز نموده، منظمأ عقب نشیند و اسکندر را به داخله ایران کشانیده، در راه هرچه آذوقه هست معدوم کند و از طرف دیگر دولت هخامنشی با بحریه قوی خود عرصه را در اروپا به مقدونی‌ها تنگ نماید. رئیس قشون ایران این نقشه را برخلاف نام جنگی ایرانی‌ها دیده، رد کرده و قشون ایران در کنار راست رود گرانیک صفوف خود را بیاراست.

بدین ترتیب که سواره نظام ایران در صفوف مقدّم جا گرفت و سپاهیان یونانی در ذخیره ماندند. در ابتدا چنین به نظر می‌آمد که فتح با ایرانی‌ها خواهد بود، زیرا تیراندازان ایرانی تلفات زیاد به صفوف دشمن وارد نمودند، ولی وقتی که سپاهیان اسکندر از گرانیک گذشته خود را بی‌پروا به صفوف ایرانی‌ها زدند، اینها نتوانستند مقاومت نمایند، به خصوص که خود اسکندر به قلب قشون ایران حمله برده **مهرداد** داماد داریوش را به زمین افکند، پس از آن قلب قشون شکافت و سپاهیان ایرانی متزلزل شده فرار کردن، ولی اسکندر آنها را تعقیب نکرد و به یونانی‌هایی که در ذخیره بودند پرداخت. با وجود این یونانی‌ها پافشاری کرده، جنگ کردند و چون کمکی به آنها نرسید به استثنای دو هزار نفر که اسیر گردیدند، تماماً در جنگ کشته شدند.

پس از این فتح اسکندر اعلان کرد که تمام شهرهای یونانی از قید ایران آزادند، فقط شهر **هالیکارناس**^۱ در تحت ریاست **اُرنُتبات**^۲ ایرانی و **مِمنُن** یونانی سخت مقاومت کرد، ولیکن بالاخره مغلوب شد و اسکندر یونانی‌های این شهر را که مقاومت نموده بودند، برده کرده بفروخت.

بعد از تسلیم شدن **هالی کارناس**، **مِمنُن** از طرف دریا خود را به کشتیهای ایران رسانیده، چنان بر مقدونی‌ها برتری یافت که در دربار ایران امیدوار شدند به اینکه جنگ را از آسیا به اروپا ببرند، ولیکن این شخص که وجودش در این موقع آنقدر مغتنم بود در حین عملیاتی در شهر **میلت** در گذشت و قلب اسکندر از فوت او قوی شد، چه او را حریف

1. Halicarnasse.

2. Orontobates.

زبردست خود می‌دانست.

اسکندر پس از اینکه به کارهای شهرهای یونانی تمشیتی داد داخل کاپادوکیه گردیده، به کیلیکیه رفت و بعد به فریکیه درآمده، عزیمت سوریه نمود. لشگر او برای گذشتن از آسیای صغیر به سوریه مجبور بود از سه معبر تنگ و سخت یعنی از دربندهای کیلیکیه و سوریه و امان بگذرد.

این تنگه‌ها به قدری صعب‌العبور بود که چهار نفر نمی‌توانستند پهلوی هم حرکت کنند و با داشتن قوای کمی در این جاها می‌شد مدتها اسکندر را معطل و تلفات زیاد به او وارد نموده، و لیکن دربار ایران از این مواقع نظامی هیچ استفاده نکرد، فنون جنگی در مقدونی و یونانی ترقی زیاد نموده بود، ولی داریوش به همان اسلوب قدیم و به جمع‌آوری سپاه عظیم چریکی توجه داشت. خاری‌دموس یونانی که مانند مم‌نن لایق و زبردست و در خدمت ایران بود، تدارکات داریوش را انتقاد کرده، گفت این سپاه عظیم چریکی به چه کارآید، لشگر کم ولی مشق کرده و ورزیده لازم است تا از حملات اسکندر جلوگیری شود (چنانکه یونانی‌ها نوشته‌اند داریوش متغیر گردیده، او را بکشت!).

جنگ ایسوس (۳۳۳ ق.م.)

در ایسوس نزدیک خلیج اسکندرون، داریوش، انتظار ورود لشگر اسکندر را داشت و در اینجا نقشه‌ای در نظر گرفته بود که اگر قشون او مشق کرده و فرماندهی به عهده سردار متین و رشیدی بود اسکندر در خطر بزرگی می‌افتاد، و لیکن حضور داریوش مانع از گرفتن نتیجه گردید. توضیح آنکه چون اسکندر از تنگه امان گذشته به طرف سوریه رهسپار گردید، داریوش از کوههای امان عبور کرده، در ایسوس اردو زد و پشت لشگر اسکندر را گرفت.

انتشار این خبر، در اطراف و اکناف عالم اثر عجیبی نمود، چنانکه در آنن شادیها کردند، چه مطمئن بودند که روابط اسکندر با مقدونی قطع شده و اضمحلال لشگر او حتمی است، ولیکن اسکندر همین که وضع را چنین دید، جبهه‌ی لشگر خود را برگردانده، بی‌پروا به سپاهیان سنگین اسلحه‌ی ایرانی در میسره حمله کرد و اینها عقب نشسته فرار

کردند. داریوش چون هزیمت اینان را دید خود نیز فرار نمود. (در این موقع ایرانی‌های رشید، خیلی فداکاری کرده، نگذاشتند اسکندر به شاه برسد و او فرصت یافت که براسب نشسته فرار کند).

بعد از این واقعه، آن قسمت‌های قشون ایران هم که دلیرانه جنگ می‌کردند متزلزل شده، فرار کردند. عده سپاهیان داریوش در این جنگ، ششصد هزار نوشته‌اند. در جزو این عده سی هزار یونانی اجیر بودند و اینها بعد از متزلزل شدن سپاهیان ایرانی مدتی پافشاری کرده و مرتباً به طرف کوه رفته، مواقع محکمی گرفتند و مقدونی‌ها جرئت نکردند آنها را تعقیب نمایند.

یکی از جهات شکست قشون ایران را از اینجا می‌دانند که چون میدان جنگ بین دریا و کوه واقع و تنگ بود عده‌ی زیادی از لشگر ایران به کار نیفتاد و سواره‌نظام ایران نتوانست عملیات کنند.

پارمنی‌ی^۱ یکی از سردارهای اسکندر چادرهای داریوش را که مادرو زن و دختر و خواهر او در آن بودند با غنایم بسیار تصرف کرد و داریوش در اثر این شکست تکلیف صلح به اسکندر نمود.

شرایط صلح این بود: ۱- ایران ده هزار تالان (دوازده میلیون به پول حالیه) بپردازد. ۲- تمام ممالک از دجله تا دریای مغرب و بحرالجزایر به مقدونی واگذار شود. ۳- داریوش دختر خود را به اسکندر دهد و او در ازای این گذشته‌ها، صلح نموده، خانواده داریوش را مسترد دارد.

این شرایط را اسکندر نپذیرفت و گفت که اسرا و غنایم و غیره بر اثر فتح متعلق به او می‌باشند، اما در باب صلح باید خود داریوش نزد او رفته درخواست آن را بنماید.

پس از آن اسکندر به طرف جنوب برای تسخیر سوریه حرکت کرد^۲، ولیکن شهر صور و غره مدتی با او جنگ کردند، اولی هفت ماه قشون مقدونی را معطل نمود و بالاخره

1.parmenion.

۲. نوشته‌اند که اسکندر در باب شرایط با دوست خود پارمن بن، شور کرد او گفت: اگر من به جای تو بودم قبول می‌کردم. اسکندر در جواب گفت: اگر من هم به جای تو بودم قبول می‌کردم!

اسکندر از این راه بهره‌مندی یافت که قسمتی از کشتی‌های فینیقی بعد از مشاهده‌ی ضعف ایران فرار کرده، به طرف اسکندر رفت و کشتیهای جزیره‌ی قبرس نیز به آنها ملحق شد، ولی بعد از ورود سپاه اسکندر به شهر، جنگ خاتمه نیافت. چه صوری‌ها از جان گذشته مقاومت کردند و مقدونی‌ها مجبور شدند تقریباً هر خانه را مانند قلعه‌ای بگیرند (در این مورد اسکندر خیلی بیرحمانه رفتار کرد).

مقاومت غزه را از شجاعت باتیس قلعه بیگی این شهر و فداکاری ساخلو آن که عرب بود می‌دانند. اینها تا آخرین نفر کشته شده، دو ماه اسکندر را معطل نمودند، پس از آن اسکندر به مصر درآمد و مصری‌ها با آغوش باز او را پذیرفتند. بعد اسکندر به معبد آمون رفت و کاهنان مصری او را پسر خدا دانستند.^۱ پس از آن، او اسکندریه را در کنار دریای مغرب بنا و جذب قلوب از مصری‌ها کرد و در موقع حرکت، ریاست قشون مصر را به یک نفر مقدونی، ریاست مالیه را به یک نفر یونانی و باقی ادارات را به مصری‌ها سپرد (۳۳۱ ق.م.).

جنگ گُوگامل^۲

از مصر، اسکندر به طرف فرات عزیمت نمود (۳۳۱ ق.م.) و از رود مزبور گذشته وارد بین‌النهرین شد. پس از آن از دجله گذشته، متابعت ساحل یسار آن را کرد تا در گُوگامل نزدیک نینوای سابق و اَرِبِل (اَرِبِل کنونی) به لشگر داریوش برخورد.

از زمان عبور قشون اسکندر از فرات تا ورود آن به گُوگامل، فرصتهای خوبی برای داریوش پیش آمد ولی او از این مواقع هیچ استفاده نکرد. اولاً جلگه بین‌النهرین برای عملیات سواره‌نظام ایران بسیار مساعد و با ترتیب دستجات متعدد ممکن بود، به سبک جنگ و گریز، صدمات زیاد به قشون اسکندر وارد و حرکت اُتراکُند و بلکه مختل نمود. چنانکه پارتی‌ها درهمین جاها با همین ترتیب چند قرن بعد قشون رومی را بیچاره کرده

۱. مادر اسکندر به او گفته بود که او پسر خداست و اسکندر یقین حاصل کرده بود که این حرف مادر راست است. با همین مقصود به م معبد آمون رفت که او را پسر خدا بدانند. دو معبد یونانی که در آسیای صغیر بودند، نیز او را به این مقام شناختند.

فاتح شدند. ثانیاً آب دجله در این موقع تند و عبور از آن مشکل بود و قشون ایران با داشتن تیراندازان ماهر می‌توانست مانع از عبور قشون اسکندر گردد، یا لاقلاً تلفات زیاد به آن وارد آرد.

در گוגامل جنگی در مرتبه‌ی سوم بین قشون ایران و اسکندر روی داد. سپاه ایران را یک میلیون نوشته‌اند، ولیکن باید اغراق باشد.^۱ این جا چند فیل جنگی هم تهیه کرده بودند، قشون ایرانی در این دفعه ورزیده‌تر بود و وقتی که جنگ درگرفت ایرانی‌ها در بعضی از قسمتها عرصه را برمقدونی‌ها تنگ کردند، ولی فرماندهی داریوش در اینجا هم باعث هزیمت لشگرایران شد.

توضیح آنکه چون اسکندر پافشاری قشون ایران را دید، حمله به آنجایی کرد که داریوش روی عرابه‌ی جنگی قرار گرفته بود و داریوش همین که دید درحوالی او جنگ می‌شود فرار کرد و فرار او باعث فرار قسمتی شده، متدرجاً به قسمتهای دیگر سرایت نمود و جنگ به شکست ایرانی‌ها منتهی شد و حال آنکه در بعضی از قسمتها پیشرفت با قشون ایران بود.

بعد از این جنگ، اسکندر، داریوش را تا آربل که در مسافت هفده فرسخ از دشت نبرد بود تعقیب کرده، بعد به بابل رفت و مانند کوروش بزرگ، دست مجسمه بل‌مردوک را گرفت و حکم کرد معابدی را که در زمان خشیارشا خراب کرده بودند تعمیر نمایند. پس از آن به شوش درآمد و پنجاه هزار تالان طلا که در خزانه‌ی شوش بود تصرف کرد.^۲ بعد به طرف پِرسِ پُلِیس (تخت جمشید امروزی) و پاسارگاد (مشهد مرغاب کنونی) از راه بهبهان روانه شد.

کِسّی‌ها (اوکسیان یونانی‌ها) باج از اسکندر خواستند، زیرا در اواخر دوره‌ی هخامنشی معمول شده بود که شاهان، انعامی به آنها می‌دادند.

۱. به طور کلی ارقامی را که مورّخین یونانی و شرقی ذکر می‌کنند باید همیشه با احتیاط تلقی کرد. یکی از جهات آن این است که خدمه، بار و بنه و عملة و کارگر و هزاران نفر دیگر را که در این موارد جزو قشون و یا عقب آن حرکت می‌کنند، در عده‌ی مردان جنگی محسوب می‌دارند.

۲. به پول امروزی تقریباً شصت میلیون تومان.

بعد از راندن آنها اسکندر به دربند پارس (کهگیلویه کنونی) رسیده، دچار مقاومت شدید آری بُرژَن و سپاهیان او گردید و چون مقدونی‌ها از جبهه نتوانستند بر آنها فایق آیند، اسکندر مجبور شد همان کار کند که ایرانی‌ها در ترموپیل کردند و بنابراین قسمتی از قشون یونانی از کوره راهها حرکت کرده، پشت سر مدافعین را گرفت و آنها را قلع و قمع نمود. این یگانه مدافعه‌ی مرتّب و صحیحی بود که در این زمان به عمل آمد.

بعد از ورود به پرس‌پلیس، اسکندر کشتاری در شهر راه انداخت و قصر شاهان هخامنشی را آتش زد و اهالی را برده کرده بفروخت^۱، تا مردم ایران بفهمند که سلطنت هخامنشی‌ها خاتمه یافته و نیز از ایرانی‌ها در ازای آتشی که به شهر آتن در زمان خشایارشا زده بودند انتقام کشیده باشد. در اینجا علاوه بر ذخایر خزانه، یکصد و بیست هزار تالان به تصرف اسکندر درآمد.^۲

پس از تسخیر پرس‌پلیس، اسکندر به همدان رفت (۳۳۰ ق.م.) و در آنجا خزانه‌ی خود را که بالغ بر یکصد و هشتاد هزار تالان بود گذاشته شش هزار مقدونی برای محافظت آن بگماشت و خودش از راه ری برای تعقیب داریوش حرکت کرد، چه او با وجود شکست‌های پی‌درپی هنوز از پای ننشسته و درصدد تهیه سپاه جدیدی بود.

وقتی که اسکندر به نزدیکی دامغان امروزی رسید شنید که بسّ سوس^۳ والی باختر و بَرَسَنَتِس^۴ والی رُخَج، داریوش را گرفته‌اند. اسکندر بشتافت تا به آنها برسد، اما بسّ سوس همین که از آمدن اسکندر مطلع شد، به داریوش زخم مهلکی زده فرار کرد و اسکندر وقتی رسید که داریوش فوت کرده بود. به امر اسکندر، نعش او را با تشریفات به پاسارگاد برده دفن کردند. پس از آن اسکندر حرکت کرده به مملکت تپوری‌ها (طبرستان) و از آنجا به وُرگان (گرگان امروزی) رفت.

موافق روایات پارسی‌های زرتشتی، اسکندر بعد از تسخیر ایران، اوستا را از گنج شاپیکان به دست آورده، امر کرد بعضی از قسمت‌های آن را که راجع به طب و نجوم بود به

۱. دیودور و گنت کورس و پلوتارک چنین نوشته‌اند، ولی آَرِن ساکت است.

۲. به پول امروزی یکصد و چهل و چهار میلیون تومان (تقریباً).

3. Bessus.

4. Barasantes.

زبان یونانی ترجمه نمایند و باقی را در آتش انداخته، محققین نتوانسته‌اند معلوم نمایند که گنج پاییکان کجا بوده است.

فصل سوم

تمدن ایران در دوره‌ی هخامنشی

وسعت دولت هخامنشی

هرودوت قسمتهای اداری ایران را بنا بر مالیاتی که به خزانه‌ی دولت می‌دادند معین کرده و جمعاً بیست و شش ایالت را اسم برده، ولی نوشته‌های هرودوت راجع به زمان بعد از داریوش اول است، یعنی وقتی که تراکیه و مقدونی از ایران مجزا شده بودند. چون دولت هخامنشی در زمان داریوش بزرگ به اعلی درجه‌ی وسعت خود رسید، پس بهترین سند تاریخی از این حیث کتیبه‌ای است که در مقبره‌ی این شاه در نقش رستم کنده شده است. موافق این کتیبه، عده ایالات ایران سی است و وسعت آن در این زمان چنین بوده:

از شرق به غرب از سواحل غربی اقیانوس هند تا سواحل دریای آدریاتیک و قرتاجنه. از شمال به جنوب از ماورای سیحون تا حبشه^۱.

بنابراین، ایران هخامنشی را می‌توان بزرگترین دولتی دانست که تا آن زمان تشکیل شده بود و ۴۶ نوع مردم از نژادهای مختلف با مذاهب و زبانها و عادات و اخلاق گوناگون در ممالک وسیعه‌ی ایران زندگانی می‌کردند.

معلوم است که قسمتهای پرجمعیت و با ثروت ایران آن روزی ایالات غربی آن، مانند آسیای صغیر و مستعمرات یونانی و بابل و فینیقیه و مصر بودند، زیرا این قسمت‌ها از جهت

۱. مضمون عین کتیبه در ذیل بیاید.

اراضی حاصلخیز و از حیث تمدن و صنایع و تجارت آبادترین جاهای عالم آن روزی محسوب می‌شدند. ولایات هند نیز از قسمتهای پرجمعیت و معمور و با ثروت عالم بودند. از اینجا معلوم است که ایران آن روزی مانند پلی این قسمتهای زرخیز را به هم اتصال می‌داد و کاروانهای تجارتی از شرق به غرب یا به عکس از ایران یا ممالک آن می‌گذشتند.

تشکیلات

از ممالک تابعه‌ی ایران اهالی هر مملکتی آزاد بودند که موافق متعقدات مذهبی خود رفتار نمایند. مذهب شاهان هخامنشی و اهالی ایران به هیچ‌وجه به آنها تحمیل نمی‌شد. عادات و اخلاق و زبان ملل تابعه محفوظ و علاوه برآن هر مملکتی مختار بود که مؤسسات ملی و سلسله امرا و روحانیون خود را حفظ نماید. (مانند مصر و قبرس و فینیقیه و یونانی‌های آسیای صغیر و غیره). ولی در ازای این گذشته‌ها می‌بایست همه‌ی اهالی خود را بندگان شاه بدانند. یعنی مالیاتهای مقرر را بپردازند و سپاهی در موقع جنگ به جاهایی که دربارمعین می‌کرد بفرستند. بنابراین اطاعت ممالک از احکام و اوامر شاه شعاری بود که وحدت ممالک وسیعه ایران را می‌رساند.

برای حفظ این وحدت، داریوش بزرگ تشکیلاتی به ممالک داد که درجای خود ذکر کردیم، ولی نباید تصور کرد که اختیارات شاهان هخامنشی در شرق و غرب یکسان بوده، زیرا جریان تاریخ در شرق و غرب به یک نحو نبود، در غرب ملل سامی‌نژاد به مرکزیت عادت نموده بودند، در صورتی که در شرق ترتیبات آریانی قوت داشت و چنانکه در مقدمه ذکر شد تشکیلات آنها پنج درجه‌ای بود.

بنابر این شاهان هخامنشی با اینکه از بابل اصول مرکزیت را اقتباس کردند باز در مقابل عاداتی که از قرون عدیده در مردمان آریانی ریشه دوانیده بود مجبور شدند ترتیب وراثت را در ولات ممالک شرقی حتی‌المقدور حفظ نمایند. این ترتیب را در ممالک غربی هم در ابتدا می‌خواستند مرعی دارند، ولی بعد که مضرات آن را دیدند از اجرای آن در غرب منصرف شدند.^۱

۱. مثلاً کوروش بزرگ در ابتدا یک نفر لیدی را به حکومت لیدیّه گماشت و بعد به واسطه‌ی طغیان او، والی ایرانی معین کرد. کمبوجیه نیز در مصر می‌خواست پادشاه سابق مصر را به سلطنت برقرار کند ولی بعد به واسطه‌ی شرکت او در کنکاشی علیه ایرانی‌ها از این خیال منصرف شد، ذکر موارد دیگر در این

در این زمان ترتیبات آریانی هنوز به اندازه‌ای قوی است که داریوش بزرگ در موقع معرفی خود در کتیبه‌ها رعایت آن را لازم می‌داند گوید: من داریوشم - پسر ویشثاسب (خانواده) - هخامنشی (تیره) - پارسی (قوم) - آریانی (ملت).^۱

تفاوت دیگر ممالک غربی از ایالات شرقی این بود که شاهان هخامنشی ممالک غربی را مانند آسیای صغیر و بابل و مصر و غیره ممالک مفتوحه و یک نوع ملک خود می‌دانستند. راجع به مالیات‌هایی که گرفته می‌شد در جای خود ذکر شده، کلمه‌ای چند باید در باب عدلیّه گفته شود.

داوری و مجازات‌ها

از اطلاعات ناقصی که در این باب رسیده معلوم است که شخص شاه بر تمام قضات حکومت داشت و در درجه‌ی نهایی رسیدگی کرده حکم می‌داد. در ولایات نیز قضاتی بودند که به امور حقوقی رسیدگی می‌کردند، تقصیرات سیاسی و تقصیرات راجع به امنیت در مرکز از صلاحیت شاه بود و در ایالات از صلاحیت ولات. به تقصیرات مهم سیاسی خود شاه رسیدگی می‌کرد. از تتبعات محققین معلوم شده که به عدالت در ایران قدیم اهمیت می‌دادند و شاهان نسبت به قضات خیلی سخت و گاهی هم بیرحم بودند. چنانکه سی‌سام‌نس^۲ نامی را که شغل قضایی داشت و رشوه گرفته بود، کمبوجیه محکوم به اعدام کرد و بعد از اعدام امر نمود، پوست او را کنده روی مسندی که برای قضاوت می‌نشست پهن نمایند و شغل این قاضی را بعد به پسر او داده مجبورش نمود که روی این مسند بنشیند.

اردشیر اوّل نیز با قضاتی که برخلاف حقانیت حکم می‌دادند باکمال سختی رفتار می‌کرد. موافق قانون یا عادات آن زمان در ازای جنایتی که در مرتبه‌ی اولی کسی مرتکب شده بود حکم اعدام صادر نمی‌شد و حتی خود شاه هم در مرتبه‌ی اولی حکم اعدام نمی‌داد. به طور کلی موافق عقایدی که در باب عقوبت‌های اخروی داشتند در مجازات‌های دنیوی هم بدین عقیده بودند که اگر کسی مرتکب کار بدی شده در مقابل تقصیر او

مختصر نمی‌گنجد. هرودوت این رفتار پارسی‌ها را مانند یک امر فوق‌العاده تلقی و برای اینکه یونانی‌ها باور نمایند امثالی ذکر کرده است.

کارهای خوب او را هم باید در نظر گرفت و اگر کارهای بد او برتری دارد مجازات داد. بنابراین داریوش اول درباره‌ی یک نفر قاضی که محکوم به اعدام شده بود حکم کرد او را از صلیب به زیر آرند و گفت: این قاضی خدماتی نیز کرده و نیر وقتی که والی آسیای صغیر سر هیس تیه یاغی یونان را برای داریوش فرستاد. چنانکه هرودوت نوشته، شاه مغموم شده، والی را ملامت کرد که چرا او را زنده نفرستاد و امر کرد سر را شسته با احترام دفن کنند، چه این شخص خدمت بزرگی به ایران و داریوش در موقع سفر جنگی او به مملکت سکاها در دانوب نموده بود.

در موارد خیانت مهم به شاه و مملکت معمول بود که مقصر را به پایتخت آورده، گوشها با بینی او را پریده و بعد از نشان دادن به مردم، او را به ولایتی که محل خیانت بوده برده می‌کشتند.

سپاه

غیر از ده هزار نفری که به عنوان لشگر جاویدان می‌بایست مسلح و حاضر خدمت باشند و به جز ساخلوهای ولایات باقی قسمت‌ها چریکی بودند. یعنی در مرکز و ولایات در موقع لزوم از اهالی عده لازم می‌گرفتند و این عده که بعضی اوقات به صدها هزار نفر می‌رسید ورزش نکرده و مشق ندیده با زبانها و عادات و مذاهب مختلفه درجایی جمع می‌شدند و رابطه‌ی معنوی باهم نداشتند. این است که می‌بینیم در این زمان، قشون ایران قادر به اجرای نقشه‌های جنگی یا عقب‌نشینی منظمی نیست و همین که حمله‌ی سختی از طرف دشمن می‌شود اگر قسمتی از لشگر، خود را باخت تمام قسمت‌ها رو به هزیمت گذارده، کشته یا متفرق می‌شوند.

یکی از جهات عدم بهره‌مندی ایران در جنگهای یونان این بود که اسلحه‌ی دفاعی سپاهیان محکم نبود. راست است که اسلحه‌ی سپاهیان جاویدان خوب بود، ولی این سپاه در قلب لشگر جا می‌گرفت و اگر در موقع حمله در صفوف دشمن داخل می‌شد جناحین که اسلحه‌ی خوب نداشتند نمی‌توانستند به همان اندازه پیش بروند و بالتّیجه این سپاه هم مجبور به عقب‌نشینی می‌گردید.

در امور دریانوردی ایرانی‌ها در موقع لزوم از فینیقی‌ها و یونانی‌های آسیای صغیر و

جزیره قبرس استفاده می‌کردند و خبری نیز هست که ایرانی‌ها دریانوردان بدی نبودند. بالاحاصل باید گفت که دولت هخامنشی امنیت ممالک وسیعه‌ی ایران را حفظ می‌کرد و ظلم و تعدی زیاد هم به مردم نمی‌شد، به خصوص در زمان کوروش بزرگ و داریوش اول. از این جهت مردم می‌توانستند به زراعت و کسب و تجارت با فراغت خیال بپردازند. مردمان غیرایرانی هم از این امنیت متمتع می‌شدند و اشخاص غنی و با ثروت در ممالک ایران و تابعه‌ی ایران کم نبودند.^۱

مذهب

شاهان هخامنشی تعصب مذهبی نداشتند و بنابراین هر ملتی را به معتقدات خود وامی‌گذاشتند و به این هم اکتفا نکرده، آداب مذهبی سایر ملل را در ممالک آنها به جا می‌آوردند. مثلاً بابلی‌ها نوشته‌اند که کوروش، بل‌مردوک رب‌النوع بزرگ بابلی را می‌پرستیده و داریوش در نوروز هر سال دست هیکل رب‌النوع مزبور را می‌گرفته و نیز مصری‌ها راجع به داریوش عقیده داشتند که مذهب مصری‌ها را در معبد بزرگ سائیس برقرار کرد.

معلوم است که این رفتار شاهان هخامنشی تا اندازه‌ای از نظر سیاسی و برای جذب قلوب بود، ولیکن باز این سؤال پیش می‌آید که این شاهان چه معتقداتی داشتند که به آنها اجازه می‌داده نسبت به مذاهب دیگران به نظر اغماض بنگرند و حتی آداب مذهبی آنها را به جا آرند.

مورخین یونانی در مذاهب ایرانی‌ها نه دقیق شده و نه به شرح پرداخته‌اند، بنابراین آنچه راجع به این مطلب استنباط شده، کلیاتی است که از اوستا کتیبه‌ها و آثار شاهان هخامنشی به دست آمده است. موافق این مدارک چنین به نظر می‌آید که شاهان هخامنشی پیروان مذهب زرتشتی بوده‌اند، زیرا در کتیبه‌های آنها خدای بزرگ *اهورمزده* است و چنانکه معلوم است این اسم اختصاص به مذهب زرتشت دارد. اما در کتیبه‌های اردشیر دوم که در شوش و همدان کشف شده، چیز تازه‌ای مشاهده می‌شود، این شاه

۱. چنانکه ذکر هرودوت از پی‌ئیوس که در فوق گذشت شاهد این معنی است، اگر چه مبالغه در ارقام تقدیمی او به خشیارشا شده است.

راجع به بنایی گوید من صورت مهر و ناهید را ساخته، در آن گذاردم. از اینجا باید استنباط کرد:

اولاً: پرستش مهر که از قدیم در مذهب آریان‌های ایرانی بوده و آن ربّ‌النوع آفتاب دانسته، به نام او قسم می‌خوردند در این زمان قوّت گرفته بود.

ثانیاً: چون ساختن صورت خدا یا ارباب انواع و پرستش این صورت‌ها برخلاف مذهب آریان‌های ایرانی و زرتشت بوده و با این حال اردشیر دوم صورت مهر و ناهید را ساخته، پس معتقدات بابلی‌ها و عیلامی‌ها در مذهب شاهان هخامنشی اثر کرده و مذهب آن‌ها را آلوده به خرافاتی نموده بودند.

در باب ناهید عقاید مختلف است. بعضی پرستش آن را در ایران قدیم از اثر بابل می‌دانند و برخی عقیده دارند که ایرانی‌ها از قدیم آن را می‌پرستیدند.^۱

باید نیز در نظر داشت که تفاوت دیگری هم در مذهب شاهان هخامنشی با آنچه در مذهب زرتشت در قرون بعد دیده می‌شود بوده. توضیح آنکه موافق مذهب زرتشت دفن میت جایز نیست، زیرا زمین را مقدّس و آلودن آن را گناه بزرگ می‌دانند، ولی شاهان هخامنشی مقبره داشتند.

از این چیزها می‌توان استنباط کرد که مذهب شاهان هخامنشی تفاوت‌هایی با مذهب زرتشتی داشته است. اما اینکه مردم ایران در آن زمان چه مذهبی داشتند. مدارکی در دست نیست که بتوان به تحقیق در این باب چیزی گفت. ظنّ قوی این است که بعد از *أهورمزّد* چهار عنصر را می‌پرستیده‌اند: ۱- نور (آفتاب و ماه)؛ ۲- آب؛ ۳- خاک؛ ۴- باد.

مُغ‌ها در این دوره نفوذی در امور دولتی نداشتند و فقط برای اجرای آداب قربانی و قربان کردن دعوت می‌شدند. پس، از آنچه گفته شد یک سؤال بی‌جواب ماند: جهت تسامح و تساهلی که شاهان هخامنشی نسبت به مذاهب دیگر داشته‌اند چه بوده؟^۲

جهت آن، اولاً از اینجا است که هر چند مذهب زرتشت در این دوره بیش از پیش در

۱. ناهید چنانکه در دوره‌ی ساسانی دیده می‌شود *یَزَتَا* یا ربّ‌النوع آبها بود.

۲. دلیل این معنی آنکه مذهب خود را شاهان هخامنشی به کسی تحمیل نمی‌کردند و از زمان اردشیر دوم روی سکه‌های ایران در آسیای صغیر اسم *اَپَلَن* ربّ‌النوع یونانی و در فینیقیه اسم *بعل* ربّ‌النوع بزرگ فینیقی‌ها ذکر شده است.

ایران منتشر می‌شده، ولی هنوز به درجه‌ای قوّت نیافته بود که مذهب رسمی گردیده باشد. ثانیاً آریان‌ها در امور مذهبی نظر تسامح و تساهل را از قدیم تا جایی که اطلاعات ما صعود می‌کند همیشه داشته‌اند و دولت هخامنشی نه به قدری در تحت نفوذ ملل سامی‌نژاد در آمد که به کلی این صفت را گم کرده باشد، در امور سیاسی به آنها نزدیک شد، ولی در امور مذهبی خصایص آریانی خود را حفظ کرد.

دولت ساسانی بیشتر در تحت تأثیر ملل سامی‌نژاد آسیای غربی و امپراتوری روم و بیزانس درآمد و این صفت را هم فاقد شد پایین‌تر این نکته روشن‌تر خواهد بود. چون اطلاعات ما راجع به مذهب زرتشت از دوره‌ی ساسانی است. شرح این مذهب را به آن دوره محوّل می‌کنیم تا بی‌مدرک چیزی گفته نشود.

طبقات

راجع به طبقات این دوره اطلاعات مبسوطی نداریم و آنچه از نوشته‌های مورّخین یونانی و سایر چیزها می‌توان استنباط کرد، این است که طبقه‌ی اولی از نجبا یا خانواده‌های قدیم ترکیب یافته بود، زیرا دیده نمی‌شود که روحانیون در این دوره نفوذی داشته باشند.

در میان طبقه اشراف شش خانواده پارس و شش خانواده مادی مخصوصاً طرف توجّه بودند. رؤسای شش خانواده پارسی حق داشتند که بی‌اجازه وارد سرای شاه شوند، سفارت و سرداری و ایالت غالباً به رؤسای خانواده‌های مزبور یا اعضای آن و بعد از آنها به خانواده‌های مادی محوّل می‌گردید.

تشکیلات روحانیون چه بوده نیز معلوم نیست. در این دوره دو طبقه‌ی دیگر نیز وجود داشته است: طبقه‌ی برزگر و طبقه‌ی تجّار و کسبه. ولی از احوال آنها و تشکیلاتی که داشته‌اند اطلاعی نداریم. ظنّ قوی این است که احوال آنها در این دوره هم مانند دوره‌ی ساسانی بوده، چنانکه در جای خود بیاید.

از آنجا که ایران یگانه راه بین دنیای غربی و ممالک هند و آسیای وسطی بود و اینکه داریوش اوّل به خیال یافتن راه نزدیکی بین دریای مغرب و خلیج فارس و بحر عمّان افتاده شعبه رود نیل را با بحر احمر وصل کرد چنین استنباط می‌شود که به تجارت در آن

زمان اهمیت می‌دادند و ساختن راهها هم فقط از نقطه نظر سیاسی و نظامی نبوده، و اینکه هرودوت گوید: «استفاده از چاپارخانه‌ها اختصاص به چاپارهای دولتی داشته» مقصودش استفاده از اسبهای دولتی است که در چاپارخانه‌ها بوده و واضح است که کاروانهای تجارتی از راه استفاده می‌کردند. بودن شهرهای معظمی مانند بابل و صور و سارد و غیره در قلمرو ممالک ایران این نظر را تأیید می‌کند، چه این شهرها مراکز تجارت و صنعت آن زمان بودند.

صنایع

شاهان هخامنشی، خصوصاً داریوش اول و خشیارشا بناهایی در محلی که اکنون موسوم به تخت جمشید است و در جاهای دیگر کرده و کتیبه‌های نویسانده‌اند، اگر چه بناها خراب شده ولیکن آثاری از آنها در تخت جمشید و شوش و پاسارگاد باقی است.

راجع به معماری و حجاری و صورتها و کتیبه‌های زمان هخامنشی علمای فن دقیق شده‌اند تا معلوم نمایند که این معماریها و حجاریها از خود ایرانی‌ها است یا تقلید نموده‌اند و اگر تقلید کرده‌اند اقتباس از کدام مملکت است. از نتیجه‌ی تحقیقات معلوم شده که معماری و حجاری ایرانی در دوره‌ی هخامنشی صنعتی است ترکیبی که این شیوه‌ها و سلیقه‌های مختلف را باهم ربط داده و تناسبی بین آنها ایجاد کرده است.

ممالکی که صنایع مذکوره از آنها اقتباس شده از قرار ذیل است: بابل، آسور، مصر و شهرهای یونانی آسیای صغیر. ساختن عمارات روی بلندیا یا تپه‌های مصنوعی و دادن پله‌ها از دو طرف و صورت‌سازیا در درگاهها و پله‌ها تقلید آسور است. استعمال خشت به جای آجر نیز پیروی از آسور است، ولیکن در عمارات هخامنشی پی عمارات و ستونها و پله‌ها از سنگ است و به همین جهت به ستونها و عده آنها اهمیت زیاد داده‌اند و این اقتباسی است که ایرانی‌ها از هی‌پوستیل^۱ معابد مصری بعد از فتح مصر کرده‌اند.

نفوذ مصر در تزیینات بالای شاه‌نشینها و درگاهها نیز مشاهده می‌شود و نیز در مقابری که داریوش و سایر شاهان هخامنشی در کوه کنده‌اند حجاریهایی یافته‌اند که شیوه‌ی آن اقتباس از حجاری معابد زیرزمینی مصری‌هاست ولیکن به مناسب اختلاف مذهب در آن

۱. هی‌پوستیل تالار بزرگ یا چنانکه در ایران مصطلح گردیده، چهل ستون معابد مصری است.

تصرفاتی شده، از قبیل آتشکده و تجلی آهورمزد و غیره.

نفوذ یونان را نمی‌توان صحیحاً معلوم کرد، ولیکن گمان می‌کنند که استادان یونانی در حجاری‌های عمارات دخالت داشته‌اند. پلین^۱ نوشته که صنعتگران یونانی در خدمت شاهان هخامنشی بوده‌اند و اسم تل‌فانس یونانی را از شهر فوسه که برای داریوش و خشیارشا کار کرده است برده، سرستونهای عمارات هخامنشی معلوم نیست از کجا آمده، گمان می‌کنند که اصل سرستون از آسور اقتباس شده ولیکن سرگاو نر با قسمتی از سینه و دست او که روی ستون از دو سمت قرار گرفته اختراع خود ایرانی‌ها است.

راجع به کاشی‌هایی که بدنه‌ی دیوار تالارها را می‌پوشیده و نمونه‌هایی از این کاشی‌ها به دست آمده و حالا درموزه‌ی لوور پاریس است عقیده‌ی علمای فن این است که کاشی‌سازی، اصلاً از بابل اقتباس گردیده، ولیکن در ایران ترقی کرده، بدین معنی که کاشی‌های ایرانی نقش‌های برجسته دارد و مانند کاشی‌های بابل مسطح نیست.

صنایع هخامنشی با وجود اقتباسات مذکوره خصایصی دارد که به واسطه‌ی آن صنایع ملی محسوب است:

اول - تناسبی که بین شیوه‌های مختلف در موقع ترکیب آنها ایجاد کرده‌اند و حال آنکه هر کدام از شیوه‌ها از مملکتی اقتباس شده است.

دوم- عظمت و بزرگی بناها، چه این عظمت در هیچ جا سابقه ندارد.

سوم- کثرت تجمل و تزیینات. این نکته آخری از این جهت است که صنعتگران برای شاهان کار کرده‌اند و صرفه‌جویی مورد نداشته است.

آثار دوره‌ی هخامنشی

از آثار باقیه معلوم است که شاهان هخامنشی هر کدام بناهایی نموده‌اند، ولیکن چون غالباً از خشت خام می‌شده به استثنای پله‌ها و ستونها یا حیواناتی که به تقلید آسوری‌ها از سنگ ساخته‌اند جز خرابه‌هایی از این آثار باقی نمانده است.

۱. عالم رومی که در قرن اول میلادی می‌زیسته و تصنیفات زیاد راجع به علوم طبیعی از خود گذاشته تصنیفات مزبوره برای تاریخ عهد قدیم هم گرانیهاست.

پاسارگاد

در پاسارگاد که پایتخت قدیم سلسله‌ی هخامنشی بود و اکنون موسوم به مشهدمرغاب است کوروش بزرگ به یادگار فتح خود نسبت به مادی‌ها بنایی کرده، اگرچه تماماً جز ستونهایش خراب شده، با وجود این نشان می‌دهد که زمانی که آباد بوده، چه صورت داشته است. از آثاری که مانده معلوم است که صورتهایی در اینجا حجاری کرده بودند، ولیکن از بین رفته و کتیبه‌ای هم حدس می‌زنند از کوروش بوده که محو شده.

در نزدیکی این بنا یک بنای عظیمی است از سنگ که دارای شش مرتبه است. این بنا امروزه موسوم به قبر مادر سلیمان است. محققین آن را قبرخود کوروش می‌دانند. در نزدیکی بنا کتیبه‌ای هم یافته‌اند که ترجمه‌اش این است: من کوروش، شاه هخامنشی هستم.

در پاسارگاد باز صورتی است برجسته که در سنگ حجاری شده این شخص ایستاده دستش به پیش دراز و دارای دو پر است و از حیث پرها به بعضی از صورتهای آسوری شبیه است، ولی ریشش ریش پارسی و تاجش مصری و لباسش عیلامی می‌باشد. سابقاً تصور می‌کردند که این صورت کوروش است ولیکن حالا غالباً به این عقیده‌اند که ملکی را خواسته‌اند بنمایانند. راجع به پاساردگاد باید گفت که از قرار کشفیات اخیر این محل از حیث آثار خیلی قدیم است و شهر بزرگی بوده است.

تخت جمشید

در تخت جمشید که یونانی‌ها آن را پرسِ پُلِس نامیده‌اند و پایتخت جدید شاهان هخامنشی بوده^۱ خرابه‌ها و آثار قصور و ابنیه‌ی زیادی دیده می‌شود که قسمتهای سنگینش باقی مانده، قسمت عمده‌ی این بناها را داریوش اول و خشیارشا ساخته‌اند. قصور روی بلندی وسیعی است که آن را تخت جمشید می‌نامند و پله‌کانی شخص را به بلندی مزبور هدایت می‌کند. پهنای پله‌کان هفت ذرع و عده پله‌ها ۱۰۶ است. این پله‌ها

۱. معلوم نیست اسم تخت جمشید به پارسی چه بوده، و چه تسمیه‌ی پاسارگاد هم محققاً معلوم نیست..

منتهی به یک عرصه‌ی بلندی می‌شود که در آنجا تالار صدستونی واقع بوده، قصور داریوش و خشیارشا نیز در اینجا واقع است.

تالار خشیارشا در ابتدا ۶۴ ستون داشته که سیزده عدد آن هنوز ایستاده، ارتفاع ستونها تقریباً بیست ذرع است. پله کان مزبور مزین به حجّاری‌هایی است که تصاویر رجال درباری و اشخاص دیگر را نشان می‌دهد.

تخت داریوش روی دست ۲۸ مجسمه قرار گرفته و هریک از مجسمه‌های سنگی نماینده‌ی مملکتی می‌باشد.

داریوش بر تخت قرار گرفته و پشت او شخصی ایستاده که گمان می‌کنند خشیارشا باشد.

نقش رستم

از مقابر شاهان هخامنشی سه مقبره در پشت تخت جمشید و مابقی در یک فرسخی محلّ مزبور موسوم به نقش رستم واقع است. این مقابر در کوهها کنده شده، در نقش رستم سردابی در درون مقبره ساخته شده که عبارت از یک دهلیز و یک اتاق می‌باشد. این سرداب دارای ۹ قبر است، چون مقابر مزبوره جز مقبره داریوش کتیبه ندارد نمی‌توان معین کرد که متعلّق به کدام یک از شاهان هخامنشی است؟

شوش

از حفریّات شوش معلوم شد که هخامنشی‌ها ابنیه و عمارات زیاد در اینجا ساخته‌اند، ولی حالا ابنیه‌ی مزبوره تلّ خاکی است. از حفریّات شوش سرستونی به دست آمده که متعلّق به زمان داریوش اوّل است و دیولافوآ، فریزی^۱ یافته که از کاشی‌ها ساخته شده و در صورتی که این کاشی‌ها را به هم وفق دهند صورت سه نفر نظامی ایرانی مشاهده می‌شود که به لباس نظامی آن زمان ملبّس و اسلحه‌ی این دو نفر کمان و ترکش و نیزه‌ای است که به دست گرفته و از زمین بلند نگاه داشته‌اند. گویی که در حال دادن سلام نظامی

۱. فریز (Frise) پیشانی یا کتیبه‌ای را گویند، ولی راجع به صنایع عهدقدیم به صورت‌سازیه‌ای روی دیوار را به طوری که دراز و باریک باشد نیز فریز نامند.

بوده‌اند کاشی‌های مذکور دیوار تالار یا آپادَن قصرشوش را می‌پوشیده و زینت آن بوده. این صورته‌ها اکنون در موزه‌ی لوور پاریس معروف به تیراندازان ایرانی یا جاوید آنهاست^۱.

سروستان و فیروزآباد

این دو محل در راه شیراز به داراب‌گرد و بندرعبّاس واقع است. در اینجاها طاقها و گنبدهایی از بناهای سابق مانده است.

دیولافوآ این دو بنا را از زمان کوروش بزرگ می‌داند و به این عقیده است که ساختن طاق اختراع ایرانی است نه اقتباس از رومی‌ها.

آثار آتشکده‌هایی نیز در جاهای مختلف ایران به اسم آتشگاه دیده می‌شود. یکی از معروف‌ترین آنها سنگ مکعبی است که موسوم به تخت‌طاوس می‌باشد و در پاساردگاد در نزدیکی قبر کوروش واقع است. این سنگ یکی از پایه‌های آتشکده بوده.

قبل از ختم این مبحث لازم است گفته شود که در ایران بعضی تخت‌جمشید را با استخر مخلوط کرده تصور می‌نمایند که هر دو یکی است. استخر شهری بوده که بعضی از محققین تاریخ بنای آن را منسوب به زمان قبل از آمدن مردمان آریایی به ایران می‌دانند و لاقلاً متعلق به دو هزار سال ق.م. است و حال آنکه تخت‌جمشید در قرن شش ق.م. بنا شده است.

زبان و خط

کتیبه‌های شاهان هخامنشی بعضی در سه زبان یعنی به پارسی قدیم، عیلامی و آسوری نوشته شده و برخی فقط به پارسی قدیم. کتیبه‌ای که به سه زبان مذکور به علاوه آرامی نوشته شده باشد نادر است. این کتیبه‌ها را به استثنای زبان آرامی، به خطوط میخی یعنی با علاماتی که شبیه میخ است نوشته‌اند و علامات مزبوره به طور افقی یا عمودی استعمال و از چپ به راست در سنگی کنده شده است. خط میخی پارسی از خطوط میخی عیلامی و آسوری به مراتب سهل‌تر است، زیرا تقریباً برای هر صدایی علامتی هست. از کتیبه‌ها بدوآ چنین به نظر می‌آید که زبان ایران در دوره‌ی هخامنشی زبان پارسی

۱. Les Immortels زیرا تصور می‌کنند که نمونه‌ای از سپاهیان جاویدان می‌باشند

قدیم بوده، یعنی زبانی که جدّ زبان امروزی ما است، زیرا زبان امروزی ما از زبان پهلوی آمده و آن از زبان پارسی قدیم ولی تحقیقات عمیقۀ این نظر را تغییر می‌دهد. توضیح آنکه از سنجش کتیبه‌های هخامنشی با قواعد صرف زبان پارسی قدیم چنین استنباط می‌شود که این زبان در دوره هخامنشی به خصوص در اواخر آن اختصاص به کتیبه‌ها و فرامین داشته و در محاوره زبان پهلوی یا زبانی که نزدیک به پهلوی بوده استعمال می‌شده، امّا اینکه زبان پارسی قدیم چه زبانی است. باید در نظر داشت که این زبان مانند زبان سانسکریتی یعنی زبانی که کتابهای مقدّس هندی‌ها در آن نوشته شده و زبان اوستایی یعنی زبانی که اوستا کتاب مقدّس زرتشتی‌ها در آن انشا شده، از زبان مشترک آریان‌ها آمده، یعنی این سه زبان مثل سه برادر از یک پشت‌اند. امّا از زبان مشترک آریان‌ها یا پدر جدّ زبان امروزی ماهیچ نوع آثاری در دست نیست، زیرا زبان مزبور را مردمانی آریانی در حدود لااقل سه هزار سال ق.م. حرف می‌زدند و تاریخ نوشته‌های مردمانی آریانی نژاد از یک‌هزار و چهارصدسال ق.م. بالاتر نمی‌رود.

کتیبه‌ها

شاهان هخامنشی کتیبه‌هایی در جاهای مختلف ایران نویسانده‌اند، عدّه کتیبه‌هایی که تا حال کشف شده، چه بر بناها و چه بر آثار و اشیا به چهل بالغ است. مهمترین این کتیبه‌ها از داریوش بزرگ و معروفتر و مفصل‌ترین کتیبه این شاه کتیبه‌ی بزرگ بیستون است که به سه زبان یعنی پارسی قدیم و عیلامی و آسوری کنده شده. داریوش در اینجا نسب خود را ذکر می‌کند، بعد شرح واقعه بردیای دروغی و شورشهایی که در بدو سلطنت او روی داده و لشگرکشیهایی که برای رفع شورشها نموده، شرح داده (مضامین آن را در فوق ذکر کرده‌ایم).

در خاتمه می‌گوید که شورشها از جهت دروغگویی اشخاصی بود، چه هریک در ایالتی خود را از دودمان شاهی خوانده، مردم را قریب دادند. عین عبارت یکی از بندهای آخری کتیبه این است:

ای آنکه پس از این شاه خواهی بود با تمام قوا از دروغ بپرهیز، اگر فکر کنی چه کنم، تا مملکت‌م سالم بماند. دروغگو را به بازپرس در آر... دروغگو و آن که را که بیداد کند دوست مباش. از آنها با شمشیر بازخواست نما.

در پایان کتیبه دعا می‌کند درباره‌ی کسانی که این آثار را حفظ کنند و مضمون آن را به مردم بگویند.

پس از این کتیبه، معروفترین کتیبه‌ی داریوش موسوم به کتیبه‌ی نقش رستم است که اطلاعاتی راجع به وسعت ایران آن زمان می‌دهد.^۱ از کتیبه‌های داریوش که در خارج ایران کشف شده کتیبه‌ای است که در تنگه سوئز کشف شده و راجع به کانالی است که به امر داریوش برای ارتباط دریای مغرب با دریای احمر کنده‌اند.

نسخه مصری این کتیبه مخصوصاً جالب توجه است، از این حیث که نشان می‌دهد رفتار داریوش در ممالک تابعه چگونه بوده. در نسخه‌ی مصری اینتاریوش (یعنی داریوش) فرعون مصری و بنابراین زاده نیت مادر خدایان و برادر «را» آلهه آفتاب می‌باشد و از تمام فراعنه قبل قوی شوکت‌تر است، زیرا تمام مردمان را تابع مصر نموده، در فهرست ممالک تابعه اول پارس و بعد ماد و در آخر مملکت سکاها ذکر شده از ذکر سایر کتیبه‌ها چون در این مختصر نگنجد می‌گذریم.^۲

۱. چون این کتیبه وسعت ایران را در آن زمان می‌رساند قسمتی از آن در اینجا درج شد تا ضمناً نمونه‌ای هم از انشای آن زمان و عناوین و القاب شاهان هخامنشی باشد: «خدای بزرگی است که آهورمزد که این زمین را آفریده، که آن آسمان را آفریده، که بشر را آفریده که خوشی را برای بشر آفریده، که داریوش را شاه کرده، یگانه شاهی از بسیاری، یگانه قانونگذاری از بسیاری - منم داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ممالک شاه این بوم پهناور تا آن دورها، پسر ویشتاسب، هخامنشی، پرسی پسر پرسی، آریانی از نژاد آریانی. داریوش شاه می‌گوید به اراده‌ی آهورمزد این است علاوه بر پارس ممالکی که در تصرف من است و بر آنها حکومت می‌کنم و به من باج می‌دهند و آنچه فرمان من است اجرا می‌کنند و در آنجاها قانون من محفوظ است».

۲. فهرست مختصر کتیبه‌های دیگر این است: کتیبه داریوش در تخت جمشید و الوند (در قرب عباس‌آباد در نزدیکی همدان) دو لوحه که اخیراً در همدان کشف شده و حدود ایران را نشان می‌دهد. کتیبه‌های خشیارشا در تخت جمشید و الوند و وان (در ارتوقاپو)، این کتیبه‌ها مختصر است و خشیارشا را معرفی می‌کند. کتیبه‌ی داریوش دوم (معرفی شاه است)، کتیبه‌ی اردشیر دوم راجع به ساختن صورتهای مهر و آناهیتا، کتیبه‌ی اردشیر سوم مبنی بر معرفی این شاه. از دو کتیبه‌ی آخری معلوم است که ویشتاسب و ارسام شاه نبوده‌اند. اشیایی که کتیبه دارد مانند گلدانها و مهرها زیاد است. قابل ذکر است که تا چند سال قبل سنگی در سر قبر شاه نعمت‌الله در کرمان بوده و کتیبه‌ای به اسم داریوش داشته، بعد این سنگ مفقود شده. کتیبه‌های مختصر کوروش را در جای خود ذکر کرده‌ایم. در ۱۳۰۶ هجری در پاسارگاد مجسمه‌ی ناقصی از کوروش پیدا شده که بر آن این کلمات را نوشته‌اند «منم کوروش شاه بزرگ» (اکتشاف پروفیسور هرتسفلد).

اسامی قدیمه	اسامی امروزی	اسامی قدیمه	اسامی امروزی
ماد	مملکت ماد	اثر	آسور
خوج	خوزستان	آربای	عربستان
پرتو	پارت (خراسان گرگان)	مودرایا(یه)	مصر
هرایو	هرات	آرمین	ارمنستان
باختریش	باختر- بلخ	کت‌پ‌توک	کاپادوکیه
سوغود (سوغده)	سغد (بخارا سمرقند)	سپرد	(قسمت شرقی آسیای صغیر)
خوارزمیش	خوارزم (خیوه)	ی‌ئون	مغرب آسیای صغیر یا شهر
زرن‌ک	سیستان	سکاتی‌ی‌تردریا	سارد
هرخاوتیش	رخج (افغانستان جنوبی تا قندهار)	سکودر	یونانی‌های آسیای صغیر
ت‌تگوش	پنجاب هند	ی‌ئون‌تک‌برا	سک‌ها آن طرف دریا
گندار	کابل و پشاور	پوتی‌یا	مقدونی
هیندوس	سند	کوشیا (کوشا)	یونانی‌های سپردار (تراکیه)
سکاهوم‌ورک	سک‌های ماورای سیحون	مکیا (مچیا)	امروزی)
سکاتیگرختودا	سک‌های ماورای سیحون بابل	کرخا (کرکا)	سومالی و عدن امروزی
بابیروس	بابل		حبشستان
			برقه
			قرتاجنه

این جدول در کتیبه نیست و برای تطبیق اسامی قدیمه و جدید در اینجا ترسیم شده است.

باب سوم

دوره‌ی مقدونی و یونانی - اسکندر و سلوکی‌ها

فصل اول

فتوحات اسکندر بعد از فوت داریوش سوم

تسخیر ممالک شرقی ایران

اسکندر پس از آنکه به کارهای تپورستان (طبرستان) تمشیت داد، در صدد تسخیر ممالک شرقی ایران برآمد. در ابتدا اسکندر به طرف گرگان رفت و در زاذرگرت^۱ کرسی آن سه دسته قشون مقدونی به هم رسیدند. از گرگان، اسکندر به طرف پارت (خراسان حالیه) و هرات رفت و بعد به زرنگ^۲ (سیستان) و رُخج^۳ و پس از آن به بلخ در آمد (۳۲۸ ق.م). در اینجا شنید که پس‌سوس^۴ قاتل داریوش از بلخ هم فرار کرده و از جیحون گذشته است. این بود که به اس‌پی‌تامن^۵ سردار ایرانی و رئیس سواره نظام در سغد امر کرد او را بگیرد. پس از آن قاتل شاه بزودی دستگیر و درهمدان مصلوب گردید.^۳

اسکندر بعد از عبور از جیحون به مرگند^۶ (سمرقند کنونی) رفت و از آنجا تا رود سیحون تاخته به جایی رسید که کوروش بزرگ بنای شهری کرده بود. در کنار این رود اسکندر شهری بنا کرد که موسوم به اسکندریه اقصی گردید (تصور می‌کنند که خُجند کنونی است).

در این احوال به اسکندر خبر رسید که اس‌پی‌تامن^۵ یاغی شده و سکه‌ها را به کمک

۱. رُخج یا هرخواوایش - افغانستان جنوبی امروزی است، یونانی آن را آراخزیا نامیده‌اند.

2. Spitamen.

۳. پس‌سوس^۴ چندماهی در باختر به اسم اردشیر چهارم سلطنت کرد.

خود طلبیده، در اثر این خبر به او پرداخته با زحمت زیاد شکستش داد و در نتیجه سکه‌ها سرِ اِس‌پی‌تاْمِن را بریده نزد اسکندر فرستادند.

سفر جنگی به هند

پس از این کارها اسکندر در ۳۲۷ ق.م. در باختر رُخسانا^۱ دختر اِکسپارتس^۲ یکی از امرای سغد عروسی کرد و چون لوازم هند مهیا شده بود از راه هندوکش عازم آن مملکت گردید. (قشون او در این سفر به یکصد و بیست هزار نفر بالغ بود).

اسکندر از معبر خیبر و پلی که روی رود سند ساخته بودند گذشته به شهر «تاکسیلا» در پنجاب وارد شد. پادشاه و اهالی آن با آغوش باز اسکندر را پذیرفتند، بعد او به طرف رود

هی‌داس‌پس^۳ (جِلْمِ امروزی) رفت. در اینجا پروس پادشاه این مملکت با سی هزار نفر سپاهی و فیله‌های زیاد مهیای جنگ شده بود و عبور از جلم نیز مشکل بود. بالاخره با حيله‌های جنگی اسکندر از این رود عبور کرد ولیکن مقدونی‌ها همین که با پيله‌های پروس مواه شدند جنگ را بی‌نتیجه دیدند و اسکندر در اندیشه شد. بعد چون قشون او به مراتب بر قشون پروس فزونی داشت قسمتی را مأمور کرد تا حمله به میسرهای دشمن نموده، پشت سر خصم را بگیرد. مقدونی‌ها چنین کردند و با وجود این پادشاه مزبور مردانه جنگید و فیله‌ها تلفات زیاد به مقدونی‌ها وارد نمودند، ولی بالاخره پروس اسیر شد و جنگ به بهره‌مندی اسکندر خاتمه یافت (۳۲۶ ق.م.).

این جنگ از تمام جنگهای سابق برای مقدونی‌ها سخت‌تر بوده. پس از آن اسکندر تا رود هیفاز^۴ (رود بیسِ امروزی) تاخت. در کنار این رود سپاهیان اسکندر مطلع شدند که اگر دورتر بروند با پادشاهی که قوی‌تر از پروس و پيله‌هایش بیشتر است طرف خواهند شد. بر اثر این خبر به اسکندر گفتند: فتوحاتی که شده کافی است و هر زحمتی حدی دارد، اسکندر نمی‌خواست مراجعت نماید تا اینکه گِی‌نُس^۵ یکی از سرداران اسکندر به او گفت: از

۱. Roxana نویسندگان ایرانی او را روشک نامیده‌اند و تصور می‌کنند که دختر داریوش بوده ولی محققین او را دختر شخص مذکور می‌دانند.

2. Xiates.

3. Hydaspes.

4. Hyphasis.

5. Koinos.

یونانی‌هایی که با تو آمده‌اند عده کمی باقی مانده و اگر خواهی به جهانگیری ادامه دهی بهتر است برگشته، قشون جدیدی تهیه نمایی.

پس از آن اسکندر به رود جلم برگشت و در آنجا کشتیهایی به امر او ساختند که گنجایش هشت هزار نفر را داشت. اسکندر نه‌آرخ^۱ یکی از سرداران خود را مأمور کرد که با این کشتیها از دریای عمان تا خلیج فارس سیاحت نموده، تحقیقاتی در باب صفحات مجاور دریا به عمل آرد و خودش یا قسمتهای دیگر سپاهیانش به طرف مصب آن عازم گردید. (۳۲۶ ق.م.)

در پاتالا^۲ او یکی از سرداران خود را که کراتروس^۳ نام داشت مأمور کرد، با فیلها و سپاهیان از کارافتاده از راه رُحج و سیستان به طرف ایران حرکت کند، و خود از راه بلوچستان به طرف ایران عزیمت نمود (۳۲۵ ق.م.).

مراجعت اسکندر به ایران و فوت او

اسکندر در مراجعت به ایران از پاتالا به طرف اقیانوس هند سرازیر شد. حرکت قشون او از جاهایی بود که به ساحل اقیانوس نزدیک و اکنون موسوم به مکران است. بعد او به مملکت گذرزی^۴ رفت. در اینجا قسمت بزرگ قشون اسکندر، از جهت گرمای شدید و بی‌آبی تلف گردید و او مجبور شد به پورا (فهرج امروزی در بلوچستان ایران) برود. بعد از چندی اسکندر از اینجا از راه هلیل‌رود و سیرجان به پاسارگاد رفت و مطلع شد که قبر کوروش را نبش کرده‌اند.

در اهواز تمام قسمتهای قشون اسکندر به هم رسیدند و «نه‌آرخ» که از دریای عمان و خلیج فارس به ایران می‌آمد در اهواز به قسمتهای دیگر ملحق شد و تمام سپاه مقدونی به شوش درآمد. از این به بعد دیگر اسکندر جنگی نکرد مگر با کوسنی‌ها که در تاریخ عیلام ذکری از آنها شده است.

بعضی تصور می‌کنند که این جنگ اسکندر با طوایفی بوده که در مالیمر کنونی بختیاری سکنی داشته‌اند. شایان بسی توجه است که به امر اسکندر چند هزار نفر مردم

1. Nearchus/ Nearque.

۲. patala این شهر درجایی واقع شده که سند منشعب می‌شود.

3. Craterus.

۴. بلوچستان امروزی..

کوسّی را برای راحت روح «هَفْسِ تیون» سردار محبوب اسکندر که تازه در گذشته بود قربانی کردند.^۱

پس از آن اسکندر عزیمت بابل نمود، و سفرایی را که از قرتاجنه و حبش و ایتالیا و گُل (فرانسه امروزی) آمده بودند پذیرفت و به خیال تسخیر عربستان افتاده، با این مقصود در صدد تحقیقات راجع به شبه‌حزیره‌ی عربستان و ساختن کشتیها به توسّط فینیقی‌ها برآمد، ولی از جهت تبی که از باتلاقهای بابل بر او مستولی شده بود و ناپرهیزی درسَن ۳۲ سالگی درگذشت (۳۲۳ ق.م.).

۱. آرین در این باب ساکت است، ولی بعضی از مورّخین دیگر، مانند پلوتارک و کنت کورس و غیره این خبر را ذکر یا تایید کرده‌اند.

فصل دوم

طرز رفتار اسکندر – کارهای او

اسکندر پس از تسخیر پایتخت ایران و مخصوصاً زمانی که در سیستان بود، ترتیبات سابق خود را تغییر داد. باید در نظر داشت که حکومت پادشاه مقدونی، حکومت مطلقه نبود. توضیح آنکه او در میان امرا و اشراف مملکت شخص اول محسوب می‌شد و در مجالس و جشنها با هم می‌نشستند و عده‌ای از آنها که به پادشاه نزدیکتر بودند از دوستان او به شمار می‌رفتند.

در امور دولتی او بامجلس مشورت که مرکب از رجال مجرب مملکت بود شور می‌کرد و رجال مزبور در اظهار عقیده آزاد بودند. ولیکن اسکندر پس از آمدن به ایران دید که این ترتیبات را نمی‌توان در این جا اجرا کرد، چه طرز رفتار یونانی‌ها و مقدونی‌ها موافق ترتیبات مشرق زمین نبود و گذاشتن تفاوت بین یونانی‌ها و مقدونی‌های خودی ویرانی‌های بیگانه باعث تنفر ایرانی‌ها می‌شد.

بنابراین اسکندر ترتیبات دربار ایران را پیش گرفت و از آن به بعد یونانی‌ها و مقدونی‌ها در موقع مراسم درباری مجبور بودند بایستند و در موقع تکلم با اسکندر یک زانو به زمین بزنند.

یونانی‌ها و مقدونی‌ها از این رفتار اسکندر ناراضی گشته، دو دفعه برضد اسکندر کنگاش کردند. ولی موفق نشدند و چند نفر از ملازمان اسکندر گرفتار شده به قتل رسیدند. یکی از آن اشخاص فیلو تاس پسر پارمنیون^۱ بود و دیگری گلبیت دوست صمیمی

۱ Parmenion. سردار معروف اسکندر.

اسکندر که او را در جنگ گرانیک نجات داده بود.

خود پارمنیون هم به دست فرستاده‌ی اسکندر کشته شد. بعد از ورود به بابل، اسکندر آنجا را پایتخت خود نمود و از حیث تقسیمات اداری همان نقشه‌ی داریوش اول را تعقیب و ولاتی با اختیارات زیاد معین کرد. این نوع ولات را یونانی‌ها ساتراپ^۱ نامیده‌اند. دو نفر از ولات ایرانی بودند یکی آتروپات که در آذربایجان والی شد و بعضی گمان می‌کنند که به مناسبت اسم او این مملکت را چنین نامیده‌اند^۲ و دیگری والی بابل که در زمان داریوش سوم در مصر والی بود و چون مقاومت نکرد بدین سمت در بابل معین گردید. راجع به سایر امور نیز اسکندر همان تشکیلات داریوش اول را پیروی نمود، با این تفاوت که یکی از دونفر مأمور که از مرکز به ایالات می‌رفت برای امور مالیّه بود و دیگری برای امور لشگری.

اسکندر لباس شاهان ایران پوشیده مراسم درباری هخامنشی را اختیار کرد و دو زن ایرانی گرفت (استاتیرا دختر داریوش سوم و رُگسانا دختر اکسیارتس). بعد امر کرد ده هزارنفر مقدونی و یونانی از ایرانی‌ها و سایر ملل زن بگیرند و نیز از نظر سیاسی لازم دید تشکیلات جدیدی به قشون خود دهد. با این مقصود ده هزار مرد جنگی کارآزموده‌ی مقدونی را مرخص نموده، به جای آنها از ایرانی‌ها و ملل دیگر قشون گرفت و قرارداد که سی هزار طفل ایرانی در قسمت‌های قشونی داخل شوند تا فنون جنگی آموزند. در این تشکیلات لشگری، اسکندر دو مقصود داشت: اول آنکه قشون تماماً از مقدونی‌ها و یونانی‌ها ترکیب نشده باشد، زیرا عناصر ناراضی در میان آنها زیاد بود و دیگر ایرانی‌ها با یونانی‌ها مخلوط شده به یکدیگر نزدیک شوند.

در باب شخص اسکندر مورّخین دو عقیده دارند: بعضی را عقیده این است که جوانی بود شجاع، با فتوت، خوش محضر و دارای هوش و حافظه‌ی فوق‌العاده، ولیکن بعد از تسخیر ایران خود را باخت و حال پادشاهان شدیدالعمل و خودپسند عشرت‌پرست را یافت. برخی به عکس این صفات اخیره را در او منکرند و بعضی از سفاکیها و کارهای بیرویه‌ی او را نتیجه محیط و اوضاع و احوال دانسته‌اند.

۱. یونانی شده‌ی خُشترِیوان.

۲. در زمان ساسانیان، آذربایجان را آتورپاتکان می‌گفتند.

ولی اگر بیطرفانه بنگرند تصدیق خواهند کرد که رفتار کوروش بزرگ و داریوش اول با ملل مغلوبه در همین محیط به مراتب بهتر بوده، چه هیچگاه شاهان مذکور در شهری کشتار ننموده، و اهالی را برده‌وار نفروختند قربانی انسان را برای هیچگونه مقصودی جایز ندانستند، تا چه رسد به اینکه هزاران نفر را برای راحت روح سرداری قربان کنند. اینکه سهل است داریوش اول را به قول ژوستن مورخ رومی از قرن دوم میلادی مأموری به قرطاجنه فرستاده، قربانی انسان را قدغن کرد.

جهانگیری اسکندر را از این جهت قدر می‌دانند که تصور کرده‌اند او می‌خواسته ملل عالم را به هم نزدیک‌کند، تا الفتی میان آنها ایجاد شود، ولی بعضی از محققین بدین عقیده - اند که تمدن یونانی بی‌اسکندر هم به مرور در شرق منتشر می‌شد و اسکندر به عکس خصومت بین مشرق و مغرب را تشدید کرد، چه پدید آمدن دولت اشکانی و به خصوص دولت ساسانی و جنگهای متمادی ایران با سلوکی‌ها و روم و بیزانس در مدت نه قرن عکس‌العمل کارهای اسکندر بود، به هر حال او را کبیر گفته‌اند.^۱

۱. شرح ذیل خلاصه‌ی عقیده‌ی یکی از مصنفین جدید است: اسکندر در مدت شش سال، آقای مطلق امپراتوری ایران بود و در این مدت چیزهای خیلی کمی ایجاد کرد. در تشکیلات ایالات تغییری روی نداد و راهها و بنادر و ادارات دولتی به همان حال که در زمان کوروش باقی ماند ... راست است که اسکندر طرح بنای هفده اسکندریه را ریخت و بعضی از این شهرها اهمیت یافتند، ولی او صور را خراب کرد و با خراب شدن آن امنیت تجارت شرق و غرب از بین رفت. مورخین گویند که اسکندر مشرق را یونانی کرد و حال آنکه قبل از او هم یونانی‌ها در بابل و مصر خیلی زیاد بودند او علت یونانی شدن مشرق نبود. او را فقط یکی از عوامل این احوال می‌توان دانست. ... اسکندر نه شاهراهایی ساخت و نه روابط دریایی را تأمین نمود ... از طرف دیگر کارهای بیرویه که به او نسبت داده‌اند مانند کشتن «فی‌لوتاس» و «کلیت» و نیز پارمنیون سالخورده که آن همه خدمت به اسکندر کرده بود و قتل «گالیس‌تن» از این جهت که نخواست اسکندر را خدا بداند و اعدام طبیعی بدین سبب که نتوانست سردار محبوب اسکندر را معالجه نماید و قربان کردن هزاران نفر «کوسی‌سی» برای راحت روح «هِفس‌تیون» به نام اسکندر سایه افکنده ... بعد از عیش و عشرت زیاد در بابل، اسکندر دچار تبی شد که از آن درگذشت و تقریباً بلافاصله امپراتوری عالم که ناگهان به تصرف او درآمده بود و آن را چنان در دست داشت که کودکی گلدان گرانبهایی به دست دارد افتاد و بزمین آمده هزار پارچه گردید!

(H.G. Wells, Esquisse de l'hist. Univers, paris 1926)

فصل سوم

جانشینان اسکندر - سلوکی‌ها

اسکندر در ۳۲۳ ق.م. در بابل به مرض تب مبتلا شد و بعد از چندروز در سن ۳۲ سالگی درگذشت. چون ولیعهدی نداشت در این انتظار که روشنگ (رُکسانه) وضع حمل نماید، جانشینهای او از این قرار معین شدند:

در اروپا فیلیپ آری‌ده برادر او جای وی را گرفت و پرُدیکاَس که یکی از درباریان متنفذ بود نایب‌السلطنه‌ی ممالک آسیا گردید. ایالات بین سرداران اسکندر تقسیم شد و در این وقت آذربایجان به آثروپات پارسی رسید و ایالات هند کمافی‌السابق در تحت اختیار پادشاهان محلی بماند.

چون هیچ‌کدام از سرداران اسکندر نمی‌خواستند از حکومت مرکزی تمکین نمایند بزودی شورش و طغیان در ممالک شروع شد و هرکدام از ولّات مقدونی و یونانی مملکتی را تصاحب نموده خود را جانشین اسکندر دانستند (از این جهت اینها را جانشینان نامند). نزاع و مجادله‌ی جانشینان تقریباً بیست سال به طول انجامید. رُکسانه بعد از فوت اسکندر پسری آورد که اسکندرش نامیدند، ولی تفاوتی در اوضاع حاصل نشد پرَدیکاَس که می‌خواست وحدت را ایجاد کند از بَطْلَمِیُوس^۱ والی مصر شکست خورده، به دست سربازان خود کشته شد.

پس از آن ولّات با یکدیگر در جنگ شدند و آن‌تیگون والی کیلیکیّه در ابتدا فاتح به نظر می‌آمد، زیرا در شوش فتح‌نمایی نمود، ولیکن سِلوکوس^۱ نامی از سرداران اسکندر بر آنتی‌گون فایق آمد و قسمت اعظم آسیای غربی را تصرف نموده، سرسلسله‌ی

1. seleucos.

دودمان سلوکی گردید.

سلطنت این سلسله از ۳۱۲ ق.م. شروع شد. در ابتدا پایتخت این سلسله در بابل بود، بعد در سلوکیه که سلوکوس بنا کرد (خرابه‌های آن در کنار رود دجله در نزدیکی بغداد واقع است) و بعد از آن در انطاکیه سوریه^۱. ایران در اوایل سلطنت این سلسله جزو دولت آنها بود، ولیکن طولی نکشید که آذربایجان از اطاعت سلوکی‌ها سرپیچید و در سلطنت آنتیوخوس دوم نوه سلوکوس باختر و پارت مستقل شدند.

راجع به دولت باختر اطلاع زیادی نداریم، از سکه‌ها و بعضی آثار معلوم می‌شود که این دولت یونانی و باختری بوده و تمدن یونانی داشته است. وسعت این مملکت از سُغد تا مرو و بلخ بود. اول پادشاهی که اعلان استقلال داده از دولت سلوکی جدا شد دیودوت دوم نام داشت (۲۵۶ ق.م.).

در سلطنت دِمتریوس حدود این دولت از طرف مشرق به افغانستان شرقی و پنجاب می‌رسید، دولت پارتی‌ها در ۲۵۰ ق.م. تأسیس شد و شرح آن در باب چهارم بیاید. سلوکی‌ها هشتادسال بر قسمت اعظم ایران سلطنت داشتند و نامی‌ترین پادشاه این سلسله آنتیوخوس سوم بود که کبیرش خوانده‌اند.

بعد از این پادشاه انحطاط دولت سلوکی‌ها شروع گردید و ممالک تابعه به مرور جدا شدند، تا بالاخره مملکت سلوکی‌ها منحصر به سوریه شد و آنهم در سنه ۶۴ ق.م. جزو امپراتوری روم گردید.

راجع به اوضاع ایران در دوره‌ی اسکندر و سلوکی‌ها اطلاعات ماکم است، آنچه از نوشته‌های مورّخین مانند آریان و پولی‌بیوس و غیره استنباط می‌شود از حیث زندگانی و عادات بین ایرانی‌ها و مقدونی‌ها تفاوت زیادی نبوده، هر دو جنگ و شکارکردن و خوب خوردن و زیاد آشامیدن و بردن غنایم و تعدّد زوجات را دوست داشتند.

۱. از پادشاهان سلوکی آنهایی که در ایران سلطنت داشته، یا با اشکانی‌ها طرف بودند از این قرارند:
الف - سلوکوس نیکاتر (از ۳۱۲ تا ۲۸۱ ق.م) - ب - آنتیوخوس ستر (۲۸۱ - ۲۶۲) - ج - آنتیوخوس دوم ت - اُس (۲۶۲ - ۲۴۶) - د - سلوکوس دوم کالی نی کس (۲۴۶ - ۲۲۶) - ه - سلوکوس سوم ستر (۲۲۶ - ۲۲۳) - و - آنتیوخوس سوم کبیر (۲۲۳ - ۱۸۷) - ز - سلوکوس چهارم اپی‌فان (۱۸۷ - ۱۷۵) - ح - آنتیوخوس اپیفان (۱۷۵ - ۱۶۴) - ط - آنتیوخوس پنجم اپاتری - دِمتریوس ستر (از این دو نفر آخری، اولی دو سال سلطنت کرد و دومی دوازده سال). اسامی بعضی دیگر در تاریخ پارت خواهد آمد.

یونانی‌ها مبادی مذهب ایرانی را که برتری بر مذهب یونانی داشت و راستگویی را تشویق می‌کرد می‌ستودند و اسکندر با نظر احترام به ایرانی‌ها می‌نگریست.

از این جهت مواصلت بین این دو ملت زیاد بود و چون مادران ولیعهدهای مقدونی و سلوکی ایرانی بودند یونانی‌ها ایران را به کلی مملکت بیگانه نمی‌دانستند. از این جهت است که محققین سلسله سلوکی را سلسله ایران و یونان می‌دانند نه یونانی خالص.

احوال نجبای ایران در این دوره خیلی بد به نظر نمی‌آید، زیرا عده‌ی ولّات یا سرداران ایران بالنسبه زیاد بود، امّا برای برزگر و ایل تفاوتی حاصل نشد، زیرا اوّلی مانند سابق در تحت فشار بود و دوّمی آزادانه زندگانی می‌کرد.

از تمدّن یونانی در ایران نمی‌توان به تحقیق گفت چه اثراتی باقی مانده؟ نوشته‌اند که اسکندر و سلوکی‌ها هفتادشهر در ایران بنا کردند و مخصوصاً اسم شهرهایی را موسوم به اسکندریّه در سیستان، افغانستان، بلوچستان، درکنار رود سیحون و سایر جاها و اسم یک انطاکیّه را در پاریس می‌برند و نیز نوشته‌اند که در ماد برای جلوگیری از تجاوزات مردمان شمالی، اسکندرقلعه و شهرهایی ساخته بود و بالاخره اسم شهر صدرروازه را در جنوب غربی دامغان ذکر می‌کنند، ولیکن تطبیق این شهرهای قدیم با محلهای امروزی تقریبی است.

در این شهرها عدهٔ مهاجرین یونانی زیاد بود و عادات و اخلاق یونانی از این شهرها به خارج سرایت می‌کرد، مخصوصاً پارتی‌ها با یونانی‌های مذکور خلطه و آمیزشی داشتند، ولی این نکته مسلم است که اگرهم مهاجرین این شهرها یونانی بودند بعد از چند قرن در میان ایرانی‌ها حل شده، قومیت خود را از دست داده‌اند. بالاخره به این نتیجه می‌رسیم که تمدّن یونانی در ایران سطحی بود و هیچ به عمق نرفت.^۱

امّا جهت پیش‌قدمی ایرانی‌ها در جداشدن از دولت سلوکی این بود که آنها تازه نفس‌تر از مردمان دیگر آسیای غربی بودند و به علاوه تشکیلات سیاسی آریان‌های ایرانی با مرکزیتی که سلوکی‌ها می‌خواستند ایجادکنند مابینت داشت. مردمان شرقی ایران که از

۱. در بابل و سوریه و بالخصوص در مصر تمدّن یونانی اثراتی از خود گذاشت و اسکندریّه در مدّت یکی دو قرن مرکز علوم و فنون گردید. چنانکه کتابخانه یا موزه‌ی آن معروف آفاق بود. مصنفات زیادی هم به زبان یونانی نوشته شد، از جمله تاریخ کلد و مصر است که برّس کلدانی و مان‌تن مصری نوشتند.

بابل و آسور دور و ترکیبات آریانی را بیشتر محفوظ داشته بودند- خصوصاً پارتی‌های شجاع - حاضر نبودند مرکزیت شدید را بپذیرند. این بود که به محض تصادم بین ارشک و والی سلوکی در پارت، پارتی‌ها قیام دلیرانه نموده، دشمنان خود را از ایران اخراج و بعد با همان طرز حکومت آریانی در مدت پنج قرن در ایران و جاهای دیگر حکمرانی کردند.

باب چهارم دوره‌ی پارتی

فصل اول پارتی‌ها و شاهان اشکانی

پارت یعنی خراسان کنونی

راجع به نژاد پارتی‌ها مدتها بین مورّخین و محققین اختلاف بود، بعضی آنها را از نژاد آریانی می‌دانستند و برخی از نژاد اصفر (چینی و مغول) و عده‌ای هم از اختلاط هر دو ولیکن پس از غور در زبان و عادات و اخلاق آنها این عقیده کاملاً قوّت یافته که پارتی‌ها از آریان‌های ایرانی بوده‌اند، ولی از جهت هم‌جواری با سکها عادات و اخلاق و مذهب این‌ها در آن‌ها اثر کرده بود. توضیح آنکه قسمتی از سکها موسوم به عشیره داه در زمان قدیم اراضی بین گرگان و کراسنوودسک^۱ امروزی را اشغال کرده بود و به همین جهت این صفحه را دهستان می‌نامیدند. بعدها به واسطه‌ی مجاورت پارتی‌ها با این مردم بین آنها اختلاطی حاصل شد و از عشیره‌ی داه طایفه‌ی آپارنی ممتاز گردید و دودمان اشکانی از این طایفه بیرون آمد. بنابراین نژاد اشکانیان به سکها می‌رسید، ولیکن از جهت توطّن طولانی در ایران اشکانیان نیز ایرانی شده بودند.

از آنچه گفته شد روشن است که نمی‌توان اشکانیان را مردم با سلسله خارجی پنداشت. بعضی از نویسندگان ایرانی به ملاحظاتِی آنها را از نژاد اصفر دانسته‌اند، ولیکن این اسناد

۱. Kranowodsk درکنار جنوب شرقی بحر خزر است.

به هیچ وجه مبنایی ندارد، به خصوص که سکه‌ها هم آریانی بودند. این نکته را باید در نظر داشت که عده شاهان این سلسله محققاً معلوم نیست و تاریخ سلطنت بعضی از آنها به کلی مجهول است، یا تقریباً معین شده است. زیرا سکه شاهان اولی این سلسله تاریخ ندارد و نیز باید تذکر دهیم که تاریخ این دوره روشن نیست. زیرا مورّخین یونانی و رومی وقایعی را که مربوط به دول آنها بوده ضبط کرده‌اند و راجع به وقایع دیگر اطلاعات مختصر و گاهی هیچ است و حال آنکه این دولت قوی فقط با امپراتوری روم در سر تقسیم آسیای غربی درگیرودار نبوده و یقیناً در شمال مشرق هم کارهایی که کرده از خاطرها فراموش شده است.

در باب وجه تسمیه اشکانیان بعضی به این عقیده‌اند که محل اقامت خانواده اشکانی در آساک بوده و این اسم از اسم محل مزبور آمده، (آساک را با قوچان حالیه تطبیق می‌کنند).

ظنّ قوی این است که اشکانیان خود را از ارشک نامیده‌اند تا نسب این سلسله را به اردشیر دوم هخامنشی که نیز نامش ارشک بوده برسانند و بعدها ارشکان، اشکان شده است.

ارشک ۱: ارشک اول

این شخص با طایفه‌ی خود آپارنی همدست شده در ۲۵۶ ق.م. بیرق مخالفت با سلوکی‌ها بیفراشت و جنگهای متعدد با آنها نموده، در نتیجه غلبه یافت و دولت پارت را تأسیس کرد (۲۵۰ ق.م. بعضی ۲۴۹ ق.م. نوشته‌اند). پس از این فتح، عزیمت باختر نمود و با این مملکت که نیز مستقل شده بود جنگ کرده، درحین جنگ کشته شد.

چون ارشک بانی سلطنت اشکانیان بود، شاهان دیگر اشکانی او را تقدیس می‌کردند، چنانکه به او لقب *ای‌فانس*^۱ دادند و به یادبود اینکه او سرسلسله‌ی اشکانی است به اسم خود کلمه‌ی *ارشک*^۲ را افزودند (ارشک بعدها اشک شد). مورّخین هم این نکته را رعایت کرده‌اند.

۱. ای‌فانس به زبان یونانی به معنی نامی و پرافتخار است.

۲. اشک را یونانی‌ها «آرزاگس» نوشته‌اند که یونانی شده‌ی ارشک است.

اشک ۲: تیرداد اول

بعد از برادر به تخت نشست و از اشغال سلوکی‌ها در مغرب استفاده نموده، گرگان را به پارت ضمیمه کرد، بعد با دیودور^۱ پادشاه باختر متحدشده و سلوکوس دوم را شکست داده، خود را شاه بزرگ خواند. پارتی‌ها جلوس او را مبدأ تاریخ قرار دادند (۲۴۷ ق.م). اشکانیان برای آنکه نسب خود را به هخامنشی‌ها برسانند می‌گفتند که فری‌یاپیت پدر ارشک و تیرداد اول پسر اردشیر دوم بوده.

پایتخت اشکانیان را یونانی‌ها هِکاتَمِپِلُس یعنی شهر صددروازه نامیده‌اند. درباب تطبیق آن با محلی بین محققین اختلاف است. عقیده‌ای که بیشتر طرفدار دارد، این است که در جنوب غربی دامغان واقع بوده، بعدها ری و همدان و تیسفون نیز پایتخت بودند^۲ فوت تیرداد در ۲۱۴ ق.م. روی داد.

اشک ۳: اردوان اول

بعد از پدر به تخت نشست و از گرفتاری آنتیوخوس سوم (کبیر) برادر سلوکوس سوم استفاده کرده، ولایت مردها^۳ و ری و همدان را گرفت، ولیکن بعد که پادشاه مزبور با قشون زیاد به ایران آمد، اردوان عقب نشست، پایتخت خود را هم به سلوکی‌ها داد. بعد آنتیوخوس به گرگان رفت ولی از عهده‌ی سواره نظام پارتی برنیامد، بالاخره عهدنامه‌ای بین دولتین منعقد و اردوان رسماً شاه ایران شناخته شد.

شایان ذکر است که در این جنگ آنتیوخوس معبد معروف آناهیتا را در همدان غارت کرده، ذخایر و نفایس زیاد از آنجا برگرفت. نوشته‌اند که چهارهزار تالان^۴ قیمت ذخایر بوده است (۲۰۸ ق.م). چهارمیلیون و هشتصد هزار تومان تقریباً.

1. Diodore.

۲. نظر به فصول چهارگانه مقرر سلطنتی به نوبت در چهارشهر بود: در شهر صددروازه، ری، همدان، تیسفون (در کنار رود دجله).

3. Mardes.

۴. چهارمیلیون و هشتصد هزار تومان تقریباً.

اشک ۴: فری یانیت^۱

از پدر به تخت نشست و به آسودگی سلطنت کرد، زیرا باختری‌ها متوجه هند بوده با پارتی‌ها کاری نداشتند. فوت او در ۱۸۱ ق.م. بود.

اشک ۵: فرهاد اول

بعد از پدر به تخت نشست و تپورستان را تسخیر کرده، طایفه‌ی مردها را مجبور نمود که دربند بحر خزر (یا چنانکه اروپایی‌ها نامند دروازه کاسپین^۲) و راهی را که از خراسان به ماد می‌رفت حفظ کنند. این شاه شهر خاراگس^۳ را در ری بنا کرد.

اشک ۶: مهرداد اول (۱۷۰-۱۳۸ ق.م.)

بعد از برادران به تخت نشست و بانی عظمت دولت پارت گردید. در این اوان دولت سلوکی به واسطه‌ی جنگ با رومی‌ها و یهودی‌ها ضعیف شده بود. مهرداد در ابتدا مرو را از باختری‌ها گرفت، بعد آذربایجان را از امرای محلی که در آنجا استقلال یافته بودند انتزاع نمود. پس از آن به خوزستان و پارس و بابل پرداخت و بعد به هند رفته، قطعه‌ای را تا رود جلم به مملکت خود ضمیمه کرد. از زمان او دولت پارت بزرگ شد.

این شاه با دمتریوس سلوکی جنگ کرد، ولی در ابتدا، بهره‌مندی نداشت، زیرا یونانی‌ها با دمتریوس همراهی کردند و باخترا هم بر پارتی‌ها قیام نمودند، ولیکن مهرداد داخل مذاکره صلح شده، دمتریوس را اغفال و بعد جنگ کرد و او را گرفته در زندان انداخت. این شاه به تقلید شاهان هخامنشی خود را شاهنشاه خواند.

اشک ۷: فرهاد دوم

بعد از پدر به تخت نشست، آنتیوخوس سی‌ده برادر دمتریوس در غیاب او مملکت سوریه را تصرف کرد و به آن هم اکتفا نکرده، خواست ایران را تسخیر کند. در ابتدا

۱. خاراکس را بعضی با دربند بحر خزر و برخی با شهرستانک تطبیق کرده‌اند. عقیده آخری مبنی بر این است که ایزیدور خاراکسی (یکی از جغرافیون قدیم) نوشته‌است: وطن او «خاراکس» در وسط کوه‌های البرز واقع است. دربند بحر خزر را با سرده خوار تطبیق کرده‌اند.

بهره‌مندی با او بود. مردمان ایران بر فرهاد شوریدند و عرصه براو تنگ شد. زیرا تنها مملکت پارت برای او باقی مانده بود. فرهاد خواست صلح نماید ولی شرایط صلح خیلی سنگین بود. توضیح آنکه فرهاد می‌بایست به مملکت پارت اکتفا کرده باج بدهد.

شاه برای ایجاد جنگ خانگی در سوریه، دمتریوس را از زندان رها کرد تا سلطنت شامات را از برادرش استرداد کند، ولیکن کارفرهاد از جای دیگر درست شد. توضیح آنکه شدت ظلم سلوکی‌ها مردم را به طرف فرهاد کشانید و آنتیوخوس با سپاهی جرّار به ایران آمد، ولی فرهاد به او فرصت نداده، ناگهان براو تاخت و درحین جنگ پادشاه سلوکی کشته شد.

از این به بعد سلوکی‌ها دیگر جرئت نکردند متعرض ایران شوند و انحطاط کامل در دودمان سلوکی شروع گردید. پس از این فتح گرفتاری دیگر برای فرهاد پیش آمد. توضیح آنکه او سک‌ها را به کمک خود طلبید و وعده کرده بود به آنها مبلغ زیادی بدهد، بعد چون بی‌کمک آنها فایق آمد پولی نداد و آنها بنای قتل و غارت را در ولایات گذاشتند و در جنگی که فرهاد با آنها کرد کشته شد (۱۲۵ ق.م.).

تقریباً مقارن این زمان مردمان آریایی که موسوم به سک‌ها بودند به ایران هجوم آورده، در افغانستان امروزی و در سیستان برقرار شدند. بر اثر این واقعه این مملکت را زرننگ نام داشت از این به بعد سکستان نامیدند و این اسم بعدها به سیستان مبدّل شد (نیمه‌ی قرن دوم ق.م.).

برای فهم این واقعه لازم است گفته شود که در این زمان تاریخ ایران با تاریخ چین ارتباط می‌یابد. توضیح آنکه در چین بعد از انقراض سلسله امپراتورهای «شو» چندی این امپراتوری ملوک‌الطوایفی بود، تا آنکه شخصی تسین نام حکومت را به دست گرفته، یک دولت قوی تأسیس نموده و برای جلوگیری از تاخت و تاز مردمان وحشی صحراگرد، دیوار چین را بساخت.

بعد از آن مردمانی که موسوم به هون و از نژاد اصفر بودند چون نتوانستند به طرف چین رفته، تاخت و تاز نمایند متوجه صفحات غربی شده، حمله به مردمان زردپوست دیگری موسوم به «یوئه‌چی» نموده، آنها را از جاهایشان راندند (۲۰۰ ق.م.). مردمان مزبور هم به نوبت خود به مردمانی که موسوم به سکا یا سک بودند فشار آوردند، این بود

که سکها به پارت و باختر ریختند.

اشک ۸: اردوان دوم

که عمومی فرهاد بود، با مردم یوئه‌چی جنگ کرده زخم برداشت و بر اثر آن فوت کرد. این مردم را هون‌ها به طرف ایران رانده بودند. بر اثر فشار آنها دولت باختر به هند منتقل گردیده، بعد از شصت سال منقرض شد و یوئه‌چی‌ها در باختر دولتی تأسیس نمودند که در تاریخ موسوم به «کوشان» است. مدت سلطنت اردوان ظاهراً دو سال بود و بعد از او پسرش مهرداد به تخت نشست.

اشک ۹: مهرداد دوم / بزرگ

این شاه یکی از شاهان بزرگ اشکانی است. در زمان او ایران برسکها و مردمان صحراگرد که از طرف شمال فشار به ممالک ایران وارد می‌نمودند، فایق آمد و مهرداد چنان شکستی به آنها داد که دیگر مدتها متعرض ایران نشدند و نیز از زمان این شاه، ایران در مرحله‌ی جدیدی داخل شد. توضیح آنکه دولت عالمگیر روم تمام عالم غرب را تسخیر کرده به سرحدات ایران نزدیک گردید و اوضاع جدیدی در آسیای غربی پیش آمد. خلاصه اوضاع در چندکلمه این است: از یک طرف دولت روم تسخیر ایران و هند را برای تکمیل جهانداری خود لازم می‌دید، از طرف دیگر ایران که به طرف غرب بسط و توسعه می‌یافت با این حریف قوی و زبردست که عالم را عاجز کرده بود قهراً مواجه می‌شد. در نتیجه‌ی این پیش‌آمدهای تاریخی، ایران و روم در مدت چند قرن باهم در سر تقسیم عالم در مبارزه و جنگ شدند و کشمکش اشکانیان با رومی‌ها با فاصله‌هایی سه قرن دوام یافت و پس از انقراض آنها هم سلسله‌ی این جنگها نگسست، چه ساسانیان نیز چنانکه بیاید در مدت چهار قرن با رومی‌ها و یونانی‌ها در زد و خورد بودند. در اینجا باید نظری به ارمنستان که یکی از میدانهای مبارزه است و نیز به آسیای صغیر بیفکنیم.

ارمنستان

درفوق گفته شد که در ارمنستان دولتی تشکیل شده بود به اسم دولت آرات و

آسوری‌ها با این دولت در جنگ بودند، ولی غلبه کامل بر آنها نمی‌یافتند. اما اینکه در چه زمانی دولت آرات مبدل به دولت ارمنستان شد، هرودوت گوید: ارامنه در ابتدا در فریگیه که یکی از ممالک آسیای صغیر است سکنی داشتند و بعد از آن مهاجرت کرده، به ارمنستان رفتند. در دوره‌ی هخامنشی چنانکه گذشت این مملکت تابع ایران بود، در زمان اسکندر جزو ممالک او درآمد و بعد از او تابع دولت سلوکی‌ها گردید.

مهرداد اول که دولت پارت را توسعه می‌داد به ارمنستان رسید و با کمک او در زمان آنتیوخوس، اپی‌فانس ارامنه خود را از قید سلوکی‌ها آزاد نمودند و در اینجا دولتی تشکیل شد که سلطنت آن با یکی از شاخه‌های سلسله‌ی اشکانیان بود. پنانکه وال‌آرشک^۱ از ۱۵۰ تا ۱۲۸ ق.م. در اینجا سلطنت کرد و بعد از او پادشاهان دیگری بودن که لقب شاهی داشته و دست‌نشانده‌ی شاهنشاهان اشکانی محسوب می‌شدند.

در زمان مهرداد دوم، پادشاه ارمنستان آرتاگسیاس^۲ نخواست از ایران تمکین نماید و مهرداد بعد از شکست فاحشی که به سکاها داد متوجه ارمنستان شده فاتح گردید و برای تأمین دست‌نشانده‌ی ارمنستان پسر بزرگ تیگران پادشاه ارمنستان چندسال در دربار ایران به طور گروی اقامت نمود.

بعدها در زمان تیگران حدود ارمنستان توسعه یافت، چنانکه این مملکت از خلیج ایسوس یعنی از دریای مغرب تا دریای خزرمتد بود. شاهان اشکانی اهمیت زیاد به دست‌نشانده‌ی این مملکت نسبت به ایران می‌دادند، چنانکه در سر آن جنگها با رومی‌ها نمودند.

آسیای صغیر

این مملکت چنانکه گذشت در زمان کوروش بزرگ تابع ایران شد و در زمان اسکندر تابع مقدونی. بعد از او آسیای صغیر زمانی تابع دولت سلوکی‌ها و گاهی جزو مقدونی بود، تا آنکه هرودو دولت ضعیف شده، جزو دولت روم گردیدند و در آسیای صغیر دولتهای متعدد کوچکی مانند پُنت، کیلیکیه، پِرجام^۳، پافلاگونی^۴، کاپادوکیه و غیره

1. Val- Arsaces.

2. Artaxias.

3. Pergame.

4. Paphlagonie.

تشکیل شدند. ولی هیچکدام مانند دولت اولی اهمیت نیافت، چه پادشاه آن میثری‌دات (مهرداد) ششم که نسب خود را به اشکانیان و هخامنشی‌ها می‌رسانید این مملکت را وسیع و قوی نموده، بزرگترین دشمن روم در آسیا گردید (شرح این وقایع در این مختصر نگنجد).

نخستین ارتباط ایران با روم

وقتی که مهرداد دوم اشکانی شنید که لوسیوس سولاً از طرف سنای روم به سفارت به آسیای صغیر آمده، چون از طرز رفتار ارمنستان نسب به خود ناراضی بود سفیری اُرْبادُ نام نزد سولاً فرستاد تا با دولت روم اتحاد تعرضی و دفاعی منعقد نماید. توضیح آنکه دولت ارمنستان بعضی از محلها را که سابقاً به ایران واگذارده بود اشغال نموده و به این هم اکتفا نکرده، به حدود ایران دست‌اندازی می‌کرد. بین سفیر ایران و سولاً مذاکرات دوستانه به عمل آمد، ولیکن نتیجه نداد، چه سفیر روم دستوری در باب عقد اتحاد نداشت یا اصلاً نمی‌خواست چنین عهدنامه‌ای منعقد گردد.

قابل ذکر است که سولاً در مجالس ملاقات جای محترم را اشغال می‌کرد، یعنی بین پادشاه کاپادوکیه و سفیر ایران می‌نشست و این رفتار او باعث شد که مهرداد مکدر گردید و وقتی که سفیرش به ایران مراجعت کرد از او سلب حیات نمود که چرا حیثیت خود را حفظ نکرده است.

مهرداد اشکانی نه فقط سکها را شکست داد، بلکه حدود ایران را تا کوه‌های هیمالایا در شمال هندوستان رسانید. این اطلاع از سکه‌های شاهزادگان اشکانی که در اینجا حکمرانی کرده‌اند حاصل شده است.

اشک ۱۰: سَندروگ

بعد از مهرداد مدتی به فترت گذشت، تا آنکه در ۷۷ ق.م. سَندروگ برادر فرهاد دوم به تخت نشست.^۱ بعضی او را پسر اَرشک دیکائیس^۲ نوشته‌اند. این شاه پیر و ناتوان بود و

۱. به عقیده‌ی گوت‌شمید، عالم آلمانی که در تاریخ اشکانیان تتبعاتی کرده بعد از مهرداد دوم کبیر اردوان نامی به تخت نشسته و جلوس او تقریباً مقارن سنه ۸۶ ق.م. بوده است. مصنف مذکور او را اردوان دوم دانسته است.

2. Dikaiois.

ارمنستان در این زمان به واسطه‌ی اتحاد با دولت پنت‌قادر و زورمند، لذا تیگران، آذربایجان را متصرف شده، جلگه فرات را غارت کرد و به باقیمانده مستملکات سلوکی‌ها دست انداخته، خود را شاهنشاه خواند.

به طور کلی باید در نظر داشت که تاریخ ایران از ۸۸ تا ۶۶ ق.م. روشن نیست و آنچه هم به دست آمده دلالت بر سستی آن در این زمان دارد. مدت سلطنت سندروک را هفت سال نوشته‌اند.

اشک ۱۱: فرهاد سوم (۶۹-۶۰ ق.م.)

بعد از پدر به تخت نشست. در زمان این شاه، باز دولت ایران با دولت روم ارتباط یافت: وقتی که پومیه تازه به آسیای صغیر وارد شده بود و ارمنستان قوت داشت رسولی نزد فرهاد فرستاده تکلیف کرد که اگر شاه ایران به ارمنستان قشون‌کشی کند دو شهر گردون^۱ و آدیابن^۲ از آن ایران خواهند شد.

فرهاد با قشون زیاد و پسر ارشد تیگران و شاهزاده‌های ارمنی که در دربار ایران بودند به ارمنستان حمله برده، آرتاکساتا را محاصره نمود و تیگران به طرف کوه‌ها فرار کرد. بعد شاه ایران پنداشت که کار، خاتمه یافته و مراجعت نمود. ولی تیگران همین که خبر مراجعت او را شنید برگشت و قشون محاصر را بیراکند.

بعد که پومیه ارمنستان را مغلوب و دست‌نشانده نمود و نخواست وعده خود را به جا آرد، رفتار مذکور و نیز اینکه پومیه نمی‌خواست فرهاد را شاهنشاه خطاب کند باعث کدورت بزرگ بین شاه ایران و او گردید.

در ابتدا سردار رومی می‌خواست با ایران جنگ کند، ولیکن پس از قدری تأمل فهمید که کار خطرناکی است و بازایستاد بعد این مسئله بین ایران و روم به حکمیت تسویه گردید.

پومیه مادامی که در آسیا بود با دولت اشکانی مدارا می‌کرد، ولیکن اوضاع بخوبی نشان می‌داد که بزودی دو دولت بزرگ ایران و روم خصمانه مواجه خواهند شد، زیرا فرهاد از

1. Cordovene.

۲. Adiabene این دو ولایت قسمتهایی از آسور قدیم بودند.

پومیه خواست که فرات سرحدّ دولتین گردد و او جواب مساعدی نداد و دیگر اینکه پومیه با خوزستان و پارس و آذربایجان روابطی ایجاد می‌کرد. فرهاد سوم را دو پسر او مهرداد و اُود مسموم کردند (۶۰ ق.م.).

اشک ۱۲: مهرداد سوم

مهرداد پس از پدر به تخت نشست و چهارسال سلطنت کرد، ولیکن از جهت سختی و سفاکی او نجبا و مردم بر او شوریده اُرد برادر کوچکترش را بر تخت نشاندند. مهرداد نزد گابی‌نیوس^۱ والی روم در سوریه رفت و در ابتدا والی مزبور این موقع را بهانه مناسبی برای دخالت در امور ایران پنداشت، ولی بزودی متوجه امور مصر شده از خیال همراهی با مهرداد منصرف گردید.

اشک ۱۳: اُرد اول (۵۵-۳۷ ق.م.)

یکی از شاهان نامی سلسله اشکانی است. برادر او مهرداد بعد از یأس از والی سوریه باز از پای نشست، و برضدّ برادر اقداماتی کرد، ولیکن بزودی در بابل گرفتار و کشته شد. جنگ اول ایران و روم در زمان اُرد روی داد و به غلبه‌ی ایران خاتمه یافت. توضیح آنکه کراسوس^۲ یکی از رؤسای سه گانه ممالک وسیعه^۳ روم، حکمران سوریه و متصرفات روم در آسیای پیشین شد. این شخص که تسخیر ایران و هند را جداً جزو نقشه‌ی خود قرار داده بود، با این مقصود در دفعه‌ی اولی با لژیون‌های^۴ رومی به بین‌النهرین تاخت و پیشرفتی یافته، بعد به شام برگشت (۵۴ ق.م.) در این حال آرتاوازدیس پادشاه ارمنستان، او را ملاقات نموده وعده داد که شانزده هزار سوار و سی هزار پیاده به او بدهد و نیز به کراسوس گفت که اگر در ارمنستان با ایران جنگ نماید، سواره نظام ایران نخواهد توانست عملیاتی کند و پیاده‌نظام روم که به کوهستان عادت

1. Gabinius.

2. Crassus.

۳. دو نفر دیور «یولیوس سزار» و یومیه بودند.

۴. Legion: فوج رومی.

کرده، بهره‌مندی تام خواهد یافت. ولیکن کراسوس که بین‌النهرین را به واسطه‌ی سفر قبل بهتر می‌شناخت ترجیح داد از این راه به ایران حمله کند. در این موقع اُرد سفیری نزد کراسوس فرستاد که این پیغام را برساند:

اگر مردم روم می‌خواستند با من جنگ کنند من جنگ می‌کردم و از بدترین عواقب آن بیمی نمی‌داشتم، ولیکن اگر چنانکه فهمیده‌ام شما برای منافع شخصی به خاک ایران دست‌اندازی می‌کنید حاضرم به سفاهت شما رحم کرده، اسرای رومی را پس بدهیم!

کراسوس به سفیر گفت: جواب پادشاه شما را در سلوکیه خواهم داد. سفیر خندیده جواب داد: اگر از کف دست من ممکن است مویی بروید شما هم سلوکیه را خواهید دید! پس از آن کراسوس با سپاهی جرّار که مرکب از لژیون‌های ورزیده و عده نفراتشان جمعاً به چهل و دوهزار بالغ بود عازم بین‌النهرین گردید، اما اُرد با پیاده‌نظام خود با نهایت سرعت داخل ارمنستان شده، این مملکت را اشغال نموده تا پادشاه آن نتواند سواره‌نظام خود را به کمک کراسوس بفرستد.

بعد از انجام این کار، سورنا^۱ را که یکی از سرداران رشید و قابل بود با تمام سواره‌نظام پارتی به جنگ کراسوس فرستاد، اما کراسوس که در ابتدا می‌خواست متابعت ساحل فرات را کرده، در مقابل سلوکیه جنگ کند به اغوای یکی از مشایخ عرب که از متحدین اُرد بود نقشه خود را تغییر داده وارد جلگه‌های بین‌النهرین گردید و تا نزدیکی حرّان (کاره)^۲ پیش رفت.

در اینجا ناگهان قشون سورنا پیدا شد و سردار ایرانی حيله‌ای به کاربرد. توضیح آنکه برای اغفال رومی‌ها قسمتی از سواره‌نظام ایران را از حیث عده کم و از جهت اسلحه ناتوان دید پنداشت که فتح خیلی آسان به دست خواهد آمد و قبل از اینکه به قشون خود برای رفع خستگی و عطش فرصت دهد جنگ را شروع کرد.

لژیون‌های رومی به طرف دشمن حرکت کردند که اول زوبینه‌های خود را به کاربرده، بعد با شمشیر جنگ تن به تن نمایند. صفوف مزبوره مرکب بود از سربازان ورزیده که

1. surena.

۲. Carrhae حرّان در بین‌النهرین در میان اِدِسْ [اورفا] و راس‌العین واقع بود و از زمان قدیم مرکز صائبین محسوب می‌شد. این شهر در عهد قدیم به واسطه‌ی موقع تجارتی و فضلا و دانشمندان بسیار که به وجود آورده بود اهمیت زیاد داشت. اکنون قریه‌ای بیش نیست.

تنگ به هم چسبیده بودند، همین که صفوف رومی به حرکت آمد، صدای طبل از سپاه ایران برآمد و سواره‌های ایرانی که پنهان شده بودند از هر طرف جمع شده و لباس رویی را کنده، شروع به جنگ نمودند. نیروهای رومی به سواره نظام ایران کارگر نبود، زیرا پارتی‌ها از جهت مهارتی که در تیراندازی داشتند از دور جنگ می‌کردند، بعد که پیاده‌نظام رومی نزدیک شد، سواره‌نظام پارتی، اسلوب جنگ و گریز را به‌کاربرد، یعنی قدری جنگ کرده و بعد از هر طرف فرارنموده، قیقاج تیرانداخت تا آنکه رومی‌ها را به جاهای بی‌آب و علف کشانید. پس از آن از هر طرف برگشته، حمله به لژیون‌های رومی کرد و تلفات زیاد به آنها وارد نمود.

در این احوال فابیوس^۱ پسر کراسوس که زیردست بزرگترین سردار روم یولیوس سزار در مملکت گُل^۲ (فرانسه امروزی) فنون جنگی را آموخته بود با هزار و چهارصد نفر در رسید و به کمک کراسوس شتافت، ولی سواره‌نظام گل با وجود رشادت غریبی که ابراز کرد نتوانست از عهده‌ی سواران پارتی برآید، آنها از پیش روی فابیوس باز فرار کرده و بعد برگشته از هر طرف به او تاختند و در حینی که کراسوس می‌خواست فرمان حمله به قشون خود دهد ناگاه دید که سر پسرش بر سر نیزه در میان پارتی‌ها بلند است.

سواران پارتی همین که سر را دیدند بر جرئت و جلادشان افزود و عرصه را چنان بر رومیها تنگ کردند که اوکتاویوس^۳ یکی از صاحب‌منصبان ارکان حرب و قیصر زمان بعد در روم تصمیم به عقب‌نشینی گرفت. قشون رومی می‌خواست به کوهستان رود تا از حملات سواره‌نظام ایران در امان باشد، ولیکن به واسطه‌ی اشتباه بلدی که قشون مزبور را هدایت می‌کرد، این مقصود حاصل نشد، زیرا محلی که قشون رومی اشغال کرد مانع از عملیات سواره‌نظام ایران نبود. پس از آن سورنا تکلیف متارکه به کراسوس نمود و او را متقاعد کرد که به طرف رودخانه رفته متارکه را امضا نماید. کراسوس مطمئن شده، تنها با سورنا به طرف رودخانه عازم شد.

پس از حرکت کراسوس صاحب‌منصبان ارکان حرب او نگران شدند که مبادا نسبت به او خیانتی شود و دنبال او رفتند. در این حال، جنگی میان سواران پارتی و رومی‌ها

1. Fabius.
2. Gaule.
3. Octavius.

درگرفت و کراسوس کشته شد. همین که قشون رومی خبر کشته شدن او را شنید سخت متوحش گردید و به استثنای دو هزار نفر که موفق به فرار شدند، باقی اسیر پارتی‌ها گشته یا به دست اعراب افتادند.

تلفات قشون کراسوس را در این جنگ بیست هزار نفر نوشته‌اند. عده اسیرایی که پارتی‌ها گرفته به مرو فرستادند نیز قریب بیست هزار نفر قلمداد شده است (۵۳ ق.م.). بعضی کشته شدن کراسوس را منتسب به شورش در قشون روم کرده‌اند و گویند سورنا در این شورش دست داشته است. موافق روایت اولی اقدام او خائنانه بوده ولی روایت آخری به نظر صحیح‌تر می‌آید، زیرا احوال روحی رومی‌ها بسیار بد و عقب‌نشینی برای احتراز از شورش اختیار شده بود.

سرکراسوس را برای اُرد وقتی که در ارمنستان بود برده، به پای او انداختند. در این موقع نمایشی که از تصنیفات اُورپید^۱ مصنف مشهور یونانی به مناسبت عروسی پاگُر پسر اُرد با دختر پادشاه ارمنستان در دربار می‌دادند و یکی از بازیگرهای یونانی سر را بلند کرد و شعری از اُورپید به مناسبت احوال بخواند.

سورنا چنانکه از نوشته‌های مورخین رومی استنباط می‌شود اثر غریبی در رومی‌ها گذارده و جالب توجه مخصوص شده بود. این سردار ده هزار نفر سوار از املاک و علاقجات خود برای این جنگ تجهیز کرده، به دشت نبرد برد.

بعد از فتح حران اُرد عزم تسخیر سوریه را کرده، با کاسنیوس^۲ که بقیة السیف قشون رومی را به آن مملکت مراجعت داده بود جنگ نمود. اینجا رومی‌ها به اسلوب پارتی‌ها عمل کرده و قشون ایران را به کمینگاهی کشیده شکست دادند.

پس از آن متارکه ممتدی بین ایران و روم وقوع یافت. باز در ۳۹ ق.م. اُرد پاگُر را با سپاهیان زیاد و لابی نیوس سردار رومی که در خدمت شاه ایران بود برای تسخیر سوریه فرستاد. در ابتدا او موفق شد ولیکن بعد از آمدن وینتیدیوس باسوس^۳ به سوریه بهره‌مندی با رومی‌ها گردید. توضیح آنکه پاگُر در این جنگ کشته شد و اُرد از تسخیر سوریه منصرف گردید و بعد به واسطه‌ی فوت پسرش از سلطنت بیزار شده، آن را به پسر

1. Euripide.

2. Cassius.

3. Vintidius Bassus.

ارشد خود فرهاد واگذارد.

حرّان و ماراثن

جنگ حرّان اهمیّت زیاد در تاریخ ایران دارد، زیرا رومی‌ها تا این زمان درهمه جا فاتح بودند و این شکست برصولت آنها سایه افکنده، نام دولت پارت را در عالم بزرگ کرد. جنگ حرّان نظیر جنگ ماراثن است، چنانکه در آن زمان دولت عظیم هخامنشی در نهضت خود به غرب در دفعه‌ی اولی به دیوار محکم یونانی برخورد و توسعه‌ی آن متوقّف شد. همچنان دولت عالمگیر روم برای مرتبه‌ی اولی با سدّ متین ایران تصادف نمود و از این به بعد توسعه‌ی آن در آسیا خاتمه یافت. یولیوس سِزار وقتی که دیکتار روم بود به این خیال افتاد که شکست رومی‌ها را در ایران جبران کند و مشغول جمع‌آوری لژیون‌هایی گردید، ولی به زودی او را کشتند.

اشک ۱۴: فرهاد چهارم

عضی از مورّخین، پاکر را اشک چهاردهم دانسته‌اند، ولیکن این عقیده با اینکه او در زمان پدرش کشته شد موافقت نمی‌کند. فرهاد چهارم همین که به تخت نشست و برادرهای خود را نابود کرد پدرش اُرد که او را ملامت نمود نیز به قتل رسید (۳۷۸ ق.م.).

جنگ دوم با روم

فرهاد به قدری با نجبا سختی می‌کرد که بعضی از آنها جلای وطن کردند و مُنِرس - یکی از سرداران نامی او - نزد مارک آنتوان^۱ که یکی از سه زمامدار امور روم و والی مصر بود، رفته به او گفت حالا موقع آن رسیده که روم از ایران انتقام شکست کراسوس را بکشد. فرهاد وقتی که این خبر را شنید از سردار مزبور استمالت کرده، احضارش نموده و آنتوان توسّط او از فرهاد خواهش کرد که بیرقهای رومی و اسرایی را که حیات دارند به روم مسترد دارد. ولی این ظاهرکار بود و باطناً آنتوان تهیّهی جنگ می‌دید. وقتی که تجهیزات او کامل شد با لژیون‌هایی که عدّه نفراتشان به صد هزار

۱. Marc Antioine - دو نفر دیگر [اوکتاویوس اوگوست] و [لیپید] بودند.

می‌رسید عزیمت ایران نمود و پادشاه ارمنستان آرتاواردس^۱ شش هزار پیاده و همان قدر سوار به او داد.

آنتوان می‌خواست از طرف فرات وارد خاک ایران شود، ولی چون دید پارتی‌ها همه جا را گرفته، محکم دارند به طرف ارمنستان رفت، پادشاه ارمنستان به او گفت که تمام قشون ایران درنواحی فرات است و بنابراین به سهولت می‌توانی به آذربایجان حمله برده، پایتخت آن را که پراسپا^۲ است تسخیر کنی.

او به طرف این شهر روانه شد، و چون به آنجا رسید، دید شهر محکم است و ساخلو کافی دارد. این بود که منتظر ورود بار و بنه قشون و ادوات محاصره گردید. اما پارتی‌ها با اسلوب جنگی خودشان بنای تعرض نسبت به رومی‌ها گذارده، ده هزار نفر از آنها کشتند. متعاقب این واقعه، قشون آرتاواردس نیز از پارتی‌ها شکست‌های فاحش خورد و کار آنتوان سخت گردید.

در این حیص و بیص پارتی‌ها بنه‌ی قشون او راهم زده، غنایم زیاد برگرفتند و زمامدار رومی چاره را منحصرأ در این دید که عقب‌نشیند و راه کوهستان را پیش گرفت تا از سواره نظام پارتی‌ها در امان باشد، ولیکن راه کوهستان دو روز بیش نبود و روز سوم همین که وارد جلگه شد. پارتی‌ها فوراً پیدا شده، بنای تعرض را گذاشتند.

بعد در مدت ۱۹ روز که او درخاک ایران بود هشت هزار نفر دیگر از رومی‌ها کشته شدند و بعد از عبور از آرس اگر چه پارتی‌ها دیگر او را تعقب ننمودند، ولیکن از سرمای زمستان و فقدان آذوقه و مشقات راه، باز هشت هزار نفر رومی مردند و باقی قشون روم خسته و فلاکت زده جانی به دربرند (۳۶ ق.م.) خطاً عقب‌نشینی رومی‌ها از کنار شرقی دریاچه ارومیه و محللهایی بوده که در حوالی تبریز امروزی واقع است.

پلوتارک نوشته آنتوان در این سفر وقتی که مشقات و صدمات عقب‌نشینی را می‌دید همواره می‌گفت: «آی ده هزار نفر» و مقصودش ده هزار نفر یونانی بود که درزمان اردشیر دوم (باحافظه) بعد از کشته شدن کوروش کوچک از کوناکسا عقب‌نشینی کرده،

1. Artavardes.

۲. prasspa در پارسی قدیم «فرادآسپه» می‌گفتند بعدها پراسپه گفته‌اند. این شهر در ۲۵ فرسخی دریاچه ارومیه از طرف جنوب و شرقی واقع بود و اکنون موسوم به تخت‌سلیمان است.

تمام این صدمات را متحمل شدند.

تمجید آنتوان از یونانی‌های مذکور بجاست، ولیکن اگر تفاوت اوضاع این زمان و زمان اردشیر دوم را در نظر آریم رنج و محن رومی‌ها به مراتب بیشتر بوده، چه در آن زمان از کوناکسا تا طرابوزان متعرض ده هزار نفر یونانی مذکور نشد و در این جنگ، هشتاد هزار نفر رومی وقتی که از ایران خارج می‌شدند شکر می‌کردند که ازدست تیراندازان ایرانی پرستند.

جنگ سوم با روم

دو سال بعد از وقایعی که ذکر شد، باز جنگی بین ایران و روم در گرفت. توضیح آنکه غنایمی از فتح ایران نسبت به روم به دست آمده بود و پادشاهان ماد^۱ از مقدار حصه‌ی خود رضایت نداشت ولی از ترس فرهاد نمی‌توانست ایرادی کند. این بود که کسی نزد مارک آنتوان فرستاده، به جنگ با ایران دعوتش کرد و او فوراً قشونی جمع کرده، عازم ارمنستان گردید زیرا شکست دو سال قبل از ابهت او کاسته و بر شئون شاه ایران افزوده بود.

آنتوان بعد از ورود به ارمنستان فوراً غضب خود را متوجه آرتاواردس نموده، تمام ارمنستان را بگرفت و ساخلو قوی در آنجا گذارده، به مصر برگشت. بعد در سنه ۳۳ ق.م. مراجعت کرده و این دفعه به طرف ارس رفته، با پادشاه ماد معاهده‌ای بست و بعضی از قطعات ارمنستان را به او داده، یک عده پیام نظام رومی به اختیار او گذارد.

در این موقع بین مارک آنتوان و اوکتاویوس که در روم بود، کدورت بالا گرفت و فرهاد از این اوضاع استفاده کرد. توضیح آنکه اول، پادشاه ماد را شکست داده، اسیر کرده و بعد آرتاگسیاس پسر پادشاه ارمنستان را با خود همراه نموده، داخل ارمنستان شد و قوای ساخلو رومی‌ها را یکی بعد از دیگری اسیر و ستون^۲ سردار رومی ستاسیانوس^۳ را

۱. مقصود ماد کوچک یعنی آذربایجان کنونی است.

۲. ستون عبارت است از تریبی که قسمتهای هم اسم دسته‌ای از قشون یکی در عقب دیگری واقع است. این ترتیب در موقع حرکت اجرا می‌شود.

3. Statianus.

معدوم نمود. پس از آن کارچنان بر مارک‌آنتوان سخت شد که او مجبور گردید ارمنستان را با تلفات زیاد تخلیه کرده، به مصر مراجعت کند و ارمنستان به حال اولی برگشته دست‌نشاندهی ایران شد.

این جنگ باز بر اعتبارات و قدرت فرهاد افزود، کلیه فتوحات پی‌درپی پارتی‌ها در این سه جنگ ایران را در انظارعالم آن زمان همسر و حریف پرزور دولت عظیم روم نموده، چنانکه پس از آن رومی‌ها در مدت یک قرن متعرض ایران نشدند.

در دربار ایران بعد از این جنگ انقلابی روی داد. توضیح آنکه فرهاد چون خیلی تند و شدیدالعمل بود تیرداد نامی براو یاغی شد و فرهاد مجبور شد به آسیای وسطی فرار کند. مردم، تیرداد را به تخت نشاندند و سه سال سلطنت کرد. بعد فرهاد با قشونی از مردمان صحراگرد آسیای‌وسطی به ایران مراجع نمود و به تخت نشست. تیرداد چون اوضاع را بدین منوال دید کوچکترین پسر فرهاد را برداشته نزد اوکتاویوس که در این زمان در سوریه بود رفت تا از او استمداد نماید. اوکتاویوس او را پذیرفت و پسر فرهاد را مانند گروی نگاه داشت، ولیکن از جنگ با فرهاد خودداری کرد.

هفت سال بعد که اوکتاویوس امپراتور روم شد، فرهاد با او داخل مذاکره گردید که تیرداد را تسلیم کند، او پذیرفت ولی پسر شاه ایران را پس فرستاد و خواهش کرد که در ازای آن، فرهاد بیرقهای رومی را مسترد دارد. فرهاد با وجود اینکه از دیدار پسرش شاد گردید، حاضر نشد بیرقهای رومی را پس بدهد، ولی بعد به اصرار اوکتاویوس پس داد و قضیه اثر شگفت‌آوری در روم بخشید، چنانکه شادیها در ممالک روم کردند و نویسندگان آن زمان این واقعه را با آب و تاب نوشتند و هُراس شاعر معروف رومی، اوکتاویوس را ستود.

اوکتاویوس عقیده به بسط روم نداشت و از جنگ احترازی کرد و چون دولت ایران در شرق، عامل مهم و طرف ملاحظه بود بنای دوستی با فرهاد گذاشت و فرهاد هم ایجاد روابط حسنه را استقبال کرد. بعد قیصر برای تشیید روابط یک کنیزک ایتالیای موزا^۱ نام برای فرهاد فرستاد و فرهاد پسران خود را نزد امپراتور گسیل داشت تا در روم مقیم باشند. این اقدام فرهاد به تحریک زن ایتالیایی او بود که می‌خواست پسرهای فرهاد را از پایتخت

۱. اسم این کنیزک تاموز آورانی بود (Thea musa urania).

دور کرده، زمینه‌ی ولیعهدی پسر خود را مهیا نماید.

ارمنستان

در ارمنستان اوضاعی که فرهاد ایجاد کرده بود دوام داشت، یعنی اوکتاویوس آرتاکسیاس را پادشاه ارمنستان می‌شناخت و بعد از او برادرش پادشاه شد و لیکن بعد از فوت او در سر انتخاب پادشاه جدید اختلاف نظر بین ایران و روم روی داد. میل فرهاد به تیکران بود و او به اتفاق آراء، پادشاه شد. این مسئله به امپراتور روم برخورد و چون نمی‌خواست جنگ کند نوه خود کایوس^۱ را با اختیارات تامه به مشرق فرستاد تا این مسئله را تسویه نماید. در این احوال فرهاد به تحریک پسرش فرهاد که از زن ایتالیایی بود مسموم گردیده، درگذشت (تقریباً دو سال ق.م.).

اشک ۱۵: فرهاد پنجم

این فرهاد را مورّخین رومی فراتاسیس^۲ نامیده‌اند و گویند این اسم مصغّر فرهاد است. او بعد از مسموم کردن پدر با مادرش به تخت نشست و امپراتور روم در شناسایی او اشکال کرد، بالاخره قرار شد که فرهاد، کایوس را جزیره‌ای در رود فرات ملاقات کند و این مسئله دوستانه تسویه گردد. فرهاد چون مقام خود را متزلزل می‌دید در این ملاقات از ارمنستان صرف‌نظر کرده، با این شرط، عهدنامه‌ی صلحی با روم منعقد نمود (یک ق.م.) ولیکن چون مردم از او متنفر بودند نجبا از سلطنت خلعش کرده، بعد بکشتند. سکه‌های او صورت مادر و فرزند را داراست.

اشک ۱۶: اُرد دوم

این شخص شاهزاده اشکانی بود، پس از فرهاد به تخت نشست و چهارسال بعد در شکارگاهی کشته شد (۶ ق.م.)^۳

1. Causis.

2. phraataces.

۳. م. یعنی میلادی.

اشک ۱۷: وانان

بعد از اُرد دوم، مغستان (مجلس امرا و مُغها) از امپراتور روم خواست که از پسرهای فرهاد کسی را روانه کند تا به تخت بنشیند و او وانان را فرستاد (رومی‌ها اسم او را وُئونس نوشته‌اند). وانان چون به اخلاق رومی‌ها عادت کرده بود نتوانست سلطنت کند و به جای او اردوان به تخت نشست (تقریباً ۱۶ م.).

اشک ۱۸: اردوان سوم

اردوان سوم که نسبش از طرف مادر به اشکانیان می‌رسید و پادشاه آذربایجان و دست‌نشانده‌ی شاهنشاه ایران بود تخت را از وانان گرفت و او به ارمنستان فرا کرده، پادشاه این مملکت شد (۱۶ م.). ولیکن اردوان با قوه‌ای او را از آنجا هم براند، در اینحال وانان به سوریه فرار کرده، تحت‌الحمايه روم گردید و رومی‌ها موافق قراری که با فرهاد پنجم داده بودند در ارمنستان دخالت کرده اُرتاکسیاس^۱ را پادشاه کردند. اردوان از این اقدام مک‌درشد و نامه‌ای به تی‌بریوس^۲ امپراتور روم نوشت که بسیار گزنده بود و بعد به ارمنستان رفته، ارشک پسر خود را به تخت آن مملکت نشاندد.

تیبریوس از نامه‌ی اردوان سخت خشمگین شد و یکی از پسرهای فرهاد را به سوریه فرستاد تا جنگ خانگی در ایران برانگیزد و مردمان شمالی را مانند گرجی‌ها^۳ و غیره تحریک کرد که به ارمنستان حمله کنند. آنها ارشک را گرفته کشتند و اردوان جنگ کرد ولی بهره‌مندی نیافت.

پس از آن پارسی‌ها از موفق نشدن او در اینجا و جاهای دیگر ناراضی شده، خلعش کردند و تیرداد را به جای او نشاندد. اردوان به گرگان رفت و بعد از چندی موافقین او زیاد شدند و او وارد تیسفون گردیده، به تخت نشست.

امپراتور روم چون اوضاع را چنین دید با عجله طالب صلح با ایران گردید و به موجب قراردادی اردوان قبول کرد که ارمنستان خارج از منطقه‌ی نفوذ ایران باشد. پس از آن باز

1. Artaxisas.

2. Tiberius.

۳. گرجستان را در این زمان یونانی‌ها و رومی‌ها ایبری می‌نامیدند و در زمان ساسانیان ایرانیان این مملکت را وُرزان و گرزان می‌گفتند.

پارتی‌ها از او ناراضی گشته خلعش کردند، ولیکن طولی نکشید که باز به تخت برگشت و بعد از چندی فوت نمود (۴۰ م.). از وقایع سلطنت او شورش سلوکیه و کشتار یهودی‌ها است.

اشکهای ۱۹، ۲۰، ۲۱: واردان، گودرز، وانان دوم

بعد از اردوان سوم جنگ خانگی بین دو پسر او، واردان و گودرز درگرفت و واردان غلبه کرد، ولیکن قبل از رسیدن به پایتخت گودرز او را گرفت و بعد چون کنگاشی که علیه شاه شده بود کشف کرد باهم آشتی کردند ولی طولی نکشید که واردان را کشتند و گودرز به تخت نشست. چون این شخص خیلی شدیدالعمل و جابر بود مُغستان باز از امپراتور روم خواست که مهرداد پسر فرهاد چهارم را به ایران بفرستد و او چنین کرد، ولی گودرز او را شکست داده، گوشه‌هایش را ببرند تا نتواند سلطنت کند. پس از آن به فاصله‌ی کمی کودرز هم مرد (۵۱ م.) و وانان به تخت نشست، بعد از هفت ماه تخت را به پسرش واگذارد. عقیده‌ی گوت‌شمید این است که وانان برادر اردوان سوم بوده و تا ۵۴ م. سلطنت کرده است.

اشک ۲۲: بلاش اول

بلاش پسر وانان تقریباً در ۵۱ م. به تخت نشست، قصد تسخیر ارمنستان را کرد، ولی با وجود بهره‌مندی از جهت ناخوشی و قحطی مجبور گردید مراجعت نماید. بعد با پادشاه دست‌نشانده‌ی آدیابن در منازعه شد. در این احوال خبر رسید که عشیره داه و بعضی از طوایف صحراگرد به حدود ایران حمله نموده‌اند. این بود که با عجله به حدود گرگان شتافت و در جنگ با مردمان مزبور موفق شده، آنها را از ایران براند. وقتی که برگشت مسئله آدیابن تصفیه شده بود، توضیح آنکه پادشاه جدید آن مَن بازوس طوری رفتار می‌کرد که بلاش دلتنگی نداشت، لذا بلاش که از امور داخلی فراغت یافته بود توجه خود را به ارمنستان معطوف نموده، با سپاهی داخل ارمنستان گردید و پادشاه ارمنستان رادامیستاش که تحت‌الحمایه روم بود فرار کرده، تخت ارمنستان را برای تیمرداد پسر بلاش گذاشت.

معلوم است که این اقدام بلاش تا چه اندازه به ابهت روم برمی خورد. بر اثر آن قیصر روم نرون^۱، کربول^۲ را که بهترین سردار رومی بود مأمور کرد تا این توهین را رفع نماید. در این احوال دو گرفتاری برای بلاش پیش آمد. یکی آنکه پسر او واردان با او یاغی شد و دیگر اهالی گرگان شوریدند. بلاش به امور داخله پرداخت و تیرداد پادشاه ارمنستان با رومی ها جنگ کرده پیشرفتی نیافت. در نتیجه دولت روم ارمنستان را تقسیم نموده به پادشاهان دست نشانده مجاور داد. شاه بعد از قلع واردان و اسکات گرگان به روم اعلام کرد که از حق خود نسبت به ارمنستان صرف نظر نکرده و با لشگری به بین النهرین تاخت.

پس از آن مذاکرات بین دولت ایران و روم شروع و قرار شد دولتین، قشون خود را از ارمنستان خارج کنند تا مسئله دوستانه در روم تصفیه شود، ولی سفیر ایران از روم ناراضی برگشت و باز جنگ با روم درگرفت، قشون روم از فرات گذشته درکنار یسار آن مواقع خود را محکم کرد و پتوس^۳ سردار دیگر روم داخل ارمنستان شده، آن را غارت نمود و مقاومتی ندید. چه قشون ایران ساحل فرات را حفظ می کرد.

این بود که کار را تمام شده دانسته به قشلاق رفت و به بسیاری از صاحب منصبان خود مرخصی داد. بلاش که مراقب احوال بود از موقع استفاده کرده، ناگهان حمله به قشون روم نموده و فاتح شد. پتوس شرایط بلاش را در تخلیه ارمنستان پذیرفت ولی کربول سردار رومی دست از جنگ نکشید و به طرف ارمنستان رفت تا شسکت پتوس را جبران نماید.

در این احوال مذاکراتی که با روم شروع شده بود به جایی رسید که مرضی دولتین گردید و قرار شد که تیرداد پسر بلاش پادشاه ارمنستان باشد، ولی به روم رفته تاج را از دست نرون بگیرد (۶۳ م.).

اکثر محققین تصور می کنند اشاره ای که در دینکرت^۴ به جمع آوری اوستا در زمان بلاش شده راجع به بلاش اول است. توضیح آنکه موافق روایات زرتشتی از جهت

1. Neron.
2. corbulo.
3. Lucius paetus.

۴. دینکرت یکی از کتب مذهبی زرتشتیان است.

استیلای اسکندر و مقدونی‌ها بر ایران آوستا از میان رفته بود و این شاه در صدد جمع‌آوری آن برآمد و در زمان اردشیر بابکان این کار انجام شد، بلاش و خانواده‌ی او خیلی مذهبی بودند.

تاجگذاری تیرداد در روم

تیرداد که بر حسب عهدنامه می‌بایست در روم تاجگذاری کند در حرکت مپاطله کرد و بعد از سه سال عزیمت روم نمود. مسافرت او چنانکه نوشته‌اند با طمطراق و دبدبه انجام یافت: سه هزار سوار پارتی با او در ممالک روم حرکت می‌کردند، سفراو به روم و مراجعت به ارمنستان نه ماه طول کشید و برای مخارج از خزانه‌ی روم به پول کنونی روزی سی هزار تومان می‌داد. توضیح آن که تیرداد چون مذهبی بود نخواست از راه دریا مسافرت کند، چه موافق مذهب زرتشت، آب یکی از عناصر مقدس و آلودن آن به کثافات ممنوع است.

تیرداد بعد از مراجعت به ارمنستان دربار خود را مانند دربار شاهان اشکانی ترتیب داد و عهدنامه‌ای که بین بلاش و نرون منعقد گردید، صلح محکمی بین دو دولت بزرگ ایران و روم برقرار نمود، چنانکه در مدت پنجاه سال طرفین منازعه‌ای نداشتند.

در زمان این شاه، آلان‌ها^۱ باگرچی‌ها همدست شده، ارمنستان و آذربایجان را معرض تاخت و تاز قرار دادند و بلاش از قیصر روم و سپاسین^۲ استمداد نمود، ولی او کمکی نکرد. مردمان مزبور بعد از تاخت و تاز، غنایم زیاد از ایران ربودند (۷۵ م).

در ۷۷ م. بلاش فوت کرد و بعد از او سه نفر سلطنت کردند، ولی حسب و نسب آنها و تاریخ سلطنتشان درست معلوم نیست، چنین به نظر می‌آید که در این زمان از جهت جنگهای داخلی مدعیان سلطنت متعدّد بودند و هر کدام در قسمتی از ایران با عنوان شاهنشاهی سلطنت کرده‌اند. به هرحال اسامی آنها از این قرار است:

۱. آلان‌ها آریان‌های ایرانی بودند و در ابتدا در نزدیکی دربند داریال سکنی داشتند، ولیکن بعدها اراضی وسیعه را از دربند واقع در کنار دریای خزر تا مصب رود «ولگا» یا ادیل تصاحب کردند، مغولها در قرن هفتم هجری اینها را کوچ داده به ممالک مختلفه بردند چنانکه در چین هم آثاری از اینها یافته‌اند. آلان‌ها را «آس» نیز می‌نامیدند و مردم اُسْت که در قفقازیه سکنی دارند از اعقاب آنها می‌باشند.

بلاش^۱، پاکردوم، آردوان چهارم

این اوضاع تا ۱۰۷ م. امتداد یافت و در این سال خسرو به تخت نشست. بلاش اول، آخرین شاه اشکانی است که نسبتاً نامی و قوی بود، بعد از او دولت اشکانی روی به انحطاط گذارده، ضعیف شد.

اگر دقت شود ابتدای سستی این دولت بعد از فرهاد چهارم است. توضیح آنکه رومی‌ها چون دیدند در دشت نبرد از عهده حریف پرزور خود بر نمی‌آیند از طریق دیگر در تضعیف آن کوشیدند:

وجود کنیزک ایتالیایی در دربار ایران مضرّات زیاد برای دولت اشکانی داشت، این زن باعث شد که پسران فرهاد به روم رفته، در آنجا مقیم باشند و رومی‌ها از این قضیه استفاده‌ها کرده در انظار عالم جلوه دادند که این شاهزادگان گروهی پارتی‌ها در روم می‌باشند. و بدین وسیله مدعیان سلطنت را در زیر پر خود گرفتند تا هر زمان که مقتضی بدانند جنگ خانگی در ایران به توسط آنها ایجاد نمایند و چنانکه گذشت رومی‌ها مکرراً این شاهزادگان را آلت کردند و این سیاست روم مقصود آنها را تا اندازه‌ای حاصل کرد و الاً موفق نمی‌شدند در ارمنستان که منحصراً در منطقه تسلط ایران بود نفوذ یابند.

اشک ۲۳: خسرو (۱۰۷ - ۱۳۳ م.)

در زمان این شاه، جنگ جدیدی بین ایران و روم بعد از صلح پنجاه ساله در گرفت. توضیح آنکه تراژان^۲ در این زمان امپراتور روم بود و او یکی از سرداران نامی عصر خود به شمار می‌رفت. چه فتوحاتی در داکیه (رومانی حالیه) کرده و علاوه بر فتوحات موفق شده بود لژیون‌هایی مرتّب و ورزیده نماید، زیرا خیال جهانگیری در سرداشت، یعنی می‌خواست اسکندر ثانی شود و معلوم است که جهانگیری می‌بایست از طرف ایران صورت گیرد.

مقارن این احوال، تیرداد پادشاه ارمنستان فوت کرد (۱۰۰ م.) و پاکر فوراً یکی از پسران خود را موسوم به اگزدارسی^۳ به تخت ارمنستان نشاند، بدون اینکه با دولت روم

۱. این باید همان بلاش دوم باشد که در ذیل ذکر او خواهد آمد.

2. Trajan.

3. Exedares.

مشورت کرده باشد.

این اقدام به تراژان فوق‌العاده گران آمده، بهانه‌ای برای اجرای خیالات او شد. پس از آن امپراتور روم با سپاهی ورزیده و جرّار عازم آسیا گردید و وقتی که به مقدونی رسید سفیری از طرف خسرو با هدایا نزد او رفته اظهار کرد که خسرو حاضر است اکزدارس را عزل و پارتامازیر^۱ پسر تیرداد را به پادشاهی ارمنستان معین نماید، به شرط اینکه او تاج را از دست امپراتور بگیرد. تراژان که به جنگ مایل بود، این تکلیف را نپذیرفت و هدایا را رد کرده، جواب داد که بعد از ورود به شام آنچه صلاح باشد خواهد کرد.

بعد از ورود به سوریه تهیه‌ی کاملی دیده، به ارمنستان درآمد (۱۱۵ م.) و منتظر پارتامازیر گردید. چه به او نوشته بود که اگر مانند پدرش تاج را از امپراتور بگیرد او را به پادشاهی ارمنستان خواهد شناخت.

شاهزاده اشکانی بزودی حاضر شد و تاج را گرفته موافق آداب قراردادی آن را در پای تراژان گذارد، با این انتظار که او تاج را پس خواهد داد. ولیکن تراژان نه فقط تاج را پس نداد، بلکه به او گفت که از سلطنت معزول است و به این هم اکتفا نکرد، زیرا بعد از حرکت شاهزاده، او را تعقیب کرده گرفت و بکشت.

این حرکت به قدری ننگین بود که عالم آن روزی هم آن را تقبیح کرد. بعد از این واقعه تراژان فتوحاتی در ارمنستان و بین‌النهرین نمود و آدیابن^۲ و الحضر را گرفته، به بابل درآمد و بعد سلوکیه و تیسفون را تسخیر کرد و از دجله سرازیر شده، به طرف خلیج فارس رفت و بیرق رومی را در دفعه‌ی اولی در آبهای آن بیفراشت.

از طرف دیگر، خسرو حاضر نشد از روم تمکین کند، ولی صلاح خود را هم ندید که با رومی‌ها مواجه شود و جداً به شورانیدن ولایات مسخره پرداخت. چنانکه دیری نگذشت که از همه جا خبر شورش و طغیان به تراژان رسید و باعث وحشت او گردید. زیرا با این طغیانها، خطوط ارتباطیه او با سوریه قطع می‌شد، پس حمله به الحضر برد، ولی شورشیها او را عقب نشانددند. در این احوال او یگانه چاره را در عقب‌نشینی دید و یکی از شاهزادگان اشکانی را به تخت سلطنت در تیسفون نشاند، فرمان عقب‌نشینی بداد.

یک سال بعد، تراژان درگذشت (۱۱۷ م.) و هادریان^۱ امپراتور روم شد و با امپراتور جدید سیاست دولت روم تغییر کرد. توضیح آنکه نگاهداشتن بین‌النهرین و ارمنستان برای روم از جهت همجواری با دولت ایران مشکل بود و تولید جنگ‌های دایمی می‌کرد. لذا هادریان به این عقیده شد که نظر اُکتاویوس اُگوست امپراتور اول روم راجع به حدود امپراتوری صحیح بوده و نباید از فرات تجاوز نمود.

در نتیجه‌ی این تصمیم، رومی‌ها سه مملکتی را که تسخیر کرده بودند تخلیه نمودند و بعد در سال ۱۲۲ م. بین امپراتور روم و شاهنشاه ایران در سرحد دولتین ملاقاتی شد که نتیجه‌ی خوب برای روابط حسنه‌ی بین دولتین بخشید. باید در نظر داشت که در زمان تراژان و چندی بعد از او دولت روم در اوج عظمت خود بود در صورتیکه دولت اشکانی رو به انحطاط می‌رفت.

اشکهای ۲۴ و ۲۵: بلاش دوم و بلاش سوم

بعد از خسرو، بلاش دوم و بلاش سوم به تخت نشستند. در زمان بلاش دوم تاخت و تاز آلان‌ها باز شروع شد و این دفعه جهت آن اغوای قَرس من پادشاه گرجی‌ها بود. بلاش نتوانست از عهده‌ی آنان برآید و بالاخره پولی به آنها داده، شر آنها را از آذربایجان و ممالک همجوار بکند. این اقدام، انحطاط دولت اشکانی را آشکار نمود. (۱۳۵ م.)

بلاش سوم در ۱۶۱ م. متوجه ارمنستان شده پادشاه آن را که تحت‌الحمایه روم بود بیرون کرد و سردار رومی اِلیوس سِریانوس^۲ به جنگ او آمده شکست خورد. پس از آن پارتی‌ها از فرات گذشته داخل سوریه شدند و در اینجا سردار نامی روم کاسیوس از پارتی‌ها جلوگیری کرد. در ابتدا جنگ او دفاعی بود ولی بعد تعرضی شد و پارتی‌ها شکست خورده، به طرف فرات عقب نشستند. پس از آن کاسیوس، ارمنستان را گرفته آرتاکسانا را خراب کرد و پادشاه سابق آن را از روم خواسته، به تخت ارمنستان نشاند و به این اقدام هم اکتفا نکرده، خواست مانند تراژان ممالکی را تسخیر کند.

با این مقصد سلوکیه را گرفته غارت نمود، ولی در این اوان طاعونی بروز کرده، به

1. Hadrien.

2. Aelius severianus.

قشون رومی آسیب زیاد رسانید و به تمام ممالک امپراتوری روم سرایت نمود. در نتیجه این جنگ قسمت غربی بین‌النهرین با نصیبین جزو ممالک روم گردید (۱۶۵ م.). فوت بلاش سوم موافق سکه‌ها گویا در ۱۹۱ م. بوده است.

اشک ۲۶: بلاش چهارم

بعد از پدر به تخت نشست. در زمان او با جنگی با رومی‌ها روی داد (۱۹۴-۱۹۷ م.) توضیح آنکه مردم آن قسمت بین‌النهرین که به روم ضمیمه شده بود شوریدند و وقتی که سِپْتیمیوس سِور^۱ برای خوابانیدن شورش به بین‌النهرین آمد و کشتیهایی مانند تراژان به دجله انداخته، سلوکیه را گرفت و آدیابن را ضمیمه روم نمود. از طرف پارتی‌ها مخالفتی به عمل نیامد، زیرا دولت پارت در انحطاط بود و بعد چون سِور مشکلات جهانگیری را در این صفحات مشاهده کرد مصمم شد مراجعت نماید، ولیکن می‌خواست الحضر را بگیرد زیرا در آنجا معبدی بود متعلق به رب‌النوع آفتاب که از حیث ذخایر و ثروت شهرتی بسزا داشت، محاصره‌ی الحضر به درازا کشید و بالاخره امپراتور از تسخیر آن مأیوس گردیده، عقب نشست، ولی آدیابن جزو ممالک رومی گردید و تفوق روم در ارمنستان و اِدِس^۲ مستحکم شد. بلاش در ۲۰۸ م. درگذشت.

اشک ۲۷ و ۲۸: بلاش پنجم و اردوان پنجم

بعد از بلاش چهارم دو پسر او، بلاش و اردوان در سر سلطنت منازعه کرده و بالاخره قرار دادند که بلاش در بابل و اردوان در ممالک غربی ایران سلطنت کنند. معلوم است که «دو پادشاه در اقلیم نگنجند» و جنگ خانگی درگرفت.

رومی‌ها فوق‌العاده خوشحال شدند و امپراتور روم، کاراکالا پسر سِپْتیمیوس سِور از گرفتاری‌های دشمن روم به جنگ داخلی به سنای روم تبریک گفت. کاراکالا که در ابتدا بلاش پنجم را به سلطنت ایران شناخته بود بعد سفیری نزد اردوان با هدایا فرستاده، پیغام داد که اگر اردوان، دختر خود را به او دهد این وصلت باعث تحکیم

1. septimius severus.

۲. اِدِس شهر مهمی بود که اکنون موسوم به «اورفا» و در نزدیکی دیار بکر واقع است.

روابط دو دولتی خواهد شد که به عالم آن روزی حکومت دارند.

در ابتدا اردوان که از رفتار خائنانه کاراکالا نسبت به پادشاه ادس و ارمنستان مطلع بود راضی به این امر نگردید و مؤدبانه جواب ردی داد. کاراکالا متقاعد نشد و باز سفیری فرستاده، خواهش خود را تکرار کرد. اردوان جواب داد که خود امپراتور بیاید، زنش را ببرد. این بود که کاراکالا با قشون زیاد به حدود ایران آمده، مجلس جشنی برپا کرد، ولی وقتی که اردوان با همراهانش وارد خیمه امپراتور شدند رومی‌ها که در کمین بودند به پارتی‌ها حمله کرده، همه را کشتند، فقط اردوان جان به سلامت دربرد.

پس از این واقعه شرم‌آور به فاصله‌ی کمی، کاراکالا را در نزدیکی حران کشتند (۲۱۷ م). اما اردوان فوراً مشغول جمع‌آوری لشگری گردیده، قصد قشون رومی را نمود، ولی قبل از ورود او به سرحد ایران سفرای ماکری‌نوس جانشین کاراکالا در رسیدند و مذاکرات شروع شد.

اردوان تخلیه‌ی بین‌النهرین و تأدیه غرامت زیادی مطالبه کرد و چون پذیرفته نشد جنگ درگرفت. سواره‌نظام پارتی در این جنگ باز اسلوب قدیم خود را به کاربرد و تیرهای ایرانی و نیزه‌های سوارانی که در زیر پولاد و سوار شتر بودند رومی‌ها را عاجز کرد. دو روز جنگ بی‌نتیجه بود. روز سوم قشون ایران کاملاً فاتح شد و رومی‌ها تکلیف صلح کرده، مبلغ زیاد به عنوان غرامت پرداختند^۱ ولی تخلیه‌ی بعضی از قسمتهای بین‌النهرین که از جنگهای سابق در تصرف رومی‌ها مانده بود از جهت انقراض دولت اشکانی صورت نگرفت.

از کارهای ننگینی که کاراکالا کرد یکی هم این است که در آرپل استخوانهای شاهان اشکانی را بیرون آورده، دور انداخت. از این قضیه معلوم می‌شود که اشکانیان اموات خود را دفن می‌کردند، اگرچه خبری هم هست که شاهان اشکانی جسد مردگان خود را می‌سوزانیدند.

اردوان را که آخرین پادشاه اشکانی است بعضی چهارم نوشته‌اند. گوت‌شمید، او را اردوان پنجم دانسته و گوید که از سنه ۲۱۶ م. بر بلاش پنجم فایق آمد. در زمان این شاه از جهت نارضامندی مردم و جنگ خانگی در سرتخت سلطنت و انحطاطی که در تزايد بود

۱. تقریباً بیست کرور تومان به پول امروزی.

سلسله اشکانی منقرض و سلطنت ایران به دودمان ساسانی منتقل گردید. شخصی که در این امر قائد و پیشقدم شد اردشیر پاپکان بود که بر اردوان پنجم خروج کرد و موفق گردید. (۲۲۴ م.) پس از کشته شدن اردوان در رامهرمز شخصی از اشکانیان آرتاواسدیس^۱ نام سگه‌های زیاد زده، ولی معلوم نیست که با اردوان چه نسبتی داشته، ظن غالب این است که پسر او بوده است.

فصل دوم

اوضاع ایران در دوره‌ی پارتی‌ها تمدن اشکانی

بسط دولت اشکانی

دوره‌ی اشکانی چنانکه گذشت ۴۷۰ سال امتداد داشت. این دوره را می‌توان به سه قسمت تقسیم نمود:

در اوایل این دوره که تقریباً یکصد سال دوام آن بود اشکانیان به تحکیم مبانی دولت جوان خود پرداخته و دولت باختر را در شرق منهدم نموده سلوکی‌ها را از ایران براندند. قسمت دوم دوره‌ی عظمت دولت اشکانی است و شاهان اشکانی با بهره‌مندی در مقابل رومی‌ها و مردمان تازه‌نفس شرقی مانند سک‌ها و غیره می‌جنگند و ایران پارتی یکی از دو دولت عظیمی است که دنیای آن روزی را در تصرف دارند (دولت روم و دولت اشکانی)^۱ در قسمت سوم، دولت اشکانی رو به انحطاط می‌رود.

راجع به حدود این دولت در زمان عظمت آن باید در نظر داشت که خانواده اشکانی به چند شعبه تقسیم شده و هر کدام در ممالکی سلطنت کرده‌اند: شعبه‌ی اولی در ایران. شعبه دومی در ارمنستان و ولایت مجاور آن مانند اُسُرْاَن (اِدِس) و غیره. سوم در باختر و صفحات مجاور آن تا پنجاب و سند.

بنابر این حدود دولت ترکیبی اشکانی این است: از طرف غرب رود فرات و از سمت شرق پنجاب و سند، از طرف جنوب خلیج پارس و دریای عمان و اقیانوس هند، از سمت

۱. این قسمت از مهرداد دوم تا آخر سلطنت بلاش اول است.

شمال کوههای هیمالایا و رود سیحون و دریای خزر و قفقازیه.

تشکیلات دولت اشکانی

در باب تشکیلات این دوره اطلاعات مبسوطی در دست نیست، زیرا از سلاطین اشکانی کتیبه‌هایی به دست نیامده، تا این مسئله را روشن نماید و آنچه درباب اشکانیان می‌دانیم، از منابع ارمنی و رومی و یونانی است. با وجود این، از سکه‌ها و اطلاعات ناقصی که به ما رسیده مسلم است که دولت اشکانی دولت بسیطی نبوده، بلکه ایران در آن زمان به چند دولت کوچکتری تقسیم شده بود، مانند ارمنستان، ماد، آدیابن، پارس، خوزستان، اصفهان، ری، کرمان، یزد، باختر و بعضی قسمت‌های هند و غیره.

این ممالک در امور داخلی استقلال داشتند، مذهب و عادات و سلسله‌ی پادشاهان آنها محفوظ بود (پادشاهان این ممالک غالباً اشکانی بودند). تمکین آنها از شاه بزرگ یا شاهنشاه از این راه معلوم می‌شود که در موقع انتخاب شاه بزرگ در مجلس مشورت حاضر می‌شدند و در زمان جنگ سپاهی تهیّه کرده به جایی که دولت مرکزی معین می‌کرد می‌فرستادند. شهرهای یونانی - یادگار زمان اسکندر و سلوکی‌ها - نیز در امور داخلی خود به کلی آزاد بودند و باجی می‌دادند (مثل سلوکیّه و غیره).

در جاهایی که پادشاه محلی نبود از طرف مرکز والی یا وتیاکسا معین می‌گردید. در مرکز هم شاهنشاهان اشکانی چنانکه استنباط می‌شود حکومت مطلقه نداشتند، زیرا مجلس مشورتی بود که امور مهمّه در آنجا حل و عقد می‌گردید. این مجلس از شاهزادگان اشکانی که به حدّ رشد رسیده بودند یا از رؤسای خانواده‌های درجه اول منعقد می‌شد. گاهی این دو مجلس باهم و با روحانیون درجه اول ترکیب می‌یافت و در این صورت مجلس را مُغستان می‌نامیدند. مجلس شاهزادگان و نجباء را مورّخین رومی «سنا» نامیده‌اند.

اختیارات این مجلس، زیاد بود. در صورتی که مجلس مُغستان چندان نفوذی در امور نداشت. به طور کلی باید گفت که پارتی‌ها از جهت دوری از بابل و آسور ترتیبات آریانی را چنانکه در فوق ذکر شد بهتر و بیشتر محفوظ داشته بودند. بنابراین رؤسای خانواده‌ها و طوایف اختیارات بیشتری داشتند و پادشاهان محلی فی‌الواقع ده‌یوپت‌های سابق بودند و

چون اختیارات آنها با اقتدارات سلطنتی متضاد بود درموقع انتخاب شاه جدید فترتهایی حاصل می‌شد که گاهی سی سال دوام می‌یافت.

محققین از مطالعه در اوضاع دولت اشکانی و مقایسه‌ی آن با اوضاع اروپا در قرون وسطی شباهت زیاد بین این دوره و آن عهد یافته‌اند و این خود می‌رساند که ترتیبات سیاسی و اجتماعی آریان‌ها با سایر ملل هند و اروپایی مانند اسکانندیناوی‌ها و ژرمن‌ها و غیره در عهود قدیمه یکی بوده است.

مذهب

پارتی‌ها زمانی که با سَک‌ها معاشر بودند، عناصر و آفتاب و ماه و ستاره‌ها را می‌پرستیدند. بعد که با پارسی‌ها و مادی‌ها معاشر شدند، آهورَمَزَد را پرستش کردند و چون در ایران پرستش مهر و ناهید رواج داشت، پرستش آنها هم در معتقدات پارتی‌ها داخل شد.

پس از آمدن اسکندر به ایران و شیوع مذهب و تمدن یونانی، پرستش بعضی از ارباب و انواع یونانی نیز جزو مذهب شاهان اشکانی گردید. بنابراین باید گفت که مذهب آنها مانند تمدنشان ترکیبی بود. معلوم است که مذهب هرمزدپرستی در نزد آنها به پاکی اولی خود باقی نمانده با معتقدات دیگر آمیخته گردید. مثلاً ساختن مجسمه یا صورت هرمز و بنای معبد و غیره که در نزد پارسی‌ها برخلاف مذهب زرتشتی بود از جهت تقلید از یونان در نزد پارتی‌ها رواج داشت.

چیز دیگر که در نزد اشکانیان دیده می‌شود و سابقه نداشت، پرستش اجداد است. شاهان اشکانی برای اشک اول مرتبه‌ی یک نوع الوهیتی قایل شدند، چنانکه لقب **اِپی‌فانس** که کلمه‌ی یونانی است روی سکه‌های شاهان اشکانی این مطلب را می‌رساند. پارتی‌ها هم اجداد خود را می‌پرستیدند و صورت آنها را در خانه‌ها با کمال مراقبت حفظ می‌نمودند.

شاهان اشکانی نسبت به مذهب مادی‌ها و پارسی‌ها بی‌قید بوده، به حفظ آن اعتنایی نداشتند، فقط یکی از اشکانیان یعنی بلاش اول درصدد برآمد که اوستا را جمع‌آوری کند. روحانیون دولت اشکانی باز همان مغ‌ها بودند. شاه اشکانی سمت ریاست روحانیون را

داشت، ولی اجرای آداب مذهبی کارمغها بود. نفوذ مغها در ابتدا به درجه‌ای می‌رسید که مغستان در امور دولتی نظارت داشت، ولی بعدها چون شاهان اشکانی از دخالت آنها در امور مکدر بودند به مرور از نفوذشان کاستند، به طوری که مغها عملاً فاقد اهمیت شدند. شغل مغها منحصر به امور مذهبی نبود، بلکه بسیاری از آنها طبیب و مدرّس و معلّم و منجم و سالنامه‌نگار نیز بودند. استرابون نوشته است که: روحانیون این زمان را محافظین آتشکده می‌گفتند و این عبارت، ترجمه‌ی اَثروان است که به فارسی امروزی آتشبان می‌شود. از آنچه ذکر شد این نتیجه حاصل می‌شود که در دوره‌ی اشکانیان هم ایران مذهب رسمی نداشته و چنانکه در دوره‌ی هخامنشی بابل در معتقدات شاهان نفوذی داشت در این دوره یونان جایگیر بابل شده بود.

زبان و خط

زبان این قوم اصلاً آریانی ایرانی است، ولی مقداری از لغات سکایی در آن داخل شده و اسامی سکایی در آن زیاد است. این همان زبانی است که بعدها معروف به زبان پهلوی^۱ گردید و بین زبان پارسی قدیم و امروزی مقام وسطی را داراست^۲. از زمان اسکندر مخصوصاً از زمان تسلط سلوکی‌ها به بعد، زبان یونانی نیز در دربار و میان نجبای پارتی منتشر شد. عبارت سکه‌های بعضی از شاهان اشکانی به زبان و خط یونانی است. شاهزادگان اشکانی غالباً زبان یونانی را می‌دانستند و با ادبیات یونانی آشنا بودند.

گویند که اردوان اول این زبان را خوب می‌دانست و اُرد اول ادبیات آن را خوب آموخته و در زبان یونانی تاریخی نوشته بود و چون این علم را دوست می‌داشت امر کرده بود تاریخ دوره هخامنشی را موافق مدارک آسوری بنویسند. در دربار شاهان اشکانی نمایشها و بازیهای یونانی معمول و مخصوصاً مصنّفات

۱. زبان‌شناسها بر این عقیده‌اند که «پَرَتَو» اسم این مردم موافق موازین علمی به «پَرَهَو» و بعد به «پَهَلَو» و «پَهَلَو» مبدل شده و نجبای پارتی از این جهت، خود را پَهَلَو و پهلوان نامیده‌اند که منسوب به قوم پارت بودند بنابراین پهلوی و پهلوانی یعنی منسوب به پارتی‌ها.

۲. پهلوی اشکانی تفاوت کمی با پهلوی ساسانی داشته است.

اوری پید^۱ یونانی خیلی جالب توجه بود، اما دانستن زبان یونانی از زمان گودرز به بعد روبه انحطاط گذارد، زیرا خطوط یونانی سکه‌های آن زمان خوانا نیست.

خط دوره‌ی پارسی خط آرامی سریانی بود نه خط میخی. دلیل این معنی دو چیز است: یکی سکه‌هایی که روی آنها کلمات پهلوی با خط آرامی نوشته شده است (مانند سکه‌های مهرداد چهارم و بلاش اول و سوم و چهارم و پنجم و اردوان پنجم و غیره) و دیگر سه نسخه نوشته که در اورامان کردستان در ۱۹۰۹م. پیدا شده و دو نسخه از آن به خط یونانی و سومی به زبان پهلوی و خط آرامی است. هرسه روی پوست آهو نوشته شده و متعلق به دوره‌ی اشکانیان است.^۲ ولیکن نباید تصور کرد که خط میخی به کلی متروک بوده، زیرا در بابل لوحه‌هایی یافته‌اند که متعلق به دوره‌ی اشکانی و به خط میخی است. وقتی که اشکانیان با رومی‌ها مواجه شدند، در ابتدا زبان یونانی را استعمال می‌کردند، ولیکن از جهت ارتباط زیاد با رومی‌ها و توقف شاهزادگان اشکانی در روم بعدها زبان و تمدن رومی نیز در دربار اشکانی نفوذ یافت.

صنایع و فنون

از شاهان اشکانی به استثنای یکی دو فقره هنوز آثاری از معماری و حجاری به دست نیامده، کتیبه‌ای هم به زبان پهلوی عجالتاً از اشکانیان دیده نشده است. به موجب تحقیقات علمای آثار عتیقه چند خرابه از اشکانیان مانده که از قرار ذیل است:

۱- خرابه معبد کنگاور که شباهت زیاد به معابد یونانی دارد و چنانکه نوشته‌اند معبد دیان^۳ رب‌النوع یونانی بوده است.

۲- در همدان نیز معبدی بود به اسم آناهیتا یا ناهید و چنانکه رومی‌ها نوشته‌اند در آن زمان آنجا مراسم قربانی به عمل می‌آمده، ستونهای این معبد شبیه به یکی از

1. Euripide.

۲. آرامی‌ها مردمی بودند از نژاد سامی که بین شامات و دجله سکنی داشتند. زبان این قوم دارای دو لهجه بود، شرقی و غربی یا کلدانی و سریانی. زبان و خط آرامی‌ها در عهد قدیم در آسیای غربی خصوصاً در کلد و شامات خیلی متداول بود، چنانکه عبری‌ها بعضی از کتب خود را در این زبان نوشته‌اند. خط آرامی منشعب از خط عبری است. زبان آرامی حالا متروک شده و فقط در بعضی از قراء شامات به زبانی که نزدیک به این زبان است حرف می‌زنند.

۳. Diane رب‌النوع ماه بود.

شیوه‌های ستون‌سازی یونانی است.

۳- در *الْحَضْرُ* (هاثرا) در کنار دجله (از طرف دست راست) خرابه‌هایی است که تقریباً هزار ذرع شعاع آن است. در اینجا معماری ایرانی دیده می‌شود، ولیکن طاق‌ها به شیوه‌ی رومی است.

۴- در بیستون گودرز تقلید از داریوش اول کرده و با حجاریهای برجسته، فتح خود را نسبت به مهرداد نشان داده و کتیبه‌ای هم نویسنده که به زبان یونانی است. حجاریهایی هم در تنگ سالولک در کوههای بختیاری در ۱۸۴۱ م. بارون دوپد^۱ یافته که بعضی از محققین نسبتش را به دوره‌ی اشکانی می‌دهند.

در ایران راجع به صنایع اشکانی بجز سکه‌ها چیز مهمی به دست نیامده و لیکن در شهر تَدْمُر^۲ واقع در شامات که واسطه‌ی تجارت بین ایران و دریای مغرب بود و نیز در هند از حفاریات اشیایی به دست آمده که مربوط به دوره‌ی اشکانی است.

روی هم رفته صنایع این دوره، خیلی کم و از صنایع دوره‌ی هخامنشی پست‌تر است. از فنون این دوره چیزی که مورد شبهه نیست فنون جنگی است که در نزد پارتی‌ها خیلی متداول بوده و مخصوصاً اسب‌سواری و تیراندازی را جوان‌ها می‌بایست یادگیرند.

یک اسلوب جنگی معمول سوارهای پارتی بوده که معروف به جنگ گریز است و شرح آن در فوق گذشت. از فن محاصره و استعمال آلات و ادوات محاصره بهره‌ای نداشتند. چنانکه آلات محاصره و قلعه‌گیری رومی‌ها را وقتی هم که می‌گرفتند خراب می‌کردند. پیاده‌نظام تعریفی نداشت و نیز دیده نمی‌شود که قشون جاویدان دوره‌ی هخامنشی در این دوره هم باشد.

از علوم دوره‌ی اشکانی چیزی نمی‌توان گفت، چه آثاری نمانده، ولی چون چیزهای بسیاری که در زمان اشکانیان معمول بوده در دوره‌ی ساسانیان نیز محفوظ مانده، از این نکته می‌توان استنباط کرد که در این دوره هم مانند دوره‌ی ساسانیان مَغ‌ها خواندن و نوشتن و حساب کردن را به مردم می‌آموختند.

1. Baron de Bode.

۲. تَدْمُر را یونانی‌ها پالمیر می‌نامیدند خرابه‌های این شهر در صحرای شامات واقع است و آثاری دلالت می‌کند که سابقاً رونق زیاد داشته است.

تجارت

ایران اشکانی از جهت موقع خود، بین چین و هند از یک طرف و ممالک غربی از طرف دیگر تجارت خوبی داشته است.

چنانکه از نوشته‌های مورّخین چینی معلوم است، در زمان مهرداد دوم اشکانی سفارتی در

دفعه‌ی اولی به ایران آمده (بین ۱۲۰ و ۸۸ ق.م.) و نیز در ۹۷ م. سفیری کان‌یینگ^۱ نام از طرف سردار معروف چینی پان‌چا^۲ به ایران و روم فرستاده شده.

این سفیر از شهر صددروازه و همدان تا بابل رفته و می‌خواسته از خلیج پارس تا خلیج عقبه از راه دریا برود ولی بعد منصرف شده و چنین به نظر می‌آید که دولت اشکانی نخواست چینی‌ها راههای دریایی را بدانند و بعد از چندی باز سفیری آمده و می‌نویسد که تانسین^۳ یعنی رومی‌ها می‌خواهند از راه ایران با چین تجارت نمایند ولی آنسینه^۴ یعنی پارتی‌ها مانعاند و می‌خواهند تجارت ابریشم چین به توسط آنها بشود. بعد می‌بینیم که به واسطه‌ی این ممانعت امپراتور روم مارک‌آرل آنتوان^۵ در ۱۶۶ م. مال‌التجاره‌ای مانند استخوان فیل و لاک‌پشت از راه هند و چین به چین می‌فرستد.

این اطلاعات دالّ است بر اینکه ایران واسطه‌ی تجارت بین شرق و غرب بوده و اشکانیان نمی‌خواستند مزایای این موقع و مقام را از دست دهند. گمرک در این عهد از واردات گرفته می‌شد.

مسکوکات

مسکوکات پارتی فقط از نقره و برنج بود و در زمان آن پول طلا به ایران تنها از راه تجارت وارد می‌شد.

در سلطنت اردوان به واسطه‌ی غرامتی که رومی‌ها به ایران پرداختند طلای زیاد به ایران وارد شد. سکه‌های طلای رومی را آئوری^۶ می‌نامیدند (که مانند دریک هخامنشی به

1.kan- Ying.

2.Marc Aurele Antoine.

۳. Auri تقریباً از ۸ تا چهارکرام و نیم وزن داشت.

معنی طلایی است).

واحد نقود اشکانیان را $\delta\rho\chi\mu$ می‌گفتند و این لغت یونانی است. وزن $\delta\rho\chi\mu$ از چهارگرام قدری بیشتر و گاهی کمتر بود.^۱ این سکه در تمام آسیای غربی با دینار رومی رقابت می‌نمود.

سکه‌های اشکانی چهاردرخمی و یک درخمی است. به طور کلی سکه‌های اشکانی در قشنگی پست‌تر از سکه‌های ساسانی است.

عناوینی که شاهان اشکانی اختیار کرده‌اند، خیلی مختلف و هرکدام تقلید از سکه دولتی است. مثلاً شاه بزرگ و شاه شاهان تقلید از هخامنشی‌هاست، عادل و فاتح و خداوند^۲ از سلوکی‌ها و اپی‌فانس^۳ از یونانی‌ها. شاهان اولی اشکانی خود را محب یونان خوانده‌اند.^۴ روی سکه‌ها صورت شاهان اشکانی است که بر تخت نشسته و کمانی به دست گرفته و زه آن را کشیده‌اند. بعضی از سکه‌ها صورت ارباب انواع یونانی را داراست، بنا بر آنچه گفته شد روشن است که در دوره‌ی اشکانی پایه‌ی پول ایران بر نقره بوده است.

مذاهب خارجه

نسبت به مذاهب خارجه، شاهان اشکانی، همان نظر اغماض را که از خصایص آریانی بود اعمال می‌کردند و جنگهای مذهبی در این دوره هیچ دیده نمی‌شود. مخصوصاً اشکانیان نسبت به ملت یهودرئوف بوده، از آنها بر ضد رومی‌ها حمایت می‌کردند.

به مذهب مسیحی و سایر مذاهب هم اشکانیان با نظر اغماض می‌نگریستند و تسامح به اندازه‌ای بود که از سرایت مذاهب خارجه به ایران جلوگیری نمی‌شد. فقط درباره‌ی بلاش اول نوشته‌اند که چون متعصب بوده نسبت به انتشار مذاهب خارجه در حدود ایران به نظر بد، می‌نگریسته و نسبت به یهودی‌ها همراهی نداشته و بلکه می‌خواسته سواره نظام پارتی به کمک رومی‌ها در جنگ فلسطین شرکت کند.

۱. تقریباً $\frac{4}{5}$ مثقال.

2. Dikaïos, Nicatar, Theos.

3. Epiphanes.

4. philhellene.

نتیجه

از آنچه راجع به تمدن پارتی‌ها و اشکانیان گفته شد، این نتیجه حاصل می‌شود که تمدن آنها ترکیبی بود، یعنی بر متن آریانی ایرانی اثراتی از عادات و اخلاق و مذهب سکایی احساس می‌شد و بعد از آمدن اسکندر به ایران تمدن یونان نیز اثراتی از حیث مذهب و زبان و خط و غیره در شاهان اشکانی و نجبا و درباریان گذارد. با وجود این تمدن یونانی در ایران چنانکه در فوق گفته شد سطحی بود و در نزد پارتی‌ها هم هیچ به عمق نرفت.

باب پنجم

دوره‌ی دوم پارسی‌ها

فصل اول

شاهان ساسانی

مقدمه

ساسان مؤید معبدی بود که در استخر برای ناهید ساخته بودند. زن او، رام بهشت، دختر یکی از پادشاهان بازرنگی بود و این سلسله پادشاهان در نیسایه سلطنت داشتند. (شهرمزبور به مناسبت دیوارهای سفید از زمان استیلای عرب در فارس موسوم به بیضا شد).

پاپک پسر ساسانیان در شهر خیر در کنار دریاچه‌ی بختگان حکومت داشت. او برای پسرش اردشیر از گوزهر بازرنگی شغل قلعه بیگی شهر داراب را گرفته و از این زمان ترقی این خانواده شروع شد. بعد پاپک گوزهر را کشت و خود را پادشاه خوانده از اردوان پنجم لقب پادشاهی برای پسر بزرگ خود شاپور خواست. اردوان امتناع نمود ولی با وجود این، شاپور بعد از فوت پدر، خود را پادشاه دانسته، اردشیر را مجبور کرد که تابع او شود، ولیکن طولی نکشید که از جهت خراب شدن زیرزمینی در قصر ملکه که همای نام داشت شاپور زیر آوار مانده و بمرد و اردشیر پادشاه شد. (۲۱۲ م).^۱

۱. راجع به تاریخ سلطنت شاهان ساسانی باید در نظر داشت که تا ۳۱۰ م. سنواتی که ذکر شده تقریبی است. (نلدکه).

اول: اردشیر اول (أَرْتَخْشَتْرُ)

اردشیر فکر سلطنت بزرگی در سرخود می‌پرورانید، تا آنکه در ۲۲۳ م. علم طفیان بیفراشت. اول حمله به کرمان برد و بلاش پادشاه آن را مغلوب و پسرخود اردشیر را حاکم آنجا کرد و به همین جهت کرمان مدتها معروف به به اردشیر گردید (اعراب بردشیر می‌نامیدند).

پس از آن پادشاهان خوزستان و عمان مغلوب و مطیع او گشتند. اردوان اشکانی چون دید کار اردشیر خیلی بالاگرفته با قشون زیاد قصد او را نمود و در هرمزدگان خوزستان جنگ کرده کشته شد (۲۲۴ م.).^۱

موافق روایات پارسی، نسب ساسان به اردشیر درازدست می‌رسید، یعنی جدّ جدّ او که نیز ساسان نام داشت و پسر دارا معاصر اسکندر بود، جلای وطن کرده به هند رفت و دویست سال بعد یکی از اعقاب ساسان (در پنجمین پشت) که نیز ساسان نام داشت در زمان پاپک از هند به فارس آمده شبان او شد. پاپک پادشاه پارس و دست‌نشانده‌ی اردوان اشکانی بر اثر خوابهایی که دیده بود دختر خود را به او داد و از این ازدواج اردشیر به دنیا آمد.

صحت این روایت مورد تردید است، زیرا: اولاً مطابقت با تاریخ ندارد و از انقضاض سلسله‌ی هخامنشی تا زمان پاپک بیش از پانصدسال گذشته بود. ثانیاً اگر ساسان به هند رفت و اولاد او در آنجا ماندند، خیلی مُستبعد است که بعد از پنج قرن ایرانی مانده و ساسان معاصر پاپک به پارس مراجعت نموده شبان او شده باشد. این حکایت را گفته‌اند تا نسب ساسانیان را به هخامنشی (به کیانیان داستانها) برسانند.

اشکانیان نیز چنانکه دیدیم نسبت خود را به اردشیر دوم هخامنشی می‌رسانیدند. دو سال پس از کشته شدن اردوان، اردشیر تیسفون را گرفت و پس از آن ایران را در تحت تسلط اردشیر درآمد، ولیکن ارمنستان و گرجستان موقتاً مستقل ماندند.

اردشیر پس از تسخیر خراسان و باختر و خوارزم و توران و مکران به هند رفته، پنجاب را تسخیر کرد و به نزدیکی سیرهند رسید. پادشاه آن جونه جواهرات و طلا و فیلهای زیاد

۱. بعضی ۲۲۶ م. نوشته‌اند.

به اردشیر به عنوان باج بداد، بعد اردشیر به ایران برگشت و پس از اینکه مبنای دولت خود را محکم نمود برآن شد که با روم جنگ کند. زیرا خود را وارث هخامنشی‌ها می‌دانست.

در ۲۲۸ م. اردشیر از فرات گذشت و قیصر روم **آلکساندرسور^۱** نامه‌ای به او نوشته، شکستهای پارتی‌ها را در زمان تراژان و **سپتیم‌سور^۲** تذکر داد. شاه در جواب چهارصد نفر از مردان رشید و بلند قامت با اسلحه کامل و اسبهای یراق طلا انتخاب کرده، نزد امپراتور روم فرستاد و چنین پیغام داد: «آنچه رومی‌ها در آسیا متصرفند میراث من است و باید رومی‌ها به اروپا اکتفا کرده، آسیا را تخلیه نمایند.»

آلکساندر سور، امر کرد سفرای ایران را گرفته در محبس انداختند و بعد مشغول تجهیزات گردید. قشون رومی به سه اردو تقسیم شد: اردوی اول، مأمور تصرف آذربایجان گردید؛ اردوی دوم به طرف شوش حرکت کرد؛ و اردوی سوم در تحت سرداری خود امپراتور می‌خواست حمله به قلب ایران برد.

چون این اردوها با هم ارتباطی نداشتند اردشیر، استفاده کرده با تمام قوای خود اردوی دوم را شکست داد. اردوی اول، اگرچه در ابتدا بهره‌مندی داشت، و لیکن در موقع عقب‌نشینی تلفات زیاد داد و بعد از این شکستها اردوی سوم هم به عجله عقب نشست و در نتیجه‌ی این جنگها نصیبین و حران به تصرف اردشیر درآمدند.

اردشیر می‌توانست داخل سوریه شود، ولی قبلاً لازم دید متوجه ارمنستان گردد. خسرو، پادشاه ارمنستان سخت مقاومت نمود و چون سواره‌نظام در کوههای ارمنستان نتوانست مقاومت او را در هم شکند بالاخره اردشیر به حيله، پادشاه ارمنستان را کشته، پس از آن، این مملکت را مسخر کرد و پسر پادشاه ارمنستان فرار نمود.

اردشیر برای اینکه حسیات مردم را با خود موافق کند به جمع‌آوری آوستا پرداخت و مغ‌ها را ترویج و آتشکده‌های خاموش را روشن و مذهب زرتشت را مذهب رسمی ایران نمود و رئیس روحانیون را که به لقب **مُوبَذان مُوبَذ^۲** ملقب بود به یکی از بلندترین مقام دولتی ارتقا داد.

برای پیشرفت مقاصد خود، اردشیر از نفرتی که در مردم از آزادی مفرط و خودسری

1. Spetimus Severus.

۲. مُوبَذان مُوبَذ به جای مؤبذ مؤبَذان است. در زبان پهلوی مضاف‌الیه مقدم بر مضاف استعمال می‌شود.

پادشاهان و امرای محلی در دوره‌ی اشکانیان و نیز از نارضامندی مُغ‌ها در آن دوره حاصل شده بود استفاده‌های زیاد کرد. توضیح آنکه امرا و شاهزادگان اشکانی را سخت و بیرحمانه تعقیب کرده، بسیاری از آنها بکشت از شاهزادگان اشکانی برخی به بین‌النهرین و هند و افغانستان کنونی فرار کردند و فقط عده‌ی خیلی در جاهای کمی به واسطه‌ی استحکام مواقع باقی ماندند و اردشیر با آنها مماشات نمود (مثل جَسَنُفُسْ در طبرستان).

خلاصه کارهای اردشیر در امور داخله از این قرار است:

۱- ایجاد مرکزیت و تبدیل پادشاهان و امرای محلی به نجبای درباری با القاب و عناوین مختلف.

۲- جمع‌آوری آوستا که از زمان بلاش اول شروع شده بود. در این کار، تن‌سَر نامی که هیربذان هیربذ بود کمکهای معنوی به اردشیر نمود، چنانکه در ذیل بیاید.

۳- رسمی کردن مذهب زرتشت و دخالت دادن مُغ‌ها در تعقیب مرتدین و گشودن وصیت‌نامه‌های درگذشتگان و تقسیم متروکات.

۴- تقسیم اهالی به طبقات و درجه‌بندی مستخدمین ادارات.

۵- زنده کردن قشون جاویدان داریوش اول.

۶- تخفیف در مجازاتها و منع بریدن دست.

عقیده‌ای که به اردشیر نسبت می‌دهند این است:

۱- به جای آزادی دوره‌ی اشکانیان باید نظم و قانون واحدی حکمفرما باشد.

۲- دولت و دین به هم بسته‌اند و یکی بی دیگری نباید.

دوم: شاپور اول (شاه‌پوهر)

شاپور در ۲۴۱ م. بعد از پدر به تخت نشست. در بدو سلطنت او، ارمنستان و حران شوریدند. شاپور، شورش ارمنستان را بزودی خاموش کرد ولیکن تسخیر حران کار مشکلی بود. زیرا چنانکه گذشت تراژان و سپتیم‌سور به واسطه‌ی دیوارهای محکم آن عاجز شده و شهر را رها کرده رفتند.

در این احوال اتفاقی روی داد که کار شاپور را آسان نمود، دختر پادشاه حران به شاپور

پیغام داد که حاضراست شهر را تسلیم کند، به شرط اینکه شاپور او را به زنی اختیار نماید. شاپور این پیشنهاد را پذیرفت و دختر به پدر خود خیانت کرده، شهر را تسلیم نموده، ولی بعد از تسخیر شهر، چنانکه مورّخین خارجه نوشته‌اند دختر را به امر شاه به جلاّد سپردند.^۱

جنگ اول با روم

این جنگ از ۲۴۱ تا ۲۴۴ م. دوام یافت، توضیح آنکه چون شاپور مشاهده کرد که اوضاع داخلی روم مغشوش است نصیبین^۲ را محاصره نموده، گرفت. پس از آن به طرف دریای مغرب روانه و انطاکیه را متصرف شد، ولیکن دیری نگذشت که بعد از کشمکشهای داخلی گوردین^۳ امپراتور روم شده، با لشگری جرّار به مشرق آمد و قشون ایران در سوریه شکست خورده عقب نشست.

قشون رومی از فرات گذشته، نصیبین را گرفت و بعد از دجله گذشته، تیسفون را محاصره کرد. در این اثنا رومی‌ها برگردین شوریده او را کشتند و فیلیپ عرب که بعد از او تخت را غصب کرد با شاپور صلح نموده، از مشرق رفت. موافق این عهدنامه ارمنستان و بین‌النهرین جزو ایران گردیدند.

جنگ دوم - اسارت والرین

جنگ دوم از ۲۵۸ تا ۲۶۰ م. امتداد یافت. این دفعه باز شاپور با بهره‌مندی از فرات گذشته و به طرف انطاکیه رانده، این شهر را گرفت. پس از آن امپراتور روم، والرین که پیر بود برای استخلاص انطاکیه شتافت و این شهر را مسترد داشته در تعقیب قشون ایران تا ادِس^۱ پیش رفت. در اینجا شاپور، نقشه‌ی جنگ را طوری ریخت که تمام قشون رومی محصور شد و هرچند رومی‌ها کوشش کردند که راهی باز کرده فرارکنند موفق نشدند و امپراتور اسیر گردید. این واقعه اثر غریبی در دنیای آن روزی کرد و در انظار عالم بر عظمت و ابّهت خاندان ساسانی فوق‌العاده افزود.

۱. نوشته‌اند در ابتدا شاپور نمی‌خواسته او را بکشد، ولی بعد که دانست این دختر چقدر پرورده ناز و نعمت بوده و با وجود این به پدر خود خیانت کرده، از حسّ تنفر امر به کشتن او داد.

۲. Nissibin نصیبین کرسی آروستان و در مسافت ۲۵ فرسخ از موصل امروزی واقع بود.

3. Gordien.

نویسندگان معاصر خارجه نوشته‌اند که شاپور، قیصر را به خدمتگزاری واداشت و دستهای او را در زنجیر کرده، هنگام سوار شدن پای بر پشت او می‌گذاشت و بالاخره بعد از اینکه والرین از شدت محن و غصه مرد، پوست او راکنده، به یادگار نگاه داشت. ولی محققین جدید که از جمله یوستی^۱ است براین عقیده‌اند که این اسنادات را نویسندگان کلیسایی (روحانی) از جهت خصومتی که با ایرانیان داشتند به شاپور داده‌اند و صحت ندارد. چیزی که مسلم است این است که شاپور اسرای رومی را به ساختن پل شوشتر و سدّی که معروف به شادروان است و از سنگ خارا ساخته شده واداشت.

شاپور بعداز این فتح نمایان، شخصی را از اهل انطاکیه - سیریادیس^۲ نام - به امپراتوری روم منصوب نموده، لقب قیصری به او داد و والرین را مجبور نمود که به زانو افتاده تکریم او را به جا آرد.

پس از آن شاپور باز از فرات گذشته، انطاکیه را گرفت و بعد به طرف آسیای صغیر رفته قیصریه مازاکا^۳ را تصرف کرد، ولیکن نه در شامات تشکیلاتی داد و نه در کاپادوکیه و فقط به قتل و غارت پرداخته با غنایم زیاد به ایران برگشت.

شاپور پس از این فتوحات، دچار خصومت اُذینه پادشاه تدمر^۴ گردید (۲۶۰-۲۶۳ م). توضیح آنکه این شهر در وسط راهی که از بین‌النهرین به دمشق می‌رفت واقع و قلعه‌ای بود که بنایش را به هادریان امپراتور روم نسبت می‌دهند.

شهر مزبور از جهت موقع جغرافیایی خود بین دو مملکت با ثروت قدیم - بین‌النهرین و سوریه - شهر تجارتی شده بود و وقتی که شاپور به سوریه قشون کشی می‌کرد اُذینه (اُدناتوس یونانی‌ها) پادشاه آن نامه‌ای به شاپور نوشته، هدایایی برای او فرستاد، ولیکن شاپور از لحن نامه‌ی او غضبناک شده گفت: این اُذینه کیست و از چه مملکتی است که به آقایش این طور نامه می‌نویسد: برای عذر تقصیرات باید بیاید در حضور من به خاک بیفتد! شاپور امر کرد حاملین هدایا را به فرات انداختند، این غرور و اقدام بی‌رویه‌ی شاپور،

۱. اساس فقه‌اللغه ایرانی.

2. Cyriadis.

۳. Caesarea Mazace در کاپادوکیه بود.

۴. Palmyra تدمر همان پالمیر یونانی‌ها است که مملکت تبّطی و عرب بوده است.

باب پنجم - دوره دوم پارسی‌ها ۲۰۹

زحمت بزرگی برای او تهیه کرده توضیح آنکه اُذینه منتظر فرصت شد و همین که شنید شاپور با غنایم بی‌شمار از آسیای صغیر به طرف ایران می‌رود از اعراب بادیه‌نشین قشونی ترتیب داده، در جلگه‌های بی‌آب و علف به قشون شاپور تاختن گرفت و تلفات زیاد به آن وارد نموده، غنایم بسیار ربود و حتی بعضی از زنهای شاپور را اسیر کرد. قشون ایران بالاخره با هزاران زحمت و مشقت خود را به دجله رسانیده، از تعقیب اُذینه برست.

کارهای شاپور در هنگام صلح

از کارهای شاپور، یکی سدّ شادروان است که به دست مهندسین و اسرای رومی بر رود کارون در شوشتر بنا کرده (شاید از این جهت معروف به بند قیصر می‌باشد) و دیگر بنای شهر شاپور که در نزدیکی کازرون در فارس واقع بود و خرابه‌هایی از آن باقی‌مانده است. بنای نیشابور را در خراسان و جُندی‌شاپور را در خوزستان (مابین شوشتر و دزفول) نیز به او نسبت می‌دهند.^۱

مورّخین گرجستان نوشته‌اند که: شاپور، مهران پسر خود را به سلطنت گرجستان فرستاد و او سلسله‌ی سلاطین خسروی را در آنجا تأسیس کرد و بعد مسیحی شد.

شاپور یکی از شاهان نامی سلسله‌ی ساسانی است، شکیل و شجاع و با عزم بوده و مردم ایران او را دوست می‌داشتند، ولیکن در سیاست خارجه از فتوحات او نتیجه‌ی بزرگی عاید ایران نگردید، زیرا غرور، پیشرفتهای او را گاهی عقیم می‌گذاشت. بعضی او را داریوش سلسله‌ی ساسانی می‌دانند، ولیکن او طرف مقایسه با آن شاه بزرگ نیست. جنگهای او بیشتر برای تاخت و تاز بوده، نه برای مملکت‌ستانی و مملکت‌داری. با وجود این، از خوشبختی سلسله‌ی ساسانی بود که دو نفر از نخستین شاهان آن مانند اردشیر و شاپور این سلسله را در انظار عالم بزرگ و مبانی دولت ساسانی رامحکم نمودند. فوت او در ۲۷۱ م. روی داد.

از وقایع مهمّ سلطنت او پدید آمدن مانی است که مذهبی آورده و در موقع تاجگذاری

۱. اسم این شهر در اصل «وَه‌ترانتیوک شاپور» بوده، یعنی شهر شاپور که به از انطاکیه است. بعدها این لفظ مبدّل به وِلْدی‌شاپور و جُندی‌شاپور شد. نوشته‌اند که این شهر به دست اسرای مسیحی رومی ساخته شده و سکنه‌ی آن هم غالباً از اهل انطاکیه بودند.

شاپور، اصول آن را در ملاعام بیان کرد (۲۴۲ م). شرح این مذهب در جای خود بیاید.

سوم: هرمز اول (اَنُوهرمَزْد)

بعد از پدر به تخت نشست و فقط یک سال سلطنت نمود. مانی را که از ایران رفته بود، خواسته در قصر خود در دستگرد پناه، داد و نوازش کرد. فوت او ۲۷۲ م. بود. نوشته‌اند که هرمز، خیلی رشید بوده و در جنگهای شاپور با رومی‌ها شرکت داشته است.

چهارم: بهرام اول (وَرَه‌ران)

بعد از برادر به تخت نشست و چهارسال سلطنت نمود. زنوبیا ملکه تَدْمُر که زن اذینه بود و بعد از او به تخت نشست به واسطه‌ی فشار روم از بهرام استمداد کرد و او سیاست غلطی پیش گرفت. توضیح آنکه قوه‌ی مختصری به کمک ملکه فرستاد و در نتیجه تدمر معدوم گردید و اُرلین امپراتور روم هم از دخالت ایران مکدر شد.

بعد که بهرام شنید امپراتور درصدد جنگ با ایران است، جبه ارغوانی رنگ ممتازی با هدایای دیگر برای او فرستاد (رنگ ارغوانی از اختراعات فینیقی‌هاست و در عالم قدیم اهمیت داشت). با وجود این بس از چندی، اُرلین^۱ تشخیص داد که بعد از تدمر نوبت ایران رسیده و قصد آن را کرد و مردم آلان را تحریک نمود تا از طرف قفقازیه به شمال ایران هجوم آرند.

کار ایران با شاهی ضعیف‌النفس مانند بهرام سخت بود ولیکن از خوشبختی او و سلسله‌ی ساسانیان، اُرلین بعد از ورود به بیزانس کشته شد (۲۷۵ م.) و بهرام هم بزودی درگذشت. به حکم این شاه مانی را گرفته، زنده پوست او را کردند و بعد آن را به دو تیر نصب کرده، در جندی‌شاپور برای تماشای مردم عرضه داشتند.

پنجم: بهرام دوم (وَرَه‌ران)

بعد از پدر به تخت نشست (۲۷۵ م.) در ابتدا خیلی جبار و سفاک بود ولیکن چون کنگاشی برای خلع او نمودند، به نصیحت مؤبدی تغییررفتار داد.

از کارهای او مطیع کردن سکه‌ها بود که چنانکه گذشت، در نیمه قرن دوم ق.م. در سیستان افغانستان برقرار شده بودند. بهرام پس از آن ممالک دیگری نیز در طرف مشرق ایران مطیع کرد و می‌خواست ادامه به جهانگیری خود دهد، ولیکن جنگ رومی‌ها مانع شد. توضیح آنکه امپراتور روم کاروس^۱ خواست نقشه‌ی اُرلین را اجرا کند و جنگی با سارمات‌ها^۲ که در آن طرف کوه‌های قفقاز و در جنوب روسیه کنونی سکنی داشتند شروع کرده، به حدود ایران رسید.

بهرام که قوای خود را به طرف مشرق متوجه نموده و از سرحدات غربی ایران دور بود. سفیری نزد کاروس فرستاد تا مذاکراتی راجع به ادامه‌ی صلح نماید. کاروس جواب داد: «تا شاه ایران مطیع نشود از جنگ منصرف نخواهم شد و ایران را چنان عاری از درخت خواهم کرد که سرمن عاری از مو است!»

پس از آن جنگ را شروع نموده، بین‌النهرین و حتی تیسفون را گرفت، ولیکن در این احوال رعد و برقی حادث شد که بعد امپراتور را مرده یافتند و معلوم نیست که برق او را زد یا مرگ از جهت دیگر روی داد. به هرحال، قشون رومی این واقعه را علامت خشم خدا دانسته، شورید و تقاضای عقب‌نشینی نمود.

فوت بهرام در ۲۸۲ م. بود. سکه‌های او صورت ملکه و پسر جوان او را نیز داراست.

ششم: بهرام سوم (وره‌ران)

پسر هرمز به تخت نشست، ولی بیش از چندماه سلطنت نکرد. این شاه معروف به سکان‌شاه است، زیرا در حیات پدرش بعد از تسخیر سیستان به حکومت آنجا منصوب شده بود.

هفتم: نرسی (نرسیه)

بعد از بهرام سوم به تخت نشست (۲۸۲ م.) بعضی او را پسر شاپور و برخی پسر بهرام سوم دانسته‌اند و ظن قوی این است که پسر شاپور بوده است. در ابتدا بین نرسی و هرمز

1. Carus.

۲. سَرَمَت یا سارمات‌ها را بعضی از اقوام آریانی‌نژاد دانسته‌اند، به هرحال در هند و اروپایی بودن آنها تردیدی نیست.

برادر او در سر تخت سلطنت نزاعی شد و نرسی فایق آمد. از وقایع مهمه این زمان جنگهایی است که با روم روی داد. توضیح آنکه ارمنستان از زمان اردشیر تابع ایران بود، ولی ارامنه شاهزادگان سلسله‌ی ساسانی را از جهت تعصب آنها نسبت به مذهب زرتشتی نمی‌پذیرفتند.

وقتی که دیوکلئین^۱ امپراتور روم شد در ۲۸۶ م. در صدد اجرای نقشه کاروس برآمد و در قدم اول، تیرداد پسر خسرو پادشاه ارمنستان را که اردشیر کشته بود به پادشاهی این مملکت معین کرده، با سپاهی به آن سمت فرستاد. ارامنه او را با آغوش باز پذیرفتند، ولی طولی نکشید که نرسی او را از آنجا براند و تیرداد نزد دیوکلئین که در این زمان در اعلی درجه‌ی قدرت بود رفته حمایت او را خواستار شد و او به گالریوس^۲ سردار قشون روم در دانوب امر کرد به سوریه رفته، قشون رومی را به قصد ایران حرکت دهد. از طرف دیگر نرسی به بین‌النهرین تاخت و در جلگه‌ی این مملکت در نزدیکی حران تلاقی فریقین روی داد و جنگ سختی درگرفت.

در مدت دو روز جنگ، بی‌نتیجه بود. روز سوم سواران ایرانی قشون رومی را شکسته، چنان تار و مار کردند که فرصت عقب‌نشینی نیافت و گالریوس و تیرداد خود را به فرات انداخته، به صعوبت جان در بردند. (۲۹۶ م.).

سال دیگر در موقع زمستان (۲۹۷ م.). دیوکلئین همان سردار را به طرف ایران فرستاد تا شکستهای خود را جبران کند. گالریوس نظر به تجربه‌ای که آموخته بود از جنگ با سواره‌نظام ایران در جلگه‌ها احتراز کرده، از طرف ارمنستان به ایران حمله برد و ناگهان به اردوی ایران شبیخون زده، فاتح شد. بر اثر آن نرسی زخم برداشته، با زحمت زیاد فرار کرد و بسیاری از نجبای ایرانی اسیر شدند. نرسی سفیری نزد گالریوس فرستاده خواستار صلح شد و پس از آن سفیری از روم نزد نرسی آمده شرایط سنگین برای صلح معین کرد: اول - واگذاری پنج ولایتی که در ساحل یمین رود دجله واقع بود.

دوم - عدم دخالت ایران در ارمنستان و واگذاری قلعه زنتا (واقع در آذربایجان) به مملکت مزبوره.

1. Diocletien.
2. Galerius.

سوم - تصدیق بر اینکه گرجستان تحت‌الحمايه روم است. (اهمیت این مطلب از اینجا بود که گرجی‌ها دربند داریال را در کوه‌های قفقاز متصرف بودند و مردمان شمالی با رضایت آنها می‌توانستند به حدود ایران تجاوز نمایند).

چهارم - اعتراف به اینکه رود دجله سرحدّ دولتین است.

پنجم - نصیبین یگانه محلی برای مبادله‌ی مال‌التجاره بین ایران و روم خواهد بود (این بند را به خواهش نرسی حذف کردند).

اسامی پنج ولایت مزبوره چنین بوده است: ۱- آرزون^۱ ۲- مُک^۲ ۳- زابده^۳ ۴- رَحیمه^۴ ۵- کاردو یا کُردو^۵.

دجله موافق این عهدنامه سرحدّ دولتین شد (۲۹۷ م.) و همجواری روم آذربایجان و تیسفون را در تحت تهدید در آورد.

در هیچ زمانی چه در دوره‌ی اشکانیان و چه بعد از آن، ایران چنین عهدنامه‌ی بدی با دولت روم منعقد ننموده بود. این بود که نرسی پس از انعقاد این عهدنامه نتوانست دیگر سلطنت کند و استعفا نموده، پس از چندی از غصه بمرد (۳۰۱ م.).

هشتم: هرمز دوم (اُئوهرمزد)

بعد از پدر به تخت نشست. این شاه، چون عدالتخواه بود به بسط دادگستری کوشید و بر آبادی ایران خیلی افزود، ولی مدّت سلطنت او کوتاه بود. (۳۰۱ - ۳۱۰ م.) زیرا در ۳۱۰ م. در جنگ با اعراب کشته شد. توضیح آنکه اعراب بحرین^۲ را گرفته از آنجا به حدود ایران تجاوز می‌کردند. سکه‌های او صورت ملکه را نیز داراست.

نهم: آذر نرسی (اَذر نَرَسِه)

بعد از پدر به تخت نشست و چون خیلی بی‌رحم و سفاک بود، بزرگان نجبا او را معدوم

1. Arzanene, Mokosoene, Zabdicene, Rehimene, Corduene.

مارکوارت اسامی پنج ولایت را چنین نوشته است: آرن، انگل، سفن، زابده، کردو (مارکوارت، ایران شهر).

۲. بحرین ولایتی بوده در مشرق شبه‌جزیره‌ی عربستان در کنار خلیج‌پارس که حالا الحساء نامند. به جزیره‌ی بحرین این اسم را در قرون بعد داده‌اند.

و پسرش را کور کردند (۳۱۰ م.).

پس از آن، از زن عقدی در خانواده‌ی سلطنت کسی نبود که بر تخت نشیند، زیرا هرمز برادر شاه مقتول از محبس فرار کرده به بیزانس رفته بود و چون عادات و اخلاق یونانی داشت بزرگان ایران نخواستند او را به شاهی انتخاب کنند. بنابراین طفلی را که منتظر بودند زن هرمز دوم بزاید همین که مؤید اعلام کرد پسر خواهد بود شاه دانسته تاج را در خوابگاه ملکه آویختند و چنین صاحب تاج و تخت گردید.

دهم: شاپور دوم (شاه پُوهر) / بزرگ

مدّت سلطنت شاپور، هفتادسال و بنابراین چندماه بیش از عمرش بود. شاه در سن ۱۶ سالگی زمام امور را به دست گرفت. تا آن زمان ایران در سیاست خارجه محتاط و رویه دفاعی نسبت به تجاوزاتی که به حدود ایران می‌شد اختیار کرده بود. تجاوزات وقتی از طرف بحرین و گاهی از سمت بین‌النهرین یا شمال وقوع می‌یافت و خود تیسفون نیز تهدید می‌شد.

شاپور نخستین کاری که کرد کشتیهایی به خلیج فارس انداخته، اعراب بحرین را مخدول و منکوب نمود.

نوشته‌اند که به حکم شاپور، شانه اسرا را سوراخ کرده، ریسمانی از آن می‌گذرانیدند و از این جهت معروف به ذوالاکتاف شد، ولیکن محققین جدید براین عقیده‌اند که این نسبت دروغ است، این لقب را از این جهت به شاپور دادند که شانه‌ی او پهن بود و بعدها چون علّت لقب مذکور فراموش شد، این روایت را جعل کردند تا جهتی برای آن درست کرده باشند.^۱

جنگ اول با روم

موقع شاپور بعد از تسویه کار اعراب مشکل بود، زیرا اگر با روم جنگ نمی‌کرد دچار نارضامندیها و اغتشاشات داخلی می‌گردید و اگر می‌کرد طرف یا امپراتوری مانند قسطنطین می‌شد و او شخصی بود جدی و فعال و بهترین سردار زمان خود.

۱. یوستی، در اساس فقه‌اللغه ایرانی.

برای فهم وقایع لازم است به خاطر آریم که مقارن این زمان مذهب عیسوی مذهب رسمی روم گردید (فرمان ۳۱۳ که موسوم به فرمان میلان است) و قسطنطین که خود این مذهب را پذیرفت طرفدار جدی و مروج آن شده، ضمناً حمایت مسیحیان مقیم ایران را نیز از تکالیف خود دانست. بدین ترتیب بر خصومت مذهبی نیز افزود.

از خوشبختی شاپور، وقایع طوری پیش آمد که او خود را قادر دید با روم جنگ کند. توضیح آنکه قسطنطین - حریف بزرگ شاه - فوت کرد (۳۳۷ م.) و در ارمنستان هم چون تیرداد، پادشاه آن مذهب مسیحی را ترویج می‌نمود، اهالی این مملکت از او متنفر شدند و بعد از فوت او (۳۱۴ م.) جانشینهای او اشخاص لایق نبودند. بر اثر این اوضاع، شاپور جنگ را با روم شروع کرد و این جنگها دوازده سال طول کشید بی‌آنکه نتیجه‌ی قطعی برای یکی از طرفین حاصل گردد (۳۳۸ - ۳۵۰ م.).

در این احوال وقایعی در ایالات شرقی روی داد که شاپور مجبور شد محاصره‌ی نصیبین را ترک کرده به آن سمت برود (۳۵۰ م.). واقعه‌ای که حضور شاپور را در ممالک شرقی ایران اقتضا می‌کرد هجوم هون‌ها به حدود ایران بود.

جنگهای شاپور با هون‌های وحشی هفت سال طول کشید (۳۵۰ - ۳۵۷ م.) و از این جنگها فاتح بیرون آمد و این دفعه که باز متوجه روم گردید قسمتی از هون‌ها با گروه‌بات پادشاه آنها نیز در قشون او بودند. این فتح شاپور برای حفظ تمدن ایران خیلی مهم بود.^۱

جنگ دوم با روم (۳۵۹ - ۳۶۳ م.)

وقتی که شاپور با هون‌ها مشغول جنگ بود، پادشاه ارمنستان از موقع استفاده کرده، به توسط امپراتور روم دختر یکی از صاحب‌منصبان رومی را ازدواج کرد. این زن رومی، ملکه گردید و بر اثر آن ارمنستان باز از تحت نفوذ ایران خارج شد. بعد در حینی که شاپور در سرحدات شمال شرقی ایران مشغول جنگ بود شنید که

۱. هون را یونانی‌ها خیونیت می‌نامیدند، ولی در تاریخ معروف به هون هستند. اینها برای اروپا بلیه بزرگی شدند. فتنه‌ی آنها در اروپا نظیر فتنه مغول در ایران و سایر ممالک بود. آتیلا پادشاه آنها می‌گفته: «آنجایی که اسب من پا می‌نهد نباید گیاه بروید!».

امپراتور روم مایل است متارکه مبدل به صلح محکمی گردد و نامه‌ای بدین مضمون به امپراتور روم نوشت:

شاهنشاه شاپور- برادر آفتاب و ماه- به برادر خود کنستانتینون
قیصر تحیت و درود می‌فرستد. مصنفین شما شاهدند که آنچه بین رود
استریمون (استرومای امروزی) و سواحل مقدونی واقع است سابقاً تعلق
به اجداد من داشت و اگر بخواهم که تمام این ممالک را واگذار کنید
زیاده‌روی نکرده‌ام، ولیکن روح مسالمت‌جویی و اعتدال مرا به آن
واداشته که به استرداد ارمنستان و بین‌النهرین که از جد من به تقلب
گرفته‌اید، اکتفا کنم... و به شما اطلاع می‌دهم که اگر سفیر من
بی‌نتیجه‌ی مطلوبه مراجعت کرد بعد از گذشتن زمستان با تمام قوای
خود با شما در جنگ خواهم شد.

قیصر روم برای جلوگیری از جنگ، سفارتی به دربار ایران فرستاد، ولیکن نتیجه حاصل
نشد و در بهار ۳۶۰ م. شاپور، جنگ را شروع کرده، قلعه محکم آمد را که حالیه معروف به
دیاربکر است با مجاهدات زیاد گرفت. بعد بزاید^۱ را تسخیر کرد و کنستانتینوس به
واسطه‌ی اشتغال به امورد داخلی نتوانست کاری کند.

وقتی که یولیان^۲ امپراتور روم شد، فوراً نقشه‌ی تراژان را راجع به ایران تعقیب و در
۳۶۳ م. قشون زیاد در سوریه جمع کرد. شاپور، سفیری نزد او فرستاد و قیصر او را با
خشونت راند، چه تجهیزات او مفصل و لشکرش به صدهزار نفر بالغ بود.

یولیان با اعراب داخل مذاکره شد که سوارهای آنها راههای ارتباطیه را حفظ کنند و در
مقابل سواره‌نظام ایران عملیات نمایند، ولی پولی به آنها نداد و گفت: امپراتور جنگجو باید
آهن داشته باشد نه طلا. از این جهت اعراب، باطناً با او مخالف شدند، با وجود این از
جهت قوای کاملی که امپراتور روم داشت با بهره‌مندی از فرات گذشته و بعضی از
شهرهای بین‌النهرین را که از جمله فیروزشاپور بود گرفت. بعد کشتیه‌های رومی که از حیث
عده به یکهزار و یکصد فروند می‌رسید در فرات از راه کانال پادشاهی به دجله گذشت و
قشون رومی به طرف چپ رودخانه‌ی مزبور عبور کرد.

۱. بزاید را اعراب بازیدی می‌گفتند و در بین‌النهرین علیا واقع بوده.

در کنار دجله جنگی در دفعه‌ی اول بین فریقین روی داد. توضیح آنکه ساخلو تیسفون با فیلمهای جنگی خواست جلو رومی‌ها را بگیرد ولی یولیان به ملاحظه‌ی فیلمها شب به طرف ساحل چپ رود دجله حمله برد و بعد از اینکه رومی‌ها مواقع محکمی در طرف چپ رود مزبور گرفتند جنگی روی داد که دوازده ساعت ایرانی‌ها پافشاری کرده، بعد به تیسفون پناه بردند و غنایم زیاد به دست رومی‌ها افتاد.

در ابتدا یولیان می‌خواست تیسفون را محاصره کند، ولیکن بعدکبه آن را محکم دید منصرف شده امر کرد تمام کشتیهای رومی را در دجله بسوزانند و به طرف کردستان عقب نشست.

سپاه ایران همین که بر عقب‌نشینی رومی‌ها آگاه شد بنای تعقیب را گذارد و رومی‌ها از حیث آذوقه در زحمت افتادند، زیرا ایرانی‌ها خطوط ارتباطیه رومی‌ها را بریده بودند. در این موقع، یولیان فهمید که اعراب چه کمک گرانبهائی می‌توانستند بر رومی‌ها بکنند.

جنگ در دو روز اول بی‌نتیجه بود. روز سوم ایرانی‌ها از جبهه و از عقب به قشون رومی حمله بردند و در حینی که یولیان از یک نقطه به نقطه‌ی دیگر برای فرماندهی می‌رفت یکی از سپاهیان ایران زوبینی به طرف او پرتاب کرد که کار او را بساخت.

بعد از فوت یولیان، یکی از صاحب‌منصبان رومی یوویان^۱ به سرداری قشون انتخاب و تمام توجه او بر این مصرف شد که قشون رومی را از منطقه‌ی حملات لشگر ایران بیرون برد، این حملات به قدری پی‌درپی و شدید بود که سپاهیان رومی یگانه چاره را در گذشتن از دجله به شنا دیده، خودشان را در دجله انداختند. پس از آن چون قشون ایران از جنگ با رومی‌ها خسته شده بود شاپور تکلیف صلح کرد و رومی‌ها آن را با شعف پذیرفتند. شرایط صلح چنین بود: اول پنج ولایتی که در زمان نرسی به روم واگذار شده بود به ایران مسترد شد. دوم نصیبین به ایران برگشت و سنجار نیز. سوم قسمت شرقی بین‌النهرین متعلق به ایران گردید. چهارم دولت روم اعتراف کرد که ارمنستان خارج از منطقه‌ی نفوذ روم است (۳۶۳ م.).

این عهدنامه که برای ایران بسیار مفید بود مقام ارجمندی برای شاپور در تاریخ ذخیره کرده، زیرا مورّخین به این عقیده‌اند که از زمان اسکندر تا این وقت هیچگاه ایران به این

مقام بلند نرسیده و شاپور را از این جهت و به سبب فتوحات دیگر او کبیر خوانده‌اند. استرداد ولایات واقعه در آن طرف دجله به رومی‌ها گران آمد، به خصوص از دست دادن نصیبین که قلعه محکم رومی‌ها در شرق محسوب می‌شد. این قلعه چنانکه بیاید در جنگهای ایران با رومی‌ها تکیه‌گاه مهم برای عملیات جنگی ایرانی‌ها گردید. جنگهای شاپور با روم بعد از چندی باز شروع شد. توضیح آنکه یویان مدت کمی امپراتور بود. بعد از فوت او، *والن تی نی ن*^۱ امپراتوری روم را به دو قسمت تقسیم کرده، قسمت غربی را به خود اختصاص داد و قسمت شرقی را به *والنس*^۲ برادر خود واگذار. چون عهدنامه مذکور را یویان بسته و به علاوه برای روم موهن بود *والن سین* ظاهراً مفاد آن را رعایت می‌کرد، ولی در معنی می‌خواست آن را لغو کند. از طرف دیگر شاپور عجله داشت که عهدنامه اجرا شود، این بود که در سر ارمنستان و گرجستان باز منازعه و خصومت بین روم و ایران شروع شد و چند سال شاپور و *والن سین* باهم بی‌نتیجه قطعی جنگیدند و بالاخره در ۳۷۶ م. طرفین خسته شده راجع به ارمنستان و گرجستان دخالت ننموده، هردو را به خود واگذارند.

شاپور در ۳۷۹ م. بعد از سلطنت متمادی که هفتادساله طول آن بود درگذشت و یک ایران قوی برای اخلاف خود باقی گذاشت. زیرا در زمان او ایران بر تمام مشکلاتی که داشت فایق آمد:

دست اعراب و هون‌ها و گرجی‌ها از تجاوزات به حدود ایران کوتاه شد و ولایاتی که در زمان جدّ او از ایران انتزاع شده بود برگشت. دفع هون‌ها اهمیت بسیار زیاد برای ایران داشت، چه اینها همان مردمانی بودند که مردمان یوئه‌چی و سک‌ها را از محل‌های خودشان کنده به اطراف آسیای وسطی راندند. اینها همان صحراگردهای وحشی بودند که چنان فشاری به مردمان اروپای شرقی و وسطی یعنی *أستروگت‌ها*^۳ و *ویزیگن‌ها*^۴ و غیره دادند که در اثر آن مهاجرت کبیر ملل ژرمن و غیره در اروپا حادث و بالاخره در قرون پنجم باعث انقراض دولت هزارساله‌ی روم غربی گردید. بنای شاپور رادر دفعه‌ی دوم به

1. Valentinien.

2. Valens.

3. Ostrogoths.

4. Wisigoths.

این شاه نسبت می‌دهند.

یازدهم: اردشیر دوم (آرت‌خستر)

بعد از برادر به تخت نشست (۳۷۹-۳۸۲ م.) اردشیر شاهی بود. سست‌عنصر، ولی نیک‌فطرت. از وقایع سلطنت او این است که تمام عوارض را موقوف کرد و از این جهت موسوم به اردشیر خیر گردید. در سال چهارم او را خلع کردند، چه او می‌خواست از نفوذ فوق‌العاده‌ی نجبا بکاهد.

دوازدهم: شاپور سوم (شاه‌پور)

بعد از اردشیر، شاپور پسر شاپور دوم به تخت نشست (۳۸۲-۳۸۸ م.) واقعه مهم این سلطنت تقسیم ارمنستان است. توضیح آنکه رومی‌ها بعد از فوت شاپور بزرگ از سستی اردشیر استفاده کرده، یکی از شاهزادگان اشکانی را موسوم به وَرْزْدَات^۱ به تخت ارمنستان نشاندند. این شخص وزیری را که روم معین کرده بود کشت، برادر او مائوئیل^۲ برضد پادشاه قیام کرده، از اردشیر کمک خواست و او قشونی به کمک وی فرستاد.

بعد در اثر این اقدام و وقایع دیگر بین ایران و روم در سر ارمنستان منازعه درگرفت، ولیکن این دفعه هردو دولت خواستار صلح بودند، زیرا اردشیر میلی به جنگ نداشت و دولت روم گرفتار مردمانی بود موسوم به گُت‌ها^۳ که به خاک روم شرقی تجاوز کرده بودند (اثر فشارهون‌ها به مردمان اروپایی) بالنتیجه مذاکراتی که در زمان اردشیر دوم شروع شده بود خاتمه یافت و طرفین بالاخره تراضی به تقسیم ارمنستان کردند و این مملکت که در مدت چند قرن در دوره‌ی اشکانی و این دوره بین ایران و روم موضوع منازعات و جنگها بود تقسیم شد. بدین نحو که قسمت اعظم جزو ایران و قسمت کوچک‌تر (غربی) جزو امپراتوری روم گردید، ولی در هر دو قسمت شاهزادگان اشکانی از طرف ایران و روم به حکومت معین شدند (۳۸۴ م.).

1. Varazdate.
2. Manuel.
3. Goths.

سیزدهم: بهرام چهارم (وَرَهْرَان)

بعد از برادر به تخت نشست (۳۸۸-۳۹۹ م.) این شاه به مناسبت اینکه در زمان پدرش والی کرمان بود معروف به کرمانشاه است.

در زمان او خسرو، والی ارمنستان ایران بر بهرام یاغی شد، توضیح آنکه دولت روم حکومت ارمنستان روم را هم به او داد و در اثر آن خسرو با تئودوس^۱ امپراتور روم مواضعه نموده، از اطاعت ایران خارج گردید. بهرام قشونی به ارمنستان فرستاده و او را به ایران آورده در قلعه فراموشی حبس کردند^۲ و برادر او موسوم به بهرام شاپور به جای او منصوب گردید.

بهرام در موقع شورشی که در قشون روی دادکشته شد. بعضی تقسیم ارمنستان را مربوط به زمان او نموده‌اند و عقیده دارند که این واقعه در ۳۹۰ م. روی داده است^۳ در این زمان تئودوس امپراتوری روم را به دو قسمت تقسیم کرد (۳۹۵ م.) قسمت شرقی به روم شرقی یا بیزانس و قسمت غربی به روم غربی موسوم شد. پایتخت اولی قسطنطنیه و مرکز دومی روم بود. از این به بعد همجوار ایران ساسانی، روم شرقی است.^۴

چهاردهم: یزدگرد اول (یَزْدْگَرْت)

پسرشاپور سوم در ۲۹۹ م. به تخت نشست.^۵ در روایات ایرانی، این شاه را گناهکار (بزه‌کار) خوانده‌اند، ولیکن مورّخین خارجه گویند که شاهی بو با حسیّات خوب و جوانمرد و چون می‌خواست از نفوذ بزرگان بکاهد و به تعصّب مذهبی مغ‌ها میدان نمی‌داد او را گناهکار گفتند.

در زمان او امپراتور روم شرقی، در تحت حمایت یزدگرد در آمد. توضیح آنکه

1. Theodos.

۲. قلعه فراموشی در گل‌گرد در مشرق شوشتر بود و از آن جهت این نام داشت که اسم محبوسین آن را هیچگاه در حضور شاه نمی‌بردند (راولین سن).

۳. ثلدیکه - تتبعات تاریخی راجع به ایران قدیم.

۴. لفظ «رومی» که استعمال کرده و می‌کنند به این اعتبار است.

۵. ثلدیکه او را پسر شاپور دوم دانسته است.

آرکادیوس^۱ امپراتور بیزانس چون نزدیکی مرگ را احساس کرد و ولیعهدش تئودوس در گهواره بود، برای اینکه پسرش بی‌مانع بر تخت نشیند و امپراتوری شرقی از جنگ‌های ایران محفوظ بماند، در وصیت‌نامه‌ی خود او را به یزدگرد سپرد، خواهش کرد که امپراتوری را حمایت کند. یزدگرد همین که بر مفاد وصیت‌نامه اطلاع یافت خواجه دانایی آنتیوخوس نام که نیز خیلی مجرب بود به قسطنطنیه فرستاد تا تئودوس را تربیت نماید و به سنای بیزانس اعلام کرد که دشمن امپراتور صغیر دشمن شاه است.

تئودوس دوم با سرپرستی یزدگرد بزرگ شده بر تخت نشست و چنانکه نوشته‌اند تا یزدگرد زنده بود هیچگاه از فتوت و جوانمردی خود نسبت به بیزانس نکاست و این دولت از طرف ایران نگرانی نداشت. حتی بعد از اینکه امپراتور سفارتی به دربار حامی خود فرستاده خواهش کرد که نسبت به مسیحیان مقیم ایران توجهی بشود یزدگرد سفیر مزبور را که از روحانیون بلندمرتبه بود گرم پذیرفت و رفتار خود را نسبت به مسیحیان تعدیل نموده، راجع به آزادی عیسویان ایران در بنا کردن کلیساها و پرستش مسیح فرمانی داد (۴۰۹ م.).

مقارن این زمان دولت بیزانس سخت در فشار مردمان قوی و تازه‌نفس شمالی بود. این مردمان که از طوایف مختلف بودند در اثر فشار هون‌ها همواره به قسمت غربی و شرقی روم حمله می‌نمودند، چنانکه در سال ۴۱۰ م. شهر روم پایتخت دولت هزارساله روم غربی به دست آلاریک نامی افتاد.

مورخین عقیده دارند که در این زمان یزدگرد به سهولت می‌توانست بقیه بین‌النهرین و نیز شامات و آسیای صغیر را تصرف نماید، ولیکن صلح طلبی یزدگرد و دوستی که آرکادیوس نسبت به او اظهار می‌کرد مانع از جنگ ایران با بیزانس گردید.

شهر یزد را از بناهای یزدگرد می‌دانند. جهت فوت او معلوم نیست، موافق روایت ایرانی در نزدیکی دریاچه سو (چشمه سبز نیشابور) از لگد اسب آبی مرد، ولیکن بعضی گمان می‌کنند که از سوءقصد فوت کرده است. (۴۲۰ م.).

بعد از یزدگرد پسرش شاپور که در ارمنستان حکومت داشت خواست به جای پدر بر تخت نشیند، ولی دیری نگذشت که بزرگان نجبا او را کشته، یکی از خویشان یزدگرد را

که خسرو نام داشت به تخت نشاندند.

پانزدهم: بهرام پنجم (گور)

که در نزد نعمان ملک حیره^۱ در قصر خَوَرَنَقْ تربیت یافته بود به تقویت منذرین نعمان به تخت نشست. موافق روایت ایرانی قرار شد نزاع بهرام و خسرو در سر تخت سلطنت به این ترتیب قطع شود که تاج را در میان دو شیر بگذارند و هر کدام از دو رقیب که آن را برداشت شاه باشد و بهرام موفق شد.

در زمان این شاه مردم صحراگرد جدیدی به ایالات شمال شرقی ایران و باختر هجوم آوردند. برای فهم مطلب لازم است به خاطر آریم که در ۱۶۳ ق.م. مردمانی موسوم به یوئه‌چی فشار به سکه‌هایی که بین جیحون و سیحون بودند داده آنها را به باختر راندند، پس از آن در ۱۳۰ ق.م. باختر را از آنها گرفتند و سکه‌ها به طرف ممالک مجاور باختر از طرف جنوب متوجه شدند. طایفه‌ای از یوئه‌چی موسوم به گُویشان طوایف دیگری را در ازمنه‌ی بعد مطیع نموده دولتی تشکیل دادند که موسوم به کوشان شد و رومی‌ها برای اینکه فشاری به ایران وارد آرند با آنها روابطی داشتند.

مقارن این زمان (۴۲۵ م.) باز از ماورای جیحون مردمی به مملکت کویشان حمله کردند. این مردم با یوئه‌چی‌ها قرابت داشتند. چینی‌ها آنها را یِزا و رومی‌ها هِفتالیت و مورّخین ایرانی هیاطله نامیده‌اند. تصور می‌کنند که این اسم رومی و ایرانی آنها از کلمه‌ی یتالیت می‌باشد که به معنای رئیس است. اینها را هون‌های سفید نیز نامیده‌اند.

هیاطله مردمی بودند خیلی قوی و تازه‌نفس. پیدایش آنها در این طرف جیحون و اشغال باختر وحشتی در شرق تولید کرده بود (۴۲۵ م.) و ایرانی‌ها از تاخت و تاز آنها در اضطراب بزرگی بودند، اما بهرام برای اینکه حرکت خود را به طرف شمال و شرق ایران پنهان بدارد اول متوجه آذربایجان شد و بعد در نهان شبها حرکت کرده، با سرعت

۱. حیره شهری بود در یک فرسخی کوفه، اسم آن را آرامی می‌دانند و به معنی چادرهاست. بنای این محل را به بُخت‌النصر نسبت می‌دهند. در زمان ساسانیان در اینجا ملوک لُخمی سلطنت داشتند و دست نشاندۀ ایران بودند. خسرو پرویز در ۶۰۲ این سلسله را منقرض و حاکمی در آنجا معین کرد. بعد از اینکه حیره به دست مسلمین افتاد از جهت بنای کوفه تنزل یافت و قبل از قرن دهم م. یا چهاردهم هجری به کلی از میان رفت.

حیرت‌انگیزی خود را به هیاطله رسانید و در طلایعه‌ی صبح جنگی با آنها کرده خاقان آنها را کشت و غنائم زیاد برگرفت. بعد هیاطله را تا جیحون تعقیب کرد و از رود مزبور گذشته، چنان ضربتی به آنها وارد نمود که تا بهرام سلطنت داشت دیگر به طرف ایران نیامدند. تاج خاقان هیاطله که جزو غنائم جنگی بود زینت آذرگشناسپ آتشکده معروف شهر شیز گردید.^۱

جنگ با روم شرقی

چنانکه مورّخین یونانی نوشته‌اند جهت این جنگ آزار مسیحیان مقیم ایران بود که از تعصّب مَغ‌ها فرار کرده، به ممالک بیزانس می‌رفتند. بهرام استرداد آنها را خواست و تئودوس چون می‌دانست که مورد عقوبت سخت واقع خواهند شد از پس دادن آنها دست بازداشت. بهرام حکم کرد کارگران رومی را در معادن طلا و نقره ایران حبس و اموال آنها را در خاک ایران توقیف کردند. بر اثر این اقدام، کدورت بالا گرفت و منتهی به جنگ شد. مهرنرسی که از نجبای درجه‌ی اول ایران بود و نسب خود را به ویشتاسپ پدر داریوش بزرگ می‌رساند، در نزدیکی نصیبین جنگ با لشگر بیزانس نمود، ولی بهره‌مندی نیافت. پس از آن بهرام به کمک نصیبین شتافت و همین که سردار رومی از قضیه مطلع شد، تمام اسباب و ادوات محاصره را سوزانیده، به خاک روم عقب نشست. بهرام تئودوسیوپولیس را که حالا معروف به ارزروم است محاصره کرد، ولی به تسخیر آن موفق نشد.

سال بعد (۴۲۲ م.) جنگ دوام داشت و اگر چه ایرانی‌ها بهره‌مندی نداشتند، ولی به سرعت جای تلفات را پر می‌کردند، بالاخره رومی‌ها خسته شده تکلیف صلح کردند و عهدنامه‌ای برای صدسال منعقد شد. یکی از مواد عهدنامه، آزادی مذهب عیسوی در ایران و مذهب زرتشتی در روم بود. برحسب ماده‌ی دیگر دولت روم متعهد شد سالیانه مبلغی به

۱. شیز همان گَنْزَک است. آذربایجان آن زمان دو کرسی داشت: گَنْزَک و اردبیل گَنْزَک تخت سلیمان امروزی است.

۲. اسم این شهر در ابتدا کارین و بعدها کالاک بود. در نیمه‌ی قرن پنجم هجری سلجوقی‌ها ارزن را که در مشرق این شهر واقع بود خراب کرده و سکنه آن را به کالاک کوچ داده، آن را ارزن‌الروم نامیدند. بعدها ارزن‌الروم و ارز روم شد. بنابراین املا‌ی اسم این شهر ارز روم است.

دولت ایران برای نگاهداشتن ساخلوهای قوی در دربند داریال قفقاز پردازد تا بدین وسیله از تجاوزات مردمان شمالی به حدود ایران و روم جلوگیری به عمل آید. مادّهای که راجع به آزادی مذهب عیسوی بود از جهت ممانعت مغ‌ها اجرا نگردید.

فوت بهرام در ۴۳۸ م. روی داد. گویند در شکارگاه در باتلاقی فرو رفت. او را بهرام گور گفته‌اند، زیرا میل مفروطی به شکار این حیوان داشته. کتاب «هفت گنبد» را حکیم نظامی گنجوی به نام این شاه به رشته‌ی نظم درآورده.

شکست فاحشی که بهرام به هیاطله داد برای ایران آن روزی بسیار مهم بود. در زمان این شاه، چون نجبای ارمنستان نخواستند پسر «بهرام شاپور» پادشاه ارمنستان گردد تعیین یک نفر والی را تقاضا کردند و این مملکت یکی از ایالات ایران گردید.

موافق روایات ایرانی بهرام، بعد از فتح خود نسبت به هیاطله به هند رفت و پادشاه هند در ازای جلوگیری از هیاطله که برای آن مملکت هم بسیار خطرناک بودند ایالت سند و مکران را به او واگذارد و بهرام دوازده هزار نفری لوری برای رامشگری و خنیاگری^۱ از هند به ایران آورد. صحت این روایات معلوم نیست ولی می‌رساند که بین ایران و هند در این زمان روابطی بوده.

شانزدهم: یزدگرد دوم (یزدگرت)

بعد از پدر به تخت نشست و حملات هیاطله به ایالات شمال شرقی در ایران مجالی به او نداد که به رومی‌ها پردازد. در این اوان، مذهب عیسوی در ارمنستان انتشار می‌یافت و یزدگرد می‌خواست آن را در مذهب زرتشتی نگاه دارد تا از ایران جدا نشود، اما خطی که میسرپوارمنی اختراع کرده بود (۳۹۷ م.) مبانی ملی ارامنه را محکم نموده، آنها را به پافشاری تشویق می‌کرد. زیر ایران مهرنرسی اعلامیه‌ای منتشر و اصول مذهب عیسوی را ردّ کرد. رؤسای روحانیون ارامنه ردّی بر این ردّ نوشتند و بعد، ارامنه شوریدند.

در این موقع، یزدگرد از جنگ‌هایی که در مشرق با هیاطله می‌نمود خلاصی یافته، به ارمنستان شتافت و جنگ خونینی در آوارائیر درگرفت. سردار قشون ارامنه واردان

۱. رامشگر به معنی سازنده (نوازنده) و خنیاگر به معنی مغنی یا خواننده است.

مامی‌گنی کشته شد و رئیس روحانیون ارامنه با ده نفر از کشیش‌های بزرگ اسیر شدند. پس از آن آرامش برقرار و آتشکده‌ها روشن گردید و برگشت مردم به مذهب زرتشتی از اینجا حاصل شد که مذهب عیسوی در میان سواد مردم هنوز ریشه نداویده بود. از وقایع سلطنت یزدگرد، عهدنامه‌ای است که با روم شرقی بست و به موجب آن **تئودوس** متعهد شد که رومی‌ها استحکاماتی در نزدیکی حدود ایران بنا نکنند و نیز قبول کرد سالیانه مبلغی بپردازد تا دولت ایران یک ساخلو قوی در دربند (قفقازیه - کنار دریای خزر) نگاهداشته، نگذارد مردمان شمالی به طرف ایران و روم شرقی تجاوز کنند. یزدگرد در جنگهای خود با هیاطله بهره‌مندی بهرام گور را نداشت، ولیکن با وجود این موفق شد که از تاخت و تاز آنها در حدود ایران جلوگیری کند. این جنگها از ۴۴۳ تا ۴۵۱ م. دوام داشت.

هفدهم: هرمز سوم (أسوهرمزد)

بعد از پدر به واسطه‌ی اینکه برادر بزرگتر او فیروز در سیستان و دور از پایتخت بود و به تخت نشست (۴۵۷ م.). فیروز بر اثر این خبر نزد خان هیاطله رفته با کمک او تخت را از برادر گرفت.

هیجدهم: فیروز اول (پیروز)

بعد از برادر به تخت نشست (۴۵۹ م.). در زمان این شاه، خشکسالی و قحطی بزرگی در ایران روی داد که چندسال طول کشید ولی فیروز مملکت را خوب اداره کرد. توضیح آنکه در مالیاتها تخفیف داده، غله و آذوقه از خارجه برای اهالی تهیه کرد و قرار داد که اغنیا به ضعفا کمک کنند.

عیدآبریزگان در این زمان تأسیس شد و به یادگار بارانهایی بود که آمد.

در زمان این شاه، جنگی با بیزانس روی نداد، زیرا هردو دولت گرفتار مردمان تازه‌نفس شمالی بودند که به ممالک آنها حمله می‌کردند. در ایران هیاطله و در روم شرقی **هون‌ها** و مردمان دیگر.

در این زمان، آرانی‌ها (آلبانی‌ها)^۱ که از جنگ بین دو برادر، یعنی هرمز و فیروز استفاده کرده از اطاعت خارج شده بودند، مجدداً به جدّ و جهد فیروز، مطیع ایران گشتند.

جنگهای هیاطله

فیروز بعد از فراغت از گرفتاریهای اولی، عازم نواحی شرقی ایران گردید تا با هیاطله جنگ کند، ولی بهره‌مندی نداشت. توضیح آنکه موافق روایات، پادشاه هیاطله که بعضی از مورّخین او را آخ‌خُشنَواز و برخی خُشنَواز نامیده‌اند به صلح راضی شد، به شرط اینکه شاه ایران دختر خود رابه او بدهد. فیروز پذیرفت، ولی به جای دختر خود کنیزکی برای او فرستاد. خشنواز، حيله را دریافت و از شاه ایران خواست که عده‌ای صاحب‌منصب برای تعلیم قشون او و جنگی که در پیش دارد بفرستد.

فیروز سیصد نفر صاحب‌منصب فرستاد و خشنواز بعضی را کشته و مابقی را ناقص کرده، نزد فیروز پس فرستاد و پیغام داد که این اقدام جواب حيله‌ای است که شاه نموده. این بود که جنگ دوم هیاطله با فیروز شروع گردید و این دفعه فیروز از طرف گرگان حمله برده گرفتارشد. توضیح آنکه موافق روایات ایرانی که طبری ذکر کرده، خشنواز او را با حيله به درّه‌ای کشانید که مخرج نداشت و پس از آنکه فیروز با قشون خود وارد درّه‌ی مزبور شد مدخل آن را گرفت.

در این حال فیروز، چاره‌ای جز افتتاح مذاکرات صلح نداشت. خشنواز به صلح ابدی راضی شد، به شرط اینکه شاه ایران در پیش او به خاک افتد! برای فیروز، پذیرفتن این شرط خیلی گران بود، ولی چون چاره نداشت، پذیرفت و مؤبدی برای تسلی به او گفت که این حرکت شاه در معنی برای پرستش آفتاب است.

فیروز از رفتار توهین‌آمیز خشنواز بالاخره به ستوه آمده، تصمیم گرفت از این دام بیرون جهد و چون در عهدنامه مقرر شده و فیروز قسم خورده بود که از ستونی تجاوز نکند، به حکم شاه، آن ستون را کننده، در پیشاپیش سپاه حرکت دادند و بدین ترتیب فیروز

۱. اینها از آریان‌های ایرانی بوده و بین رود کورا و دریای خزر و دریند و آرس سکنی داشتند. اروپایی‌ها این مردم را نیز آلبانی نامیده‌اند و بنابراین لازم است توضیح شود که این مردم را نباید مخلوط کرد با آلبانی‌های شبه‌جزیره‌ی بالخان (بالکان) یا مردم اناؤدستان. آنها از آریان‌های ایرانی نیستند، بلکه شعبه مستقلی از شاخه‌ی هند و اروپایی هستند.

با قشون زیاد و پانصد فیل، عازم بلخ شد. ولی هیاطله راه را بر او گرفته، به سپاهیان فیروز گفتند که اگر جنگ کنند قسمی که شاه ایران خورده از منار تجاوز نکند آنها را خواهد گرفت. از این جهت، نیمی از سپاهیان فیروز، از او جدا شدند و او با نصف دیگر شروع به جنگ نمود و با سپاه خود در خندقی که خشنواز در سرراه لشگر او کنده و روی آن را پوشیده بود افتاد و همگی تلف شدند (۴۸۳ م.).

شرح واقعه متناقض و بیشتر به داستان‌گویی شبیه است. مثلاً اگر فیروز در دره‌ای محصور بود چگونه می‌توانست پانصد زنجیر فیل تهیه کند و اگر فیلها با او بودند چه شد که خشنواز آنها را بعد از محصور شدن فیروز نگرفت و دیگر اینکه اگر مدخل دره را قشون خشنواز گرفته بود و دره‌ی مزبور مخرجی نداشت به چه سان فیروز توانست به طرف بلخ رود؟ مسئله ستون و غیره هم افسانه به نظر می‌آید. حقیقت امر باید چنین باشد که فیروز از گرگان حمله به هیاطله کرده و موفق نشده، بعد خواسته عقب بنشیند.

در صحرای بی‌آب و علف آخال امروزی راه را گم کرده، بعد در محلی محصور گردیده و در حین جنگ کشته شده است. قضیه‌ی فرستادن کنیزکی برای خشنواز به جای دختر فیروز نیز نباید صحیح باشد و از این جهت این روایت را جعل کرده‌اند که بر ایرانیان مزاجوت خان هیاطله وحشی با دختر شاه ایران گران بوده است.

فیروز دیواری در گرگان از دریای خزر در امتداد شمالی رود گرگان کشیده که در مقابله هیاطله سدّی باشد. خرابه‌های آن حالا موسوم به سدّ اسکندر است.

در سلطنت فیروز، ارمنستان شوریده، ساهاک نامی را به پادشاهی برگزید. جهت این شورش تعصب مذهبی مأمورین ایرانی و ضدّیت آنها با مذهب عیسوی بود. گرجی‌ها هم به ارامنه ملحق شدند ولیکن زرمهر سردار ایرانی در غیاب فیروز به خرج خود قشون‌کشی به ارمنستان کرده و با ساهاک جنگ نموده، او را کشت. شورش موقتاً خوابید، ولیکن اوضاع حقیقی این ممالک خوب نبود.

نوزدهم: بلاش (ولگاش)

بعد از برادر به تخت نشست (۴۸۳-۴۸۷ م.). این شاه، سوخرا حاکم سیستان را مأمور کرد که با خشنواز داخل مذاکره شده، قرار صلحی بدهد. حاکم مذکور برای اینکه در

مذاکرات کامیاب باشد لشگری جمع کرده، پس از آن در مذاکره شده، خشنواز راضی گردید که اسرا و غنایمی که از سپاه فیروز برده، با فیروزدخت دختر فیروز و زنهای او مسترد دارد و با ایران صلح نماید، به شرط اینکه ایران سالیانه مبلغی بپردازد. دربار ایران این پیشنهاد را پذیرفت (۴۸۳-۴۸۵ م).

بعضی از مورّخین عقیده دارند که در مدّت دو سال این مبلغ داده می‌شد. بلاش پس از استرداد اسرا، متوجّه امور ارمنستان گردید و واهان سردار ارامنه از شاه درخواست کرد که آزادی مذهب عیسوی در ارمنستان اعلان شود. درابتدا بلاش راضی نمی‌شد، ولی در این حیص و بیص بلاش گرفتار جنگ خانگی گردید. توضیح آنکه برادر او زارن مدّعی تخت سلطنت شد و واهان با تمام قوای خود به کمک شاه شتافت.

این بود که بلاش بعد از فراغت از این جنگ، خواهش واهان را پذیرفت و مذهب عیسوی در ارمنستان و گرجستان رسمی شد. پس از آن این دو مملکت باطناً با ایران همراه شدند.

بیستم: قباداول (گوات)

قباد پسر فیروز بود. در زمان سلطنت بلاش خواست، تخت را از او بستاند، ولی موفق نشد و فرار کرده، نزد خشنواز رفت. خان هیاطله پذیرایی شایانی از او کرد و بعد از سه سال، قشونی برای او تهیّه نمود که با بلاش جنگ کرد. ولیکن در این احوال بلاش مرد (۴۸۷ م). و نجبای ایران قباد را پذیرفتند.

این شاه از ۴۸۷ تا ۵۳۱ م. دو دفعه سلطنت کرد. وقایع مهمّ زمان او چنین است: در ابتدا قباد به طرف خزرها متوجّه شد. اینها مردمی بودند از نژاد اصغر که در سواحل غربی دریای خزر سکنی گزیده، به صحراگردی و تاخت و تاز در ممالک همجوار اشتغال داشتند و غالباً به طرف وادی رودکورا (کوروش قدیم) می‌آمدند. قباد با آنها جنگ کرده غلبه یافت و عده‌ی زیادی از آنها کشته، غنایم بی‌شمار برگرفت.

پیدایش مزدک، خلع قباد و بازگشت او به سلطنت

مزدک پسر بامداد از اهل نیشابور بود (بعضی مزدک را از محلی دانسته‌اند که

خرابه‌های آن حالا معروف به تخت‌جمشید است). این شخص مذهبی آورد که شرح آن در جای خود بیاید و نتیجه‌اش این بود که باید اموال و زنها اشتراکی باشند.

قباد برای اینکه از نفوذ نجبا و روحانیون بکاهد در ابتدا مذهب او را پذیرفت. پس از آن وجاهت او در میان مردم زایل شد و در اثر آن نجبا و روحانیون اجتماع کرده، او را خلع و جاماسب برادر او را بر تخت نشاندند.

در ابتدا خشم مردم به اندازه‌ای بود که قتل او را می‌خواستند، ولیکن جاماسب، مردم را از این خیال منصرف و او را در قلعه فراموشی حبس کرد (۴۹۸ م).^۱ قباد به همدستی زنش از محبس فرار کرده، نزد هیاطله رفت. بعد به کمک او به ایران برگشت و چون جاماسب مقاومتی نکرد دوباره بر تخت نشست (۵۰۱ م) و این دفعه با مزدک رسماً همراهی نمود. بعضی نوشته‌اند که باطناً به او معتقد بوده، ولی رفتار او بعد از چندی این نسبت را تکذیب می‌کند.

جنگ با بیزانس

قباد در ازای همراهی هیاطله متعهد شده بود مبلغ زیادی بدهد، ولی در خزانه وجه کافی نبود. در این موقع به خاطر قباد آمد که موافق عهدنامه‌ی آخری که برای شصت سال بین یزدگرد دوم و تئودوس امپراتور بیزانس منعقد شده دولت روم شرقی می‌بایست سالیانه مبلغی برای نگاهداشتن ساخلو قوی در دربند بپردازد و در زمان صلح نداده، لذا مطالبه‌ی اقساط را نمود و آناستاس^۲ امپراتور بیزانس متعذر شد که چون ایران در موقع خود مطالبه نکرده، مرور زمان این حق را زایل نموده است.

بر اثر این جواب، جنگ بین دولتین شروع شد. قباد برای اینکه مجالی به دشمن برای تجهیزات ندهد با سرعت حیرت‌آوری داخل ارمنستان روم گردید و ارزروم را محاصره کرده، گرفت. پس از آن آمد (دیاربکر) را نیز تسخیر کرد. بعد با قشون بیزانس مصاف داده، آن را شکست داد و نزدیک بود صلحی با شرایط سنگین به رومی‌ها تحمیل کند که خبر تاخت‌وتاز هیاطله در شمال شرق ایران رسید و مجبور شد به آن سمت عزیمت نماید.

۱. راجع به این قلعه به ذیل صفحه‌ی ۱۸۱ رجوع شود.

2. Anastase.

رومی‌ها همین که از گرفتاری او مطلع شدند، آمد و نصیبین را محاصره کردند. بالاخره سفیری از طرف قباد رومی‌ها را ملاقات و متارکه‌ای به مدت هفت سال منعقد نمود و دولت بیزانس مبلغی به ایران داده آمد را پس گرفت.^۱

در ۵۰۶ م. دولت روم شرقی قبول کرد که سالیانه مبلغی به دولت ایران برای نگاهداری ساخلو قوی در دربندهای قفقاز بپردازد. بعد قباد به هیاطله پرداخت و در مدت ده سال با آنها جنگیده، کاملاً فاتح گردید، به نحوی که از این به بعد دیگر خطری از طرف آنها به ایران متوجه نشد (۵۰۳ - ۵۱۳ م.).

جنگ دوم با بیزانس

قباد پس از اینکه از جنگ هیاطله فراغت یافت باز متوجه روم شرقی گردید. توضیح آنکه در این زمان گرجستان بر ایران شورید و جهت طغیان از اینجا بود که قباد سیاست سابق دربار را راجع به تعقیب عیسوی‌ها پیروی و آزادی این مذهب را که در زمان بهرام-گور داده شده بود نسخ نمود و بر اثر این سیاست گرگین پادشاه گرجستان به روم ملتجی شد.

قبل از آن رومی‌ها از اشتغال قباد به جنگ هیاطله استفاده کرده، قلاعی در حدود ایران ساخته بودند (منجمله شهر دارا در نزدیکی نصیبین بود). شاه اعتراض کرد، ولی امپراتور جواب مساعدی نداد و بعد یوستن^۲ با هون‌هایی که در شمال قفقاز سکنی داشتند برضد ایران اتحاد نمود و لازیکا را هم به طرف خود جلب کرد. (قسمت غربی گرجستان امروزی در کنار دریای سیاه به کازیکا موسوم بود).

در ۵۲۶ م. قشون ایران داخل گرجستان و لازیکا شده، این صفحات را اشغال نمود. رومی‌ها هم به ارمنستان ایران آمدند، ولی نه در اینجا موفق شدند و نه در بین‌النهرین. دو سال بعد، باز جنگی روی داد و بی‌لیزار^۳ سردار نامی بیزانس شکست خورد. یوستی‌نین^۴ در نتیجه‌ی این احوال دو هزار نفر بر قشون رومی افزود و از مردمان شمالی

۱. مبلغی که به ایران دادند، هزار لیبرای طلا بود و لیبراً تقریباً ۶۵ مثقال کنونی وزن داشت.

2. Justin.

3. Bilisare.

4. Justinien.

موسوم به ماساژت‌ها قشون داوطلب گرفته، مهبای جنگ جدیدی گردید. سردار ایرانی فیروزمهران به دارا رفت و در حوالی آن جنگی بین فریقین روی داد. تیراندازان ایرانی مهارت خود را نشان دادند و وقتی که تیرهایشان تمام شد، جنگ تن به تن با رومی‌ها نموده، میمنه و میسره رومی را مغلوب کردند، ولیکن در هر دو دفعه ماساژت‌های تازه نفس به کمک رومی‌ها آمدند و ایرانی‌ها عقب نشستند، ولی تلفات رومی‌ها به قدری بود که بی‌لیزار ایرانی‌ها را تعقیب نکرد.

این جنگ با وجود اینکه ظاهراً به بهره‌مندی رومی‌ها تمام شد اهمیت زیاد داشت، زیرا ثابت کرد که قشون بیزانس نسبت به سابق ضعیف شده و اگر ماساژت‌ها نبودند، حتماً شکست می‌خورد و نمایاند که ایرانی‌ها در فن جنگ نسبت به سابق خیلی ترقی کرده‌اند. از این جهت پافشاری و اطاعت نظامی ایرانی‌ها باعث تعجب بی‌لیزار سردار نامی بیزانس گردید.

در ۵۳۱ م. باز قشون ایران عازم سوریه گردید، و بی‌لیزار با لشگری که از طوایف رومی و غیررومی مرکب بود راه را بر ایرانی‌ها گرفت و در نتیجه جنگی در کالینیکوس^۱ روی داد که قشون رومی شکست خورد، ولی ایرانی‌ها نتیجه‌ای از این جنگ نگرفتند، زیرا بزودی خبر فوت قباد رسید و قشون ایران به طرف دجله حرکت کرد. خلاصه آنکه جنگهای قباد با روم شرقی نتیجه نداد و بنابراین طرفین به اوضاع قبل از جنگ باقی ماندند. به طور کلی باید گفت که جنگهای ایران با روم یا به عکس از زمان قباد به بعد دو دولت قوی را که صاحب اختیار عالم آن زمان بودند ضعیف کرده زمینه‌ی فتوحات اعراب را مهیا نمود.

مزدکی‌ها

در اواخر سلطنت قباد مزدکی‌ها کنگاشی نمودند که شاه را مجبور نمایند از سلطنت استعفا کرده، آن را به یکی از پسرهایش کیوس^۲ نام تفویض کند. چه او وعده داده بود که

1. Callinicus.

۲. مورخین خارجه اسم او را «فتاسوارسا» نوشته‌اند و محققین گمان می‌کنند که تصحیف پششخوار شاه و لقب است. پششخوار کوهی است از جبال البرز بین ساری و دامغان

مذهب مزدک را رسمی نماید. قباد در ابتدا روی خوشی نشان داد و پس از آن که آنها را اغفال نمود به دستگیری پسرش خسرو (انوشیروان بعد) مزدکیان را به جشنی دعوت کرد و به جز مزدک که فرار نمود همگی کشته شدند (۵۲۹ م.).

قباد در سن ۸۲ سالگی درگذشت. (۵۳۱ م.) با گرویدن او به مزدک از راه سیاست و برای کاستن از نفوذ نجبا و روحانیون بود، بعد که قباد به مقصود خود رسید به قلع آنها پرداخت.

نوشته‌اند که هیچ یک از شاهان ساسانی به قدر او شهر در ایران بنا نکرد. از جمله کازرون است در فارس و گنجه در قفقازیّه. ممیزی املاک برای تغییر مالیاتها و رفع تعدی و ظلم مأمورین دولتی نیز در زمان او شروع شد و انوشیروان آن را به انجام رسانید.

بیست و یکم: خسرو اول انوشیروان عادل (خسرواَنوشک رَبان)

طبری گوید وقتی که قباد فرار کرده، نزد هیاطله رفت، دختر دهقانی را در نیشابور گرفت و از او خسرو متولد شد. قباد او را خیلی دوست می‌داشت. زیرا تولّد او با فوت بلاش و برطرف شدن جنگ خانگی تصادف کرد و او این تصادف را به فال نیک گرفت.

چون قباد، پسران دیگری داشت که از خسرو به تخت سلطنت نزدیکتر بودند، در اواخر عمر خود بدین فکرافتاد که چنانکه امپراتور روم آرکادیوس پسر خود تئودوس را به یزدگرد اول سپرد او هم خسرو را به یوستن امپراتور روم بسپارد تا بعد از فوت او با همراهی قیصر برتخت نشیند. با این قصد اقدامی کرد، ولی امپراتور جواب ردّ داد. جهت معلوم است: ممکن بود برای روم در آتیه مواقع استفاده پیش آید و او مجبور گردد که سیاست را فدای درست‌قولی خود نماید، چنانکه یزدگرد در چنین موقعی واقع شد.

امر بدین حال بود تا قباد فوت کرد و در سرتخت بین خسرو و کیوس و جام برادران او منازعه درگرفت. ولیکن از جهت همراهی مَه‌بود که وزیر بود و سرعت اقدامات خسرو، اورنگ و دیهیم شاهی نصیب او گشت. کارهای مهمّ خسرو را باید به دو قسمت تقسیم کرد.

سیاست داخلی

در این قسمت، تمام توجّه خسرو، در بادی امر به این امر متوجّه بود که ایران را از

حال انقلاب افکار بیرون آورده، به حال طبیعی برگرداند، زیرا مذهب مزدک به حدی در ممالک ایران سرایت کرده و طرفدار یافته بود که حتی در ارمنستان مسیحی هم مردم به دو فرقه مزدکی و غیرمزدکی تقسیم و باهم در منازعه شده بودند.

خسرو، دو نوع اقدام را لازم دید: برانداختن مزدک و مزدکیان و رفع جهاتی که موجب پیشرفت این مذهب شده بود. بنابراین با یکدست به قلع و قمع قائد و پیروان این مذهب پرداخت و با دست دیگر اصلاحات مهمی کرد.

مزدک چون در زمان قباد فرار نمود، سالم ماند ولی حالا به حکم خسرو دستگیر و باعده‌ی زیادی از پیروان خود به قتل رسید. پس از آن، چون خسرو می‌دانست که موجبات پیشرفت این مذهب سنوات قحطی زمان فیروز و تعدیات عمال دولتی به مردم و نفوذ فوق‌العاده نجبا و روحانیون بود به اصلاحات پرداخت و تعدیل مالیاتها را مقدم داشت.

بالحاصل بر اثر تمیزیهایی که به جد و جهد خسرو به اتمام رسید تکلیف مالیات بده معلوم و بار او سبکتر گردید. کیفیات این مطلب در جای خود بیاید. ثانیاً قضاتی به ولایات فرستاد تا به عرایض مردم رسیدگی و از تعدیات مأمورین دولتی جلوگیری کنند. ثالثاً برای سرعت اجرای احکام و جلوگیری از نفوذ متنفذین، ایران را به چهار قسمت تقسیم کرده، برای هریک فرمانفرمایی با اختیارات فوق‌العاده معین نمود. هریک از قسمت‌ها را پادشاه^۱ و فرمانفرما را پادوگس^۲ بنامیدند. رابعاً قشون چریکی در زمان او مبدل به قشون دائمی شد و برای سپاهیان و صاحب‌منصبان حقوق و جیره مقرر گردید.

علاوه بر این اقدامات، شاه به شخصه به امور قضایی رسیدگی می‌کرد و احکامی که می‌داد بسرعت در تمام بلاد ایران اجرا می‌شد.

پس از اصلاح امور لشگری و کشوری خسرو به معارف پرداخت، چنانکه در جای خود بیاید.

راجع به امنیت مملکت علاوه بر جنگهایی که خسرو با مردمان صحراگرد مانند هیاطله و خزرها و غیره کرد و آنها را مطیع یا مخدول نمود قلاع و سدهای متعدد برای جلوگیری از تاخت و تاز آنها ساخت، مانند سد دربند^۲ در قفقازیه و قلاع گرگان و اترک و غیره.

1. Padhgos.

۲. سد دربند را در دوره‌ی اسلامی باب‌الابواب گفته‌اند.

از کارهای خسرو، یکی هم توجه مخصوصی است که نسبت به زراعت و صنایع و تجارت داشت. برای پیشرفت زراعت، زمین و تخم و حیوانات اهلی به زارعین داد و برای ازدیاد سکنه، امر کرد هر مردی تأهل اختیارنماید. گدا و ولگرد را مجازات نمود و راههایی برای رونق تجارت بساخت و مسافرین خارجه را با مهربانی پذیرفت. چون این کارهای خسرو آرامش ایران و رفاه مردم را تأمین کرد او را **انوشه‌روان** خواندند.

سیاست خارجه

وقتی که خسرو به تخت نشست، اوضاع مقتضی هیچگونه خصومتی با روم شرقی نبود، چه خسرو بخوبی می‌دانست که باید بدو به اصلاحات داخله پرداخته، مملکت را به حال طبیعی برگرداند. یوستی‌نین امپراتور بیزانس هم چون به امور ایتالیا و آفریقا مشغول بود و سردار نامی او بی‌لیزار پیشرفتهای بزرگی داشت، هیچ نمی‌خواست در مشرق با ایران طرف شود، بنابراین دولتین عهدنامه‌ای به شرایط ذیل منعقد نمودند:

۱- دولت بیزانس باید سالیانه مبلغی به دولت ایران بپردازد و دولت ایران هم یک ساخلو قوی در دربند و جاهای دیگر قفقاز نگاه بدارد.^۱ (دولت روم از گنجاندن چنین ماده‌ای در عهدنامه‌ها احتراز داشت، چه تأدیه مبلغی را همه ساله به ایران یک نوع باجی تصور می‌کرد).

۲- هر قدر از ولایت لازیکا قبل از جنگ قباد با روم شرقی در تصرف طرفین بود منبعد هم به همان حال باقی خواهد ماند (گرجستان غربی امروزی را چنین می‌نامیدند و در زمان قدیم آن را **گلشید** می‌گفتند).

۳- رومی‌ها می‌توانند شهر **دارا** را تصرف نمایند، ولیکن آنجا را نباید مرکز قوای خود در بین‌النهرین قرار دهند.

۴- ایران و بیزانس باهم متحد خواهند بود. (۵۳۲ م.).

یوستی‌نین بعد از این صلح به جهانگیری در ایتالیا و آفریقا پرداخت و به واسطه‌ی سردار نامی خود **بی‌لیزار** فتوحات درخشانی کرد.

از بهره‌مندیهای روم خسرو در اندیشه شد، زیرا قوی شدن امپراتوری روم شرقی را

۱. این مبلغ، یازده هزار لیبرای طلا بوده و لیبرا ۳۲۵ گرم یا تقریباً ۶۵ مثقال وزن داشته است.

برای ایران خطرناک می‌پنداشت. در بادی امر، خسرو می‌خواست تعویضاتی از یوستی‌نین بخواهد، ولیکن بزودی از این خیال منصرف گردید. زیرا بدین ترتیب مقصود او که ممانعت از قوی گشتن بیزانس بود حاصل نمی‌شد، این بود که به جنگ تصمیم گرفت.

جنگ اول با بیزانس

برای جنگ، بهانه‌ای لازم بود که بزودی به دست خسرو آمد. توضیح آنکه بین دو ملک عرب حارث‌ابن جبلة و مُنذر بن نعمان منازعه‌ای روی داد. اولی ملک غسان و تحت‌الحمايه روم شرقی بود و دومی که در حیره سلطنت داشت از ملوک لُخمی و دست‌نشانده‌ی ایران یوستی‌نین در منازعه‌ی آنها دخالت نموده، بدون رجوع به دولت ایران خود را حکم قرار داد.

انوشیروان که در پی بهانه بود از این قضیه استفاده کرده، با لشگری جرّار از دجله گذشته به بین‌النهرین تاخت و بعد بی‌درنگ از فرات گذشته به طرف شامات رفت و انطاکیه را که عروس شهرهای آسیای غربی بود تسخیر نمود و غنایم زیاد از آنجا آورد.

دولت بیزانس که در جاهای دیگر مشغول جنگ و این ضربتها برای او ناگهانی بود مضطرب گردید. پس از آن مذاکرات صلح از طرف رومی‌ها شروع شد و انوشیروان که به مقصود خود رسیده بود پیشنهاد آن را پذیرفت. شرایط صلح چنین بود که: اولاً دولت بیزانس پنجهزار لیبرای طلا (سیصد و بیست و پنج هزار مثقال طلا) برای غرامت جنگ بپردازد. ثانیاً مبلغ پانصد لیبرای طلا سالیانه برای نگهداری قوای ساخلو در دربندهای قفقاز به ایران تأدیه کند (۵۴۰ م). این صلح هم دوامی نداشت و در سر لازیکا باز جنگ شروع شد، چنانکه بیاید.

نوشته‌اند شهر انطاکیه به قدری پسند خاطر انوشیروان شد که در نزدیکی تیسفون (مداین) به توسط یونانی‌ها شهری مشابه آن ساخت که معروف به به‌ازاندیوخسرو گردید.^۱

۱. یعنی شهر خسرو که بهتر از انطاکیه است.

جنگ برای لازیکا

از جهت همجواری ایران و بیزانس با لازیکا، نفوذ هردو در این جا کاملاً احساس می‌شد و روم در شهر پترا^۱ (در کناری دریای سیاه) حاکمی معین کرده بود. در این زمان حاکم آنجا تجارت را انحصاری کرد و پادشاه لازیکا که از این اقدام ناراضی بود، برضد رومی‌ها قیام و از ایران استمداد نمود.

انوشیروان این موقع را مغتنم شمرد که حدود ایران را به دریای سیاه برساند و در آنجا بحریه‌ای تأسیس و قسطنطنیه را در مواقع لزوم تهدید کند. این بود که فوراً قشونی برداشته وارد لازیکا شد و شهر پترا را محاصره کرده، گرفت. هرچند این ولایت به تصرف ایران درآمد، ولیکن رفتار ایرانی‌های زرتشتی با اهالی عیسوی ضدیتی بین آنها ایجاد کرد و به مقاصد انوشیروان صدمه زد.

پس از چندسال جنگ چون طرفین خسته شده بودند و به علاوه انوشیروان در جاهای دیگر کارهای مهمتری داشت، قراری راجع به متارکه پنج ساله داده شد و این متارکه در ۵۶۲ م. به شرایط ذیل مبدل به صلح پنجاه ساله گردید:

۱- دولت ایران لازیکا را تخلیه کرده، به روم واگذار می‌کند و دولت روم متعهد می‌شود که در ازای این اقدام، در مدت پنجاه سال، سالی سی هزار سکه طلا به دولت ایران بپردازد.^۲

۲- مسیحیان ایران در مذهب خود آزاد خواهند بود، ولیکن حق تبلیغ نخواهند داشت.

۳- دولت ایران ساخلویی در دریند قفقازیه نگاه خواهد داشت.

جنگ با هیاطله

انوشیروان از صلح خود با بیزانس استفاده کرده، به مملکت هون‌های سفید قشون کشی نمود و برای اطمینان از پیشرفت خود قبلاً با ترک‌ها اتحادی بر ضد آنها منعقد کرد. کیفیات این جنگ‌ها را نمی‌دانیم، همین قدر معلوم است که در حین جنگ، پادشاه هیاطله کشته شد و این مملکت بین ایران و خاقان ترک‌ها تقسیم گردید.

۱. باطوم حالیّه را «پترا» می‌نامیدند.

۲. طبری تأدیه سالیانه این وجه را باج تصور کرده.

بدین سان که جیحون سرحد شمال شرقی ایران شد و باختر و طخارستان (در مشرق باختر) و زابلستان و رُخج جزو ایران گردیدند (تقریباً در حدود ۵۵۷ م.).

بعضی عقیده دارند که مستملکات ایران در هند که به واسطه‌ی فشار هون‌ها موقتاً از تصرف ایران خارج شده بود در این زمان برگشت و بنابراین، سند و پنجاب را جزو ممالک ایران این زمان می‌دانند.

برای تأمین این عهدنامه، انوشیروان دختر خاقان ترک را گرفت.

چون در دفعه‌ی اولی اسمی از ترک‌ها برده می‌شود لازم است توضیح شود که ترک‌ها تیره‌ای از هون‌ها بودند و این تیره که موسوم به آسنا بود از فشار امپراتور چین در ۴۳۳ م. کوچیده به طرف مغرب رفت و در ازمنه بعد به دو قسمت تقسیم شد. قسمت شرقی در اراضی واقع بین مغولستان و کوه‌های اورال سکنی گزید و قسمت غربی صفحاتی را اشغال کرد که بین کوه‌های آلتای و سیحون واقع بود. کلمه ترک از کوهی است که شبیه به کلاhexود است و کلاhexود را در زبان ترکی دُورک^۱ می‌گفته‌اند.

پادشاه این قوم، لقب خاقانی داشت و اولین خاقان ترک‌ها تومن^۲ نامی بود که در حدود ۵۳۳ م. فوت کرد. خاقان ترک‌ها را که معاصر انوشیروان بوده مَکان‌خان^۳ می‌نامیدند (۵۵۴ م.).

جنگ با خزرها

مقارن این زمان، انوشیروان به خزرها نیز پرداخت. چه اینها هم در ولایات سرحدی ایران مرتکب قتل و غارت می‌شدند. جنگ با آنها نیز به بهره‌مندی ایرانیها خاتمه یافت. برای ترس و رعب آنها انوشیروان هزارها نفر از این مردم بکشت و غنایم زیاد از آنها برگرفت.

دست‌نشان‌دگی یمن

در زمان انوشیروان یکی از شاهزادگان خاندان حمیر که در یمن سلطنت داشت به

1. Durk.
2. Tumen.
3. Mokaṇ Khan.

دربار ایران پناهنده شده برای استرداد تاج و تخت از دست رفته از انوشیروان استمداد کرد. توضیح آنکه، در اوایل قرن ششم میلادی حبشی‌ها که مسیحی بودند یمن را تصرف کردند و سردار حبشی ابرَهه که فتوحاتی کرده بود حکومت خود را در اینجا محکم نموده، کلیساهایی در صنعا بنا کرد.

امپراتور روم، از این اوضاع خشنود و انوشیروان مکدر شد. این بود که انوشیروان از پناهنده شدن شاهزاده مزبور استفاده کرده و هُزُر نامی را با قشونی برای تصرف یمن فرستاد و این سردار از خلیج پارس تا یمن با بهره‌مندی پیش رفت و عدن را تصرف کرده، حبشی‌ها را از یمن براند (۵۷۰ م).^۱

پس از آن خانواده حمیر برقرار و دست‌نشانده‌ی ایران گردید و هُزُر و سپاهیان ایرانی در آنجا مانده، با اهالی مخلوط شدند، چنانکه اعراب دوره‌ی اسلامی آنها را ابناء می‌نامیدند.

جنگ با ترک‌ها

ترک‌ها پس از آنکه قسمتی از مملکت هیاطله به تصرف آنها درآمد قوی شدند و دیزابول^۲ خاقان ترک‌ها سفیری در ۵۶۷ م. به دربار ایران فرستاد تا عهدنامه‌ی اتحادی فیما بین منعقد گردد. انوشیروان از این اقدام او سخت دلتنگ شد و چندی بعد سفیر ترک مرد (تصور می‌کنند که انوشیروان او را زهر داده).

در اثر این قضیه، خاقان ترک‌ها غضبناک گردید، سفیری به بیزانس فرستاد و سفیری نیز از قسطنطنیه نزد خاقان رفت (۵۶۹ م.) و ضمناً ترک‌ها بنای تاخت و تاز را در حدود ایران گذاردند، ولیکن همین که سپاه ایران به طرف ترکستان رفت عقب نشستند.

بعد چون دیزابول دید که در میدان جنگ نمی‌تواند با ایران طرف شود باز سفیری نزد امپراتور روم فرستاده، دولت روم شرقی را تحریک کرد که معاهده‌ی خود را با ایران نقض کند (۵۷۱ م.) تحریکات خاقان ترکستان در دربار روم مؤثر شد، زیرا زمینه حاضر بود. توضیح آنکه امپراتور بیزانس یوستن دوم از فتوحات انوشیروان در اطراف ایران سخت نگران شده بود و می‌ترسید که قوی شدن ایران موازنه را به هم بزند و دیگر اینکه

۱. راجع به تاریخ این واقعه بین محققین اختلافی هست، چنانکه بعضی تاریخ آن را ۵۷۶ م. نوشته‌اند.
2. Dizabul.

انوشیروان در این زمان ۷۰ سال داشت و قیصر گمان می‌کرد که شاه ایران از جهت پیری فرماندهی را بر عهده نخواهد گرفت و لذا عمر جنگ کوتاه خواهد بود. بنابراین معاهده‌ی ۵۶۲ را شکست و قشون رومی نصیبین را محاصره کرد. (میل دولت روم را به داشتن تمام ارمنستان و نیز گرجستان می‌توان یکی از جهات این جنگ دانست).

جنگ سوم با بیزانس (۵۷۲ - ۵۷۹ م.)

شاه همین که از نقض معاهده و محاصره‌ی نصیبین آگاه شد برخلاف انتظار امپراتور روم، خود به شخصه فرماندهی را عهده‌دار گردید و با سرعت شگفت‌آوری از دجله گذشته، به کمک نصیبین شتافت. بعد لشکر روم را از آنجا رانده، تا دارا پیش رفت، و این شهر را محاصره کرد.

در همان وقت یک ستون طیار^۱ مرکب از شش هزار نفر سوار زبده به سرداری آذرمهان به سوریه حمله برد. این ستون اطراف آنطاکیه را آتش زده و شهر آپامیا را خراب کرده، برگشت و به اردوی ایران در زیر قلعه‌ی دارا ملحق شد (۵۷۲ م.). در ۵۷۳ م. قلعه‌ی دارا به تصرف لشکر ایران درآمد. توضیح آنکه علاوه بر آلات و ادوات محاصره که انوشیروان برای تصرف آن به کاربرد، آب شهر را برگرداند و قلعه مجبور شد تسلیم شود.

سقوط دارا اثر عجیبی در عالم آن روزی کرد، زیرا این شهر، قلعه محکم رومی‌ها در شرق بود و تسخیر آن محال به نظر می‌آمد. بر اثر این فتح، یوستن دیگر نتوانست سلطنت کند و استعفا کرده جای خود را به گنتی‌بریوس^۲ داد و در این موقع فهمید که شیر پیر هنوز قوی و خطرناک بود.

امپراتور جدید پس از اینکه به تخت تشست چاره را در این دید که به مدت یک سال با انوشیروان قرارداد متارکه منعقد نماید. این متارکه را به مبلغ چهل و پنج هزار سکه طلا خرید و مشغول جمع‌آوری لشگری از مردمان تازه‌نفس و قوی سواحل رود رن^۳ و دانوب^۴

۱. طیار در اینجا به استعاره استعمال شده و مقصود از آن سواره‌نظام سبک اسلحه است که به سرعت از جایی به جایی حرکت می‌کند. در عهد قدیم این نوع سواره‌نظام که دور از اردوی اصلی، عملیات می‌کرد برای تاخت و تاز و تولید وحشت در اهالی و مجبور نمودن دشمن به تقسیم قوا تهیه می‌شد.

2. Conte Tiberius.

3. Rhin.

4. Danube.

گردید، ولی بعد از انقضای مدت متارکه، باز جرئت نکرد جنگ را شروع کند و در نتیجه برای سه سال دیگر قرار داد متارکه را تجدید و قبول نمود که سالی سی هزار سکه طلا به ایران بپردازد.

پس از آن، انوشیروان به ارمنستان ایران رفته، آن را مطیع نمود و بعد به ارمنستان روم داخل شده در آنجا از کورس^۱ سکایی که با عده‌ی زیادی از سکاها در خدمت قیصر روم بود یک شکست جزئی خورد، ولی بزودی این شکست را جبران کرد. توضیح آنکه شبانه با مشعلهای افروخته به طرف اردوی روم حمله برده آن را شکست داد و پس از آن برای گذراندن زمستان به ایران مراجعت کرد. در ۵۷۶ م. قشون رومی شکست فاحشی از انوشیروان خورد و در سالهای بعد طرفین مشغول جنگ بودند، بی‌اینکه نتیجه‌ی قطعی برای یکی از آنها حاصل شود.

پس از آن، انوشیروان که مورد حمله‌ی قشون روم واقع شده‌بود برای تهیه‌ی لوازم جنگ، از دجله به شتاب گذشته به تیسفون وارد شد و بزودی درگذشت.^۲

خصال انوشیروان

مورخین شرقی انوشیروان را بزرگترین شاه ایران قدیم دانسته‌اند. جهت آن معلوم است: شاهانی مانند کوروش و داریوش بزرگ از خاطرها فراموش شده بودند، ولی حالا که معرفت به اوضاع و احوال ایران قدیم بیشتر است نمی‌توان انوشیروان را دارای این مقام دانست، اما در اینکه او بزرگترین شاه سلسله‌ی ساسانی بوده تردیدی نیست.

به طور کلی تاریخ نشان می‌دهد نادر است که شخصی صفات سرداری را با خصایص مملکت‌داری جمع کرده باشد. درباره‌ی انوشیروان نیز می‌توان گفت که صفات و خصایص مزبوره، در او جمع بوده: این شاهی است عادل و سخت، جنگی و مدیر، سردار و سائنس. چنانکه از کارهای او که در این فصل ذکر شده و در فصل دیگر نیز بیاید، این صفات او هویداست. در زمان او سلسله‌ی ساسانی به اوج عظمت خود رسید:

امپراتورهای روم شکستها خوردند و غرامتها دادند. دولت هیاطله از صفحه‌ی روزگار

1. Kurs.

۲. از منابع رومی معلوم است که دولت روم راضی شده بود از ارمنستان ایران و تمام گرجستان صرف‌نظر نموده، عهدنامه‌ی صلحی منعقد نماید، ولی از جهت فوت انوشیروان مذاکرات بی‌نتیجه مانده بود.

نابود گردید. خزرهای وحشی گوشمال شدند. ترک‌های آن طرف جیحون به جای خود نشستند. حبشی‌ها را از یمن راندند و این مملکت دست‌نشاندهی ایران گردید. از طرف دیگر اصلاحات او در امور داخلی ایران روح جدیدی به کالبد ایران دمید و ایرانی برای مرتبه‌ی اولی با علوم یونانی آشنا شد.

این نکته نیز جالب توجه است که انوشیروان آخرین ستاره‌ای بود که در افق ایران باستان درخشید، چه ایران ساسانی بعد از افول آن به واسطه‌ی خبطهای جانشین‌های او و جهات دیگر با سرعت روبه انحطاط رفت و دیری نگذشت که دولت اردشیر بابکان منقرض و از برای ایران تاریخ جدیدی شروع شد. بنابراین انوشیروان عادل آخرین شاهی است که عظمت ایران باستانی را در شخص خود مجسم کرده است.^۱

موافق روایات ایرانی، شخصی که به انوشیروان در اصلاحات مملکتی کمک‌های گرانبهایی کرده، بوزرجمهر (بزرگ‌مهر) است. این شخص در ابتدا معلّم هرمز پسر انوشیروان بود و چون شاه دانایی و لیاقت او را مشاهده کرد، او را به وزرات انتخاب نمود. در باب عقل و کفایت این وزیر، حکایت‌های زیاد گفته و نوشته‌اند که دراین مختصر نگنجد. گویند بوزرجمهر در زمان خسرو پرویز به امر او به قتل رسید.^۲

بیست و دوم: هرمز چهارم (أهورمزد)

هرمز بعد از پدر به تخت نشست (۵۷۹ م.) جنگ‌هایی که با بیزانس در زمان انوشیروان شروع شده بود تعقیب شد، ولی برای هیچکدام از طرفین نتیجه‌ی قطعی نبخشید، زیرا هردو طرف به داشتن دارا اهمیت زیاد می‌دادند.

در ۵۸۸ م. زمانی که قشون ایران با رومی‌ها در جنگ بود خبر تاخت و تاز ترک‌ها در حدود ایران رسید. توضیح آنکه چون خاقان ترکستان رنجیدگی مردم را از هرمز و اشتغال قشون ایران را به جنگ دید خواست از موقع استفاده کند. موقع هرمز مشکل بود. و لیکن

۱. دارمس تتر گوید انوشیروان در میان اشخاص ایرانی یکی از گیرنده‌ترین قیافه‌هاست. این یک نوع فری‌دریک کبیر ایران است . . . شاید انوشیروان از حیث دهی (ژنی) پایین‌تری از فردریک باشد، ولی بالاخره او، در تاریخ تمدن، آثاری از خود گذارده که نافع است و دوامش بیشتر: ایران فردوسی را از او دارد - ما، لافون تن و اروپا شطرنج را.

۲. موافق منابع شرقی بزرگ‌مهر وزیر انوشیروان است، ولیکن متبیین اروپایی نتوانسته‌اند در این باب عقیده‌ی قطعی اظهار نمایند، زیرا برای آنها معلوم نیست که او شخص تاریخی باشد.

سردار نامی ایران بهرام چوبین (رئیس خانواده مهران) با سپاهیان کم ولی زبده به طرف ترکستان شتافت و جنگ سختی با خان بزرگ نموده، او را بکشت. پس از آن جنگ دیگری با ترکها کرده، پسرخان بزرگ را اسیر نمود و غنایم زیادی برگرفت.

نوشته‌اند که ۲۵۶ شتر برای حمل طلا و جواهراتی که به دست آمده بود لازم شد. در این جنگ، خاقان ترکستان فیله‌ها و شیرهای جنگی به کاربرده بود، ولیکن از تیرهای تیراندازان ایرانی آنها برگشته به جان قشون ترک افتادند و از اضطرابی که در قشون خصم روی داد سردار ایرانی استفاده کرد، شکست فاحشی به ترکها داد، چنانکه قبول کردند که سالیانه باجی به ایران بپردازند (۵۸۸ م.).

هرمز بعد از شکست ترکها از فتح بهرام نگران شده، او را به جنگ رومی‌ها در لازیکار فرستاد (۵۸۹ م.). در اینجا بهرام شکست خورد، ولی هرمز به جای اینکه کمک برساند از شکست او خوشنودشده، برای او دوک دان و جامه زنان فرستاد!

سپاهیان ایران، از این رفتار هرمز نسبت به سردار خود در خشم شدند و با لشگر ایران که در بین‌النهرین جنگ می‌نمود، اتفاق نموده به طرف تیسفون حرکت کردند تا انتقام از هرمز بکشند. هرمز سپاهی برای جلوگیری فرستاد، آن هم به یاغیها ملحق شد و وقتی که این خبر به پایتخت رسید مردم شوریدند و او فرار کرده، به دست بیستام (ویستاهم) که با او خویشی داشت افتاد و کشته شد (۵۹۰ م.).

درباره‌ی هرمز چهارم باید گفت که در روایات برله و علیه او چیزهایی گفته شده، به این معنی که او را سفاک و درهمان حال عدالت‌گستر دانسته‌اند. بنابراین بعضی از محققین عقیده دارند که این شاه می‌خواسته از نفوذ بزرگان بکاهد و میدان به تعصب مغها ندهد و همین شدت عمل باعث شده که او را سفاک گفته‌اند. مثلاً نوشته‌اند، مغها از او خواستند که مسیحیان را آزار نماید و او با استهزا پیشنهاد آنان را رد کرده گفت: چنانکه تخت شاهی ما بر دو پایه قرار نگیرد و دو پایه دیگر نیز لازم است همچنان حکومت ما استوار نگردد، اگر مسیحیان و پیروان مذاهب دیگر را برنجانیم و دشمن خود کنیم دست از آزار آنان بردارید و کارهای نیکو کنید تا آنها کارهای خود شما را دیده، به شما بگروند.^۱

۱. نلده که گوید این سخن چه قدر باید باعث شرمساری مسیحیانی گردد که پیروان مذاهب دیگر را تعقیب می‌کردند!

بیست و سوم: خسرو دوم معروف به خسرو پرویز (خُسرواَپَرُوِیز)

خسرو، بعد از پدر به تخت نشست و نامه‌ای به بهرام چوبین نوشته، او را به دربار خود احضار و بلندترین مقام دولتی را به او وعده کرد. بهرام جواب داد که خسرو باید نزد او رفته عفو خود را بخواهد. خسرو، باز در صدد استمالت برآمد و نتیجه نگرفت.

بالاخره قشونی برداشته به قصد او رفت و شکست خورده فرار کرد. بعد از دجله عبور کرده به سیرِسیزِیوم^۱ که تابع بیزانس بود در آمد و رومی‌ها با احترام او را پذیرفته، دستور از قسطنطنیه خواستند. مَریس^۲ امپراتور بیزانس حاضر شد خسرو را پسر خود دانسته، حمایت نماید تا به تخت ایران برگردد، به این شرط که او در ازای چنین همراهی، ارمنستان ایران را با شهر دارا به دولت بیزانس واگذارد.

پس از آن خسرو، با قشون رومی عازم ایران گردید، اما بهرام چوبین بعد از شکست خسرو، وارد تیسفون شده، به تخت نشسته بود، ولی وقتی که خبر آمدن خسرو با قشون رومی شیوع یافت، مقام او سست گردید.

در سنه ۵۹۱ م. خسرو از دجله گذشت و در جنگی که بین قشون رومی و آذربایجانی از یک طرف و سپاه بهرام از طرف دیگر روی داد او شکست خورده فرار کرد و نزد خاقان ترکستان رفت.

خسرو بعد از این فتح، به تیسفون وارد شده، بر تخت نشست و بعد قشون رومی را با هدایای فراوان مرخص کرد و اشخاصی را که باعث خلع و کشته شدن پدرش شده بودند گرفت و بکشت.

عدم بهره‌مندی بهرام از این جهت بود که بیشتر بزرگان و سران سپاه با او نبودند، چه عقیده داشتند که فقط ساسانیان می‌توانند به جای هخامنشی‌ها بنشینند.

جنگ‌های خسرو پرویز با بیزانس

این جنگ‌ها از ۶۰۳ تا ۶۲۷ م. به طول انجامید و کیفیات آن چنین است: در سلطنت مَریس روابط دو دربار، کاملاً صمیمانه بود، ولی در ۶۰۳ م. مریس را کشتند و پسر او به

1. Cirecesium.

2. Maurice.

ایران آمده، به خسرو پرویز پناهنده گردید و او به پاس حقوق امپراتور مقتول فُکاس^۱ را به امپراتوری نشناخت و بر اثر آن جنگ بین دولتين شروع شد.

خسرو با لشکری جرّار وارد بین‌النهرین گردیده، با بهره‌مندی پیش رفت و شهر دارا را محاصره کرده، بعد از سه ماه گرفت (۶۰۵ م.). بعد آمد (دیاربکر) و ادِس و حرّان و سایر استحکامات رومی را تسخیر کرد. پس از آن قشون ایران از فرات گذشته تا نزدیکی بیروت امروزی تاخت. از طرف دیگر، اردوی دیگر ایران از طرف ارمنستان حمله به کاپادوکیه برده فریکیه و دو ولایت دیگر آسیای صغیر را غارت کرد و در آسیای صغیر به قدری پیش رفت که اهالی قسطنطنیه مضطرب شدند.

اوضاع دولت بیزانس در این زمان قرین هرج و مرج بود: فُکاس نتوانست در مقابل فتوحات خسرو کاری کند و فشار ایرانی‌ها باعث وحشت و اضطراب در ممالک روم شرقی شده بحرانی تولید کرد.

بر اثر این وقایع، هراکلیوس که در تاریخ ایران معروف به هرقل است از آفریقا با کشتیهایی به قسطنطنیه آمد و با همراهی مردم زمام امور را به دست گرفت (۶۱۰ م.). خسرو به جهانگیری خود ادامه داد و در ۶۱۱ م. به شامات تاخته، انطاکیه و دمشق را گرفت. پس از آن به کمک ۲۶ هزار یهودی بیت‌المقدس را تسخیر نموده، صلیب حضرت عیسی را به ایران فرستاد. این فتوحات پی‌درپی خسرو اثر غریبی در عالم آن روزی کرد، به خصوص تصرف بیت‌المقدس و آوردن صلیب که در انظار عالم مسیحی چیزی مقدس‌تر از آن نبود.

خسرو به این فتوحات اکتفا نکرده شهربراز یکی از سرداران نامی ایران را با قشونی به طرف مصر فرستاد و او از کویری که بین شامات و مصر حایل است گذشته، به اسکندریه که شهر نامی تجارتی آن زمان بود درآمد (۶۱۶ م.). این فتح سردار ایران باز اثر عجیبی در عالم آن روزی کرد، زیرا قرونی بود که مصر از تصرف ایران خارج شده بود و شاهان ساسانی همواره می‌خواستند حدود ایران را به حدود زمان هخامنشی‌ها برسانند. از طرف دیگر در ۶۲۷ م. شاهین سردار نامی دیگر ایران از کاپادوکیه گذشته، ولایات

آسیای صغیر را یک به یک گرفت و به کالسِدُن^۱ در نزدیکی قسطنطنیه رسید. در اینجا هرقل با سردار ایرانی ملاقاتی کرده، به صلاح دید او سفیری نزد خسروپرویز برای مذاکرات صلح فرستاد، ولی مذاکرات به جایی نرسید، زیرا فتوحات خسرو او را مغرور و متکبر کرده بود.

خسرو نه فقط برای مذاکرات صلح حاضر نشد، بلکه سفیر را در محبس انداخته، به قتل تهدیدش نمود که چرا هرقل را در غل و زنجیر در پیش تخت او حاضر نکرده است. پس از آن کالسدن بزودی تسخیر شد و ایران تقریباً به حدود زمان هخامنشی‌ها رسید (۶۱۷ م.).

اوضاع بیزانس در این وقت بسیار بد بود، چه ارمنستان روم و شهرها و قلاع رومی در بین‌النهرین و تمام ممالک آسیای صغیر و سوریه و فلسطین و مصر مستخر گردیده بود و خود قسطنطنیه نیز از طرف ایران و آوارها تهدید می‌شد. اینها مردمی بودند که از طرف شمال به روم شرقی فشار داده، می‌خواستند از راه خشکی این پایتخت معظم را تصرف کنند.

اوضاع بیزانس در این زمان به قدری بد بود که هرقل در ابتدا می‌خواست از پایتخت فرار کرده به قرطاجنه رود و با این مقصود خزانه‌ی روم را از قسطنطنیه حمل کرد،^۲ ولی روحانیون و مردم مانع شدند و بالاخره او راضی شد بماند و خزاین و نفایس کلیساها به مصرف تهیه اردوهای نظامی برسد.

جنگ‌های هرقل

هرقل با قشون خود در ۶۲۲ م. از بوغاز هِلَسْ پُنت (داردانیل امروزی) گذشت و در ایسُوس^۳ به خشکی درآمد. در نزدیکی ارمنستان جنگی بین او و شهر براز روی داد که به فتح رومی‌ها خاتمه یافت و پس از آن هرقل به قسطنطنیه مراجعت کرد. در سال بعد با مردمان شمالی مانند خزرها و غیره همدست شده، از طرف لازیکا به

1. Chalcedoine.

۲. این خزانه به دست سردار خسروپرویز افتاد و موسوم به گنج بادآورد شد.

۳. این همان محلی است که میدان جنگ اسکندر با داریوش بود.

طرف ایران قشون کشی نمود و خسرو با لشگری مرکب از چهل هزار نفر سپاهی به شیز (واقع در آذربایجان) شتافته، به اردوهای خود امر کرد که نیز به طرف دشمن بشتابند، ولیکن قبل از اجتماع اردوهای ایران هرقل جنگ کرده، فاتح شد و پس از آن به غارت شهرهای ایران پرداخته، آتشکده‌ها را خراب نمود (۶۲۳ م.) از جمله آتشکده آذرگشتاسپ بود.

در سال بعد، خسرو خواست حمله به آرآن برده، قوای هرقل را معدوم کند و به سه اردوی خود امر کرد به آن طرف بشتابند، ولی هرقل پیش دستی کرده، به ارمنستان وارد شد و قبل از اینکه اردوهای ایران به هم ملحق شوند با هر یک جداگانه جنگ کرده، فاتح گردید.

محاصره قسطنطنیه

خسرو پرویز که از فتوحات قیصرروم مضطرب شده بود خواست یک ضربت قطعی به رومی‌ها وارد نماید و با این مقصود، آخرین جدّ خود را به کار برده، و اردوی بزرگ تشکیل داد. یک اردو در تحت سرداری شاهین مأمور شد قسطنطنیه را محاصره کرده و با آوارها متحدشده آن را تسخیر نماید و اردوی دیگر بر ضدّ هرقل عملیات کند (۶۲۶ م.).

هرقل قوایی برای محافظت قسطنطنیه گذاشته، خود به طرف لازیکا روانه شد و از آنجا به تغلیس حمله برد ولی موفق نشد. ساخلو قسطنطنیه با شاهین جنگ کرد و از جهت تندبادی که مخالف قشون ایران ورزیده خاک را به روی سپاه ایران می‌زد موفق شد آن را عقب نشانده، شهر کالسدن را پس بگیرد.

شاهین بعد از این جنگ، از این جهت که مورد غضب خسرو واقع شده بود از غصّه بمرد. آوارها هم حمله به قسطنطنیه نمودند، ولی موفق به تسخیر آن نشدند، زیرا ایرانی‌ها نتوانستند به آنها کمک کنند. جهت موفق نشدن ایران در این جنگها فقدان بحریّه بود و به عکس هرقل در تمام جنگهای مذکور از تسلط بیزانس بر دریاها استفاده نمود.

جنگ دستگرد (در سال ۶۲۷ م.)

هرقل قصد دستگرد را نمود. این محل تقریباً در بیست فرسخی تیسفون واقع و اقامتگاه خسرو بود. در نزدیکی نینوای قدیم جنگی بین فریقین روی داد و در این جنگ

اگر چه سردار ایرانی کشته شد ولی لشگر ایران پافشاری کرد تا آنکه بالاخره به طرف سنگرهای خود عقب نشست و پس از رسیدن کمک به طرف کانال بُرازرود رفته و آن را سنگر خود قرار داده برای جنگ حاضرشد، ولیکن در این احوال، ترسی بر خسرو مستولی شد که بر اثر آن قشون ایران را رها نموده فرار کرد.

با وجود این، لشگر ایران مقاومت نمود تا قوای ایران به هم محلق و دویست فیل جنگی به قشون ایران ضمیمه شدند. پس از آن هرقل چون پافشاری قشون ایران را دید نقشه‌ی اولی خود را که تعقیب خسرو و محاصره‌ی تیسفون بود تغییر داده به گَنزَک رفت (۶۲۷ م.).

خلع و قتل خسرو پرویز

شکست خسرو در دستگرد و مخصوصاً فرار او باعث هیجان نجبا و مردم در تیسفون گردید. رفتار بد خسرو با شهربراز و توهینی که به نعش شاهین کرده بود بر تنفر مردم افزود.

نوشته‌اند که خسرو، تمام سرداران خود را از این جهت که فاتح نشده بودند بکشت و می‌خواست شهربراز را هم به قتل برساند و حال آنکه شهربراز و شاهین از جهت فتوحات سابقشان خیلی محبوب‌القلوب بودند. بر اثر این تنفر خسرو را از سلطنت خلع نموده و در محبس تاریک انداخته، بعد از چندی کشتند (۶۲۸ م.).

شیرویه (قباد زمان بعد) چنانکه نوشته‌اند در این قضیه دست داشته، زیرا خسرو می‌خواست مردان شاه پسر کوچک خود را که از شیرین - زن سریانی او - بود ولیعهد کند. تنفر و کینه‌ی دشمنان خسرو به اندازه‌ای بود که در محبس مهرداد پسر او را در پیش چشم او سر بریدند.

از وقایع مهمه سلطنت خسرو یکی طغیان آب فرات و دجله است که بین‌النهرین را مبدل به باتلاق‌هایی کرد و دیگری طاعونی است که کشتار زیاد نمود

خصایل خسرو پرویز

خسرو پرویز، بعد از انوشیروان معروفترین شاه ساسانی است. از قصورعالی و حرمسرا و تجمّلات دربار او، حکایتها مانده و ادبا و شعرای دوره‌های اسلامی، داستانها گفته یا

سروده‌اند.

خزانه‌ها و گنجها و تجمّلات او را احدی از شاهان سابق ساسانی نداشته، عده‌ی زنان این شاه را مورّخین سه هزار نوشته‌اند و علاوه بر آنها چند هزار کنیزک برای سرودن و نواختن جزو حرمسرای او بودند.^۱

از اینجا می‌توان فهمید که مخارج دربار ایران در آن زمان چه بود و اگر در نظر آریم که خسرو پرویز در محبس در مقام مدافعه از خود می‌گفته که موجودی خزانه‌ی ایران را چهاربرابر کرده و مخارج جنگهای ۱۵ ساله‌ی او را با بی‌زانس علاوه کنیم، به آسانی می‌توان دریافت که چه تحمیلاتی در زمان او به مردم ایران می‌شد.

جنگهای او با روم، قوای ایران را تحلیل برد. خسرو در سالهای اول جنگ فتوحات نمایانی کرد و این بهره‌مندیها از جهت ورزیدگی لشکر ایران در زمان شاهان قبل و اصلاحات انوشیروان در امور لشکری و لیاقت شهربراز و شاهین - دو سردار نامی ایران آن زمان بود.

بر اثر این فتوحات، موقعی رسید که پرویز می‌توانست منّتی بر هرقل نهاده پیشنهاد او را راجع به صلح بپذیرد و با شرایط مفیدی عهدنامه‌ای منعقد نموده، ایران را به حدود طبیعی آن که دریای سیاه و رود فرات بود برساند. (یعنی لازیکا و نیز بقیه ارمنستان و بین‌النهرین را به ایران ضمیمه نماید) ولی خسرو پرویز از جهت غرور و خودپسندی نخواست این نکته را درک کند و قوای خود را بیهوده در ممالکی صرف کرد که حفظ آن برای ایران آن زمان از جهت فقدان بحریه قوی مشکل بود و به این نتیجه رسید که وقتی که هرقل از طرف شمال به ایران حمله آورد قشون ورزیده‌ی سابق به واسطه‌ی جنگهای متمادی از میان رفته و سرداران نامی او یکی از حق‌شناسی خسرو از غصه مرده و دیگری آزرده خاطر و دلسرد شده بود.

خسرو پرویز شاهی بوده ضعیف‌النفس، خودپسند، ستمکار، شهوتران و حق‌ناشناس. سلطنت او تماماً به جنگ گذشت و جنگهای او نه فقط چیزی به ایران نداد، بلکه آن را

۱. تاریخ طبری: بعضی از مورّخین عده‌ی زنان حرمسرای او را از ده الی دوازده هزار نفر نوشته‌اند. نامی‌ترین زنهای او یکی مریم دختر مَریس قیصر بی‌زانس و دیگری شیرین سریانی بود که بعد از خسرو چون قباد دوم می‌خواست او را ازدواج کند خود را کشت.

بی‌اندازه ضعیف نموده، با سرعت حیرت‌آوری به طرف انحطاط برد.

بیست و چهارم: قباد دوم (گوات)

بعد از خلع پدر بر تخت نشست، اسم او شیرویه و بعد از جلوس معروف به قباد گردید. از کارهای او صلح با بیزانس است.

ایران و روم شرقی هردو از جنگهای متمادی فرسوده شده بودند، از این جهت همین که قباد تکلیف صلح کرد هرقل پذیرفت و صلح بدین شرایط مقرر گردید:

۱- طرفین آنچه خاک از همدیگر گرفته‌اند مسترد دارند و اسرا را هم رد کنند.

۲- صلیب مسیح را که ایرانی‌ها از بیت‌المقدس آورده بودند پس بدهند. استرداد صلیب باعث جشنها در روم شرقی گردید (۶۲۹ م).^۱

قباد پس از این کار به امور داخله پرداخته، عوارضی را که خسرو پرویز تحمیل کرده بود موقوف و محبوسین را رها و به اشخاصی که از طرف پرویز اجحاف و تعدی شده بود مهربانی نمود، ولی بزودی معلوم شد که این اقدامات او از نیکی فطرت نبوده، بلکه می‌خواسته مقام خود را محکم نماید، زیرا دیری نگذشت که تمام برادران خود را بکشت و خود نیز از طاعونی که در ایران شیوع یافته بود درگذشت. سلطنت او دو سال و چند ماه بود.

بیست و پنجم: اردشیر سوم (آرت‌خستر)

بعد از قباد پسر او، اردشیر که طفل هفت ساله‌ای بود شاه شد. شهربراز که در زمان قباد اطاعت اوامر او را نمی‌کرد، چنانکه آسیای صغیر و سوریه و مصر را به رومی‌ها مسترد نداشته بود، در این موقع به خیال تصرف تخت سلطنت افتاد و برای اینکه هرقل را با خود همراه کند پذیرفت که ممالک مزبوره را به رومی‌ها مسترد دارد و مبلغی هم بپردازد.

۱. روز استرداد صلیب را که ۱۴ سپتامبر بوده هنوز هم عید می‌گیرند و معروف به عید Exaltation de La Croix می‌باشد.

هرقل اتحاد و وصلت‌هایی با او نمود و بعد از آن شهربراز تخت را تصرف کرد، ولی بیش از دو ماه نتوانست آن را نگاه دارد. توضیح آنکه خسرو پسر قباد در خراسان بر او خروج کرد و در اثر آن سربازان بهرام بر او شوریدند و دیری نگذشت که به دست آنها کشته شد

در مدت این دو ماه، دو واقعه‌ی مهم روی داد: آسیای صغیر و مصر و سوریه را تخلیه و به بیزانس رد نمودند و خزرها بر ارمنستان استیلا یافتند (۶۲۹ م).

بیست و ششم الی سی و چهارم: زمان هرج و مرج

بعد از شهربراز، خسرو سوم نوه‌ی هرمز چهارم و بعد از او جوانشیر، پسر خسروپرویز به تخت نشستند (۶۲۹ م).

پس از آنها پوراندخت دختر خسروپرویز را به تخت نشاندند^۱ و او چون دید از انحطاط ایران و شکستهای لشکر آن نمی‌تواند مانع شود بعد از یک سال و پنج ماه استعفا داد. بعد گشناسب‌برده برادر خسرو سوم به تخت نشست و پس از آن آرمیدخت دختر خسروپرویز و خواهر پوراندخت چندی ملکه‌ی ایران بود و به دست رستم فرخ هرمز والی خراسان خلع شد.

پس از آن در ظرف چهارسال، دوازده نفر به تخت نشست، پس از چندی خلع یا کشته شدند.

محققین اسامی اشخاصی را که بعد از آرمیدخت به تخت نشستند چنین ذکر کرده‌اند: هرمز پنجم (۶۳۱ م)، خسرو چهارم (۶۳۱ م)، فیروز دوم (۶۳۱ م)، خسرو پنجم (۶۳۱ م)، یزدگرد سوم (۶۳۲ م). دو نفر اولی نوه‌ی خسروپرویز و دونفر دومی نوه‌ی خسرو اول نوشیروان بودند.

از وقایع زمان این سلطنتها راجع به سیاست خارجه، صلح قطعی است که پوراندخت با هرقل نمود و نصیبین برای ایران بماند.

۱. بعضی پوراندخت نوشته‌اند، باید پوراندخت نوشت، و او مجهول است، یعنی مثل او (دوران) خوانده می‌شود.

سی و پنجم: یزدگرد سود (یزدگرت)

در ۶۳۲ به تخت نشست. نسب او درست معلوم نیست. طبری گوید که پسر شهریار (یعنی نوهی خسرو پرویز) و از مادر زنگی بود و چون کسی را از خانواده‌ی سلطنت نیافتند ناچار او را بر تخت نشاندند.

وقتی که یزدگرد به شاهی رسید تمام آثار انقراض پدیدار و با این حال یزدگرد جوان و بی‌تجربه بود و کسی هم از خاندان سلطنت به واسطه‌ی کشتار قباد نبود تا به وی کمک کند.

نهضت عرب به طرف ایران

مقدمه

چنانکه در ضمن تاریخ عیلام گفته شد شبه‌جزیره‌ی عربستان از عهد بسیار قدیم دفعه‌ای در هر چند قرن مردمانی از خود بیرون داده که ممالک مجاور را گرفته و دولتهایی تشکیل نموده‌اند، مانند مردمانی سامی نژاد که در عهد بسیار قدیم به مملکت سومری و اکدی‌ها هجوم آورده، دولتهایی در رأس خلیج فارس و در بین‌النهرین تأسیس کردند و کلدانی‌ها که بعد از آنها به بین‌النهرین آمدند و آرامی‌ها که در قرن سیزدهم به بابل و آسور حمله برده، بعد به شامات رفتند.

بعد از آنها نوبت به اعراب رسید. اینها هم از دیرزمانی به طرف سوریه و کلدیه قدیم و بین‌النهرین متوجه شده، دولتهای کوچکی در عربستان شمالی مجاور سوریه و فرات تشکیل نموده بودند (مانند حیره و غسان و غیره) و در کلدیه قدیم و بین‌النهرین هم محلهای عرب نشین زیاد بود، ولی نهضت واقعی و بزرگ اعراب به خارج شبه‌جزیره‌ی عربستان بعد از طلوع اسلام، یعنی از ربع دوم قرن هفتم میلادی شروع شد. مسلمین در این نهضت بزرگ خود با دو دولت نامی آن زمان مواجه شدند. دو دولتی که دو آقای دنیای آن روز بودند.^۱ یکی امپراتوری روم و دیگری شاهنشاهی ایران.

در این ممالک زمینه برای فتوحات مسلمین مهیا بود، چه هردو از جهت جنگهای متواتر متمادی با یکدیگر در حال انحطاط بوده و رمقی نداشتند، اما اعراب مردمانی بودند تازه‌نفس و معتاد به سختیها و مشقتهای صحراگردی در کویر عربستان و دارای مذهبی

۱. فری‌دریخ زاره، صنایع ایران قدیم.

که اصول برابری و برادری را بین آنها ایجاد و از خودگذشتگی و فداکاری را به اعلی درجه تشویق می نمودند. چه اجر کشتن و کشته شدن را بهشت برین قرار می داد، با صرف نظر از غنایم و ذخایر بی شمار که در صورت فتح از خزانه این دولتهای قدیم به تصرف فاتحین در می آمد. این بود که نهضت عرب کاری کرد که سابقه نداشت.

شاهنشاهی ساسانیان واژگون شد، امپراتوری بیزانس تقریباً تمام مستملکات خود را در آسیا و آفریقا فاقد گردید و مسلمین دولتی تشکیل نمودند که از ماورای سیحون تا جبل طارق امتداد داشت. در اینجا سوالی پیش می آید که ایران در آن زمان چه حالی داشته؟ در چند کلمه می توان آن را توصیف کرد. ایران این زمان درست فاقد تمام چیزهایی بود که مزایای مسلمین محسوب می شد، زیرا آنچه در ایران آن زمان دیده می شود این است:

- ۱- هرج و مرج عقاید از جهت تشتتات مذهبی، چنانکه در فصل دوم این باب بیاید.
- ۲- هرج و مرج سیاسی و نفوذ فوق العادهی نجبا و روحانیون و فقدان شاه مجرب و قوی آلازاده که زمام امور را به دست گرفته، اصلاحاتی نماید.
- بهترین دلیل این وضع تغییر دوازده شاه است در مدت چهارسال (۶۲۸-۶۳۲ م.).
- ۳- فرسودگی و خرابی قشون از جنگهای بیپایان خسرو پرویز
- ۴- فقر و پریشانی مردم از دادن مالیاتها و عوارض سنگین و سرباز و سوار که خسرو پرویز بر مردم تحمیل کرد.
- ۵- بالتبّیجه کثرت ظلم و جور، انحطاط زراعت و تجارت صنایع.

جنگ ذوقار

اگر چه معمول است که جنگ اول اعراب را با ایران مقارن این زمان جنگ قادیسیه می دانند، ولیکن هرگاه اثرات جنگ را در نظر گیریم جنگ اول آنها با ایرانی ها جنگ ذوقار بود.

کیفیات این جنگ این است که خسرو پرویز در زمان قشون کشی به روم شنید که نعمان ملک حیره دختر بسیار وجیهه ای دارد و خواست او را ازدواج کند، ولی نعمان از جهت دسیسه ای که شده بود راضی نشد. خسرو در غضب شده، درصدد برآمد سپاهی برای

تنبیه او بفرستد. نعمان همین که از قضیه آگاه شد، نزد طایفه شیبانی رفته، دارایی خود را به رئیس آن سپرد و نزد خسرو آمد که پوزش بخواهد، ولی خسرو نپذیرفت و او را بکشت. پس از آن خسرو از رئیس شیبانی‌ها خواست که تمام اموال نعمان را تسلیم کند و او امتناع کرد. خسرو قشونی مرکب از ایرانی و عرب به عده چهل هزار نفر حرکت داد تا امر او را اجرا نماید.

بین قشون ایران و اعراب چند دفعه جنگ شد و بالاخره در جنگ ذوقار اعرابی که در قشون ایران بودند فرار کردند و سپاهیان ایرانی شکست خورده معدوم شدند. این جنگ اگر چه کوچک بود، ولی اثرات مهم داشت، چه اعراب برای اولین دفعه دانستند که با حملات بی‌باکانه می‌توان قشون منظم ایران را درهم شکست (تاریخ این جنگ را نلدکه بین ۶۰۴ و ۶۱۰ م. دانسته، ولی بعضی از محققین دیگر ۶۱۱ نوشته‌اند).

جنگ زنجیر^۱

در سال ۱۲ هجری (۶۳۳ م.) خالدولید سردار نامی مسلمین به طرف شمال عزیمت کرده، وارد نقطه‌ای شد که در نزدیکی خلیج فارس و کویت امروزی واقع و در آن زمان سرحد ایران و موسوم به حفیر بود. در اینجا او به هرمز سرحددار محل تکلیف کرد که اسلام بپذیرد یا جزیه دهد و بر اثر آن هرمز، خالد را به جنگ مرد و مرد یعنی مبارزه دو سردار طلبیده به دست وی کشته شد. بعد اعراب بر ایرانی‌ها تاخته فاتح شدند. این جنگ را جنگ زنجیر یا ذات‌السلاسل نامیده‌اند، زیرا چنانکه طبری نوشته زنجیرهایی حاضر کرده بودند تا اسرای مسلمین را زنجیر نمایند (بعضی نوشته‌اند که پاهای سربازان ایران را زنجیر کرده بودند تا فرار نکنند).

بعد خالد ساحل فرات را گرفته، بالا رفت و در آلیس جنگ بسیار سختی بین قوای ایران و مسلمین روی داد. چون بهره‌مندی به نوبت از طرفی به طرف دیگر سیر می‌کرد خالد از پافشاری ایرانی‌ها در خشم شده قسم یاد نمود که از خون آنها جوی جاری کند.

۱. چون تاریخ نهضت اسلامی ارتباط با بعهد متوسط تاریخ ایران دارد، در این کتاب به ذکر وقایعی که با انقضای عهدقدیم ایران مربوط است اکتفا نموده‌ایم. وقایع مزبوره موافق روایات عرب که طبری و ابن‌الاثیر ذکر کرده‌اند نوشته شده، زیرا مدارک دیگری که از منابع غیرعرب باشد در دست نیست.

بالاخره فتح با مسلمین گردید و خالد به قسم خود وفا کرده، اسرای ایرانی را تماماً بکشت. پس از آن خالد، در شهر رومی موسوم به فیراز نیز فتیحه کرد، بلافاصله برای سرداری لشکر اسلامی در جاهای دیگر احضار شد و مُثنی‌بن حارثه شیبانی را به جای خود گذاشت.

جنگهای خالد ولید را با ایرانی‌ها باید جنگهای سرحدی دانست، زیرا با ساخلو و مستحفظین حدود طرف بود.

جنگ پُل (۱۳ هجری)

تهدید حدود ایران از طرف مسلمین، باعث شد که دربار ایران رستم فرخ هرمز حاکم خراسان را خواسته، اختیارات تامّه به او برای جنگ با اعراب بدهد و او لشکری بیاراست و در تحت سرداری بهمن جادویه به حدود فرستاد. وقتی که این لشکر به نزدیکی بابل رسید به امر ابوعبیدمسعود ثقفی که سرکرده بود، مسلمین پلی از قایقها ساخته، برای جنگ با ایرانی‌ها از فرات گذشتند.

در این جنگ فیلمهای جنگی لشکر ایران چندان باعث وحشت اسبهای مسلمین گردیدند که آنها از اطاعت سواران خود سرپیچیده باعث اختلال شدند. در این حال، اعراب مجبور شدند، پیاده جنگ کنند و ابوعبید حمله به فیل سفیدی برده به او زخمی زد و فیل او را زیر پای خود گرفت. پس از آن بهره‌مندی با ایرانی‌ها شد و سرداران لشکر عرب کشته شدند.

در این جنگ تلفات مسلمین چهارهزار نفر بود، زیرا بعد از جنگ، سه هزارنفر از سان گذشتند و دوهزار نفر به مدینه مراجعت نمودند.

مثنی پس از چندی از زخمی که در جنگ پل برداشته بود فوت کرد و مسلمین بر اثر این شکست ساحل یمین فرات و صفحات مجاور را از دست دادند ولی بعدجنگی در بُویب بین ایرانی‌ها و مسلمین روی داد که اعراب فاتح شدند و ولایات مذکوره به آنها برگشت (۱۴ هجری).

در ۱۴ هجری (۶۳۵ م.) عمر از کارهای شام فراغت یافت و چون توقف قشون زیاد در سوریه لازم نبود در تهیّه جنگ با ایران گردید. سَعْدِبن ابی وقّاص به سرکردگی

انتخاب شد و لشکری از سی هزار نفر عرب تهیه نمود. یزدگرد هم لشگری در تحت ریاست رستم فرخ‌هرمز (فرخ‌زاد) بیاراست (عده‌ی آن را یکصد و بیست هزار نفر نوشته‌اند).

در همان سال، عمر سفارتی که مرکب از دوازده نفر عرب بود به دربار ایران فرستاد. در ورود به تیسفون ظاهرشان باعث سخریه بود، ولی یزدگرد آنها را با احترام پذیرفت، زیرا مقارن این اوان مسلمین دمشق را فتح کرده بودند.

یزدگرد پرسید؟ مقصودتان چیست؟

گفتند: باید اسلام بپذیرید یا جزیه دهید.

شاه در جواب با نظر حقارت به آنها نگریسته و اشاره به لباس آنها کرده، گفت: شما مردمی هستید که سوسمار می‌خورید و بچه‌های خودتان را می‌کشید (قبل از طلوع اسلام عادت اعراب براین بود که دختران خود را زنده‌به‌گور می‌کردند). مسلمین جواب دادند که ما فقیر و گرسنه بودیم، ولی خدا خواسته، غنی و سیر باشیم، حالا که شمشیر را اختیار کرده‌اید بین ما و شما، حکم او است!

جنگ قادسیه و تصرف مداین^۱ (۱۴ هجری = ۶۳۶ م.)^۲

قادسیه در نزدیکی محلی بود که در زمان بعد آن را کربلا نامیدند. در اینجا تلاقی فریقین روی داد و جنگ سختی درگرفت که چهارروز طول کشید. روز اول به واسطه فیله‌ها بهره‌مندی با ایرانی‌ها بود، زیرا اسبهای مسلمین چون از فیله‌ها وحشت داشتند اطاعت نمی‌کردند.

روز دوم کمکی به مسلمین از شام رسید و آنها سواره نظام ایران را شکست داده، تلفات زیاد که تا ده هزار نفر تخمین کرده‌اند وارد نمودند.

روز سوم قعقاع بن عمرو رئیس قشون امدادی که از شام رسیده بود با نیزه چشم فیل

۱. مداین همان تیسفون است. این پایتخت چون از سه شهر ترکیب یافته بود، اعراب مداین نامیده‌اند.

۲. جهت اینکه ۱۴ هجری در موردی با ۶۳۵ و در مورد دیگر با ۶۳۶ تطبیق شده این است که هجرت نبی در ژون (یعنی در ماه ششم) ۶۲۲ روی داده و به علاوه سال قمری ده روز و کسری کم‌تر از سال شمسی است.

سفیدی را کور کرد و دیگری با فیل دیگر همین کار نمود و فیلها برگشته در صفوف قشون ایران باعث اختلال شدند.

شب و روز چهارم مسلمین به دسته‌های متعدّد تقسیم شده و شبیخون به قشون ایران زده نگذاشتند سپاه ایران استراحت کند، چنانکه در تمام شب جنگ امتداد داشت.^۱

روز چهارم، جنگ سختی درگرفت و در این هنگام تندبادی ورزیده خاک میدان جنگ را به روی ایرانی‌ها زد و اختلال بزرگی در صفوف آنها انداخت. مسلمین از این وضع استفاده کرده و حملات شدید نموده، قلب لشگر ایران را شکافتند.

رستم خود را در آب انداخت که به شنا فرار کند، ولی مسلمی که هلال‌بن علقمه نام داشت، او را تعقیب کرده، بکشت و بعد سر مقتول را به نیزه زده بر تخت او برآمد و فریاد کرد: «به خدای کعبه که من رستم را کشتم».

پس از آن قشون ایران باز پافشاری کرد، ولی کمکی به مسلمین رسید و لشگر ایران شکست خورد. در این جنگ، درفش کاویانی به دست مسلمین افتاد. نوشته‌اند جواهرات آن به اندازه‌ای بود که به پول امروزی تقریباً دویست هزار تومان قیمت داشت، ولی عربی که آن را به چنگ آورد به پنجهزار تومان فروخت.

پس از این فتح، سعدوقاص به امر عمر به لشگر خود دوماه استراحت داد و بعد از آن به تسخیر محلهائی که بین فرات و دجله بود پرداخت و در ۱۶ هجری به قصد مداین حرکت کرد.

یزدگرد به او تکلیف کرد که ممالک آن طرف دجله را به مسلمین واگذارد و طرفین صلح نمایند. سعد، این تکلیف را با استهزا رد نمود.

هر چند جنگ قادسیه از حیث فتح برای اعراب خیلی اهمیت داشت، ولیکن یزدگرد وسایل دفاع را فاقد نشده بود و می‌توانست از حملات آنها جلوگیری کند، از جمله در موقع عبور اعراب از دجله نظر به اینکه آنها از کشتی‌سازی اطلاعی نداشتند می‌توانست مدتها آنها را معطل نماید، ولی اقدامی نکرد و همین که از نزدیک شدن مسلمین به دجله مطلع شد، تیسفون را ترک نمود و سعد بعد از تسخیر وه‌آردشیر (سلوکیه) در دجله جایی را که عمیق نبود گمانه کرده، با سپاه خود از رود مزبور گذشت.

۱. این شب را لَیْلَةُ الْهَرِير نامیده‌اند.

پس از ورود به تیسفون، اعراب از عظمت و ثروت و تجمّلات این شهر غرق حیرت گردیدند و غنایم و ذخایر بی‌شمار به دست آنها افتاد. اکثر اعراب طلا را نمی‌شناختند و کافور را نمک می‌پنداشتند. با صرف‌نظر از تخت و طلا و جواهرات و اشیای نفیسه و قالی بهارستان^۱ که نزد عمر فرستادند غنایمی که مسلمین تقسیم کردند، به قدری بود که به هر کدام از اعراب، چنانکه نوشته‌اند به پول امروز دوهزار و پانصد تومان رسید. در صورتی که عده‌ی مسلمین به شصت هزار نفر بالغ بود.

جنگ جلولاء

سعد در ابتدا می‌خواست قشون ایران را تعقیب کند، ولیکن عمر به او دستور داد که تابستان را در مدائن بگذراند.

بعد از چندی به سعد خبر رسید که یزدگرد در خلوان^۲ قشونی جمع کرده و درصدد جنگ است. این بود که هاشم بن عتبّه و قعقاع بن عمرو را با دوازده هزار نفر به آنجا فرستاد و جنگ سختی در جلولاء^۳ بین فریقین روی داد.

در این احوال به هر دو طرف کمک رسید و باز اعراب فاتح شدند. سردار قشون ایران مهران نامی از اهل ری بود (بعضی اسم او را خرّه‌زاد نوشته‌اند). بعد از این جنگ، غنایم زیاد به دست اعراب افتاد و از ماد صد هزار اسب ممتاز گرفتند (۱۶ هجری = ۶۳۷ م.).

پس از آن سعد می‌خواست یزدگرد را تعقیب کند، ولیکن عمر به او نوشت که بین‌النهرین برای اعراب کافی است وای کاش میان بین‌النهرین و ممالک آن طرف کوهها (مقصود کوههای کردستان یا زاگرس است) سدّی بود که نه ایرانی‌ها می‌توانستند از آن بگذرند و نه اعراب. بنابراین، سعد به تسخیر شهرهای بین‌النهرین پرداخت (۱۶ هجری).

در سال بعد، مسلمین شهر کوفه و بصره را بنا کردند (۱۷ هجری)، کوفه در نزدیکی حیره قدیم و بصره روی خرابه‌های شهر اُبَلّه ساخته شد و بعد از بنای این دو شهرمدائن و حیره روی به انحطاط گذاردند.

۱. وصف این قالی در ذیل بیاید.

۲. خلوان در این زمان قلعه‌ای بود در کوههای کردستان (زاگرس).

۳. جلولاء در نزدیکی خلوان بود.

مسلمین بحرین درصدد برآمدند که به فارس از راه دریا و ساحل خلیج فارس حمله برند و با بهره‌مندی پیش رفتند، ولیکن بعد شکست خوردند و با وجود اینکه دوازده هزار نفر به کمک آنها رسید مجبور شدند به بصره مراجعت نمایند.

پیشرفتی که در اینجا برای ایرانی حاصل شد هرزمان حاکم خوزستان را تشویق کرد که اعراب را از اهواز بیرون کند، بعد جنگی بین او و اعراب شد و اینها اهواز را پس گرفتند (۱۹ هجری = ۶۴۰ م.) ولی محاصره‌ی شوشتر به طول انجامید و فقط بعد از ۱۸ ماه این شهر به تصرف مسلمین درآمد. هرزمان نزد عمر رفت و در مدینه بعدها به دست پسر عمر کشته شد.

جنگ نهاوند (۲۱ هجری = ۶۴۲ م.)

این آخرین جنگی بود که یزدگرد با مسلمین نمود. توضیح آنکه یزدگرد از توقف قشون عرب در بین‌النهرین و اشتغال آنها به امور داخلی استفاده کرده، باز لشگری بیاراست و چون مسلمین از تجهیزات یزدگرد مطلع شدند، لشگری به سرداری نعمان بن مقرن به طرف حلوان حرکت دادند که از آنجا به ری حمله کند.

در آنجا خبر رسید که قشون یزدگرد در نهاوند است، این بود که نعمان بدان سمت با سی هزار نفر شتافت و جنگ نهاوند روی داد. قشون ایران باوجود اینکه از حیث عده فزونی داشت به امر سردار خود فیروزان جنگ دفاعی اختیار کرد. توضیح آنکه ایرانی‌ها از پشت سنگرها جنگ می‌کردند و در دشت زد و خوردهایی کوچک می‌نمودند، از این جهت جنگ طول کشید و آذوقه لشگر عرب نزدیک بود تمام شود.

در این حال نعمان حيله‌ای به کار برد، توضیح آنکه عقب نشست و منتشر کرد که چون خبر فوت خلیفه رسیده به مدینه می‌رود. بر اثر این خبر فیروزان فریب خورده، او را تعقیب نمود، ولی همین که سپاهیان ایران از سنگرها خارج شده به جایی که نعمان می‌خواست رسیدند، مسلمین برگشته و حملات سخت نموده، آنها را از پای درآوردند. نعمان در حین جنگ کشته شد و حدیفه جای او را گرفته، جدال را به پایان رسانید. این فتح را روات عرب فتح الفتوح نامیده‌اند.

تسخیر ایالات ایران و فوت یزدگرد

پس از جنگ نهاوند، در مدت ده سال، اصفهان و فارس و آذربایجان (تا دربند) و ری و سیستان و مکران و غیره به تصرف اعراب درآمدند، ولیکن هرکدام از این ولایات و شهرها سپاهیان جمع کرده و در سرحد یا کرسی ولایات با اعراب جنگیده، بالاخره شکست خوردند. فقط طبرستان تا نیمه‌ی قرن دوم هجری (۷۶۹ م.) استقلال خود را حفظ کرد و در اینجا سلسله سپهبد‌ها سلطنت نمودند.^۱ خراسان را اعراب بعد از سایر ایالات ایران متصرف شدند.

کلیتاً چنانکه از مورّخین عرب مستفاد می‌شود ایرانی‌ها جنگهای زیاد با اعراب کرده، به مراتب بیش از رومی‌ها در مقابل مسلمین پافشاری نموده‌اند.

ده سال بعد از جنگ نهاوند (۳۱ هجری = ۶۵۲ م.) یزدگرد کشته شد، توضیح آنکه آخرین شاه ساسانی بعد از شکست نهاوند از ری به اصفهان و از آنجا به کرمان و بعد به بلخ و مرو رفت و پس از آن سفیری به چین فرستاده، از فغفور کمک طلبید. دولت چین به واسطه‌ی دوری از ایران انجام تقاضای او امتناع نمود، بعد یزدگرد با خاقان ترک‌ها مذاکره کرد.

در ابتدا او راضی شد به یزدگرد کمک کند، ولی بعد به واسطه‌ی ناراضامندی از رفتار او امتناع نمود، پس از آن یزدگرد از سوءنیت ماهوی مرزبان مرو نسبت به خود مطلع شده، فرار نمود و در نزدیکی مرو، به آسیابانی^۲ پناه برد که شب را در آنجا بگذراند و او یزدگرد را به طمع لباس فاخر و جواهرش کشت و به روایتی او را در پارس دفن نمودند.

سلسله‌ی ساسانی پس از فوت یزدگرد

مدّت سلطنت این سلسله در ایران ۴۱۶ سال بود، ولی انقراض آن با زوال دولت ساسانی توأم نبود، زیرا چنانکه مورّخین چینی نوشته‌اند یزدگرد سوم در سال شانزدهم هجری (۶۳۸ م.) سفارتی به دربار چین فرستاده، کمکی طلبید، ولیکن فغفور چین از جهت

۱. این سلسله از خانواده‌ی قارن شهلّو پارتی بوده است.

۲. آسیابان را فردوسی، خسرو نامیده است.

دوری ایران امتناع نمود.

بعد از فوت یزدگرد پسر او فیروز سوم خود را شاه ایران خواند و فغفور او را بدین سمت شناخت. پس از آن فیروز در کوه‌های طخارستان^۱ مانده، در صدد جمع‌آوری قشونی برای جنگ با اعراب برآمد و پادشاه طخارستان که چندی از طرف اعراب راحت بود او را کمک کرد و شاه ایران دانست.

پس از آن در ۶۶۱ م. دولت چین ممالک غربی خود را مرتب کرده و ضمناً ترک‌های ترکستان را شکست داده، دولتی به اسم ایران تشکیل و پادشاهی آن را به فیروز تفویض نمود. این مملکت «تزی‌کیک» نام داشته و معلوم نیست کجا بوده؟ بعد از چندی فیروز به واسطه‌ی حملات مسلمین نتوانست در تزی‌کیک بماند و به چین رفته، اجازه‌ی تأسیس آتشکده‌ای در چان‌کان از فغفور خواست، ولی بزودی درگذشت. بعد از او هم موافق منابع چینی باز شاهزادگانی از ایران با چین مراوده‌ای داشته‌اند و نیز مورخین چینی ضبط کرده‌اند که شاه ایران در ۷۳۲ م. کیلی نام نسطوری را به سفارت به دربار چین فرستاد، ولیکن اسم او را ذکر کرده‌اند.

ایران پس از جنگ نهاوند

بعد از جنگ نهاوند، اعراب در قسمت‌های مختلف ایران با ایرانی‌ها در زد و خورد و کشمکش شدند، اگر چه طبقه‌ی اصناف و کارگر که سواد مردم شهری را تشکیل می‌داد چون از تضییقات مغ‌ها نسبت به بعضی مکاسب و حِرَف ناراضی بود، سلطه‌ی اعراب را زودتر پذیرفت، ولی اهالی دهنشین از آنجا که مالکین اراضی غالباً از طبقه نجبا بودند و نیز ایلات و قلاع مقاومت کرده بزودی به حکومت عرب تن دردادند، چنانکه قلعه‌آستودند در ری تا ۱۴۱ هجری مقاومت نمود و دیگر اینکه در بعضی از قطعات ایران پادشاهان و امرای محلی تا چند قرن بعد از استیلای عرب باقی ماندند و خلفای بنی‌امیه و عباسی نتوانستند آنها را کاملاً مطیع نمایند (مانند طبرستان و گیلان) و نیز باید در نظر داشت که هر چند با سقوط دولت ساسانی استقلال ایرانی آن زمان زایل شد، ولی روح استقلال‌طلبی ایرانی زنده ماند، چنانکه در مدت بیش از یک قرن، خلفای بنی‌امیه هر چند

۱. طخارستان در مشرق بلخ واقع و در کنار رود جیحون است.

سالی متناوباً لشگرهای صد و دویست هزار نفری به ایران فرستاده برای اطفای شورشهای ایرانی با جدّی هر چه تمامتر کوشیدند، بی‌اینکه به این شورشها خاتمه داده باشند. کشمکش ایرانی با خلفا بالاخره به غلبه اولی تمام شد. توضیح آنکه ایرانی‌ها خلافت بنی‌امیه را واژگون و به جای آن خلافتی تأسیس کردند که از حیث تشکیلات و ترتیبات شبیه دولت ساسانی بوده، نفوذ ایران را در دربار خلفای عباسی تأمین می‌نمود. مبارزه‌ی ایرانی با خلفا با وجود این تغییر مهمّ باز خاتمه نیافت و تمام علایم و آثار آشکار داشت که ایرانی نمی‌خواهد دیگر سیادت سیاسی بغداد را تحمّل کند، بر اثر این حسّیات در قطعات مختلف ایران دولتهایی تأسیس شد که اسماً خلافت بغداد را می‌شناختند، ولی در معنی به خلفا حکم می‌نمودند (دیالمه و غیره). بدین ترتیب استقلال سیاسی ایران که با انقراض دولت ساسانی زایل شده بود تقریباً از اواخر قرن سوم هجری بتدریج برگشت و ایران در مرحله‌ی نوینی داخل گردید. شرح این وقایع مربوط به عهد و دوره‌های دیگر تاریخ ایران است.

فصل دوم

تمدن ایران در دوره ساسانی

مبحث اول

طبقات، تشکیلات، مسکوکات، تجارت، روابط خارجه

طبقات

اهالی ایران به چهار طبقه تقسیم شده بودند: ۱- روحانیون (آثروان) ۲- جنگیها (آرتشتاران) ۳- مستخدمین ادارات دولتی (دبیران) ۴- زارعین و کسبه (واستریوشان و هتُخشان).

هر کدام از این طبقات، به قسمتهای جزء تقسیم می شد و هر طبقه رئیسی داشت و در تحت اوامر رئیس، مستخدمینی بودند از قبیل مفتش و محاسب و ناظر و غیره که کارهای راجع به طبقه را انجام می دادند.

روحانیون را از مَغها انتخاب کرده، آنها را مَؤبذ^۱ می گفتند. رئیس مَؤبذان را مَؤبذان مَؤبذ می نامیدند (یعنی مَؤبذ مَؤبذان) تمام امور مذهبی در درجهی نهایی با نظر او قطع و فصل می شد. این شخص را شاه انتخاب می کرد و باقی روحانیون با نظر او معین می شدند. عنوان رؤسای سایر طبقات در ذیل بیاید.

تقسیماتی نیز در زمان ساسانیان دیده می شود که محققین تصور می کنند از زمان پارتی ها مانده و ساسانیان آن را حفظ کرده اند. به هر حال این است درجات مذکوره:

۱- شهر داران (شترتاران) یعنی مملکت داران، مانند پادشاهان دست نشانده ارمنستان

۱. مَؤبذ در اصل مَغوپات بوده، بعد مَغ پَت و بعد از آن مَؤبذ شده است.

و حیره و غیره و فرمانفرمایان ایالات و حکام سرحدی یا مرزبانها. شهرداریانی که از خانواده‌ی سلطنت بودند لقب شاهی داشتند.

۲- ویس پوران (ویسپوهران)^۱ این اسم به هفت خانواده‌ی درجه اول اطلاق می‌شد: به سه خانواده‌ی پارتی که خود را پهلوی می‌نامیدند و به چهار خانواده دیگر که نیز خود را پهلوی می‌خواندند، زیرا عقیده داشتند که نسب آنها به پارتی‌ها می‌رسد. رؤسای این خانواده‌ها شغل مخصوصی داشتند که موروثی بود و بعضی از مشاغل افتخاری نیز به آنها رجوع می‌شد. محل اقامت خانواده‌های مذکور تغییر نمی‌کرد (مثلاً قارن در نهاوند بود و سورن در سیستان و اسپندیار در گرگان و مهران در پارس). این خانواده‌ها اراضی و املاک وسیعی داشتند که دولت در اداره کردن آن دخالت نمی‌کرد، ولی مجاز نبودند آن را بفروشند یعنی از نسل به نسل منتقل می‌شد.

۳- بزرگان (وَزُرگان) این عنوان شامل اشخاصی بود که متصدی امور مهمه مملکتی بودند، صاحبان مشاغل مهم چنانکه به نظر می‌آید از این قرار بودند:

الف- بزرگ فرماندار (وَزُرکُ فَرَمادار) که وزیراعظم بود.

ب- رئیس کل روحانیون (مُؤَبَذان مُؤَبَذ).

ج- سردبیر شاه (ایران دبیربَذ).

د- سپهسالار (ایران سپهَبَذ).

ه- رئیس طبقه‌ی برزگران (واس تری یوشان بَذ).

و- رئیس طبقه‌ی تجار و اصناف (هُتُخشان بَذ).

اینها امور دولت را اداره می‌کردند، اولی نماینده‌ی شاه بود و سایرین نمایندگان طبقات اربعه.

۴- آزادگان (آزاتان) - درست معلوم نیست که عنوان آزادان از کجا آمده، گمان می‌کنند وقتی که ایرانی‌ها به فلات ایران آمدند، برای اینکه امتیازی بین آنها و بومی‌ها باشد خود را آزاد نامیده و بعد یک قسمت از نجبا در تحت این عنوان درآمدند. اینها غالباً در ملک و زمین خودشان زندگانی می‌کردند و در موقع جنگ برای خدمت حاضر می‌شدند. بعضی از آزادان در دربار، اقامت داشته، به مشاغل عالیه می‌رسیدند (مانند وه‌رز).

۱. ویس پورها را بربید نیز می‌گفتند که لفظ آرامی و به معنی رئیس خانواده است.

عنوان دیگری هم بود که موسوم به دِهکان است. دهکانان از طبقه‌ی پست نجبا به شمار رفته، در املاک زندگانی می‌کردند. شغل عمده‌ی آنان جمع‌آوری مالیاتها بود و چون اطلاعات صحیحی راجع به مالیاتهای محلی داشتند، طرف احتیاج بودند. اینها در تاریخ ایران دارای اهمیت‌اند، زیرا از تتبع محققین چنین برمی‌آید که درسلسله نجبای آریانی اینها آن حلقه‌ای بودند که سواد مردم را با نجبا ارتباط می‌دادند و صفات خوب نجبا که شجاع اخلاقی و فتوت بود از اینها به جامعه سرایت کرده، در آن نقش می‌بست.

بعضی از محققین به این عقیده‌اند که اشراف ایرانی معایب بسیار داشته‌اند، ولیکن صفاتی را نیز دارا بودند که در هیچ‌کدام از ملل قدیمه حتی رومی‌ها هم نبوده است. این صفات، ادب و جوانمردی است، زارعین نمی‌توانستند تغییرمسکن و مأوا و ارباب دهند و در موقع لزوم خدمت نظامی و بیگاری به عهده‌ی آنان بود. شهرنشینان فقط مالیات سرانه می‌دادند و از خدمت نظام معاف بودند. گذشتن از طبقه‌ی پایین‌تر به طبقه‌ی نجبا پس از رسیدگی و امتحانات و با اجازه‌ی شاه به عمل می‌آمد!

تشکیلات اداری

قبل از انوشیروان، ایران به قسمت‌هایی تقسیم شده بود و هرکدام را حاکمی اداره می‌کرد. در این دوره عنوان خَشْتَرِ پَوَان ذکر نمی‌شود و بنابراین، ظن قوی این است که این عنوان در زمان اشکانیان از میان رفته، حکام ممالک سرحدی را مرزبان می‌نامیدند. به مرزبانهای مهم تخت نقره داده می‌شد، به استثنای مرزبان حدود خزرها که تخت طلا داشت.

حکامی که از خانواده‌ی سلطنت بودند لقب شاهی داشتند و زمانی که اعراب به ایران آمدند، عده‌ی شاهان به ۲۶ بالغ بود.

انوشیروان تمام ایران را به چهار قسمت تقسیم کرده هریک را با پاڈُگس گفت و به نام یکی از جهات اربعه نامید: شمالی - اَوَاخْتَر، شرقی - خَوَرِ آسان که بعدخراسان شد، جنوبی - نیمروز غربی - خَوَرَوَران (یا خُربَران).

برای هرکدام از پاڈُگسها فرمانفرمایی معین شده بود موسوم به پاڈُگس‌بان و او حکام و نایب‌الحکومه‌ها را معین می‌کرد ولی قشون در تحت امر او نبود و حکام تعلیمات رئیس

قشون را که ملقب به سپهبد بود انجام می‌دادند. عده‌ی سپهبد‌ها نیز چهار بود. در بعضی جاها حکام را از استندارها معین می‌کردند.

اینها سابقاً مدیران املاک خالصه بودند. در اوایل و اواسط دوره‌ی ساسانی سپهبد‌ها بر حکومت کشوری تفوق نداشتند، ولیکن از زمان انوشیروان تا انقراض ساسانیان حکام کشوری و پادگس‌بانان در تحت اوامر سپهبد‌ها بودند. ادرات دولتی را دیوان می‌نامیدند^۱ چنین به نظر می‌رسید که دیوان از زمان هخامنشی‌ها در ایران بوده.

مالیه

عادیات دولت ساسانی از دو نوع مالیات حاصل می‌شد: اولاً از خراج یا مالیات اراضی. ثانیاً از گزیت با مالیات سرانه که در دوره‌ی اسلامی جزیه گفتند. مالیات آخری تغییر نمی‌کرد، به این معنی که برای قسمتهای مملکت مبلغ آن محدود بود و به عده سرانه ده سرشکن می‌شد.

خراج برای هر بلوکی نسبت به حاصل‌خیزی آن معین گردیده بود و هر محلی بسته به سال خوب یا بد یا نظر به مسافت آن از شهر از سدس تا ثلث محصول را می‌داد. زن‌ها و بچه‌ها و پیرمردان از مالیات معاف بودند و سرانه را اشخاصی می‌دادند که علاقه‌ی ملکی نداشتند و نیز یهودی‌ها و مسیحی‌ها. چون این مالیات گزاف بود و از جهت مبهمی آن اجحاف و تعدی زیاد از طرف مأمورین دولتی می‌شد و تا مأمور دولت مقدار مالیاتی را که می‌بایست زارع یا مالک بدهد معلوم نمی‌کرد نمی‌توانستند محصول را بردارند، این بود که قباد به فکر افتاد ترتیب جدیدی برای مالیات‌ها بدهد و انوشیروان آن را به اتمام رسانید. اراضی حاصلخیز و آباد را مساحی کرده، گریب را که تقریباً معادل دوهزار و چهارصد ذرع مربع امروزی بود مبنای مالیات اراضی قرار دادند. یعنی از هر جریب مقدار معلوم و معینی مالیات مطالبه می‌شد.^۲

۱. دیوانها از این قرار بودند: الف- کارهای جنگی؛ ب- راه‌ها و چاپارخانه‌ها؛ ج- اوزان و اکیال؛ د- مالیات‌ها.

۲. یک درهم از گندم و جو، هشت درهم از تاکستان، هفت درهم از یونجه، پنج ششم درهم از برنج. از درخت خرما و زیتون مالیات را نظر به عده درخت‌ها می‌گرفتند: یک درهم از چهاردرخت خرما و شش درخت زیتون.

مالیات را به چهار قسط دریافت می‌داشتند و قسط را سی‌مرک یا سه ماهه می‌گفتند. باقی محصولات از مالیات معفو بود. این اصلاح مالیاتی با وجود معایبی که داشت از جهت ابهام و سنگینی مالیاتهای سابق باعث خوشنودی و رفاه مردم گردید.

مالیات سرانه هم در زمان انوشیروان اصلاح شد، توضیح آنکه مردم را از روی دارایی تخمینی، به چند طبقه تقسیم کرده، برای هر طبقه سرانه‌ای قرار دادند.^۱ جنگیها و روحانیون و دبیران و مستخدمین ادراست سلطنتی ازدادن مالیات سرانه معفو بودند.

مالیات سرانه از سن ۲۰ تا ۵۰ گرفته می‌شد. برای اجرای مقررات مذکوره به قضات ولایات امر شد که ناظر اجرای آن باشند و به شکایات از تعدی مأمورین دولت رسیدگی کرده منظمأ مرکز را مطلع دارند.

عایدات عادی دولت ساسانی از مالیاتهای مذکور حاصل می‌شد و دولت علاوه بر آن، عایدات فوق‌العاده نیز داشت، مانند غنائم جنگی و غرامتهایی که از روم می‌گرفت و هدایایی که در عیدنوروز و مهرگان مردمان متمدول شهری می‌دادند و نیز عایدات معادن طلا و غیره. بعضی گمان می‌کنند که در این زمان گمرک هم می‌گرفته‌اند، ولی محقق نیست. عایدات سالیانه دولت در زمان خسروپرویز ۲۴۰ میلیون درهم بوده است.^۲

لشگر

قسمت عمده قشون را سواره‌نظام تشکیل می‌نمود. سواره نظام مرکب بود اولأ از سواران جاویدان - یادگار دوره‌ی هخامنشی - و لیکن معلوم نیست عده‌ی آنها چه بوده. ثانیأ از سواران چریک که پادشاهان دست‌نشانده برای خدمت حاضر می‌کردند. در میان آنها همه نوع طوایف دیده می‌شد (دیامی‌ها و گیلکی‌ها و چول‌های گرگان و ارامنه و غیره). ثالثأ سوارانی جان‌آپسپار (جان‌سپار) نام داشتند.

اینها سپاهیان داوطلب یا اجیر بودند. اسلحه‌ی دفاعی سوارها ترکیب می‌یافت از سپر و کلاهخود و زره و جوشن و چیزهای دیگر که سر و سینه و دست و پا و غیره را می‌پوشید.

۱. طبقه‌ی اولی، ۱۲ درهم در سال می‌داد، متوسط ۸ یا ۶ و باقی اهالی ۴ درهم.
۲. تقریبأ چهل میلیون تومان به پول امروزی. یوستی عایدات مذکوره را معادل ۲۹۴ میلیون مارک طلا دانسته (اساس فقه‌اللغه ایرانی).

اعضاء و جوارح اسبها را نیز با قطعات آهنین می پوشاندند. اسلحه‌ی تعرضی عبارت بود از تیرو کمان و شمشیر و گرز و تبرزین و کمند. سواره‌نظام سنگین اسلحه، دارای اسلحه‌ی تعرضی و دفاعی بود و مزیت قشون ایرانی در دوره‌ی ساسانی بر همان قشون در دوره‌ی اشکانی، داشتن سواره‌نظام سنگین اسلحه است. مورخین رومی و یونانی از تیراندازی ایرانیان تمجید کرده‌اند.

پیاده نظام اهمیتی نداشت، دهاتیها را جمع کرده و به آنها اسلحه و سپر داده به جنگ روانه می کردند (غالباً مواجهی هم به آنها نمی دادند) و چون اینها، گاهی اسلحه را ریخته فرار می نمودند آنها را بیشتر برای خدمات خارج از صف به کار می بردند. فیلها را عقب صف وا می داشتند، زیرا در حکم ذخیره بودند. روی فیلها برجهایی می گذاشتند که پُر از جنگیها بود. فیلها در جنگهایی که با روم می شد مفید بودند و گاهی هم فیلها را برای ترسانیدن اسبهای سواره‌نظام دشمن در پیش قشون وا می داشتند.

بیرق همان درفش کاویانی (یادگار کاوه آهنگر داستانی) بود. این بیرق در نزد ایرانی‌ها قدیم خیلی احترام داشت، زیرا آن را علامت ایران می دانستند. بعدها به مرور بر عرض و طول این بیرق افزودند. چنانکه در اواخر دوره‌ی ساسانی طول آن ۲۲ پا، عرض آن ۱۵ پا و تمام مزین به جواهرات قیمتی بود.

قبل از جنگ به عادت مذهبی در رودخانه نزدیک آب‌ریزان می شد و تیر اول را می بایست با آب متبرک شسته باشند. گاهی قبل از اینکه دو سپاه به هم افتند، سردار یا دلاوری مبارز می طلبد و در این موقع بلند می گفت (مَرَدُ و مَرَدُ).

هرگاه خود شاه، فرماندهی لشگری را داشت تختی برای او در وسط قشون می زدند و شاه بر تخت برآمده فرمان می داد. عادتاً خودشاه حمله یا یورش نمی برد ولیکن راجع به شاپور بزرگ نوشته‌اند که خود را به صف دشمن زد.

فنون محاصره از قبیل ساختن سنگرها و برجها و به کاربردن منجنیق و سایر ادوات و سوراخ کردن دیوار قلعه و ریختن سرب گداخته بر سر مهاجمین و گرفتن ادوات محاصره از دشمن به واسطه‌ی کمند و غیره در جنگهای دوره‌ی ساسانی رواج داشت و ایرانی‌ها به خوبی از عهده‌ی این کارها برمی آمدند. اطاعت نظامی خیلی شدید بود و فرماندهی قشون می بایست علاوه بر اطلاعات نظامی، متین و خونسرد باشد. غذای قشون در وقت جنگ

ترکیب می‌شد از نان و گوشت و شیر. حداکثر حقوق ۴۰۰۱ درهم بود که به فرمانده کل یعنی شاه داده می‌شد.^۱

داوری

قضات از میان روحانیون معین می‌شدند، زیرا فقط آنها بودند که اطلاعات و معلومات قضایی داشتند. از اعضای خانواده‌های بزرگ هم گاهی قضاتی معین می‌شدند، ولیکن تعیین اینها برای حکمیت بین نجبا بود. هر بلوکی یک قاضی داشت و در ده دهکان به امور رسیدگی می‌کرد و گاهی هم حکم می‌شد. علاوه بر آنها برای هر لشگری یک نفر قاضی معین می‌کردند. جنایات را به سه نوع تقسیم کرده بودند:

۱- جنایت نسبت به مذهب (ارتداد).

۲- جنایت نسبت به شاه، مانند خیانت و سرکشی و طغیان و شورش و فرار از قشون در موقع جنگ و غیره.

۳- جنایت نسبت به اشخاص یعنی تعدی نسبت به دیگری یا به اموال دیگری.

مجازات‌ها خیلی سخت بود، ولی انوشیروان از شدت مجازات‌ها کاست؛ مرتدین را در محبس نگاهداشته، سعی می‌کردند که به موعظه از مذهب جدید برگردانند و اگر مقصود حاصل می‌شد رها می‌کردند.

راجع به جنایات نسبت به شاه حکم اعدام فقط در دو مورد صادر می‌شد: در مورد شورش و فرار از جنگ. در مورد جنایات نوع سوم حکم اعدام صادر نمی‌شد و به ناقص کردن جانی یا گرفتن جرمه اکتفا می‌کردند ولی مجازات دزدی، سخت بود. دزد را در محبس و درکند و زنجیر نگاه داشته، بعد از اقرار در حضور قاضی به دار می‌آویختند.

بریدن گوش یا بینی و مصلوب نمودن و سنگسار کردن نیز معمول بود، ولی انوشیروان در این مجازات‌ها هم تخفیفی داد. توضیح آنکه در مورد جرمهایی که مجازات آن ناقص کردن مجرم بود در دفعه‌ی اولی به گرفتن جزای نقدی اکتفا می‌کردند و در صورت تکرار فقط گوش یا بینی را می‌بریدند (بریدن دست ممنوع بود). در موردی که تردید در مقصّر

۱. صاحب‌منصبان و افراد برای گرفتن حقوق می‌بایست از سان بگذرند و اگر لباس و اسلحه‌شان کامل نبود حقوق داده نمی‌شد. روزی انوشیروان مجبور شد به خانه برگشته لباس و اسلحه خود را تکمیل کند تا حقوق بگیرد!

بودن متهم حاصل می‌شد گاهی به وسایل موهوم (وریه) متشبه می‌شدند. مثلاً متهم را وا می‌داشتند از میان دو آتش بگذرد و اگر سالم بیرون می‌آمد بی‌تقصیرش می‌دانستند.

یکی از خصایص بد مجازاتهای زمان ساسانی این بود که مجازات جانی از خود او به خانواده‌اش سرایت می‌کرد و اعضای خانواده (به خصوص اقربای نزدیک) هم مورد تعقیب واقع می‌شدند.^۱

شاه در موقع رسیدگی سواره در جای بلندی قرار گرفته، به عرایض مردم رسیدگی می‌کرد.

در اوایل دوره‌ی ساسانی، سالی دو مرتبه شاه بار عام می‌داد. یکی در نوروز و دیگری در مهرگان و جارچیها از چند روز قبل مردم را خبر می‌کردند که اگر عرضی دارند در آن روز حاضر شوند. روز مزبور باز جارچی قصر سلطنتی به آواز بلند می‌گفت: هرکس مانع از آمدن عارضین شود خونس به گردن خودش است.

کلیتاً از تتبعات محققین این مطلب مسلم شده که در ایران قدیم، به عدالت و دادرسی اهمیت می‌دادند و مقام قضاوت را محترم داشته، اشخاصی را به این شغل معین می‌کردند که دارای معلومات قضایی و بی‌طمع و مجرب بودند. مردم می‌توانستند از حکم شاه به خود شاه شکایت کنند. در این موارد شاه از تخت به زیر آمده، حکمیت را به مؤبدان مؤبد رجوع می‌کرد و اگر شکایت وارد بود شاکی را راضی والا سیاست می‌نمود.

چاپارخانه‌ها

ترتیب این اداره در تشکیلات دوره‌ی هخامنشی ذکر شد. خلفای بنی‌عباس نیز این ترتیب را از ایران ساسانی اقتباس و اداره برید درست کردند. راههای مملکتی را حفظ و تعمیر می‌نمودند، درکوهها چاپارهای پیاده و درکوبرها، چاپارهای شترسوار حرکت می‌کردند.

روحانیون

چون مذهب زرتشتی، مذهب رسمی دوره‌ی ساسانی بود، روحانیون زیاد در امور

۱. ظن قوی این است که این نظر در مورد جنایات سیاسی اعمال می‌شد.

مملکتی داشتند. مغ‌ها دارای املاک زیاد در ایران و بخصوص در آذربایجان بودند و مردم عشریه و هدایایی نیز به آنها می‌دادند. چنانکه آمین مارسلن^۱ گوید مغ‌ها تابع قوانین مملکتی نبودند و برای خودشان قوانین مخصوصی داشتند. درجات روحانیون را چنین نوشته‌اند:

الف - پایین‌تر از همه، مغ‌ها بودند.

ب - بالاتر از مغ‌ها، مؤبدان یا رؤسای مغ‌ها و هیربذان یا رؤسای آتشکده‌ها.

ج - بالاتر از همه آنها مؤبدان مؤبد و هیربذان هیربذ

گمان می‌کنند که اولی رئیس کل روحانیون و دومی قاضی القضاات بوده. مؤبدان مؤبد بزرگ در ری اقامت داشت و حکومت این مملکت با او بود. مورخین اسلامی لقب او را مصمغان^۲ نوشته‌اند. آتشکده‌ها از این قرار بود:

الف - هر خانواده آتشی داشت و رئیس خانواده می‌بایست مراقب آن باشد که خاموش نشود.

ب - هر دهی نیز آتشی داشت موسوم به آذران.

ج - هر بلوکی باز دارای آتشی بود که بهرام می‌نامیدند.

د - سه آتشکده را در تمام ایران قدیم مخصوصاً احترام و تقدیس می‌نمودند:

۱- آذرفرنباغ در کاریان فارس که اختصاص به روحانیون داشت.

۲- آذرگشناسپ واقع در شیز آذربایجان که متعلق به شاه و جنگیها بود و شاهان بعد از تاجگذاری پیاده بدانجا می‌رفتند.

۳- آذربرزین مهر را در ریوند خراسان به طبقه‌ی برزگر اختصاص داده بودند.

مسکوکات ساسانی

مسکوکات ساسانی از طلا و نقره و مس و از مزوج مس و برنج است. سکه‌های طلای ساسانی در زمان شاپور اول و دوم موافقتی با سکه‌های طلای رومی داشته، ولی

۱. آمین مارسلن مورخ رومی است که معاصر شاپور دوم بود.

۲. مصمغان معرب مسمغان و به معنی مه یا بزرگ مغان است.

بعدها وزن سکه‌های طلا مختلف بود.^۱

سکه نقره ساسانی همان درخُم است، ولی از تَبَعات محققین چنین برمی‌آید که در زمان ساسانیان کلمه‌ی درخُم استعمال نمی‌شد و سکه نقره را زوز یا کِرَشَه نامیدند.

سکه نقره نزدیک به یک مثقال وزن و تقریباً از ۳۲ تا ۳۵ شاهی به پول امروزی قیمت داشت. ظن غالب این است که پول مسین را مَعَا می‌نامیدند (لغت معا، سامی است).

سکه‌های ساسانی از حیث ظرافت جالب توجه است و تصور می‌کنند که در ضربخانه‌های ایران، استادان یونانی کار می‌کردند. تاریخ سکه‌های شاهان ساسانی، سالهای سلطنت آنهاست (مثلاً روی یکی از سکه‌های انوشیروان نوشته شده: چهار چهل^۲، یعنی سال چهل و چهارم). خط و زبان پهلوی است ولی هُوُزوارش دارد، یعنی بعضی از کلمات را به لغت آرامی می‌نوشتند، ولی به پهلوی می‌خواندند.^۳

روی سکه‌ها عبارتی شاه را معرفی می‌کرد.^۴ بعد از انقراض ساسانیان مدتی در ایران و ممالک همجوار سکه‌های ساسانی رواج داشت، ولی روی آنها به جای صورت شاه و آتشکده، بِسْمِ اللَّهِ نوشته می‌شد - در زمان ساسانیان مانند زمان اشکانیان پایه‌ی پول نقره بود.

ذخیره نقدی خزانه

قبل از خسرو پرویز، مقدار آن معلوم نیست، ولیکن برحسب نوشته‌های مورّخین در اواخر سلطنت خسرو پرویز، ذخیره نقدی خزانه با صرف نظر از اشیای نفیسه و اجناس و پارچه‌های قیمتی به هزار و ششصد میلیون درخُم می‌رسید و مخارج عمده‌ی دولت عبارت از سه قلم بود:

۱- مخارج دربار، ۲- حقوق مستخدمین ادراک و سپاه، ۳- مخارج جنگها.

۱. از خمس مثقال تا سه مثقال.

۲. آحاد را بر عشرات مقدم می‌داشتند.

۳. شرح این مطلب در ذیل بیاید.

۴. برای نمونه عبارت سکه بهرام گور را ذکر می‌کنیم: مَزْدَسَن بَغی وَرَهَران مَلْکان مَلْکا ایران و اَنیران مینو چتری مَن یَزْتان یعنی مَزده پوست خدایگان بهرام شاهنشاه ایران و غیر ایران آسمانی نژاد از ایزدان. کلماتیکه با حروف سیاه آمده آرامی است، ولی به پهلوی می‌خواندند. مثلاً مَلْکا را شاه می‌خواندند.

علاوه براین باید در نظر داشت که بعضی از شاهان ساسانی به کارهایی که امروز موسوم به فواید عامه است می‌پرداخته‌اند. از قبیل ساختن سدّها (برای آبیاری) و پلها و راهها و قلاع و شهرها در حدود و جاهای لازم، ولیکن به طوری که دیده می‌شود قسمتی از این کارها به دسترنج مردم محل انجام می‌شد. ذخیره‌ی نقدی خزانه را چنانکه از نویسندگان ارمنی رسیده در بدو سلطنت هر شاهی ذوب می‌کردند و از نو، به اسم شاه جدید سکه می‌زدند.

حرفت و تجارت

در دوره‌ی ساسانیان تجارت رونقی داشت، زیرا ایران یگانه راه مراوده بین یونان و روم و آسیای وسطی از طرف دیگر بود و تمام کاروانها که مال التجاره از دو طرف حمل می‌کردند، می‌بایست از ایران یا از ممالک تابعه‌ی آن عبور کنند. خود ایران هم مال التجاره زیاد به عمل می‌آورد که به اروپا و چین و هند حمل می‌شد. یکی از صادرات بزرگ ایران در این دوره منسوجات است که در عالم قدیم شهرت زیاد داشت و به انواع و اقسام می‌بافتند. منسوجات زربفت و پارچه‌ها و البسته ابریشمی و پر مرغ و زردوزی و پوست و غیره نیز به صادرات ایران خیلی کمک می‌کرد.

چون بابل، جزو ایران بود و قالیه‌های این شهر که خریدار بسیار در چین داشت یکی از موادّ مهمّه صادرات محسوب می‌شد و نیز مواد آرایش صورت که ایران تهیّه می‌کرد در چین طالب داشت.^۱

چین ابریشم و کاغذ به ایران می‌فرستاد و هند، ابریشم و ادویه و سنگهای قیمتی. مروارید ایران و مرجانهای بحراحرر نیز از ایران به چین حمل می‌شد. کاروانهای چینی به ایران و ایرانی به چین از جنوب کویرگبی^۲ و سغد می‌گذشتند و سغدی‌ها مراقبت زیاد در حفظ این کاروانها داشتند.

از شهرهای حرفتی ایران، مورّخین اسم این سه شهر را مخصوصاً ذکر کرده‌اند: ری، مرو و تَوَز (در فارس).

۱. مقصود موادّی است که اکنون به موادّ بزکی معروف است.

عادت‌های شاهان ساسانی داشتند که اگرچه بی‌رحمانه بود ولیکن به پیشرفت صنایع و حرف ایران کمک می‌کرد. توضیح آنکه در بعضی موارد، اسرای خارجه یا مردم ولایتی را کوچانیده به جای دیگر می‌بردند، چنانکه شاپور اول، رومی‌ها را که با والرین امپراتور روم اسیر شده بودند به جندی‌شاپور، شاپور دوم بعد از فتح آمد (دیاربکر) مردم آنجا را به شوش و شهرهای دیگر برده به زردوزی و بافتن پارچه ابریشمی بگماشت و این حرفه در ایران ترقی کرد.

روابط ایران با دول خارجه

از روابط ایران با دولت روم، آنچه لازم بود در ضمن وقایع گفته شد. مقتضی است که در این جا فقط چندکلمه بر آنچه ذکر شد علاوه نماییم.

طرفین سفرای دایمی در دربار یکدیگر نداشتند و هرزمان لازم می‌شد سفیری برای مذاکرات می‌فرستادند، ولی عادت بر این جاری شده بود که شاهان ساسانی و امپراتوران روم شرقی جلوس خود را به تخت به یکدیگر اطلاع بدهند، ولو اینکه تغییر سلطنت در موقع جنگ پیش آمده باشد. رومی‌ها در این باب خیلی مقید بودند، چنانکه از هرمرز چهارم که جلوس خود را به امپراتور روم اطلاع نداد مگدر شدند. در نامه‌ها، شاه و امپراتور، یکدیگر را برادر خطاب می‌کردند.^۱

در دوره‌ی ساسانی اگرچه روابط مرتبی با چین نبود، ولی باز بیش از دوره‌ی اشکانی، سفرای طرفین درآمد و شد بودند. بعد از آخرین سفیری که در دوره‌ی اشکانیان از چین به دربار ایران آمد، در مدت دویست سال دولتین روابطی نداشتند و مناسبات باز از ۳۸۶ م. شروع گردیده تا ۵۸۴ م. امتداد یافت. بدین معنی که تقریباً ده سفارت بین چین و ایران رد و بدل شد. آخرین سفارتهای چین که به دربار ایران آمده‌اند، در زمان قباد و انوشیروان بوده. از اطلاعاتی که سفرای مزبوره به دربار فغفور داده‌اند معلوم است که ایران را چینی‌ها پوسز می‌نامیدند و چنانکه نوشته‌اند تیسفون (مداین) صدهزار خانواده داشته.

تخم شترمرغ توجّه آنها را مخصوصاً جلب کرده و هدایایی که شاه ایران برای فغفور چین فرستاده چند فیل و مقداری تخم شترمرغ بوده (این حیوان را از کویر بزرگ ایران به

۱. فریدرخ زارّه، صنایع ایران قدیم.

دست می‌آوردند). مورّخین چینی این هدایا را باج پنداشته‌اند.^۱ اطلاعاتی که از منابع چینی راجع به امتعه‌ی ایران به دست آمده می‌رساند که اقسام صادرات ایران زیاد بوده.^۲ از روابط ایران و هند، اطلاعات زیادی در دست نیست، ولی مسلم است که در زمان انوشیروان سفیری از طرف رای هندی به ایران آمده و شطرنج را هدیه آورده. از روابط بهرام‌گور با هند در فوق ذکر می‌شد.

۱. زیرا راجع به سفیری که در زمان قباد با هدایا به چین رفته و در جواب سفیری بوده که چین به دربار ایران فرستاده بود نوشته‌اند: در عهد شِنگوئی دولت آنها [یعنی ایران] سفیری فرستاد با نامه و باجی که از مواد محلی بود. مضمون نامه این است: «پسر مملکت بزرگ آسمانی‌زاده آسمان است و ما امیدواریم جایی که آفتاب طلوع می‌کند همیشه متعلق به پسر آسمان در زمین باشد. شاه ایران گوّهوتو [مقصود قباد است] از راه تمکین هزار و ده هزار کرنش می‌کند. این اظهارات را دربار بخوبی تلقی کرده و از آن به بعد آنها زودزود هدایا به دربار می‌فرستادند و در سال دوم [مطابق ۵۵۵ میلادی می‌شود] شاه آنها باز هدایایی از مواد محلی فرستاد». سفیر سال دوم باید سفیر انوشیروان باشد، زیرا تاریخ مزبور مصادف با سلطنت این شاه است.

۲. کتاب ویشو مورّخ چینی.

مبحث دوم

مذاهب در دوره‌ی ساسانی

مذهب زرتشتی

ساسانیان مذهب زرتشت را در ایران رسمی نمودند. تا آن زمان ایران مذهب رسمی نداشت و اقوام تابعه‌ی ایران هریک در معتقدات مذهبی خود آزاد بودند.

زمان پیدایش زرتشت

خاورشناسها و علمایی که در این مذهب تتبع کرده‌اند نتوانسته‌اند محققاً معلوم کنند که زرتشت در چه زمانی می‌زیسته و از اهل کدام قسمت ایران بوده و آوستا که کتاب مذهبی زرتشتیان است، در چه تاریخ نوشته شده و زبان آن زبان کدام قوم یا مردم ایران بوده. بدین لحاظ بین محققین اختلاف بزرگی راجع به زمان پیدایش زرتشت و زبان آوستا و تاریخ آن وجود داشت و دارد.

بعضی زمان زرتشت را در هزار و ششصد یا دوهزار و بلکه شش هزار سال ق.م. قرار می‌دادند. برخی به قدری پایین می‌آمدند که زرتشت معاصر یکی از شاهان اولی هخامنشی یعنی کوروش بزرگ یا داریوش اول می‌دانستند. نظر به تفاوت‌های زیاد که بین نظرهای مختلف علما و محققین راجع به این مسئله بود مباحثات و مشاجرات طولانی بین آنها به عمل آمد و بالاخره جَکُسن^۱ که از جهت تتبعات عمیق در مذهب زرتشت متخصص است

1. Jackson, A.V.W.

عقیده‌ای اظهار داشت که نسبتاً بیشتر طرفدار دارد. بنابراین عقیده ولادت زرتشت در نیمه‌ی دوم قرن هفتم و فوت او در نیمه‌ی اول قرن ششم ق.م. بوده، معلوم است که این عقیده مسئله را به طور قطع حل نمی‌کند.

موافق روایات زرتشتی، زرتشت در قرن هفتم ق.م. به دنیا آمده و در کنار دریاچه‌ی ارومیه به اشاعه‌ی مذهب خود پرداخته و در اوایل نیمه‌ی اول قرن ششم ق.م. درگذشته است. بعضی از کتب معروفه‌ی پهلوی^۱ هم، زمان زندگانی زرتشت را با جزئی اختلافی چنین معین کرده‌اند.

اما راجع به اینکه زبان اوستا چه زبانی است دارمس‌تتر^۲ به این عقیده است که اوستا در زبان مادی‌ها نوشته شده و اگر کتیبه‌هایی از شاهان ماد کشف شود، این حدس تحقق خواهد یافت. موافق عقیده‌ی وست (متخصص زبان پهلوی) از اوستای قدیم فقط یک ربع آن در دست است و باقی از میان رفته.

اوستای کنونی به پنج قسمت تقسیم می‌شود.^۳ دین‌گرت^۴ اوستای زمان هخامنشی در موقعی که اسکندر مقدونی به قصر سلطنتی تخت‌جمشید آتش زد بسوخت و یونانی‌ها نسخه‌ی دیگر آن را از گنج شاپیکان که معلوم نیست کجا بوده به دست آورده، قسمت‌های علمی آن را راجع به طب و نجوم به زبان یونانی ترجمه کردند و بعد آن را در آتش انداختند.

بلاش اول اشکانی امر به جمع‌آوری اوستا کرد و در زمان اردشیر اول ساسانی تنسر نامی که هیربذان هیربذ بود اوستا را مرتب نمود. پس از آن شاپور اول آنچه را که از اوستا راجع به علم طب و ستاره‌شناسی و فلسفه و جغرافیا برداشته بودند از یونان و هند و سایر جاها جمع کرده به اوستا افزود و در زمان شاپور بزرگ این اوستا رسمیت یافته،

۱. مثل بُندهشن و آرتاویرافنامک و غیره.

۲. Darmesteter عالم فرانسوی مصنف تتبعات ایرانی.

۳. الف- یسنه حاوی آداب مذهبی است و گات‌ها یعنی سروده‌های مذهبی جزو آن می‌باشد. ب- ویسپرد متمدن یسنه و راجع به آداب عبادت است. ج- وندیداد که از آن چیزی مفقود نشده، راجع به خلقت عالم و حاوی قواعد تزکیه‌ی نفس و کفاره و غیره است. د- یشت حاوی سرودهایی است راجع به آتش‌سپندان و یزتها. ه- خرده اوستا کتاب دعاست و در زمان شاپور دوم تألیف شده.

۴. یکی از کتب معروفه‌ی پهلوی.

قانون مملکتی شناخته شد.

زندگانی زرتشت

اخبار و روایات زرتشتی گوید، زرتشت^۱ از پدری پُاورشَسَنب و از مادری دَوغَد نام بود. از جهت کارهای فوق‌العاده و شگفت‌آور او سحره و غیب‌گویان آن زمان بر او شده درصدد اتلافش برآمدند ولیکن موفق نگشتند.

در سن بیست سالگی زرتشت از مردم کنارگرفته، اوقات خود را به ریاضت گذرانید. در سن سی سالگی در کنار رود دائیتی یا به او امر شد که مردم را به خدانشناسی دعوت کند (بعضی از علما گمان می‌کنند که رود مزبور ارس امروزی است) وَهُومَنَه - جاویدان مقدس اندیشه نیک^۲ - او رادر پیش بارگاه اهورَمَزَد حاضر کرد و پس از آن زرتشت به تبلیغ و اشاعه معتقدات خود در میان مردم توران و سکستان پرداخت ولیکن پیشرفتی نیافت، زیرا روحانیون آن زمان بر او قیام کردند. در این حال به امر اهورمزد، زرتشت مأمور شد به دربار ویشتاسب شاه باختر برود و چنین کرد و بعد از دو سال زحمت شاه مزبور به آیین او درآمد. حمایت جاماسب وزیر گشتاسب در این بهره‌مندی دخالت داشت. بعد جاماسب پُروچیست دختر زرتشت را گرفت و پس از آنکه گشتاسب، آیین زرتشت را پذیرفت، این مذهب بسرعت در توران و ایران و هند و آسیای صغیر منتشر شد. زرتشت در اواخر عمر به جنگهایی برای اشاعه‌ی مذهب خود پرداخت و وقتی که با مردم هیون^۳ در مقام مدافعه جنگ می‌کرد کشته شد.^۴

آیین زرتشت

زرتشت چنانکه درگات‌ها گوید خواسته آیین مردمان آن زمان را به پاکی و صافی اولی برگرداند. خلاصه‌ی این مذهب چنانکه از اوستا و کتب پهلوی (که در ذیل بیاید) مستفاد

۱. معنی کلمه‌ی زرتشت را نتوانسته‌اند محققاً معلوم کنند. ظن غالب این است که از «زُرَتَشْتِر» آمده و به معنی شترزرد است.

۲. راجع به جاویدانهای مقدس در ذیل بیاید.

۳. اینها مواق اخبار زرتشتی توراتی بوده‌اند.

۴. سردار دشمنان آرج‌تسپ (آرجاسب) و قاتل زرتشت توری براتروخش نام داشتند.

می‌شود این است:

عالم از دو اصل، ناشی است: روشنایی و تاریکی. این دو اصل باهم در منازعه هستند و پیروزی و شکست به نوبت نصیب هردو می‌گردد. از این جهت عالم به دو قسمت تقسیم شده، لشگر روشنایی یا خوبی و لشگر تاریکی یا بدی. سرسلسله‌ی قسمت خوبیها **أهورَمَزْد**^۱ و سالار لشگر بدیها اهریمن (آنْگَرْمَینِیو)^۲ است.

به هرمز، شش وجود مجرد کمک می‌کنند. اینها که موسوم‌اند به **آمَشْ سَپنتان** یعنی جاویدانهای مقدس، در پیش تخت هرمز ایستاده مجری فرمان او هستند و هرمز به وسیله‌ی آنها عالم را اداره می‌کند^۳. هرکدام از جاویدانهای مقدس حامی موجوداتی می‌باشند (مثلاً بهمن حامی آتش و اسفندارمذ حامی و رَبَّةُ النَّوعِ زمین) بعد از امش سَپنتان و پایین‌تر از آنها باز وجودهای مجردی هستند که یَزَت نام دارند^۴. عده‌ی اینها زیاد است ولیکن معروفترین آنها به سی می‌رسند و هریک از روزهای ماهم به یکی از آنها اختصاص دارد.

یَزَت‌ها به دو طبقه تقسیم شده‌اند: طبقه‌ی آسمانی و زمینی. در رأس طبقه‌ی آسمانی هرمز قرار گرفته و بهترین یَزَت‌های زمینی و زرتشتی است. هرکدام از یَزَت‌ها نیز چیزی را حمایت می‌کند، چنانکه آفتاب و ماه و ستاره‌ها و آب و آتش و خاک و باد و نیز معانی از قبیل راستی و درستی و توانایی و پیروزی و آرامش و آشتی و غیره هرکدام در تحت حمایت و سرپرستی یکی از یَزَت‌هاست.

پس از آنها باز وجودهای مجردی می‌آیند که به **فَرَوَشی** موسوم‌اند. هرکدام از اینها حکم ملکی را دارد که حافظ انسان است. قبل از تولد انسان این ملکیها در آسمان‌اند و بعد

۱. هرمز در اصل **أهورَمَزْد** بوده، **أهور** از **آسور** خدای آریان‌های هند و ایرانی آمده (زمانی که مذهب هردو یکی بوده) **مَزْد** یعنی دانا.

۲. **آنْگَرْمَی نیو** یعنی منشی یا ضمیر تیره، بعدها اهریمن شده.

۳. **آمَشْ سَپنتان** [یعنی جاویدانهای مقدس] از این قرارند: الف - **وَهْمَنَه بهمن** [اندیشه نیک]؛ ب - **آش** - **وَهیست** - **آردیبهشت** [بهترین تقوا]؛ ج - **خَشْتَرَوِی ری** - **شهریور** [دولت یا حکومت حق]؛ د - **سَپنتَر ارم** - **ای تی** - **اسفندارمذ** [گذاشت با فتوت]؛ ه - **هَنورَوَتات** - **خرداد** [سلامتی - عافیت]؛ و - **امرات** - **امرداد** [جاویدان - غیرفانی].

۴. یَزَت بعدها یَزَد و ایزد شد.

از فوت او با روح وی، باز به آسمان می‌روند.

در مقابل لشگر هرمز، اهریمن نیز لشگری دارد و یاران او را دیو (دَئَو) گویند. در رأس اینها اهریمن قرار گرفته و در مقابل امش‌سپنتان شش دیو یا عفریت وجود دارند. کار اهریمن و دیوها این است که نگذارند خوبی پیشرفت کند. تاریکی و بدی و دروغ و طغیان و تکبر، آفریده‌ی اهریمن است و اگر اهریمن نتواند از خوبی جلوگیری کند لااقل سعی می‌کند از نتایج آن بکاهد.

هرمز، زندگی را آفرید و اهریمن مرگ را. سلطنت او سلطنت تاریکی است. یک تاریکی که حدّ و حصر ندارد. جهنّم پر است از دیو و دروغ و پَایریکا (تصوّر می‌کنند که این لغت به معنی پری باشد) و اژدها (آژی‌دهاک) و ابوالهول‌های دیگر که آفریده‌ی اهریمن‌اند. چنانکه امش‌سپنتان و یزتها حامی آفرینش خوب می‌باشند. دیوها و ارواح بد، حامی آفرینش بد هستند. مثلاً دروج حامی چیزهای دروغ است و درمقابل وهومنه (اندیشه نیک)، آگَمَنَه (اندیشه بد) است.

خَلَقَتِ عالم را اوستا و مخصوصاً کتب پهلوی چنین بیان می‌کنند: در ابتدا آهورمَزَد، عالم ارواح را آفرید و برآن بی‌مانع سه هزار سال سلطنت کرد. پس از آن اهریمن از تاریکی بیرون آمده، به عنف داخل عالم روشنایی شد و چشمان او از نور هرمز خیره گشت. هرمز به او صلح را تکلیف کرد و او قبول ننمود. هرمز گفت پس جنگ کنیم و به اهریمن نه هزار سال فرصت داد زیرا می‌دانست که غلبه با روشنایی خواهدبود. پس از آن هرمز مشغول آفریدن عالم مادی گردید و در شش دوره، آن را آفرید. انسان در دوره‌ی آخری به وجود آمد، آفرینش عالم مادی سه هزار سال طول کشید و در تمام این مدت اهریمن به کلی فاقد قدرت شده بود. پس از آن اهریمن از رخوت و سستی بیرون آمده، مشغول آفریدن چیزهای بد در مقابل آفرینش خوب هرمز گردید. از این زمان منازعه بین هرمز و اهریمن شروع شد و سه هزار سال طول کشید تا زرتشت به دنیا آمد. با تولّد او لشگر اهریمن در سُستی افتاد، پیروزمندی هرمز همواره در تزايد خواهدبود تا وقتی که اهریمن به عالم تیرگی و ظلمت خود برگردد و آن وقت است که روشنایی سعادت‌آور، تمام عالم را فراگیرد.

از تعالیم مذهب زرتشت این است که روح، فانی نیست و پس از مرگ در مدّت سه روز

باز لذا با محن ایام زندگانی را دارد. پس از آن باد آن را می‌برد و می‌رسید به پلی موسوم به چینوت - و آن‌جا در محضر سه قاضی محاکمه می‌شود.^۱ یعنی آنها اعمال خوب و بد او را در ترازو کشیده، از آن رو رأی می‌دهند. بعد باید از پل مزبور که از قلّه‌ی مزبور تا رود دائیتیا امتداد دارد بگذرد. اگر روح، نیکوکار است پل برای او عریض و آلا تنگ می‌شود. در صورت آخری روح در درّه‌ی تاریکی می‌افتد.

روحي که خوب است باید از سه مرحله بگذرد تا وارد بهترین عالم گردد. این سه مرحله، مرحله‌ی اندیشه نیکه گفتار نیک و کردار نیک است و آن عالم موسوم به بهشت^۲ می‌باشد. روحی که بد است وارد سرای درد و محن می‌شود.

بین بهشت و دوزخ، یک حدّ وسطی هست که آن را هم‌شتگان می‌نامند. یعنی سرای وزنه‌های مساوی. این سرا، جای ارواحی است که اعمال خوب و بد آنها مساوی است و آنجا باید منتظر قیامت باشند. نزدیکی قیامت را شخصی موسوم به سانشیان خبر خواهد داد. این شخص، ناجی عالم است و او ارواح را زنده کرده، به محاکمه آخری خواهد پرداخت. بعد سیلی از فلز گداخته روی زمین را فرا خواهد گرفت و آن وقت است که جنگ هرمز و اهریمن درگیرد و ظفر قطعی نصیب هرمز شود. برای رستگاری بعد از مرگ و برای اینکه هرکس به قدر قوه به هرمز کمک کند باید سه اصل را پیروی نمود: اندیشه نیکه گفتار نیک و کردار نیک

مذهب مانی

تا چندی قبل راجع به مذهب مانی منابع مستقیم یا کتابهایی که از زمان او یا پیروان نزدیک او مانده باشد در دست نبود و هرچه در این باب گفته شد از قول مورّخین مسیحی و غیره بود.

حال بدین منوال گذشت تا اینکه چندی قبل کتابهای خطّی به زبان ترکی و پهلوی راجع به مذهب مانی در نزدیکی تورفان در آسیای وسطی پیدا شد و چند نوشته راجع به مذهبی مانی به دست آمد. نتیجه مقایسه‌ی مضمون این نوشته‌ها با آنچه چینی‌ها و

۱. اسامی قضات سه گانه این است: میثر - سرأش - راشنو.

۲. آنهوهیشت.

مورخین اسلامی و عیسوی نوشته‌اند این است که به طور اختصار ذکر می‌شود. مانی چنانکه خودش گوید در دهی موسوم به *مردی‌نو* در نزدیکی بابل به دنیا آمده و اسم پدر او به طوری که صاحب کتاب *الفهرست*^۱ نوشته، *فَوْتُقْ بابک*^۲ بوده. مانی گوید در سال ۲۱۵ م. دو فعه به او الهام شد که مذهب حقیقی را در میان مردم منتشر کند و بنابر این در سن ۴۵ سالگی در موقع جلوس شاپور اول به تخت، مذهب خود را افشا کرد. به عقیده‌ی او عالم، بر دو اصل قرار گرفته: خوبی و بدی یا روشنایی و تاریکی. خدا صاحب اولی است، عفریت مالکی دومی است و مملکت هر دو بی‌نهایت. مانی عقیده داشت که بدی همیشه بوده و تا ابد خواهد بود. در باب انسان و سایر موجودات عقیده داشت که خوبی و بدی با هم مخلوط شده، زیرا انسان دارای روح خوب و بد است و در مقابل عقل و وجدان و حسّیات خوب عقل و وجدان و حسّیات بد نیز هست. روح خوب، رحم و نهاد نیک و حوصله و حکمت را به وجود آورد. روح بد، کینه و غضب و شهوت و حماقت را. به عقیده‌ی مانی تناقض فقط بین روشنایی و تاریکی است، زیرا هیچکدام، به دیگری منتهی یا منجر نخواهد شد و همیشه بوده‌اند و خواهند بود. یگانه چیزی که مانی به آن اهمیت می‌داد *عرفان*^۳ بود. او تورات را به کلی رد کرده، فقط انجیل را قبول داشت و می‌گفت که خود آخرین حواری عیسی است و حقایق را آشکار می‌کند.

مانی می‌گفت که عالم بالاخره در دوزخ خواهد افتاد و عناصر آن سوخته، خوبی و بدی باز به حال اولی عود خواهند کرد. یعنی همیشه جدا از همدیگر خواهند ماند، چه سدی غیرقابل عبور آن دو را از یکدیگر جدا نموده.

مانی برای اشاعه‌ی مذهب خود کتابهایی تصنیف کرده. یکی از آنها برای شاپور به زبان پهلوی نوشته شده بود.^۴ و باقی به زبان سریانی و خطی نیز اختراع نموده که از خط آرامی اقتباس شده. تصنیفات مانی مزین به نقاشیهایی بوده و نقاشیهایی مزبور او را در

۱. ابن‌الندیم الورّاق.

۲. متبیین تصور می‌کنند که فوْتُقْ معرب پانک است.

3. Gnosticisme.

۴. یکی از کتابهای او چنانکه ابوریحان بیرونی نوشته موسوم به *شاپورگان* بوده.

تمام عالم مشهور نموده، چنانکه از عهد قدیم تا زمان حال، ایرانی‌ها او را نقاش بزرگ می‌دانند و کتاب نقاشی او را آرژنگ یا ارتنگ نامیده‌اند.^۱ مقصود از نقاشیها این بود که خوبی (روشنایی) و بدی (تاریکی) را با انواع و اقسام صورتهای بنمایند تا اشخاص باسواد، مذهب او را بهتر درک کنند و کسان بی‌سواد قادر به فهم آن باشند. چنانکه از مختصر مذکور به خوبی دیده می‌شود مذهب مانى ترکیبی است. یعنی معتقداتی از مذهب دیگر اخذ و تلفیق نموده.

این مذهب در ابتدا در بابل که مرکز عقاید و مذاهب مختلفه بود شیوع یافت. بعد به سوریه و فلسطین و به مملکت نبطی‌ها (شمال غربی عربستان) رفت. پس از آن در مصر شیوع یافت و از آنجا به طرابلس و قرطاجنه سرایت نمود. در همان اوان مذهب مزبور در گُل^۲ (فرانسه امروزی) و در ایتالیا منتشر شد، چنانکه تا قرن ششم میلادی در روم، عده‌ی کثیری دارای این مذهب بودند. در آسیا پیروان این مذهب در زمان خلفای بنی‌عبّاس هنوز باقی بودند. روحانیون مسیحی با مذهب مانى سخت خصومت ورزیدند و مورّخین اسلامی متعرّض این مذهب شده، پیرو آن را زندیق نامیدند.^۳

چنانکه بالاخره کشفیات تورفان نشان داده از طرف مشرق این مذهب تا ترکستان شرقی و چین رفته و در آن زمان عده‌ای از ترکها پیرو آن شده‌اند. اگر چه مذهب ترکیبی مانى مذهب نبود که قابل دوام باشد، ولیکن چون مؤسس آن ایرانی بود مذهب او در خارجه موسوم به مذهب ایرانی شد و نام ایران و ایرانی قدیم را در اطراف و اکناف عالم منتشر نمود.

مذهب مزدک

مزدک پسر بامداد از اهل نیشابور بود و در زمان قباد پیداشد، چنانکه مورّخین اسلامی مانند الشّهرستانی و ابن‌النّديم الوراق بیان کرده‌اند، مذهب او به مذهب مانى خیلی نزدیک است، زیرا مزدک معتقد بود که روشنایی از تاریکی به کلی جداست.

۱. چنین مشهور است، ولی معلوم نیست تا چه اندازه موافق حقیقت است.

2. Gaule.

۳. بعضی تصوّر می‌کنند که زندیق از سندیق سریانی و این کلمه از صدیق آمده و صدیق یکی از درجات پیروان این مذهب بود.

اولی آزادانه و عاقلانه عمل می‌کند، دومی کورکورانه و جاهلانه. اختلاط آن دو با یکدیگر اتفاقی است و جدایی هم اتفاقی و نیز مثل مانوی‌ها کشتن بهایم و خونریزی را منع می‌کرد. او عقیده داشت که عالم از سه عنصر ترکیب شده: آب، آتش و خاک. خوبی و بدی از ترکیب آنهاست. خوبی از قسمت خوب و بدی از قسمت بد.

عالم ارواح، به عقیده‌ی مزدکه مانند این عالم تشکیل شده، آقای آسمانها روی تختی مانند پادشاهی نشسته و چهارقوه در پیش او ایستاده‌اند: شعور - عقل - حافظه - شادی. این چهار قوه به دستیاری شش وزیر امور عالم را اداره می‌کنند.^۱ وزیرها در میان دوازده روح در حرکتند.^۲ انسانی که چهارقوه و شش وزیر و اختیارات ۱۲ گانه را در خود جمع کند به مرتبه‌ای می‌رسد که دیگر مسئولیتی برای او نیست.

برای رفع ضدیت و کینه که هر دو از تاریکی است باید به منشأ آن پی برد. منشأ زن و مال است و برای برانداختن بدیهای مذکور باید این دو منشأ اشتراکی باشند.

مزدک کتابی داشته که از میان رفته، ولیکن مورخین اسلامی، بودن آن را ذکر کرده و نوشته‌اند که ابن مقفع آن را به عربی ترجمه کرده بود.

انوشیروان چنانکه گذشت پیروان آنها را برانداخت، ولی مزدکیان باز به اسامی مختلف (خرم‌دینان و غیره) تا حدود ۳۰۰ هجری در ایران باقی بودند و با خلفای بنی‌عباس جنگها کردند تا آنکه مغلوب و بکلی معدوم شدند.

قسمت دوم: مهرپرستی / میثر (مهر)

یکی از ارباب انواع خیلی قدیم مردمان آریانی بود. اوستا او را بین هرمز و اهریمن قرار داده، یکی از بزرگترین یزن‌ها و رب‌النوع روشنایی دانست. پیروان زرتشت معتقد بودند که مهر، از طرف خدا مأموریت دارد شر و بدی را دفع کند و او را رب‌النوع آفتاب و حاصلخیزی زمین و حامی قرارداد می‌دانستند.

۱. شش وزیر اینها بوده‌اند: سالار، پیشکار، باروان، کاردان، دستور، کودک [معلوم نیست معنی باروان چیست].

۲. دوازده روح اینها بوده‌اند: خواننده، دهنده، ستاننده، برنده، خورنده، دَوَنده، خیزنده، گُشنده، زَنده، کَنده، آینده، شَبونده، پایبند را هم شهرستانی علاوه کرده و در سایر کتب نیست.

مهر در زمان اردشیر دوم هخامنشی حامی خانواده‌ی سلطنت شد و بعد از اسکندر در آسیای صغیر رواج یافت. پس از آن، این مذهب به یونان رفت و در زمان پومیه به روم سرایت کرد. بعد ترقی آن به جایی رسید که دِیوکلِثین^۱ و سایر امپراتورهای روم اعلان کردند که مهر، حامی دولت روم است، زیرا پیروان مذهب حکومت امپراتورها را از طرف خدا می‌دانستند. مذهب مزبور پس از چندی به آلمان و فرانسه و انگلستان قدیم سرایت کرد (چنانکه در پاریس آثاری از این مذهب یافته‌اند).

در قرن سوم میلادی عیسویت با آن در جنگ شده، بالاخره در اواخر قرن چهارم میلادی غلبه کرد. با وجود این تا حال اثراتی از مهرپرستی در نزد عیسوی‌ها باقی مانده. از جمله عید تولد مسیح یا نال است که قبل از عیسویت عید تولد مهر بوده.

اما راجع به مهر، عقیده‌ی مهرپرست‌ها این بود که او از تخته سنگی پدیدآمده، بعد برای رفاه بشر با بدیها در جنگ شد و بالاخره فاتح خواهد بود. یکی از کارهای نامی او را چنین حکایت می‌کردند:

روزی مهر به گاو مقدس هرمز برخورد، او را کشت، خون آن حیوان در زمین منتشر و باعث حیات و زندگی گردید. از این جهت بود که صنعتگران معروف قدیم صورت مهر را چنین می‌ساختند که گاو نری را مطیع خود نموده و قدارهای در سینه‌ی او فرو برده و از خون گاو که فوران می‌کند ماری (یعنی زندگی) فربه می‌شود.^۱

مذهب عیسوی و بودایی

در دوره‌ی ساسانی علاوه بر مذاهبی که در داخله‌ی ایران پدید آمده بود دو مذهب دیگر از خارچه به ایران سرایت می‌کرد: مذهب عیسوی از طرف مغرب و بودایی از طرف شمال و شرق.

مذهب عیسوی

شاهان ساسانی در ابتدا نسبت به مذهب عیسوی که از ادیس^۱ به حدود ایران منتشر می‌شد بی‌قید بوده، خطری از بودن عیسوی‌ها در خاک ایران احساس نمی‌کردند، ولیکن

۱. یکی از این حجاریها که از شاهکارهای صنعت می‌باشد، حالا در واتیکان یعنی در مقر پاپها در روم است.

وقتی که شاپور بزرگ استرداد ولایاتی را که ایران در زمانِ نرسی به روم واگذارده بود از دولت روم خواست و جنگ شروع شد، سیاست ایران نسبت به عیسوی‌ها تغییر کرد. چون دولت ایران آنها را دوستان باطنی روم می‌دانست، به دادن مالیات سرانه سنگینی (نصف آنچه که ایرانی‌ها می‌دادند) مجبور نمود و ظاهراً به این عنوان متمسک شد که عیسوی‌ها از خدمت نظامی معافند. پس از آن دولت خواست که آنها از مذهب خود برگردند. عیسوی‌ها مقاومت کردند و دولت بر شدت و سختی خود افزوده، امر به خراب کردن کلیساها نمود.

یزدگرد نسبت به مسیحی‌ها با ملاطفت بود و به همین جهت نزد روحانیون زرتشتی به گناهکار معروف شد. در زمان او کلیساهای عیسوی در اکثر شهرهای ایران تأسیس گردید و حتی خانواده‌های بزرگ به دین عیسوی درآمدند، ولی بعد بر تجری روحانیون مسیحی افزود و سختیهای سابق نسبت به مسیحی‌ها عود نمود.

در زمان بهرام گور و یزدگرد دوم، همان سختیها دوام داشت. در زمان انوشیروان بعد از آنکه جنگهای او با روم شروع گردید، ایرانی‌ها در شامات نسبت به عیسوی‌ها سختیها کرده، مارابا خلیفه‌ی بزرگ آنها را تبعید نمودند. و لیکن وقتی که انوشیروان با روم صلح پنجاه ساله نمود، یکی از موادّ عهدنامه این بود که عیسوی‌ها آزادی مذهب خواهند داشت، به شرط اینکه به تبلیغ نپردازند.

خسروپرویز که در ابتدا نسبت به رومی‌ها فاتح بود، درباره‌ی عیسوی‌ها سختی نمی‌کرد، ولیکن بعد از فتوحات هرقل نسبت به آنها سیاست بسیار سختی اتخاذ نمود، چنانکه فوت او را عیسوی‌ها نجات خود دانستند. در سلطنت شیرویه آزادی کامل به عیسوی‌ها داده شد. تشکیلات روحانیون عیسوی در ایران مانند تشکیلات آنها در روم بود.

مذهب بودایی

از تحقیقاتی که اخیراً در افغانستان به عمل آمده، معلوم شده است که آثار مذهب بودایی در آنجا زیاد است و نوبهار بلخ که بعضی از مورّخین عرب آن را آتشکده‌ی پارسی می‌دانستند دیر بودایی بوده، زیرا نوبهار فارسی شده‌ی نَوَوهار است که به معنی دیرنو می‌باشد و خانواده برامکه که در خلافت هارون الرشید مقامات عالیه داشتند، اسم خود را

از لقب پَرَمَکه گرفته‌اند و بودایی‌ها این لقب را به رئیس دیربودایی می‌دادند. نوشته‌های چینی تأیید می‌کند که چنین دیرها در راهی که زوآر چینی از ممالک غربی چین به هند طی می‌کرده‌اند وجود داشته و نوشته‌ی یکی از سیاحهای چینی که در اواخر دوره‌ی ساسانی به بلخ رفته و نوبهار را دیده در دست است^۱ و بالاخره قدمای مورخین عرب نوبهار را بیت‌الاصنام نامیده‌اند.

معتقدات آریان‌های ایرانی از نظر تاریخ

محققین بعد از غور در معتقدات مذهبی آریان‌های ایرانی به این نتیجه رسیده‌اند که مردمان مذکور در اعصار قبل از تاریخ، ارباب انواعی را می‌پرستیدند و اگر هرمزپرستی هم در معتقدات آنها داخل بوده در هر حال، مذهب آنها به مرتبه اعتقاد به خدای یگانه نرسیده بود. ولی در قرون بعد و مخصوصاً در اعصار تاریخی مشاهده می‌شود که مذهب زرتشت به توحید منجر و منتهی شده، زیرا تمام آمش‌سپنتان و یَزَت‌ها آفریده‌ی هرمزند و اهریمن بالاخره مغلوب و تاریکی برطرف خواهد شد. بنابراین مسئله‌ای طرح می‌شود که آیا این سیر تکاملی و ترقی در معتقدات مذهبی آریان‌های ایرانی از خود آریان‌ها بوده یا از نفوذ و تأثیرات مذاهب خارجه؟

راجع به مذهب خارجه، اولاً باید در نظر داشت که در عهد قدیم تمام مردم آسیای غربی و آفریقای شمالی به استثنای مردم بنی‌اسرائیل، مشرک و بت‌پرست بودند، زیرا چنانکه از تاریخ معلوم است سومری‌ها، اکدی‌ها، کلدانی‌ها، آسوری‌ها، فینیقی‌ها، مصری‌ها و غیره به ارباب انواعی قایل بودند و مجسمه‌ی آنها را می‌پرستیدند، پس ممکن نبود که این مذهب تأثیری در ترقی مذهب آریان‌ها داشته باشند. یونانی‌ها و رومی‌ها نیز نمی‌توانستند مؤثر باشند، زیرا آنها هم با صرف نظر از بعضی حکما و دانشمندان خود مشرک بودند و حتی وقتی که اسکندر به ایران آمد، یونانی‌ها و مقدونی‌ها به برتری معتقدات مذهبی ایرانیان قدیم با نظر احترام می‌نگریستند. بنابراین مذهب که می‌توانست نفوذی در ترقی مذهب آریان‌های ایرانی داشته باشد مذهب بنی‌اسرائیل بود که بر توحید صرف بنا شده. لذا باید دید که ترقی معتقدات آریان‌های ایرانی در تحت تأثیر مذهب بنی‌اسرائیل بوده یا جهات دیگر

۱. تاریخ برامکه تألیف بُوای فرانسوی (I- Bouvat, Les Barmecides. Paris 1921).

داشته.

آنچه از تتبعات محققین برمی‌آید اجمالاً این است که مذهب موسوی تأثیری نداشته و ترقی مذهب مزبور از خود آریان‌هاست، زیرا آریان‌های هندی هم با اینکه هیچ ارتباطی با بنی‌اسرائیل نداشتند مستقلاً به توحید رسیده‌اند و دیگر اینکه دیده نمی‌شود که در مذهب آریان‌های ایرانی، آدابی از مذهب بنی‌اسرائیل داخل شده باشد.

مبحث سوم

اخلاق - مجازاتها

اخلاق

خلقت در نظر آریان‌های ایرانی میدان جنگی است. (جنگ خوبی با بدی یا روشنایی با تاریکی) و انسان از جنگیهای این میدان می‌باشد. آدم پرهیزکار به عقیده‌ی آنان کسی است که بهتر و بیشتر بتواند به آفرینش خوب کمک کند و با آفرینش بد خصومت ورزد. کارهایی که کمک کردن به خوبی می‌باشد اینهاست: ساختن خانه - احیا کردن زمین - تخم افشانی بسیار - کندن کاریز - نشانیدن درختهای مثمر - نگاهداشتن و تربیت حیوانات اهلی بزرگ و کوچک.

این کارها را هرمز دوست دارد، ولی آیا برای رستگاری فاعل آن کافی است؟ نه - برای رستگاری **مَزده‌پرست** باید نزدیکان خود را دوست بدارد و قلباً دوست هرمز و دشمن اهریمن باشد، از کجا معلوم می‌شود که مزده‌پرست این صفات را داراست؟ از اندیشه نیک - گفتار نیک - کردار نیک و از تشویق اندیشه نیک - گفتار نیک - کردار نیک^۱.

حمد هرمز و نیاز دادن و قربانی کردن برای او وقتی مقبول است که این سه صفت در مزده‌پرست باشد و الاً نتیجه ندارد.

۱. اندیشه‌ی نیک عبارت است از اینکه هرمز را دوست دارند و خوبی را مطلقاً از او دانند و از تکبر و بی‌اعتقادی و حسد و بخل بپرهیزند. گفتار نیک - یعنی عبادت و احتراز از دروغ‌گویی و تقلب و دعوا کردن و فحش دادن و غیبت و افتراء کردار نیک - اجرای آداب مذهبی و عمل کردن به تقوا و صدقه دادن و کمک نمودن به ضعفا و خودداری از چیزهایی که ممنوع است.

از خصایص اخلاق ایرانی‌های قدیم که باعث حیرت مردمان قرون بعد گردید، یکی این است که ارزش اعمال به نیت نیست. در صورتی که برای ما مسلّم است که «لاعمال بالنیات». و لیکن این عقیده‌ی ایرانی‌های قدیم، نتیجه‌ی منطقی معتقدات مذهبی آنان بود، زیرا از نظر آنها کار بد وقتی که وقوع می‌یافت چه سهوی و چه عمدی، قوّت اهریمن را زیاد کرده، فاعل آن را تنزل می‌داد. بنابر این فاعل کار بد در هر حال مکلف بود که برای رفع اثرات آن کفّاره بدهد. یعنی در ازای کار بد، کار خوبی نیز بکند تا کمکی هم به هرمز کرده باشد.

چیز دیگری که باعث حیرت مسلمین شد، وقتی که آنها به ایران آمدند، منع روزه داشتن است. ابوریحان بیرونی نوشته که کفّاره روزه بودن برای پارسی زرتشتی این است که چند نفر گرسنه را سیر کند. این عقیده باز از این معتقدات مذهبی آنان ناشی بود، زیرا به عقیده‌ی آنان، روزه از قوّت انسان می‌کاست و او کمتر می‌توانست به هرمز و به آفرینش خوب کمک کند.

از مختصر مذکور به خوبی مشاهده می‌شود که اخلاق آریان‌های ایرانی نتیجه‌ی منطقی معتقدات آنها و مبنی بر فایده انسان بوده. با وجود این چنانکه از تاریخ و تتبعات محققین مشاهده می‌شود این اخلاق که بر اصل اندیشه نیک- گفتار نیک- کردار نیک بنا شده بود در عالم قدیم تازگی داشته و وقتی که آریان‌های ایرانی به آسیای غربی آمده، دولتهای بزرگ تشکیل نمودند، یک نوع انقلاب اخلاقی را باعث شدند، چه اخلاق آنان برتری داشت بر اخلاق مللی که قبل از آنها مانند سومری‌ها- کلدانی‌ها- آسوری‌ها- فینیقی‌ها در آسیای غربی حکومت کرده بودند. از این جهت است که محققین، استیلای آریان‌های ایرانی را در آسیای غربی به سان واقعه‌ی مهمّی تلقّی کرده و ایران قدیم را در تاریخ نشو و نماى تمدّن بشر عالمی دانسته‌اند که دارای اهمیّت واقعی بود.

مجازات‌ها

بنابر معتقدات مذهبی، ایرانی‌ها قدیم تفویضی بوده، عقیده داشتند که انسان دارای اراده‌ی آزاد و فاعل مختار است. یعنی با خود اوست که دوست هرمز شود و رستگاری یابد یا دوست اهریمن گردد و محکوم به عقوبت و عذاب.

ایرانی‌های قدیم مجازاته‌های دنیوی را براین اساس گذارده بودند: ۱- توبه ۲- تزکیه ۳- جزاها

توبه که عبارت از پشیمانی باطنی مقصر است جلوگیری از دادن مجازاته‌های عرفی یا دنیوی نمی‌نمود، اهمیت آن فقط از این حیث بود که روح مقصر را موافق معتقدات مذهبی پاک می‌کرد و از مجازات اخروی مانع می‌شد. شخصی که توبه می‌کرد می‌بایست نه فقط از کارهای بد بپرهیزد، بلکه در ازای کاربد، کارهای خوبی هم بکند.

تزکیه این بود که به واسطه‌ی آداب مذهبی ارواح بد را از او دور می‌کردند. اما راجع به جزاها بدو باید گفت که بعضی از تقصیرات و گناهها را قابل عفو نمی‌دانستند. بدین معنی که در این دنیا مستوجب قتل و در آخرت باعث عذاب می‌شد. مانند لاشخوری و راهزنی و بعضی از تقصیرات دیگر. جزاها عبارت بود از اعدام در موارد کمی و تنبیه بدنی و جزای نقدی در موارد دیگر (چون شرح جزاها در این مختصر ننگنجد می‌گذریم).

مبحث چهارم

زبان، کتب پهلوی، ادبیات، خط، تاریخ

زبان - کتب پهلوی

زبان این دوره، پهلوی است که در فوق ذکری از آن شده. از قراین چنین به نظر می‌آید که این زبان از اواخر دوره‌ی هخامنشی متداول شده بود. به هر حال در زمان اشکانیان و ساسانیان به این زبان تکلم می‌کردند و بعد از انقراض ساسانیان باز مدتی در ایران و مخصوصاً در طبرستان به این زبان حرف می‌زدند.

قدیم‌ترین کتابتی که به زبان پهلوی روی اوراقی شده و به دست آمده نوشته‌ای است که در فیوم واقع در مصر یافته‌اند و روی پاپیروس (کاغذ حصیری قدیم) نوشته‌اند. وِسْت، متخصص این زبان عقیده دارد که این نوشته متعلق به قرن دوم هجری یا هشتم میلادی است. کتابهای دوره‌ی ساسانی به این زبان نوشته می‌شد، ولیکن کتبی که از دوره‌ی ساسانیان به ما رسیده باشد، خیلی کم است.

وِسْت کتب پهلوی را که اکنون در دست است به استثنای آوستا متعلق به قرون بعد از دوره‌ی ساسانی می‌داند. کتب مزبوره را عالم مذکور به سه قسمت تقسیم می‌کند: ترجمه‌ها و تفسیر آوستا - کتبی که راجع به مسائل یا امور مذهبی و مشتمل بر ۸۲ کتاب یا رساله است^۱ و کتب غیر مذهبی^۱. غیر از اینها کتبی بوده که در قرون اولیه‌ی دوره‌ی اسلامی

۱. معروفترین کتب مذهبی از این قرار است: الف- دین‌گرت (کاردین) در قرن سوم (نهم میلادی) تدوین شده و حاوی تاریخ و ادبیات و سنن زرتشتی است. ب- بُندهشن (اساس دهنده) متعلق به قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) است. ج- داتستان دینیک (عقاید مذهبی) در قرن سوم هجری (نهم میلادی) تدوین شده. د- دینای می نیوی خَرَد (عقاید روح حکمت). ه- اَرَتاویرافنامک (بعضی اَرَتَه و اَرَدی نوشته‌اند، ولی وِسْت چنین نوشته) راجع به اختلالی که در مذهب زرتشت از جهت استیلای یونانی‌ها

وجود داشته و به عربی ترجمه کرده بودند، ولیکن اکنون از اصل یا ترجمه‌ی آنها چیزی در دست نیست.

زبان پهلوی در قرن دوم و سوم هجری (هشتم و نهم میلادی) هنوز متداول بوده و موافق آثاری برای کتابت زرتشتیان تا قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) به کار می‌رفته.^۲

در باب علوم این دوره چیز زیادی نمی‌توان گفت، زیرا مدارکی در دست نیست. همین قدر معلوم است که انوشیروان از پناهنده شدن هفت نفر از علما و حکمای اسکندریه به ایران استفاده کرده، یک مدرسه‌ی طب در جندی‌شاپور بنا نمود و از آنجا اطبایی بیرون آمدند و نیز واداشت فلسفه‌ی افلاطون جدید را برای او ترجمه کردند.^۳

کتاب کلیله و دمنه^۴ (بیدپای) هندی را بروزیه طبیب به حکم انوشیروان از هند آورد و به زبان پهلوی ترجمه شد. بعدها ابن مقفع در قرن دوم هجری، آن را به زبان عربی

پدید آمد و رونقی که در زمان ساسانیان یافت تصور می‌کنند که بین قرن سوم و هفتم هجری (۹ و ۱۴ میلادی) نوشته شده. و - شِکَنْدُگومانیگ وی‌جاز در دفاع از مذهب زرتشت.

۱. معروفترین کتابهای غیرمذهبی از این قراراست: الف- کارنامک آرت‌خشیرپاکان (زالمان پاوکان نوشته) این کتاب به روایتی در آخر قرن ششم میلادی نوشته شده، ولی وسنت به قرون بعد مربوط می‌دارد. ب- یات‌کارزیریان (شاهنامه گشتاسب یا پهلوی) که بعضی مربوط به سده‌ی پانصد میلادی می‌دانند. ج- درخت آسور. د- خسروکواتان و غلام پیشخدمت او. ه- مدون قوانین اجتماعی پارسی‌ها در زمان ساسانیان. و- شطرنج نامه. ز- اسلوبنامه نویسی. ح- ترتیبات قرارداد ازدواج. ط- عجایب مملکت سکستان. ی- فرهنگ پهلوی.

۲. چون از کتب پهلوی که برای ما اسناد تاریخی است ذکری می‌شود باید این مطلب را نیز در نظر داشت: اردشیر بابکان چنانکه بالاتر ذکر شد، جمع‌آوری آوستا را به تن‌سر نامی که هیربذان هیربذ بود رجوع کرد. شخص مذکور کاغذی به پادشاه طبرستان جسنفس‌شاه (*) نوشته و او را تشویق و ترغیب نموده که تمکین از اردشیر نماید. این مراسله را در قرن دوم هجری ابن مقفع از پهلوی به زبان عربی ترجمه کرده و ترجمه‌ی عربی را در قرن ششم هجری (۱۲۱۰ میلادی) ابن اسفندیار به زبان پارسی ترجمه و در مدخل کتاب تاریخ طبرستان گنجایده، اکنون این کتاب درموزه‌ی هند لندن است و دارمس‌تتر آن را بعد از کتیبه‌های هخامنشی و اوستا قدیمی‌ترین سند تاریخی ایران دانسته. (اگرچه اصل مراسله به دست نیامده).

(*) جسنفس معرب گشتاسب است.

۳. این علما از تعصب مذهبی رومی‌ها به ایران پناهنده شده بودند، ولی بعد از چندی خواستند به اسکندریه مراجعت نمایند و انوشیروان در عهدنامه‌ی ۵۴۹ م. که با روم بست، شرط کرد که رومی‌ها معترض آنها نشوند.

ترجمه کرد، ولی ترجمه‌ی پهلوی آن در دست نیست. این کتاب در قرون بعد، از زبان عربی به زبانهای دیگر ترجمه گردید. اخیراً یک ترجمه‌ی سریانی در دیری از نصارا نزدیک جلب یافته و چنانکه معلوم کرده‌اند این ترجمه مستقیماً از زبان پهلوی شده، یعنی در زمان انوشیروان انجام یافته و غیر از ترجمه‌ای است که بعدها از عربی به سریانی نموده‌اند و نیز از قرار معلوم در زمان یزدگرد سوم کتابی راجع به شاهان ایران و وقایع سلطنت آنها نوشته شده بود که معروف به *خوتای نامک* (خدای نامه) بوده.

صاحب کتاب *الفهرست* به این کتاب اشاره می‌کند. ابن مقفع این کتاب را به عربی ترجمه کرد و بعد در ۳۴۶ هجری (۹۵۷ میلادی) به توسط چهارنفر زرتشتی از هرات و سیستان و غیره برای حاکم طوس *ابومنصور ابن عبدالرزاق* به فارسی ترجمه شد. هیچکدام از این کتابها عجالتاً به دست نیامده، ولی اکثر محققین عقیده دارند که دقتی و فردوسی از این کتابها استفاده کرده‌اند.

نوشته‌های نویسندگان قرون اولیه اسلام دلالت می‌کند بر اینکه از اواسط دوره‌ی ساسانی در ایرانی‌ها توجهی به فنون و ادبیات پیدا شده و در زمان انوشیروان این نهضت ادبی شدیدتر گردیده بود. زیرا صاحب کتاب *الفهرست* اسامی کتب زیادی ذکر کرده که از زبان پهلوی به عربی ترجمه شده و در قرن چهارم، اصل و ترجمه‌ی آنها در دست بوده. عده‌ی این کتابها قریب به هفتاد است و به پنج قسمت می‌توان تقسیم کرد. راجع به: ۱- طب و بیطاری ۲- امور مذهبی ۳- فنون جنگی ۴- سیاست و مملکت‌داری ۵- قصص و حکایات بزمی که حالا موسوم به *رمان* است.

ادبیات

راجع به ادبیات منثور علاوه بر کتبی که به عقیده‌ی بعضی از علما از زمان ساسانیان مانده و به ما رسیده است (مثل کارنامه اردشیر بابکان و یادگار زیران و غیره) قراین دیگری نیز حاکی است که نوشته‌ی قصص و حکایات رزمی و بزمی معمول آن دوره بود.

۱. اسامی بعضی از کتابهای نوع چهارم این است: وصیت‌نامه اردشیر به شاپور؛ وصیت‌نامه انوشیروان به هرمز و جواب او - نامه انوشیروان به مرزبان و جواب او؛ کتاب انوشیروان به بزرگان ملت در تشکر، کتاب چیزهایی که به حکم اردشیر از کتابخانه‌ها استخراج شده. راجع به آنچه در باب سیاست و مملکت‌داری نوشته‌اند: وصیت‌نامه انوشیروان به اهل بیت خود؛ نامه *تن‌سر*؛ اسامی کتابهای نوع پنجم در ذیل بیاید.

زیرا اولاً حکایاتی در زمان ساسانیان وجود داشته که قسمتی از آن در تاریخ داستانی ایران داخل شده، مانند حکایت بهرام چوبین و غیره. ثانیاً راجع به بعضی از حکایات بزمی و رزمی که در قرون اولیه اسلام نوشته‌اند. ظن غالب این است که اصل آنها در زبان پهلوی نوشته شده بود مثل قصه ویس و رامین - وامق و عذرا - خسرو و شیرین و فرهاد - زال و رودابه - بیژن و منیژه و غیره.

بالاخره چنانکه در فوق گفته شد یک قسمت از کتبی که صاحب کتاب الفهرست (ابن الندیم الوراق) اسم می‌برد متعلق به ادبیات است.^۱

خط دوره‌ی ساسانی

خطی که در این دوره معمول بوده، معروف به خط پهلوی و خواندن و نوشتن آن بسیار مشکل است. می‌توان گفت که ایران ساسانی با این خط، سیرقه‌قرایی کرده، زیرا برای خواندن و نوشتن خط میخی پارسی، دانستن بیش از هزار علامت لازم است و باز به جهاتی نمی‌توان مطمئن بود که حروف را مطابق صداهایی که در زمان ساسانیان داشته می‌خوانند.

جهت این درجه اشکال دو چیز است: اولاً چون خط پهلوی از خط آرامی اقتباس شده برای صداهایی که اختصاص به زبان پارسی (پهلوی آن روز) دارد علامت مخصوصی نیست و گاهی یک علامت نماینده‌ی چند صداست. ثانیاً معمول زمان ساسانیان این بود که در تحریر لغات آرامی استعمال می‌کردند، ولی در موقع خواندن به جای آن لغات پهلوی می‌گذاشتند. مثل اینکه ملکا که به زبان آرامی به معنی شاه است، می‌نوشتند، ولی شاه می‌خواندند و نیز من می‌نوشتند و از می‌خواندند.

این نوع کتابت را به طوری که از ابن مقفع نقل شده هوزوارش یا زوارش می‌نامیدند. عده‌ی این نوع لغات آرامی که در زبان پهلوی استعمال شده، بالغ بر هزار است و بی‌اندازه خواندن تحریرات پهلوی را مشکل کرده، ولی خوشبختانه کتابهایی در آسیای

۱. اسامی کتابهای ادبی این است: کتاب هزار افسان یا افسانه (به عربی ترجمه شده و موسوم به الف لیل و لیله است)؛ کلیله و دمنه؛ هزارستان؛ سندباد (ترجمه از هندی به پهلوی)؛ قصه بهرام چوبین؛ افسانه‌ی گشت و گذار؛ خرس و روباه؛ مشک زنانه و شاه زنان؛ رستم و اسفندیار؛ شهربراز و آپرویز؛ بینان دخت؛ بهرام دخت؛ کتاب کاروند؛ انوشیروان؛ بهرام و نرسی؛ دارا و بت زرین؛ کتاب الفال.

وسطی به زبان پهلوی پیدا شده که عاری از هوزوارش و برای تاریخ و زبان‌شناسی کمک بزرگی است. زوارش معمول ممالک دیگر هم در آسیای غربی بوده، مثلاً بابلی‌ها و آسوری‌ها در ازمنه‌ی قدیمه کلمات سومری استعمال می‌کردند و به بابلی می‌خواندند.^۱ از آنچه به طور اختصار ذکر شد معلوم است که خط دوره‌ی ساسانیان همان خط پهلوی بوده، منتهی با این خط، گاهی تنها لغات پهلوی نوشته می‌شد، مانند کتابهایی که در آسیای وسطی پیدا شده و گاهی لغات پهلوی و آرامی باهم که زوارش می‌نامیدند، و روشن است که در هر حال، زبان کتیبه‌ها و تحریرات زبان پهلوی بود، زیرا در موقع خواندن همیشه پهلوی می‌خواندند.

زوارش به سیاق‌نویسی ما بی‌شبهت نیست که مائة یا الف می‌نویسیم و صد یا هزار می‌خوانیم.^۲ علامات خط پهلوی ظاهراً ۲۵، ولی چنانکه گفته شد در واقع بالغ بر هزار است.

تاریخ

در این دوره، شماره‌ی روز و ماه و سال آوستایی بود، یعنی سال شمسی به دوازده ماه تقسیم می‌شد و اسامی ماهها همان بود که امروز هم معمول است. ماه را سی روز دانسته، هر کدام از روزها را به اسم یکی از یَزَت‌ها می‌نامیدند.

در آخر سال بعد از ماه دوازدهم پنج روز اضافه می‌کردند و آن را اندرگاه می‌گفتند و چون سال طبیعی تقریباً شش ساعت از سال آوستایی بیشتر بود در هر صد و بیست سال، یک مرتبه سال روستایی را کبیسه کرده، به جای دوازده ماه، سیزده ماه حساب می‌کردند. مثلاً دو فروردین، دو اردیبهشت و قس علیهذا و بدین ترتیب سال آوستایی با سال طبیعی مطابق می‌شد (شرح موضوع خارج از حدود این کتاب است).

۱. مثلاً در زبان اکدی پدر را «آددا» می‌گفتند. بنابراین آسوری‌ها «آد» می‌نوشتند ولی آب می‌خواندند.
 ۲. [،] در اصل مائة بوده و حالا در سیاق به این شکل درآمده و نیز «ال» در اصل الف بوده. چنانکه معلوم کرده‌اند در کتابت انگلیسی امروزی هم پانزده کلمه‌ی زوارش وجود دارد، یعنی پانزده کلمه را به اختصار به لاتینی می‌نویسند، ولی به انگلیسی می‌خوانند.

مبحث پنجم

صنایع

معماری و حجاری

راجع به این صنایع، آثاری که از دوره‌ی ساسانی باقی مانده از این قرار است:

۱- طاق‌بستان در نزدیکی کرمانشاهان. در اینجا سرستون‌هایی دیده می‌شود که حاکی از نفوذ معماری یونان و بیزانس است. در این محل صورت سه نفر در سنگ منقور است و دو نفر از آنها شخصی را که روی زمین خوابیده لگدمال می‌کنند، ولیکن چون کتیبه‌ای نیست نمی‌توان گفت این اسیر کیست و این سه نفر چه کسانی هستند.

در ته طاق دو حجاری برجسته است. یکی مطابق کتیبه شاپور دوم است و دیگر سواری است (شاید خسرو پرویز باشد). این سوار، کلاهخود نوک‌دار بر سر و زره بر تن دارد و به نیزه و کمان مسلح است. شکل او بکلی شکل فردی از سواره‌نظام ایران این دوره است. راجع به این صورت چنین نوشته‌اند:

این حجاری گیرنده است، نمی‌توان آن را تماشا کرد و در جزئیات آن دقیق شد، بی‌آنکه هیچ‌جانی در انسان تولید کند. این فردی از سواره‌نظام ایران است (زیرا اگر هم شاه باشد همان اسلحه سواران را دارد، منتهی اسلحه‌اش قیمتی‌تر است، سواره‌نظامی که آن همه فتوحات نسبت به رومی‌ها کرد و در زمان خسرو پرویز شامات و بیت المقدس و مصر را مسخر و اطراف قسطنطنیه را محاصره نمود.^۱

در اطراف طاق، باز حجاریهایی دیده می‌شود که موضوع آن شکار شاه است، چیزی که مخصوصاً شایان توجه می‌باشد پارچه‌های فاخری است که اشخاص در بر دارند و نشان

۱. کلمان هووار، ایران قدیم.

می‌دهد که صنعت پارچه بافی در این زمان خیلی ترقی داشته.

۲- **قصر شیرین** یعنی قصری که خسرو پرویز برای شیرین سریانی ساخته.

خرابه‌های این قصر نشان می‌دهد که سقف اتاق طاق بوده و دیوارها را با گچ سفید کرده و ستونها را از آجر تراش و گچ ساخته بودند. قصر باغی یا پارکی داشته به مساحت ۱۲۰ جریب و این باغ دارای عمارت‌های متعدد بوده.

۳- **طاق کسری** در نزدیکی دجله بارگاهی را نشان می‌دهد که سقف آن طاق است و به شکل بیضی زده شده. این طاق قسمتی از کاخ سفید است که انوشیروان در ۵۵۰ م. بنا کرده بود و بارگاه آپادنا یا جایگاه تخت سلطنتی را می‌پوشانده. قالی زربفت و مرصعی که به بهارستان کسری معروف و موافق قراین فرش آن بوده. چنانکه بعضی نوشته‌اند یکصد ذراع طول و هفتاد ذراع عرض داشته.^۱

این تالار بزرگ با شاه‌نشین‌های متعدد از بالا به واسطه‌ی ۱۵ روزنه روشن می‌شد. ستون‌های شاه‌نشین‌ها و طاق‌ها و دیوارهای درونی تالار با لوحه‌های سیمین و زرین منبت‌کاری شده بود، تخت سلطنت را در ته آن پشت پرده‌ای قرار داده بود. زینت فوق‌العاده تالار، قالیهای قیمتی و غیره و درخشندگی فلزات کریمه و روشنایی که از بالا به درون بارگاه می‌افتاد اثر غریبی در اشخاصی که در دفعه اولی وارد آن می‌شدند می‌نمود. چیزی که در اینجا تازگی دارد دیوارهای عمارت است که با تیرهای چوبی به هم مهار نموده‌اند و چنین به نظر می‌آید که ایرانی‌ها این سبک را از رومی‌ها اقتباس کرده‌اند. قبر سلمان پارسی در نزدیکی این بناست.

۴- **طاق ایوان** (در کنار کرخه که به کارون می‌ریزد- در نزدیکی شوش). خرابه عمارتی است که شبیه کلیساهای قرون وسطای اروپاست و طاق‌های آن را به شیوه‌ی معماری پیکانی یا گوتیک^۲ ساخته‌اند. چنین به نظر می‌آید که این بنا، عمارت سلطنتی بوده.

۱. چنانکه بعضی از مورخین دوره‌ی اولیه اسلام نوشته‌اند فرش بزرگی که به تصرف مسلمین درآمد سیصد ذراع طول و شصت ذراع عرض داشته. حاشیه‌های این فرش زربفت با زمردهای گرانبها و متن آن با جواهرات قیمتی رنگارنگ ترصیع یافته بود. فرش مذکور را به امر عمر قطعه‌قطعه کرده، بین مسلمین تقسیم نمودند و یکی از اسهام را که بهترین قطعات نبود به بیست‌هزار درهم فروختند.

۲. ogival یا gothique شیوه‌ی قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی اروپاست و فرانسوی‌ها مدعی‌اند که شیوه‌ی فرانسه آن زمان می‌باشد. طاق‌های این اسلوب مدور نیست، بلکه قسمت‌های طاق وقتی که به هم می‌رسد زاویه حاده تشکیل می‌یابد. این شیوه را به فارسی لابد باید پیکانی نامید.

۵- پلهای دزفول و شوشتر که تقریباً ۳۸۰ ذرع طول و ۷ ذرع و نیم عرض داشته. این پلها را به شیوه‌ی رومی ساخته‌اند. پل شوشتر کار مهندسین رومی است.

۶- در نقش رستم نزدیک تخت جمشید چند مجلس حجاری برجسته دیده می‌شود که راجع به دوره‌ی ساسانیان است.^۱

۷- در نقش رجب (نزدیک تخت جمشید) مجلسی است که شاپور اول و ملتزمین او را در حال حرکت می‌نمایاند. در این محل نیز مجلسی است که تاج بخشی اردشیر اول را به شاپور اول نشان می‌دهد.

۸- در شاپور (پنج فرسخی کازرون) چند حجاری برجسته را مربوط به دوره‌ی ساسانیان می‌دانند. مجلسی فتح شاپور اول را نسبت به والرین می‌نمایاند، شاپور، سیریادیس را امپراتور روم نموده، و والرین که به زانو درآمده برحسب اجبار به امپراتور جدید تعظیم و تکریم می‌کند.^۲

۹- عمارت فیروزآباد (در راه شیراز به دارابگرد) طاق‌ها و دیوارهای مخروطه‌ای از این بنا باقی مانده.

۱۰- بنای سروستان (بین شیراز و داراب)، طاقهایی نیز در اینجا دیده می‌شود که هنوز عیب نکرده. دیولافوا عقیده دارد که عمارت فیروزآباد و بنای سروستان متعلق به دوره‌ی هخامنشی است و از اینجا نتیجه می‌گیرد که ایرانی‌ها فن طاق زدن را از روم

۱. الف) مجلسی است که فتح شاپور اول را نسبت به والرین امپراتور روم نشان می‌دهد؛ ب) حجاری برجسته دو سوار است که یکی تاج می‌دهد و دیگری آن را می‌گیرد. تصور می‌کنند که اولی آهورمزد و دومی اردشیر اول است؛ ج) مجلسی است که بهرام دوم و ملتزمین او را نشان می‌دهد؛ د) دونفر سوار باهم در جنگند. بعضی تصور می‌کنند که این مجلس جنگ بهرام پنجم را با خان هیاطله نشان می‌دهد، ولی راوُلِیون سن این شاه را بهرام چهارم می‌داند.

۲. مجالس دیگر اینهاست: الف) مجلسی باز فتح شاپور را نسبت به والرین نشان می‌دهد؛ ب) صورت شخصی است که به زانو درآمده و بین آهورمزد و شاپور اول واقع است؛ ج) تاج‌بخشی هرمز را به بهرام اول می‌نمایاند. بعضی گمان می‌کنند که این شاه نرسی است؛ د) بهرام دوم و رئیس اردوی او را که نسبت به دشمن فاتح بوده نشان می‌دهد. تصور می‌کنند که این مجلس راجع به مطیع شدن سیستان است؛ ه) مجلسی است که شخصی روی کرسی نشسته، از طرف راست او هفت نفر انگشت بر بینی نهاده و از طرف چپ شش نفر در حال توقیر ایستاده‌اند. پایین اشخاصی ایستاده‌اند که بعضی از آنها تقریباً دست به سینه و برخی دست بسته‌اند و اسبی هم با زین در اینجاست، چون کتیبه‌ای نیست نمی‌توان دانست که این مجلس حاکی از چه واقعه‌ای است.

اقتباس نکرده‌اند، بلکه این فنّ از خود ایرانی‌هاست، ولیکن محققین دیگر این عقیده را رد کرده و ابنیه مزبوره را مربوط به دوره‌ی ساسانی دانسته‌اند. بعضی آثار در خارج ایران کشف شده، مانند خرابه‌های قصر مَشیتا در طرف غربی بحرلوط (بحر میّت) در شامات که به شیوه‌ی بیزانس ساخته‌اند.

کتیبه‌های ساسانی

کتیبه‌هایی که از این دوره، کشف شده و طرف توجّه می‌باشد زیاد است، ولی چون در این مختصر شرح آنها نگنجد بعضی را ذکر می‌کنیم:

اول- در نقش رستم (نزدیک تخت جمشید) چند کتیبه است:

۱- از اردشیر بابکان در زبان پهلوی اشکانی و ساسانی و یونانی. ترجمه‌ی آن برای نمونه‌ی معرفی که شاهان ساسانی از خود می‌نمودند در می‌شود. «این پیکر مزده‌پرست خدایگان اردشیر شاهنشاه ایران آسمانی نژاد از ایزدان پسر پاک شاه است».

۲- از شاپور اول در زبان یونانی که خود را معرفی می‌کند.

دوم- در حاجی‌آباد (سه فرسخی تخت جمشید) کتیبه‌ای است از شاپور اول به پهلوی اشکانی و ساسانی. این کتیبه را هنوز نتوانسته‌اند کاملاً بخوانند، ولی راجع به تیری است که شاپور در حضور شهرداران و ویس‌پوران و آزادان انداخته. در این کتیبه، شاپور خود را شاهنشاه ایران و غیر ایران معرفی می‌کند (مقصود از غیر ایران متصرفات ایران در خارج فلات ایران است).

سوم- در طاق‌بستان صورت شاپور دوم، حجّاری شده و کتیبه‌ای هم او را معرفی می‌کند.

چهارم- در پایکولی (بین قصر شیرین و سلیمانیه در کوهی) کتیبه‌ی بسیار مفصلی است از نرسی ساسانی که به پهلوی اشکانی و ساسانی نوشته شده. اینجا نرسی شرح می‌دهد که چگونه بهرام سوم را از تخت پایین آورده، به سلطنت رسید. این کتیبه مفصل‌ترین کتیبه‌های ساسانی است و اطلاعاتی راجع به حدود ایران آن زمان می‌دهد.

پنجم- دو کتیبه است از شاپور دوم که در درب جنوبی قصر داریوش کنده‌اند. یکی راجع به ورود شاپور به این محل است و دیگری مربوط به کارهایی که کرده.

نقاشی

راجع به نقاشی زمان ساسانیان در خود ایران چیزی به دست نیامده، ولیکن در حفريات تورفان در ترکستان چین نقاشی‌هایی یافته‌اند که در برلن است. این نقاشی‌ها پیروان مانی را نشان می‌دهد و تماماً صورتهای ایرانی است که چینی‌ها نقاشی کرده‌اند.

از اینجا استنباط می‌شود که این صورتهای از روی نقاشی‌هایی که پیروان مانی از ایران به چین برده‌اند کشیده شده و در ایران دردوره‌ی ساسانیان نقاشی ترقی داشته. در نزد اهل فن مسلّم است که ایرانی‌ها در زمان مانی نقاشی را از چین اقتباس و در آن تصرفاتی نموده‌اند و این تصرفات بعد به چین سرایت کرده و اثراتی در نقاشی چینی گذارده، چنانکه نفوذ ایرانی در بعضی از نقاشی‌های چینی کاملاً محسوس است.

شعر

شعر به معنی امروزی (یعنی منظوم عروضی) در دوره‌ی ساسانی وجود نداشته، ولی سخنانی می‌گفته یا می‌سروده‌اند که دارای یک نوع نظم و ترتیبی بوده (مثلاً شعر هشت هجایی و امثال آن).

موسیقی

این فن مورد توجه بوده و در زمان خسرو پرویز ترقی شایانی داشته. معروفترین موسیقی‌دانهای این زمان را چنین ذکر کرده‌اند: باربذ - نکيسا - بام‌شاذ - رامیتن.

زبانها و خطوط ایران قدیم

اگر چه راجع به بعضی از زبانها و خطوط ایران قدیم در جای خود ذکر شده، ولی چون از برخی موقع ذکر به دست نیامده، لذا در اینجا موضوع مذکور را خلاصه می‌نماییم.

اول - زبانهای ایران قدیم از این قرار بوده:

۱- پارسی قدیم که کتیبه‌های شاهان هخامنشی را بدان نوشته‌اند.

۲- زبان آوستایی یعنی زبانی که آوستا در آن انشا شده.

۳- زبان پهلوی که دو لهجه داشته: پهلوی شمالی یا اشکانی و پهلوی جنوبی یا

ساسانی. از اسامی معلوم است که در دوره‌ی اشکانی و ساسانی به این دو زبان حرف می‌زده‌اند.

محققاً معلوم نیست که زبان آوستایی معمول کدام قسمت از اهالی ایران قدیم بوده، ولی ظنّ قوی این است که مادی‌ها به این زبان تکلم می‌کرده‌اند.

زبان‌هایی که اکنون در ایران حرف می‌زنند از یکی از زبان‌های مذکور قدیم آمده، مانند زبان پارسی امروزی و کردی و بلوچی و لری و گیلکی و مازندرانی و گبری و سیوندی و زبان یهودی‌های ایران و نطنزی و کاشی و سمنانی و تات و طالش و غیره و نیز زبان پشتو یا پختو در افغانستان و زبان بخاری یا تاجیکی در آسیای وسطی و زبان اُست‌ها در قفقازیه.

کلیتاً شعب پراکنده زبان پارسی در ترکستان (افغان و روس) و پامیر زیاد است.^۱ اخیراً آثاری هم در آسیای وسطی از دو زبان یافته‌اند که یکی به زبان‌های اروپایی و دیگری به زبان‌های ایرانی نزدیک است. این دو زبان را بعضی از محققین زبان طخاری و خُتنی (یا ایران شرقی) نامیده‌اند. خلاصه آنکه زبان‌های ایرانی از اقصی بلاد پامیر تا آسیای صغیر منتشر بوده و در قرن دهم هجری (۱۶ م.) از اسلامبول تا کلکته زبان پارسی را در محاوره و تحریرات سیاسی و ادبی به کار می‌بردند.

دوم - خطوط

از هر کدام از خطوط ایرانی به مناسبت موقع و موضع ذکری شده، در اینجا فقط از خط آوستایی کلمه‌ای چند گفته می‌شود.

این خط از خط پهلوی آمده و آن را از چپ به راست می‌نویسند، ولی کاملاً الفبایی است. یعنی به جای هر کدام از صداها متحرک و ساکن علامتی هست. از قرار معلوم، این خط در قرن ششم میلادی اختراع شده و چون آوستا را با این خط نوشته‌اند موسوم به آوستایی گردیده.

بنا بر آنچه در فوق و در اینجا ذکر شد خطوط ایران قدیم از این قرار بوده: خط میخی پارسی - خط پهلوی - خط مانی - خط آوستایی. خطی هم در آسیای وسطی یافته‌اند که

۱. مانند زبان یُغوبی و وْخان یا وْخی و هروی و شْغنان و غیره.

اکنون موسوم به خط سغدی می‌باشد. خط مزبور از خط آرامی اقتباس شده و در آسیای
وسطی منتشر و مبدل به خط اویغور گردیده. خط آخری برای کتابت زبان ترکی به کار
می‌رفته و بعدها به خط مغول و منچو تبدیل یافته، چنانکه اکنون هم معمول است.

خاتمه

یک نظر اجمالی به چهارده قرن ایران باستان

بعد از آنچه راجع به چهارده قرن ایران قدیم در این کتاب ذکر گردید، مقتضی است یک نظر اجمالی به تاریخ این عهد ممتد افکنده، کلمه‌ای چند از کلیات آن بگوئیم. آریان‌های ایرانی در زمانی که محققاً معلوم نیست از آریان‌های دیگر جدا شده و از قرن چهاردهم قبل از میلاد به تدریج به فلات ایران آمده، نام خود را به آن دادند. اینها به اقوام و عشیره‌های متعددی تقسیم شده بودند و دو قوم از اقوام مذکور - مادی‌ها و پارسی‌ها - تابع دولت آسور شده، چیزهای زیاد از آسوری‌ها و بابلی‌ها اقتباس کردند. بعد مادی‌ها فنون جنگی را در مکتب عمل از آسوری‌ها آموخته و به قیمت فداکاری بسیار در زمان هُووَخْشْتَر از قید آسوری‌ها رسته بزودی دولت قدیم آسور را منقرض نمودند.

این واقعه تازگی داشت، زیرا این اولین دفعه بود که در آسیای غربی زمینه‌ی استیلای آریان‌ها تدارک می‌شد پس از آن مادی‌ها نتوانستند و در مقابل پارسی‌ها مقاومت نمایند و جای خود را به آنها دادند. اینها به ایران‌بانی اکتفا نکرده، خواستند عالمگیر شوند و دیری نگذشت که حکمرانی پارسی‌ها از ماورای سیحون تا حبشه و از پنجاب هند تا برقه (به عقیده‌ی بعضی تا قرطاجنه) مسلّم شد.^۱

۱. راجع به قرطاجنه بین محققین اختلاف است. ولی از قرائن صریحاً استنباط می‌شود که در زمان هخامنشی‌ها قراردادی بین ایران و مملکت مزبور منعقد شده بود و برحسب آن قرطاجنه یک نوع تمکین از ایران داشته. مثلاً ژوستین مورخ رومی (از قرن دوم میلادی) نوشته که داریوش اول مأموری به قرطاجنه فرستاده، قربانی انسان و دفن میت را منع کرد و سنای قرطاجنه از این امر تمکین نمود.

کوروش بزرگ این دولت را تأسیس نمود و داریوش بزرگ آن را به ترتیب صحیح درآورد. با تأسیس دولت هخامنشی چهارچیز در دفعه اولی در تاریخ وقوع یافت.

اول - استیلای آریان‌ها در آسیای غربی و بلکه در عالم آن روزی، زیرا تا آن زمان به اندازه‌ای که تاریخ یاد دارد، استیلا با اقوامی بود که زبانشان به زبان مردمان اورال و آلتایی نزدیک است. مانند عیلامی‌ها، سومری‌ها، هیت‌ها یا با مردمان سامی‌نژاد مثل کلدانی‌ها، آسوری‌ها، فینیقی‌ها و غیره.

دوم - چنین دولت عظیمی تا آن زمان تأسیس نشده بود: آسور که قبل از بزرگ شدن مادی‌ها بزرگترین دولت آن روزی بود شاید معادل نصف دولت هخامنشی می‌شد.^۱

سوم - هیچ دولت بزرگی تا آن زمان دارای تشکیلاتی مانند ایران داریوش اول نگشته بود، زیرا سلاطین آسور و غیره غالباً ممالک را برای غارت یا گرفتن باج تسخیر می‌کردند و تشکیلاتی مانند تشکیلات داریوش اول ممالک تابعه را به هم پیوند نمی‌کرد. بنابراین تشکیلات داریوش در تاریخ تازگی داشت و دولت هخامنشی نخستین آزمایش آریان‌ها و بلکه مردمان هند و اروپایی در تشکیل دولتهای بزرگ گردید.

چهارم - هیچ دولت آسیایی تا زمان داریوش اول لشگرکشی به اروپا نکرده بود (سفر جنگی داریوش به تراکیه و ماوراء دانوب).

پارسی‌ها در نهضت خود به غرب به یونان برخوردند و ثلثی از آن تابع شد، ولی باقی یونان چنان مقاومتی نشان داد که نهضت پارسی‌ها به مغرب خاتمه یافت.

یونانی‌ها به واسطه‌ی پیشرفتهای خود در ماراتن و سالامین خواستند جهانبانی پارسی‌ها را متزلزل نمایند، ولی دیری نگذشت که از جهت جنگهای داخلی یونان تفوق باز با پارسی‌ها شد و دول یونانی به واسطه‌ی ثروت ایران و نفاق داخلی در مدار سیاست آریان‌های ایرانی گردید.

پدید آمدن اسکندر از حیث تشکیلات نسخه‌ی دوم شاهنشاهی داریوش گردید. با این تفاوت که استیلای آریان‌های ایرانی در عالم به استیلای شعبه‌ی دیگر از مردمان هند و اروپایی (مقدونی و یونانی) تبدیل یافت. یعنی به تسلط مردمانی که اگرچه آریانی نبودند،

۱. به همین جهت دولت هخامنشی را به ترتیب تاریخی اولین دولت عالمگیر دانند.

ولی با آریان‌ها قرابت نژادی داشتند.

تمدن یونانی در ایران بسرعت منتشرشد، ولی به عرض و طول نه به عمق. جنگهای متمادی جانشینان اسکندر و فسادى که از آن مترتب بود و نیز رفتار بی‌رویه سلوکی‌ها با ایرانی‌ها به آنها تکانى داد و یکی از اقوام تازه‌نفس ایرانی که هنوز به عرصه‌ی سیاست پا نهاده بود پیشقدم گردیده، اول سلوکی‌ها و یونانی‌های باختر را از ایران براند و بعد با رومی‌ها قوی پنجه طرف و در سر تقسیم ممالک آسیای غربی در گیرودار شد.

این مردم یا صحیح‌تر گفته باشیم این اردوی جنگی که در تاریخ موسوم به دولت پارت شده، حمایت شرق را در مدت چند قرن به عهده گرفته، نهضت روم را در شرق متوقف نمود.

در دوره‌ی آنها ایران شکل دول متحده را یافت و اوضاعی در اینجا برقرار شد که بعدها نظایر آن در اروپای قرون وسطی تکرار گردید.

اشکانیان پس از آنکه در مقابل سیل نهضت رومی به شرق سدّی گشته، به بسط دولت عظیم روم در آسیا خاتمه دادند، از جهت عدم توجه به احوال رومی ایرانیان از میدان مبارزه خارج شده، جای خود را مانند مادی‌ها باز به پارسی‌ها سپردند.

دولت ساسانی، ایران را دارای مذهب رسمی نمود، این اقدام در تاریخ ایران سابقه نداشت. پارسی‌ها در ابتدا خواستند دولت هخامنشی را از نو تأسیس کنند، ولی به زودی دریافتند که به جای بابلی‌ها و فینیقی‌ها و مصری‌های هفتصدسال قبل ملت قوی روم را در پیش دارند، این بود که فرات سرحدّ طبیعی ایران و روم شد، چه هرکدام از طرفین در طرف دیگر ضعیف بود.

جنگهای این دو دولت با هم قرن‌ها طول کشید و با وجود جنگهای مکرر متمادی باز دولتین با همدیگر مماشات کردند و گاهی هم در سر تقسیم مملکتی باهم کنار آمدند. دولت ساسانی با فشار مردمان قوی و سلحشور شمال و شمال شرقی مواجه شد و با وجود این تمام مردمان مذکور را عاجز کرده، تمدن ایرانی را نجات و مسائل را به نفع ایران خاتمه داد.

این دولت در مدت چهارقرن رو به اوج رفت و بالاخره برای برتری در عالم قوای خود

را تحلیل برد و نتوانست درمقابل ملت تازه‌نفس قوی و متحدی مانند مسلمین دوام آورد؛ بالنتیجه بعد از دوازده قرن و نیم باز استیلا و تفوق در آسیای غربی با مردمان سامی‌نژاد گردید.

کارهایی که آریان‌های ایرانی برای تمدن بشر کرده‌اند

در بادی نظر ممکن است چنین استنباط شود که گذشته‌ها و کارهای مللی که از نژادهای مختلف بوده و هرکدام تاریخ جداگانه و مستقلی داشته‌اند ارتباطی بایکدیگر ندارد ولیکن وقتی که کلیه بشر را در نظر گرفته از لحاظ آدمیت به تواریخ ملل نظر کنیم، به آسانی می‌یابیم که تمدنهای کنونی با وجود تفاوت‌هایی که باهم دارد باز نتیجه‌ی حوادثی است که در اعصار قبل از تاریخ روی داده، یا کارهایی که در عهود تاریخی انجام یافته و ملل و اقوام تاریخی که از نژادهای مختلف بوده‌اند هرکدام به نوبت خود برای نوع بشر کارهایی کرده، به میراث گذاشته و گذشته‌اند.

بنابراین آریان‌های ایرانی هم که اقوام بزرگی به وجود آورده‌اند البته کارهایی کرده‌اند و برای ما لازم است بدانیم که آن کارها چیست و بر مردمانی که قبل از آنها مالک‌الرقاب ملل بودند چه مزایایی داشتند و چه مقامی را در تاریخ تمدن حایزند.

برای فهم مطلب باید تاریخ ایران قدیم را در نظر گرفته، کلیاتی از آن استخراج کرد و این کلیات را با کلیاتی که از تواریخ ملل دیگر عهد قدیم استنتاج شده سنجید تا بدون انحراف از جاده بیطرفی آنچه حق است گفته شود.

اگر بخواهیم مقایسه و سنجش را در این صفحات به عمل آورده و بعد نتیجه را بنویسیم از حدودی که برای این کتاب معین شده خارج خواهیم شد، و از این جهت به نتیجه می‌گذریم.

بنابر مقایسه مذکور، کارهایی که آریان‌های ایرانی انجام داده و چیزهایی تازه که در عالم قدیم داخل کرده‌اند و بعد میراث بشر شده و نفوذ در تمدنهای سایر اقوام و ملل در زمانهای مختلف یافته از این قرار است:

اول - تشکیل دولت بزرگی که تا آن روز در تاریخ نظیر نداشته، چه از حیث بسط و چه از حیث تشکیلات.

دوم - ادخال معتقدات پاکتر و اخلاقی عالی‌تر در آسیای غربی و شرق نزدیک به آنچه قبل از آنها اکثر ملل قدیمه داشته‌اند (به استثنای بنی‌اسرائیل).

سوم - طرز سلوک با ملل تابعه و اداره کردن آنها موافق اصولی که باعث نزدیکی ملل اقوام به همدیگر گردیده و زمینه‌ی اختلاط و آمیزش آنها را با یکدیگر مهیا نموده. این طرز حکومت برای مللی که بعد از آریان‌های ایرانی آمدند، سرمشق مملکت‌داری شد و بعد به مرور تکمیل گردید، تا به پایه‌ی کنونی رسید.

چهارم - تصرفات در صنایع قدیمه به اندازه‌ای که آن را ظریف‌تر و زیبا نمود.

پنجم - تبدیل خط میخی مشکل به خط میخی آسانتری.

اما راجع به موقع آریان‌های ایرانی در عالم قدیم با یک نظر سطحی به نقشه‌ی آسیا و اروپا و آفریقا حل مسئله خیلی آسان است. ایران قدیم آسیای شرقی وسطی و هند را با دنیای غربی اتصال می‌داد و چون دریانوردی در آن عهد آسان نبود زیرا قطب‌نما و بسیاری از چیزهای لازم را فاقد بودند روشن است که این موقع چه اهمیتی داشته.

ایران قدیم در سرراه تجارت بین‌المللی و مهاجرت مردمان تازه‌نفس آسیای وسطی به طرف غرب واقع شده بود. چه مردمانی در اعصار قبل از تاریخ از ایران گذشته به طرف غرب رفته‌اند؟ معلوم نیست. همین قدر راجع به ازمنه‌ی قبل از تاریخ می‌بینیم که داستانهای ما پر است از جنگهای ایرانی‌ها با مردمان شمالی که به ایران هجوم می‌آوردند و در ادوار تاریخی هُوُوَخِشتر و کوروش چندین سال متوالی در امور شمالی ایران غوطه‌ورند و شاهان اشکانی و ساسانی همانقدر که با روم درگیردارند با مردمان شرقی نیز درجنگند.

اگر کیفیات این جنگها را نمی‌دانیم از این جهت است که آثاری باقی نمانده. پس معلوم است که ایران از یک طرف تمدن خود را در شرق انتشار می‌داده، راههای تجارت را آماده و دریاها را به هم نزدیک می‌کرده، امنیت را برای کاروانهای تجارتی تأمین و ملل را به همدیگر نزدیک می‌نموده و از طرف دیگر سدی بوده در مقابل مردمان تازه‌نفس قوی شمال شرقی و شمالی مانند سگها و ماسازتها و یوئه‌چی‌ها و هون‌ها و هون‌های سفید (هیاطله) و خزرها و ترکها و غیره.

اگر این موقع ایران را در نظر گیریم به آسانی خواهیم فهمید که چرا آنقدر مذاهب مختلفه در ایران پدیدآمده: چون ایران قدیم در سر چهارراه عالم قدیم واقع شده بود، مذاهب هندی و معتقدات ملل آسیای غربی و یونانی‌ها^۱ و عقایدی که از فلسفه‌ی حکمای یونانی مانند افلاطون و فلوطن و غیره حاصل می‌شد در ایران یا در حدود آن با یکدیگر تصادف می‌نمود و ازمرآمده و آمیزش پیروان مذاهب و معتقدات مذکوره مذاهبی به وجود می‌آمد که مانند مهرپرستی و مذهب مانوی رنگ معتقدات اصلی آریان‌های ایرانی را می‌یافت^۲ و چون این مذاهب به ممالک خارجه سرایت می‌کرد به وسیله‌ی معتقدات مذکوره افکار و عقاید ایرانی درمشرق و مغرب عالم قدیم منتشر و ایران به طور غیرمستقیم در ممالک غیرهمجوار یا بعیده هم (مانند اروپای غربی و آفریقای شمالی از یک طرف و ترکستان و چین از طرف دیگر) در معتقدات و تمدن ملل مختلفه مؤثر واقع می‌شد.

این است به طور کلی و اختصار کارهای آریان‌های ایرانی در عالم قدیم. مختصر مذکور معلوم می‌کند که کارهای این ملت برای تمدن بشر اگر از حیث کیفیت به اهمیت کارهای یونانی‌های قدیم نمی‌رسد ولیکن از حیث کمیت کمتر نیست و بلکه به عقیده‌ی بعضی بیشتر می‌باشد. از این جهت است که محققین آریان‌های ایرانی را ملت تاریخی می‌دانند. بنابراین و نظر به آنچه از تاریخ عالم قدیم معلوم است ملل تاریخی عهدقدیم به ترتیب تقدّم تاریخی اینها بوده‌اند: مصری‌ها، بابلی‌ها، آریان‌های ایرانی، یونانی‌ها و رومی‌ها. هندی‌ها و چینی‌ها در این زمره داخل نیستند، زیرا آنها در تاریخ تمدن جرگه‌ی دیگری تشکیل داده‌اند.

۱. به خصوص بعد از آمدن اسکندر به ایران.

۲. این مذاهب را در خارجه مذهب ایرانی می‌نامیدند.

ضمیمه

فهرست سلسله‌هایی که در ایران قدیم سلطنت کرده‌اند

اسامی شاهان، وقایع مهم، دوره‌ها و سلطنت‌ها

اسم پادشاه	وقایع مهم، ملاحظات	سنه‌ی قبل از میلاد
	عیلام عهداول تاریخ عیلام	از ازمئه قدیمه تا
	مانیشته سلسله کش‌ها را تأسیس و عیلام را	۲۲۲۵
	باجگذار اگد نمود.	۲۸۰۰
	آنزان مطیع گودا پادشاه سومر گردید.	در حدود ۲۵۰۰
کودوزنان - خوندی	پادشاه عیلام شهر اوز را تسخیر کرد و	
	مجسمه‌ی نهنه را به شوش برد.	۲۲۸۰
	برقراری سلسله سامی موسوم به نی‌سین در	
	سومر.	۲۲۳۵
ریم سین	سلسله‌ی تی‌سین را منقرض کرد.	در حدود ۲۱۱۵
	عهد دوم تاریخ عیلام	۲۲۲۵ - ۷۴۵
	برقراری سلسله‌ی اول سامی در بابل	۲۲۲۵
	قوانین حموربی	۲۱۲۳ - ۲۰۸۰
	حموربی پادشاه بابل، ریم‌سین را از لارسا	
	بیرون کرد.	۲۰۹۳
	برقراری سلسله‌ی کاسی‌ها در بابل.	۱۷۶۰ - ۱۱۸۵
شوتروک - ناخون تا	بابل را تسخیر و اشیای نفیسه و تاریخی آن	
	را که از جمله ستل نرام‌سین بود به شوش	در حدود ۱۱۹۰
	برد.	
شیل خاکین - شوشی	بر آبادی و رونق عیلام افزود - بناهای قدیم	
ناک	را تعمیر کرد - آثار عتیقه را حفظ نمود، صنایع	
	و ادبیات عیلام به اوج ترقی خود رسید.	در حدود ۱۱۷۰
	آغاز استقلال آسور.	بین ۱۸۰۰ و ۱۵۰۰
	پیدایش آرامی‌ها و حمله‌ی آنها به بابل و	
	آسور.	تقریباً ۱۳۰۰
	حمله‌ی کلدانی‌ها به بابل.	۹۷۰
	عهد سوم تاریخ عیلام	
	جنگ اول آسور با عیلام در دوریلو	
	جنگ دوم و سوم	
ثاومان	جنگ چهارم موسوم به تولیز	
	جنگ پنجم	
خوم‌بان کالداش	جنگ آخری آسور با عیلام وانقراض آن.	

اسم پادشاه	وقایع مهم، ملاحظات	سنه‌ی قبل از میلاد
	آریان‌های ایرانی - آمدن آریان‌ها به ایران	بین ۲۰۰۰ و ۱۴۰۰
	کتیبه‌ی بوغازگوای.	در حدود ۱۳۵۰
	برای دفعه‌ی اول در کتیبه‌های آسوری اسم	
	آمادا و پارسوا برده شده است.	۸۳۷
	قشون‌کشی آدادا نیراری سوم به ماد.	۸۱۰
	جنگ تیگلات‌پی لیستر سوم با مادی‌ها و	
	بردن اسرا و غنایم زیاد از ماد.	۷۴۴
	در زمان آسور حیدین قشون آسور از دماوند	
	گذشت.	۶۷۴
	دوره‌ی مادی	
دیا‌او‌کو	سلطنت ماد را تأسیس کرد - مدت سلطنت او.	۷۰۱ - ۶۵۵
فرورتیش	با آسور جنگ کرد و کشته شد - مدت	
هووخ‌شتر	سلطنت.	۶۵۵ - ۶۳۳
	مدت سلطنت:	۶۳۳ - ۵۸۴
	فتح او در جنگ با سک‌ها و اخراج آنها از	
	ایران	۶۱۵
	تسخیر نینوا و انقراض دولت آسور به دست	
	مادی‌ها	۶۰۵
	جنگ با لیدیّه و صلح با دولت مزبور	۵۹۱ - ۵۸۵
	فوت هووخ‌شتر.	۵۸۴
ایخ‌توویگو	مدت سلطنت:	۵۸۴ - ۵۵۰
	شکست ایخ‌توویگو از کوروش و انقراض	
	دولت ماد.	۵۵۰
	دوره‌ی پارسی‌ها: سلسله هخامنشی	
هخامنش	اول - پادشاهان پارس و آنزان	
	به عقیده بعضی از محققین فقط رئیس	
	دودمان بوده و پادشاهی نداشته.	
چیش‌پش	در پارس شاه بود.	حوالی ۷۳۰
کمبوجیه	در پارس شاه بود.	
کوروش	در پارس شاه بود.	
چیش‌پش	در پارس و آنزان شاه بود.	
کوروش		
کمبوجیه		

اسم پادشاه	وقایع مهم، ملاحظات	سنه‌ی قبل از میلاد
کوروش بزرگ	دوم - دوره‌ی عظمت پارس	
	در انزان و بعد در تمام ایران سلطنت کرد و شاهنشاهی ایران را تأسیس نمود.	
	مدّت سلطنت:	۵۲۹-۵۵۹
	تسخیر همدان و انقراض دولت ماد.	۵۵۰
	تسخیر سارد و انقراض دولت لیدیّه:	۵۴۶
	تسخیر مستعمرات یونانی در آسیای صغیر.	۵۴۵
	جنگهای کوروش در ممالک شرقی.	۵۳۸-۵۴۶
	تسخیر بابل و تاجگذاری کوروش در آنجا.	۵۳۸
	فوت کوروش.	۵۳۹
	مدت سلطنت:	۵۲۲-۵۲۹
کمبوجیه	سفر جنگی به مصر و تسخیر آن.	۵۲۲-۵۲۶
	اعزام لشکر به قرطاجنه و قشون کشی به حبشه.	۵۲۴
	قیام بردیای دروغی.	۵۲۱-۵۲۲
	مدت سلطنت:	۴۸۶-۵۲۱
	جنگهای داخلی و قلع و قمع شورشیان	
	(تسخیر بابل)	۵۱۷-۵۲۱
	تسخیر پنجاب و سند.	بین ۵۱۲-۵۱۵
	سفر جنگی داریوش به مملکت سکاها.	۵۱۴
	آتنی‌ها هیپ‌پِیاس جبار را از آتن اخراج نمودند.	۵۱۰
	پارسی‌ها تراکیّه را از نو تسخیر کردند.	۴۹۲
داریوش اول (دارای وهش)	جنگ ماراُتن.	۴۹۰
	مدّت سلطنت:	۴۶۵-۴۸۶
	رفع شورش مصر و تسخیر آن از نو:	۴۸۴
	قشون کشی خشیارشا به یونان، عبور از ترموپیل، جنگ دریایی در آرتمیزیم،	
	تسخیر آتن.	۴۸۰
	جنگ سالامین	۴۸۰
	جنگ پلاته	۴۷۹

اسم پادشاه	وقایع مهم، ملاحظات	سنه‌ی قبل از میلاد
اردشیر اول	کشته شدن خشیارشا، نیابت سلطنت آردوان.	۴۶۴-۴۶۵
	مدت سلطنت:	۴۲۴-۴۶۴
(دراز دست)	شورش مصر و رفع آن.	۴۵۴-۴۶۰
آرت‌خِشتر	عهدنامه‌ی کیمون، مسئله‌ی استقلال داخلی یونانی‌های آسیای صغیر که جزو اتحاد دِلُس بودند.	۴۴۹
	مدت سلطنت او ۴۵ روز بودو به دست سُغدیانس کشته شد.	۴۲۴
خِشیارشای دوم	شش ماه سلطنت کرد.	۴۲۴
سُغدیانس	مدت سلطنت:	۴۰۴-۴۲۴
داریوش دوم	طغیان مصر.	۴۱۵
(داریوهش)	مدت سلطنت:	۴۰۴-۴۲۴
اردشیر دوم	جنگ کوروش کوچک در کوناکسا- کشته شدن او.	۴۱۰
(آرت‌خِشتر)	عهدنامه آنتالسیداس (آنتالکیداش)	۴۰۱
	یونانی‌های آسیای صغیر کاملاً تابع ایران شدند.	۳۸۷
	مدت سلطنت:	۳۲۸-۳۶۰
اردشیر سوم	تسخیر صیدا و مصر از نو	۳۴۴-۳۴۵
(آرت‌خِشتر)	مدت سلطنت:	۳۳۶-۳۳۸
آرشک	مدت سلطنت:	۳۳۰-۳۳۶
داریوش سوم	آمدن اسکندر ربه ایران- جنگ گرانیک	۳۳۴
	جنگ ایسوس	۳۳۳
	جنگ گوگامل	۳۳۱
	فوت داریوش - انقراض سلسله‌ی هخامنشی	۳۳۰
	دوره‌ی مقدونی و سلوکی	
اسکندر	مدت سلطنت او بعد از انقراض سلسله هخامنشی	۳۲۳-۳۳۰
	سفر جنگی اسکندر به هند	۳۲۵-۳۲۷
	نه‌آرخ با سفاین یونانی از هند مراجعت کرد.	۳۲۴
	فوت اسکندر و آغاز فترت.	۳۲۳

اسم پادشاه	وقایع مهم، ملاحظات	سنه‌ی قبل از میلاد
پادشاهان سلوکی		
سیلکوس اول	دولت سلوکی را تأسیس کرد- ابتدای تاریخ سلوکی.	۳۱۲
سیلکوس اول	مدّت سلطنت:	۲۸۱-۳۱۲
أنطیوخوس اول	مدّت سلطنت:	۲۶۲-۲۸۱
أنطیوخوس دوم	مدّت سلطنت:	۲۴۶-۲۶۲
	آغاز استقلال باختر و پارت.	۲۵۰-۲۵۶
سیلکوس دوم	مدّت سلطنت:	۲۲۶-۲۴۶
سیلکوس سوم	مدّت سلطنت:	۲۲۳-۲۲۶
أنطیوخوس سوم	مدّت سلطنت:	۱۸۷-۲۲۳
سیلکوس چهارم	مدّت سلطنت:	۱۷۵-۱۸۷
أنطیوخوس چهارم	مدّت سلطنت:	۱۶۴-۱۷۵
أنطیوخوس پنجم	مدّت سلطنت:	۱۶۲-۱۶۴
دمتریوس	مدّت سلطنت:	۱۵۰-۱۶۲
دمتریوس دوم	مدّت سلطنت:	۱۳۸-۱۵۰
أنطیوخوس ششم	مدّت سلطنت:	۱۲۹-۱۳۸

اسم پادشاه	وقایع مهم، ملاحظات	سنه‌ی قبل از میلاد
دوره‌ی پارتی‌ها		
سلسله‌ی اشکانیان		
آرشک	دولت پارت را تأسیس کرد- مدت سلطنت:	۲۵۳-۲۵۶
تیرداد	به تحکیم دولت پارتی‌ها پرداخت- مدت سلطنت:	۲۱۴-۲۵۳
آردوان اول	گرگان را ضمیمه نمود- مدت سلطنت:	۱۹۶-۲۱۴
فری‌یاپت	مدت سلطنت:	۱۸۱-۱۹۶
فرهاد اول	شهر خاراکس را در ری بناکرد- مدت سلطنت:	۱۷۳-۱۸۱
مهرداد اول	با سلوکی‌ها جنگید و موفق شد- مدت سلطنت:	۱۳۸-۱۷۰
فرهاد دوم	با آنطيوخوس سی ده سلوکی جنگ کرده موفق شد، و سلوکی‌ها را از حدود ایران پراند.	۱۲۵-۱۳۸
آردوان دوم	درجنگ با یوئه‌چی‌ها زخم برداشت و درگذشت.	۱۲۴-۱۲۵
مهرداد دوم کبیر	به سک‌ها شکست فاحشی داد- در زمان او ایران با دولت عظیم روم ارتباط یافت. حدود ایران را به کوههای هیمالایا در مشرق و به بین‌النهرین در مغرب رسانید. مدت سلطنت:	۸۷-۱۲۴
سَندروک	بعد از مهرداد کبیر مدتی به فترت گذشت تا در ۷۷ این شاه به تخت نشست- مدت سلطنت:	۶۹-۷۷
فرهاد سوم	مدت سلطنت:	۶۰-۶۹
مهرداد سوم	مدت سلطنت:	۵۶-۶۰
آرد اول	مدت سلطنت:	۳۷-۵۵
فرهاد چهارم	جنگ ایران با روم- فتح حران- کشته شدن کراسوس	۵۳
	مدت سلطنت:	۱-۳۷
	جنگ دوم و سوم ایران با روم - شکستهای آنتوان- مایوس شدن رومی‌ها از تسخیر ایران- صلح متمادی آنها با ایران تا سنه‌ی ۲ میلادی سلطنت کرد.	
فرهاد پنجم	مدت سلطنت:	۶-۲
آرد دوم	مدت سلطنت:	۱۶-۷
وانان اول	پادشاه ماد و دست‌نشانده‌ی پارتی‌ها بود، بعد تخت را از وانان گرفت.	
آردوان سوم	جنگ خانگی	۵۱-۱۶

اسم پادشاه	وقایع مهم، ملاحظات	سنه‌ی قبل از میلاد
گودرز	جنگ خانگی	
واتان دوم	جنگ خانگی	۲۵۶
بلاش اول (ولگش)	مدت سلطنت:	۷۷-۵۱
پاکردوم و اردوان	در جنگ با عشیره‌ی دها موفق شد.	
چهارم (خسرو)	زمان فطرت بود که تا ۱۰۷ میلادی به طول انجامید.	۱۰۷
	جنگ تراژان امپراتور روم با ایران عقب‌نشینی او - صلح رومی‌ها با ایران.	۱۳۳-۱۰۷
	مدت سلطنت:	
بلاش دوم		۱۹۱-۱۳۳
بلاش سوم		
بلاش چهارم	جنگ با رومی‌ها - عقب‌نشینی سپتیم‌سور	
	امپراتور روم.	۲۰۸-۱۹۱
بلاش پنجم	مدت سلطنت:	۲۱۶-۲۰۸
اردوان پنجم	مدت سلطنت:	۲۲۴-۲۱۶
	آمدن کاراکالآ - شکست رومی‌ها و تأدیه غرامت به دولت ایران.	۲۱۸-۲۱۷
	انقراض دولت اشکانی.	۲۲۴
دوره‌ی دوم پارسی‌ها		
سلسله‌ی ساسانی		
پاپک	در جزئی از پارس امارت داشت.	
شاپور	در پارس امارت داشت.	۲۱۲-۲۱۱
اردشیر اول پاپکان	در پارس امارت داشت.	۲۲۶-۲۱۴
	جنگ با اردوان پنجم و کشته شدن آخرین شاه اشکانی.	۲۲۶-۲۲۴
	شاهنشاهی اردشیر.	۲۴۱-۲۲۶
	جنگ با روم	۲۳۲-۲۲۸
شاپور اول	مدت سلطنت:	۲۷۱-۲۴۱
	جنگ اول شاپور با روم.	۲۴۴-۲۴۱
	جنگ دوم شاپور با روم - اسارت والرین امپراتور روم.	۲۶۰-۲۵۸
	مانی مذهب خود را آشکار کرد	۲۴۲
هرمز اول	مدت سلطنت:	۲۷۲-۲۷۱
بهرام اول	مدت سلطنت:	۲۷۵-۲۷۲

اسم پادشاه	وقایع مهم، ملاحظات	سنه‌ی قبل از میلاد
	در زمان او رومی‌ها دولت تدمر را منقرض کردند.	
بهرام دوم		۲۸۲-۲۷۵
بهرام سوم	چهار ماه سلطنت کرد.	۲۸۲
نرسی	مدّت سلطنت:	۳۰۱-۲۸۲
	شکست گالریوس سردار رومی.	۲۹۶
	جنگ دوم با روم و از دست دادن پنج ولایت.	۲۹۷
هرمز دوم	مدّت سلطنت - در جنگ با اعراب کشته شد.	۳۱۰-۳۰۱
آذرنرسی		۳۱۰
شاپور دوم - بزرگ	مدّت سلطنت:	۳۷۹-۳۱۰
(ذوالاکتاف)	جنگ اول شاپور با روم.	۳۵۰-۳۳۸
	جنگ با هون‌ها و فتح شاپور.	۳۵۷-۳۵۰
	جنگ دوم شاپور با روم و فتح ایران.	۳۶۳-۳۵۹
	صلح رومی‌ها با ایران و استرداد پنج ولایتی که در زمان نرسی از ایران مجزّی شده بود.	۳۶۳
	جنگ با روم در سر ارمنستان و گرجستان و معاهده‌ی عدم دخالت طرفین در این دو مملکت.	۳۷۶
اردشیر دوم	مدّت سلطنت:	۳۸۲-۳۷۹
(نیکوکردار)	مدّت سلطنت:	۳۸۸-۳۸۲
شاپور سوم	تقسیم ارمنستان بین ایران و روم.	۳۹۰-۳۸۴
	کرمانشاه لقب داشت. مدّت سلطنت:	۳۹۹-۳۸۸
بهرام چهارم	مدّت سلطنت:	۴۲۰-۳۹۹
یزدگرد اول	بزه‌کار (گناهکار) لقب داشت - امپراتور روم آרקادیوس ولیعهد خود تئودوس را به او سپرد و یزدگرد از او سرپرستی کرد تا به تخت نشست.	
	ملقب به گور - مدّت سلطنت:	۴۳۸-۴۲۰
بهرام پنجم	جنگ با بیزانس و بی نتیجه ماندن آن - عهدنامه صلح با روم.	۴۲۱
	جنگ با هیاطله و شکست آنها.	۴۲۵

اسم پادشاه	وقایع مهم، ملاحظات	سنه‌ی قبل از میلاد
یزدگرد دوم	مدّت سلطنت - مسئله مذهبی در ارمنستان.	۴۵۷-۴۳۸
هرمز سوم	مدّت سلطنت:	۴۵۹-۴۵۷
فیروز اول	مدّت سلطنت:	۴۸۳-۴۵۹
	با هیاطله جنگ کرد و کشته شد.	
بلاش	مدّت سلطنت:	۴۸۷-۴۸۳
	صلح با هیاطله - رسمی شدن مذهب عیسوی در ارمنستان و گرجستان	
قباد اول	مدّت سلطنت - در دفعه‌ی اولی.	۴۹۸-۴۸۷
	پیدایش مزدک - خلع قباد از سلطنت و فرار او از محبس - رفتن قباد نزد هیاطله	۴۹۸
جاماسب	مدّت سلطنت:	۵۰۲-۴۹۸
قباد اول	مدّت سلطنت در دفعه‌ی دوم.	۵۳۱-۵۰۱
	جنگ با روم شرقی - تسخیر دیاربکر و صلح با بیزانس.	۵۰۳
	جنگ با هیاطله و شکست فاحش آنها.	۵۱۳-۵۰۲
	جنگ دوم با شرق - طلبیدن بیزانس ماساژت‌ها و هون‌ها را به کمک خود - عهدنامه استاتوکوتو (بقاء الشی علی ماکان) ^۱	۵۳۱
خسراول (انوشیروان)	دادگر لقب داشت - مدّت سلطنت:	۵۷۹-۵۳۱
	قلع مزدکیان - اصلاحات در سپاه و مالیه و داورى، ترویج فلاح و تجارت - اصلاحات اداری - تقسیمات اداری ایران - تأسیس مدرسه‌ی طب در گندی‌شاپور - ترجمه‌ی کتب فلسفی یونان و کتاب بیدپای هندی (کلیله و دمنه).	
	انعقاد عهدنامه صلح با روم شرقی.	۵۳۲
	جنگ اول با روم شرقی - روم متعهد شد غرامت جنگ را بپردازد.	۵۴۰-۵۳۹
	جنگ دوم با روم در سرلازیکا - متارکه با بیزانس.	۵۷۷-۵۴۰
	صلح پنجاه ساله با روم - بیزانس متعهد شد که در مدّت پنجاه سال همه ساله مبلغی به ایران بپردازد.	۵۵۷

اسم پادشاه	وقایع مهم، ملاحظات	سنه‌ی قبل از میلاد
	جنگ با هیاطله و تقسیم مملکت آنها بین ایران و ترک‌های ماورای سیحون.	تقریباً ۵۵۷
	سفر جنگی ایرانی‌ها به یمن و اخراج حبشی‌ها از آنجا.	۵۷۰
	جنگ با ترک‌ها - عقب‌نشینی خاقان ترکستان.	در حدود ۵۷۱
	جنگ سوم با بیزانس - فوت انوشیروان.	۵۷۲-۵۷۹
هرمز چهارم (ترکزاد)	مدت سلطنت: جنگ با بیزانس.	۵۷۹-۵۹۰ ۵۷۹-۵۹۰
	جنگ با ترک‌ها و شکست آنها از بهرام چوبین سردار ایران - کشته شدن خاقان ترکستان و اسیرگشتن پسرش - ترک‌ها باجگذار ایران شدند.	
	مدت سلطنت:	۵۹۰-۶۲۷
خسرو دوم (پرویز)	یاغی شدن بهرام چوبین برخسرو - رفتن او به روم و آمدن به ایران با قشون بیزانس - فوت مُریس امپراتور بیزانس و نشناختن خسرو فکاس را به امپراتوری روم، جنگ‌های خسرو پرویز با رومی‌ها - فتوحات خسرو - مسخرشدن آسیای صغیر و سوریه و فلسطین و مصر به دست شمشه‌ری‌راز و شاهین - آوردن صلیب مسیح به ایران.	۶۰۳-۶۱۷
	آمدن هرقل قیصر بیزانس به طرف ایران و بهره‌مندی او.	۶۲۲-۶۲۷
	محاصره‌ی قسطنطنیه به دستتاری شاهین سردار ایران.	۶۲۶-۶۲۷
	فوت سردار مزبور - حمله هرقل به دستگرد.	۴-۵ ۶۲۶-۶۲۷
	خلع و کشته شدن خسرو پرویز.	۵-۶ ۶۲۷-۶۲۸
قباد دوم (شیرویه)	مدت سلطنت: صلیب مسیح را که ایرانی‌ها از بیت‌المقدس آورده بودند به رومی‌ها مسترد داشت.	۵-۷ ۶۲۷-۶۲۹
اردشیر سوم خسرو سوم		۷ ۶۲۹ ۷ ۶۲۹ ۷ ۶۲۹

۶۲۹	۷	صلح قطعی با روم نمود و نصیین برای ایران بماند.	جوانشیر بُوران دخت
۶۳۰	۸		
۶۳۱	۹		گشناسب بنده
۶۳۱	۹		آزرمیدخت
۶۳۱	۹		هرمز پنجم
۶۳۱	۹		خسرو چهارم
۶۳۱	۹	پدرش مهرگشناسب نواده‌ی قباد اول و مادرش چهاربخت نواده‌ی انوشیروان بود.	فیروز دوم
۶۳۱	۹	ملقب به خورزاد و فرخزاد	خسرو پنجم
۶۵۲-۶۳۲	۳۱-۱۰	مدّت سلطنت:	یزدگرد سوم
۶۳۶-۶۳۱	۱۴-۱۲	جنگ‌های سرحدی با مسلمین (زنجیر، پل، بویب و غیره).	
		جنگ قادسیه - مسلمین مداین را تسخیر کردند.	
۶۳۶	۱۴		
۶۳۸	۱۶	جنگ جلولا	
۶۳۸	۱۶	یزدگرد سوم سفارتی به چین فرستاده از فغفور کمک طلبید.	
۶۴۲	۲۱	جنگ نهاوند.	
		کشته شدن یزدگرد سوم و انقراض دولت ساسانی.	
۶۵۲	۳۱		
		فغفور چین فیروز پسر یزدگرد را شاه ایران دانسته تزی کیک را به او تفویض کرد.	
۶۶۱	۴۰		
۶۷۴	۵۳	فیروز نزد فغفور چین رفته، اجازه‌ی تأسیس آتشکده را در چان‌گای تحصیل نمود.	
		اشخاصی که از سلسله ساسانی نبودند	
۴۲۰		بهرام پنجم تخت را از او بازستاند.	خسرو
۵۹۰		معروف به بهرام چوبین بود که بعد از جلوس موسوم به بهرام ششم گردید و چندماهی سلطنت کرد.	بهرام ششم
۵۹۶-۵۹۲		درماه چهارسال امارت مستقلّه داشت.	بیستام
۶۲۹	۷	دو ماه سلطنت کرده، مصر و سوریه و آسیای صغیر را به رومی‌ها ردّ نمود.	شهربراز

فهرست اشخاص

الف	ا	آ
آبرهه،	آب تالسید،	آزباکیس،
ابن اسفندیار،	آترین،	آژه زیلاس،
ابن الاثیر،	آتس سا،	آستیگ،
ابن الندیم الوراق،	آثروپات،	آس تی گاس،
ابن مقفع،	آدیابن،	آسوربانیال،
ابوریحان بیرونی،	آذر مهان،	آسور حیدین،
ابوعبیدمسعود ثقفی،	آذر نر سه،	آلاریکه،
ابومنصور ابن عبدالرزاق،	آذر نرسی،	آلکساندر سور،
اپارنا،	آرتاباذ،	آلو گونه،
اپی فانس،	آرتا کز ریس،	آلیات،
أخس،	آرتا کسپاس،	آلیات کرزوس،
أخ شُناز،	آرتا گسپاس،	آمازیس،
أذنا توس،	آرتا وار دس،	آمیرته،
أذوار میر،	آرتا واس دس،	آمیس تریس،
أذینه،	آرسام،	آمین مارسلن،
اراستن،	آر سیت،	آناستاس،
أرباذ،	آرکادیوس،	آنتوان،
أربی بانیس،	آرکادیوس،	آن نیگون،
أرتافرن،	آریارمن،	آنتیوخوس،
أرتاکو،	آریان،	آنتیوخوس ایقان،
أرتایس،	آریان دس،	آنتیوخوس پنجم اپاتری،
أرت خَشْتَر،	آری برزن،	آنتیوخوس دوم،
أرتَه بَرَن،	آریستاگر،	آنتیوخوس ستر،
أرتی کاس،	آزرمیدخت،	آنتیوخوس سوم،
أرتی نیس،		آنتیوخوس سی ده،
		آنوبانی نی،

ارجاسب،	اسکندر مقدونی،	اُکُن،
اَرَجَ تَسَبُّ (ارجاسب)،	اسکیلاس،	الشهرستانی،
اُرد،	اَسوهرمزد،	الکساندر،
اُرداؤل،	اشک ۱ (اَرَشک اَوَّل)،	الیوس سریانوس،
اُرد دوم،	اشک ۲ (تیرداداؤل)،	اِن ناتوم اَوَّل،
اردشیر،	اشک ۳ (اردوان اَوَّل)،	اِن ناتوم دوم،
اردشیراؤل،	اشک ۴ (فری یاییت)،	انوشیروان،
اردشیر بابکان،	اشک ۵ (فرهاد اَوَّل)،	اوجاگرِ رِ سنت،
اردشیر پاپکان،	اشک ۶ (مهرداد اَوَّل)،	اُورتاکو،
اردشیر چهارم،	اشک ۷ (فرهاد دوم)،	اورِی بیاد،
اردشیر دراز دست،	اشک ۸ (اردوان دوم)،	اورِی پید،
اردشیر دوم،	اشک ۹ (مهرداد دوم)،	اوکتاویوس،
اردشیر سوم،	اشک ۱۰ (سندروگ)،	اوکتاویوس آرتاکسیاس،
اردوان،	اشک ۱۱ (فرهاد سوم)،	اوکتاویوس اوگوست،
اردوان اَوَّل،	اشک ۱۲ (مهرداد سوم)،	اوم مان مینانو،
اردوان پنجم،	اشک ۱۳ (اُرد اَوَّل)،	ایخ توویگو،
اردوان چهارم،	اشک ۱۴ (فرهاد چهارم)،	ایزدورخاراکسی،
اردوان دوم،	اشک ۱۵ (فرهاد پنجم)،	ایفیکرانس،
اردوان سوم،	اشک ۱۶ (اُرد دوم)،	ایناروس،
ارسام، ۱۳۴	اشک ۱۷ (وانان)،	اینتاریوش،
ارشام (آرسام)،	اشک ۱۸ (اردوان سوم)،	ایندبغاش،
اَرَشَکَ	اشک ۱۹ (واردان)،	اَئوهرمزد،
اَرَشک اَوَّل،	اشک ۲۰ (گودرز)،	
اَرَشک دیکائیس،	اشک ۲۱ (وانان دوم)،	ب
اُرلین،	اشک ۲۲ (بلاش اَوَّل)،	باتیس،
اُرلین،	اشک ۲۳ (خسرو)،	باربذ،
اُرُن تَبات،	اشک ۲۴ (بلاش دوم)،	بارون دوبد،
اُرِی تِس،	اشک ۲۵ (بلاش سوم)،	باش شوشیناکه
اساتیرا،	اشک ۲۶ (بلاش چهارم)،	باگوآس،
اَسپنداس،	اشک ۲۷ (بلاش پنجم)،	بامداد،
اس پی تامن،	اشک ۲۸ (اردوان پنجم)،	بام شاذ،
استاتیرا،	اشیل،	بُخت النصر
اِسْتِر،	افلاطون،	بُخت النصر سوم،
استرابون،	اکتاویوس اُگوست،	بردیا،
اَس تی براس،	اکزادارس،	بردای دوم،
اسکندر،	اکسیارتس،	برزویه طبیب،

پُرس،	پارمین بن،	تیرداد،
برستنس،	پارمنیون،	تیرداداول
بزرگمهر،	پارمنی بن،	تیسافرن،
بس سوس	پاکر،	تیکران،
بطلمیوس،	پاکردوم،	تیکلات بیلسرچهارم،
بغایش،	پان چا،	تیگران،
بغایش والی،	پاورشسب،	تیکلات بیلسر سوم،
بلاش،	پتوس،	تئودوس،
بلاش اول،	پردیکاس،	تئودوس دوم،
بلاش پنجم،	پرشیل،	
بلاش چهارم،	پروچیست،	ج
بلاش دوم،	پروس،	جام،
بلاش سوم،	پروشات،	جاماسب،
بَلتَشَر،	پلوتارکه	جبارسیسیل،
بل مردوکه	پلین،	جستفس،
بُوای،	پوزانیوس،	جستفس شاه،
بورانداخت،	پولی بیوس،	جکسن،
بوزرجمهر (بزرگمهر)،	پومیه،	جوانشیر،
بهرام،	پی تی،	
بهرام اول،	پیروز،	ج
بهرام پنجم (گور)،		چیترتخمه،
بهرام چوبین،	ت	چیش بش،
بهرام چهارم،	ت آموز اورانیا،	
بهرام دوم،	ت اس،	ح
بهرام سوم،	تام ماری تو،	حارث ابن جبلة،
بهرام شاپور،	تاوم مان،	حام،
بهرام گور،	تراژان،	حدیفه،
بهمن جادویه،	تسین،	حزقیال،
بیاس،	تل فانس،	حضرت ابراهیم،
بیدپای،	تمیستوکل،	حضرت عیسی،
بیستام (ویستاخم)،	تن سر،	حموری،
بی لیزار،	توری براتروخش،	خ
	توگول تیه پل شر،	خای دیموس،
پ	تومن،	خالد ولید،
پاپکه	تی بریوس،	خَبش،
پارتامازیر،	تی دین توبل،	خره زاد،

خسرو،	دی‌آن،	ساسان،
خسروآنوشکربان،	دیودوت دوم،	سهاکه
خسروآنوشیروان،	دیودور،	سپاکو،
خسرواؤل انوشیروان،	دیوکس،	سپتیم‌سور،
خسروپرویز،	دیوکلئین،	ستاسیانوس،
خسرو پنجم،	دیولافوآ، مارسل،	سرگن،
خسرو چهارم،	۲	سرگن دوم،
خسرو دوم (خسروپرویز)،	رادامیستاس،	سرگن شلم‌نصر،
خسرو سوم،	رام بهشت،	سعد،
خشنواز،	رامتین،	سعدبن ابی‌وقاص،
خشیارشا،	رامزس دوم،	سغدیانس،
خشیارشای دوم،	راولئون سن،	سقراط،
خوم‌بان ایگاش،	رای هندی،	سلم‌نصر سوم،
خوم‌بان خالداش دوم،	رستم،	سلن،
خوم‌بان کالداس،	رستم فرخ‌هرمز (فرخ‌زاد)	سلوکوس،
خون‌بان نومیئا،	رکسانا،	سلوکوس چهارم ابی‌فان،
۵	رکسانا (روشنک)،	سلوکوس دوم،
داتیس، ۹۷	روشنک (رکسانه)،	سلوکوس دوم کالی‌نی‌کس،
دارا، ۱۸۲	روشنک،	سلوکوس سوم،
دارمس‌تیر،	ریم‌سین،	سلوکوس سوم ستر،
داریوش،	۶	سلوکوس نیکاتر،
داریوش اُخس،	زارن،	سلیمان،
داریوش اؤل،	زرتشت،	سمردیز،
داریوش بزرگ،	زرمهر،	سمسوایلونا،
داریوش دوم،	زنوبیا،	سمیرامیس،
داریوش سوم،	زوپیر،	سندرگ،
داریوش شاه،	۷	سوخرا،
دقیقی،	ژوستن،	سیور،
دمتریوس،	ژیگ،	سورنا،
دمتریوس ستر،	۸	سوسارمس،
دمرگان،	سی	سی‌دیرپارنا،
دوغذ،	سارا گس،	سیرن‌ارکیزیلاس،
دونگی،	سارگن،	سیریادیس،
دیا‌اکو،	سارگن دوم،	سی‌سام‌نس،
دیزابول،		سینا خریب،
		سیناخریب‌آسورحیدون،

ش	کالداش،	فرهاد دوم،	شاپور،
شاپور اول،	کال لیا،	فرهاد سوم،	شاپور اول،
شاپور بزرگ،	کالودش،	فری دریخ زاره،	شاپور بزرگ،
شاپور دوم،	کالیس تن،	فری بابیت،	شاپور دوم،
شاپور سوم،	کان ینگ،	فَسْمَتِیخ سوم (پامَتیک)،	شاپور سوم،
شاه پوهر،	کاوه،	فغفور،	شاه پوهر،
شاهین شاه نعمت الله،	کایوس،	فُکاس،	شاهین شاه نعمت الله،
شروکین،	کنزیاس،	فلوطن،	شروکین،
شمسی آداد چهارم،	کنه زیاس،	فوتق بابکه،	شمسی آداد چهارم،
شوتروک ناخون تا،	کندر لاعمیر،	فیروز،	شوتروک ناخون تا،
شهریار،	کراتروس،	فیروزان،	شهریار،
شیرویه،	کراسوس،	فیروز اول (پیروز)،	شیرویه،
شیرین،	کربول،	فیروز دخت،	شیرین،
شیل خاکین شوشی ناکه،	کرزوس،	فیروز دوم،	شیل خاکین شوشی ناکه،
ط	کربس تن سن،	فیروز سوم،	ط
طالس،	کرزکسیس،	فیروز مهران،	طالس،
طبری،	کزنفون،	فیلولتاس،	طبری،
ع	کل آرخ،	فیلیپ،	ع
عمر،	کلبیت،	فیلیپ آرده،	عمر،
ف	کلمان هووار،	فیلیپ عرب،	ف
فابیوس،	کلیت،		فابیوس،
فئاسوارسا،	کودور نان خوندی،	ق	فئاسوارسا،
فرآرتس،	کورس،	قارن شهلو پارتی،	فرآرتس،
فراتاسیس،	کوروش،	قباد،	فراتاسیس،
فرآرتنس،	کوروش بزرگ،	قباداول (کوات)،	فرآرتنس،
فرد،	کوروش کوچک،	قباددوم،	فرد،
فردریکه،	کیاکسار،	قسطنطین،	فردریکه،
فردوسی طوسی، ابوالقاسم،	کیلی،	قعقاع بن عمرو،	فردوسی طوسی، ابوالقاسم،
فرس من،	کیمون،		فرس من،
فرناباد،	کی نس،	ک	فرناباد،
فرورتیش،	کینگ،	کارا کالآ،	فرورتیش،
فرهاد، فرهاداول،	کیوس،	کارناس،	فرهاد، فرهاداول،
فرهاد پنجم،	کمبوجیه،	کاروس،	فرهاد پنجم،
فرهاد چهارم،	کنت تی بریوس،	کاسان دان،	فرهاد چهارم،
	کنت کورس،	کاسیوس،	
	کنستانسیوس،		

کنستانسیون،	مار کوارت،	<u>ن</u>
کودور مابوک:	ماکری نوس،	نادرشاه،
کمودور ناخوتی،	مان‌تن،	نیوپولاس سار،
	ماندانا،	نبونصیر،
<u>گ</u>	مانوئل،	نبونید،
گابی نیوس،	مانی،	نخائو،
گالریوس،	مانیشو،	نرام‌سین،
گبر یاس،	ماهوی،	نرسی،
گردین،	مائوداکس،	نرون،
گرگین،	مثنی بن حارثه شیبانی،	نعمان،
گروم‌بات،	مرتبی،	نعمان بن مقرن،
گشتاسب برده،	مرداد،	نعمان ملک حیره،
گشتاسپ،	مردان شاه،	نکیسا،
گواس،	مردخا،	نلدکه،
گوت شمید،	مردونیه،	نوح،
گودا،	مریس،	نه‌آخ،
گودرز،	مریم،	نی‌بور،
گوزهر،	مزدکه،	نیبور،
گئوبروو،	مکان‌خان،	
گئومات،	مم‌نن،	<u>و</u>
گئوماتای،	من‌بازوس،	واردان،
	من‌تور،	واژدان مامی‌کنی،
<u>ل</u>	منذرین نعمان،	وال آرشکه
لابی نیوس،	مُن‌زس،	وال‌رین،
لافون تن،	موزا،	والن تی‌نی‌ن،
لپید،	مه‌یود،	والنس،
لفتوس،	مهران،	والن سین،
لوسیوس سولا،	مهرداد،	وانان،
لوئی پانزدهم،	مهرداد اول،	وانان دوم،
لیزاندر،	مهرداد چهارم،	واهان،
لئونیداس،	مهرداد دوم،	وحی‌یزدات،
	مهرداد سوم،	ورزдат،
<u>م</u>	مهرنرسی،	وره‌ران،
مارابا،	میثری دات،	وسپاسین،
مارک آنتوان،	میسروپ ارمنی،	وست،
مارک اِرل آنتوان،	میلیتیا،	وهرز،

وَهوک	ی
ویستاخم،	یَزْدِکَرْت،
ویشتاسپ،	یَزْدِگَرْد،
ویشتاسپ،	یَزْدِگَرْد اَوَّل،
وینتیدیوس باسوس،	یَزْدِگَرْد دوم،
ه	یَزْدِگَرْد سوم،
هادریان،	یوستن،
هادرین،	یوستن دوم،
هارپاگ،	یوستی،
هارون الرشید،	یوستی نین،
هاشم بن عتبه،	یولیان،
هالیکارناس،	یولیوس سزار،
هامان،	یویان،
هخامنش،	
هراس،	
هراکلیوس،	
هرتسفلد، ارنست،	
هرقل،	
هرمز،	
هرمزان،	
هرمز اَوَّل،	
هرمز پنجم،	
هرمز چهارم،	
هرمز دوم،	
هرمز سوم،	
هرودوت،	
هفستیون،	
هلال بن علقمه،	
هوتانه،	
هومر،	
هووخِشتر،	
هیپ پیاس،	
هیدارن،	
هیس تیه،	

